

ایجاد تورم با هدف عدالت؛
تناقض آشکار
گفت‌وگو
با دکتر محمد جواد توکل



نظام توزیع؛
قلب پمپ‌کننده
جریان اقتصادی
گفت‌وگو با دکتر وحید شفافی



خام‌فروشی و خام‌اندیشی؛
دوچالش مهم حاصل از نظام رانق
گفت‌وگو با دکتر محمد نعمی



عملکرد بانک‌های خصوصی؛
عاملی مهم در بروز تورم
گفت‌وگو با دکتر حسین صمصامی



سال اول
شماره چهارم
آذر و دی ماه ۱۴۰۰
۱۶۰ صفحه
قیمت: ۳۵۰۰۰ تومان

رویشین ان‌دیششه



نرخ ارز؛ لنگر اسمی تورم

گفت‌وگو با دکتر مجید شاکری

درآمدهای نفتی؛ فرصتی برای رشد یا تهدیدی برای توسعه؟

گفت و گو با دکتر مهدی صادقی شاهدانی

فهم زنجیره‌ای مشکلات نظام توزیع؛

بهترین راهکار در جهت بهبود آن

گفت‌وگو با دکتر مهران برادران نصیری

مشارکت مردم؛ بهترین اقدام برای تأمین کسری بودجه ضد تورمی

■ گفت‌وگو با حجت الاسلام و المسلمین سعید فراهانی فرد

تورم؛ مالیاتی تحمیل شده به عموم

با سوءمدیریت دولت‌ها

گفت‌وگو با حجت الاسلام دکتر سید هادی عربی



ماهنامه تخصصی

رویشین اندیشته

سال اول | شماره چهارم | آذرودی ۱۴۰۰

صاحب امتیاز: پژوهشکده شهید صدر (ه)

مدیر مسؤول: حمید رضا پرهیزکاری

سر دبیر: نادر زینلی

امور اجرایی: محمد رزمگه

گرافیک و صفحه‌آرایی: محمد مهدی میرزاییکی،
محمد رحیمی، مهدی صادقی

ویراستار: عباس حق خواه

همکاران این شماره: مهدی قاسمی، سید حسین حسینی،
جواد کجوری، علیرضا تاجه‌بند، عبدالعظیم قربانی

آدرس الکترونیکی: rouyeshandisheh@gmail.com

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

رویداد

پرونده مسائل نظام بانکی و تورم

- ۱۳ مشارکت مردم؛ بهترین اقدام برای تأمین کسری بودجه ضد تورمی
گفت‌وگو با حجت الاسلام والمسلمین دکتر سعید فراهانی فرد
- ۱۶ تورم؛ مالیاتی تحمیل شده به عموم با سوء مدیریت دولت‌ها
گفت‌وگو با حجت الاسلام والمسلمین دکتر سعید هادی عربی
- ۲۶ کمبود نقدینگی؛ علت اصلی تورم در ایران
گفت‌وگو با دکتر حمید رضا مقصودی
- ۳۰ استقلال بانک مرکزی و تأثیر آن بر کنترل تورم
گفت‌وگو با دکتر میثم خسروی
- ۴۰ نقش افزایش بدهی نظام بانکی به بانک مرکزی در بروز تورم
یادداشتی از مهدی قاسمی سیانی



پرونده ماهیت تورم

- ۴۶ عملکرد بانک‌های خصوصی؛ عاملی مهم در بروز تورم
گفت‌وگو با دکتر حسین صمصامی
- ۵۴ خلق پول؛ جلوگیری یا مدیریت؟
گفت‌وگو با دکتر رسول بختی دستجردی
- ۵۸ تورم در جامعه ما از افول کلی اقتصاد سرچشمه می‌گیرد
گفت‌وگو با دکتر حسین درودیان



پرونده جهش‌های نرخ ارز و تورم

- ۶۸ ایجاد تورم با هدف عدالت؛ تناقضی آشکار
گفت‌وگو با دکتر محمد جواد توکلی
- ۷۸ نرخ ارز؛ لنگر اسمی تورم
گفت‌وگو با دکتر مجید شاکری
- ۸۴ نرخ ارز؛ خاستگاه تورم ناشی از فشار هزینه
گفت‌وگو با دکتر احسان قمری



۶

۱۲

۴۴

۶۶



رابطه نوسانات ارزی و تورم
یادداشتی از سعید حسین حسینی

۹۴

پرونده نظام عرضه کالا و خدمات و تورم

- ۹۸ نظام توزیع؛ قلب پمپاژکننده جریان اقتصادی
گفت‌وگو با دکتر وحید شقاقی شهری
- ۱۰۴ فهم زنجیره‌ای مشکلات نظام توزیع؛ بهترین راهکار در جهت بهبود آن
گفت‌وگو با دکتر مه‌رمان برادران نصیری
- ۱۰۸ صدور فاکتور الکترونیکی؛ اقدامی مؤثر در اصلاح زنجیره توزیع کالا
گفت‌وگو با محسن محمدزاده
- ۱۱۴ تأثیر نابسامانی نظام توزیع کالا و خدمات بر تورم
یادداشتی از علیرضا تاجه‌بند



پرونده درآمدهای نفتی و تورم

- ۱۲۰ درآمدهای نفتی فرصتی برای رشد یا تهدیدی برای توسعه؟
گفت‌وگو با دکتر مهدی صادقی شاهدانی
- ۱۲۷ خام‌فروشی و خام‌اندیشی؛ دو چالش مهم حاصل از نظام رانتهی
گفت‌وگو با دکتر محمد نعمتی
- ۱۳۰ اقتصاد متکی به نفت؛ مبدل اقتصاد رانتهی
گفت‌وگو با دکتر موسی شهبازی فیثی
- ۱۳۴ نفت و تورم در اقتصاد ایران
یادداشتی از عبدالعظیم قربانی



معرفی کتاب

۱۳۸

تاریخ اندیشه

محمد رزمگه



۱۵۲

رویداد



همایش مردمی‌سازی اقتصاد واققتصادمقاومتی

اولین همایش مردمی‌سازی اقتصاد و اقتصاد مقاومتی در ۲۸ بهمن ۱۴۰۰ برگزار خواهد شد. این همایش که به همت گروه اقتصاد اسلامی پژوهشکده مطالعات اسلامی در علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد صورت گرفته است، اهدافی را دنبال می‌کند نظیر تولید ادبیات منسجم در حوزه اقتصاد مقاومتی و ارائه محتوای مناسب برای سیاست‌گذاران در سطح قوای سه‌گانه. محورهای این همایش چنین است:

۱. مطالعات نظری و بنیادین: الف) مبادی فلسفی مردمی‌سازی اقتصاد (مفهوم‌شناسی، تفاوت‌ها و شباهت‌ها، نقش‌شناسی در دولت، بخش خصوصی، بخش تعاونی، بخش عمومی و بخش سوم اقتصاد (خبریه و موقوفات)) ب) رویکرد مکاتب مختلف اقتصادی به نقش مردم در اقتصاد به‌صورت تحلیلی و انتقادی (با تأکید بر نقش آن‌ها در مقاوم‌کردن اقتصاد) ج) مبادی اسلامی مردمی‌سازی اقتصاد از منظر قرآن و سنت در جهت مقاوم‌کردن اقتصاد در برابر تکانه‌های مختلف د) مبادی اسلامی مردمی‌سازی اقتصاد از منظر رهبران انقلاب اسلامی در جهت مقاوم‌کردن اقتصاد در برابر تکانه‌های مختلف ۲. مطالعات حکمرانی: سیاست‌گذاری و اجرا: الف) قوانین و مقررات ب) شاخص‌شناسی و شاخص‌سازی ج) الگوها و سازوکارهای مردمی‌سازی (سیاست‌نامه‌های کوچک برای موضوعات کاربردی) با رویکرد مقاوم‌کردن اقتصاد در برابر تکانه‌ها همراه با رشد اقتصادی پایدار ۳. تجربه‌نگاری خارجی و داخلی مردمی‌سازی اقتصاد، دلالت‌های حضور مردم در دفاع مقدس برای اقتصاد ایران، تجربه مردمی‌شدن اقتصاد و جهاد سازندگی و... ۴. مطالعات بین‌رشته‌ای: بستری‌های فرهنگی، تربیتی مردمی‌سازی اقتصاد، مردمی‌شدن اقتصاد و رسانه‌های سنتی، رسانه‌ها و شبکه‌های اجتماعی و...



دوازدهمین همایش دوسالانه اقتصاد اسلامی

دوازدهمین همایش دوسالانه اقتصاد اسلامی با عنوان اقتصاد اسلامی: بازبینی دیدگاه‌ها، ۴ اسفند ۱۴۰۰ برگزار خواهد شد. این همایش به همت پژوهشکده اقتصاد دانشگاه تربیت مدرس و با همکاری دانشگاه مفید و انجمن علمی اقتصاد اسلامی ایران ایجاد شده و در محورهای زیر تنظیم یافته است:

۱) هستی و چیستی دانش اقتصاد اسلامی ۲) فایده‌مندی، اثربخشی و ارزشمندی نظریه‌ها، ایده‌ها و دیدگاه‌های اقتصاد اسلامی ۳) قابلیت اجرای نظریه‌ها، ایده‌ها و دیدگاه‌های اقتصاد اسلامی ۴) ساختارهای علمی، ساختار نظریه علمی و دانش اقتصاد اسلامی ۵) ضعف‌های نظریه‌ها، ایده‌ها و دیدگاه‌های اقتصاد اسلامی ۶) روش‌شناسی علمی و روش ارائه نظریه‌ها، ایده‌ها و دیدگاه‌های اقتصاد اسلامی ۷) روش‌ها و بایسته‌های اصلاح و تقویت نظریه‌ها، ایده‌ها و دیدگاه‌ها

در دانش اقتصاد اسلامی ۸) جایگزین‌های نظریه‌ها، ایده‌ها و دیدگاه‌های ارائه‌شده به نام اقتصاد اسلامی ۹) تقاضای اجرایی برای اقتصاد اسلامی ۱۰) علت‌ها و آثار تنوع دیدگاه‌ها در زمینه اقتصاد اسلامی ۱۱) علت‌ها و عوامل کاهش گرایش‌ها به اقتصاد اسلامی در بخشی از فراخوان همایش آمده: «در مابین علمی، این اصل اساسی وجود دارد که هرگاه یک نظریه نتواند در عمل موفق نشان دهد، باید به آن، با دیده تردید نگریست و آن را بازبینی کرد تا شاید ایرادهای آن برطرف و در عمل موفق شود. در چنین شرایطی مقتضی است با هدف پاسخگویی به سؤالات فوق، آنچه تاکنون به نام اقتصاد اسلامی ارائه شده است را بازبینی و نقد نمود. این موضوع در دستور کار همایش حاضر قرار دارد.»



کنگره بین‌المللی اقتصاد، اشتغال و تولید در آیینة قرآن و عترت

کنگره بین‌المللی اقتصاد، اشتغال و تولید در آیینة قرآن و عترت^ع به همت دانشگاه بین‌المللی امام‌رضا^ع و با همکاری سازمان علمی و فرهنگی آستان قدس رضوی برگزار خواهد شد. بخش ویژه این کنگره با محوریت امام‌رضا^ع اقتصاد، اشتغال و تولید است که بر این مینا اهدافی همچون تولید چندبعدی و جامع‌نگر، پشتیبانی علمی، پژوهشی و مهارتی و مانع‌زدایی‌های فکری، هویتی، قانونی را در حوزه‌های زیر دنبال می‌کند:

۱) صنایع و تولیدات فرهنگی، هنری و تربیتی با محوریت زیارت ۲) صنایع و تولیدات کشاورزی، دامی و زیست‌محیطی ۳) صنایع و تولیدات دارویی، بهداشت و سلامت ۴) صنایع و تولیدات مسکن، ساختمان و شهرسازی ۵) ابعاد حقوقی، قضایی و نظام‌های نظارتی و کنترلی اقتصاد ۶) کسب و کارهای کوچک و متوسط و اقتصاد دانش‌بنیان ۷) اقتصاد و تجارت بین‌المللی ۸) تبلیغات،

ترویج و نهادینه‌سازی اقتصاد مولد در سطح جامعه. فعالیت‌های مهم این کنگره در راستای موضوع و اهداف آن عبارت‌اند از: ۱) برگزاری کرسی‌های ترویجی، نقد و نظریه‌پردازی و کرسی‌های آزاداندیشی ۲) فراخوان تولیدات هنری و رسانه‌ای ۳) فراخوان تدوین پایان‌نامه‌های علمی و کاربردی و حمایت‌های علمی و پژوهشی از آثار ۴) چاپ پژوهش‌های برتر در کتاب‌های علمی معتبر، مجله بین‌المللی امام‌رضا^ع و علوم روز و دیگر مجلات معتبر. شایان ذکر است که پیش‌نشست‌های علمی این کنگره با موضوعات مرتبط با اقتصاد، اشتغال و تولید در طول ماه‌های مختلف سال برگزار شده و مراسم اختتامیه و برگزاری نشست‌ها و پنل‌های تخصصی و ارائه مقالات برتر کنگره در روزهای دهم و یازدهم اسفندماه ۱۴۰۰ برگزار خواهد شد. مهلت ارسال مقالات نیز تا ۲۵ بهمن ۱۴۰۰ است.



سومین مدرسه پارلمانی تعامل شرع و قانون و تأثیر آن بر نظام قانون گذاری

به مناسبت روز مجلس، سومین مدرسه پارلمانی با عنوان تعامل شرع و قانون و تأثیر آن بر نظام قانون گذاری با حضور بعضی از نمایندگان مجلس شورای اسلامی و شخصیت‌های حوزوی و دانشگاهی به مدت سه روز در روزهای دهم، یازدهم و دوازدهم آذرماه سال جاری برگزار شد. سرفصل‌های مهم این دوره از این قرار بود:

۱. سازوکار تحقق اصل چهارم قانون اساسی ۲. تنقیح شرعی قوانین ۳. قانون گذاری در حوزه موضوعات فاقد حکم شرعی ۴. مبانی و معیارهای مصلحت‌سنجی در نظام قانون گذاری
۵. رابطه شریعت و قانون و تأثیر آن بر ماندگاری قانون ۶. نقش کارآمدی احکام شرعی در قانون گذاری ۷. تبیین نسبت احکام اولیه و ثانویه و احکام حکومتی با قانون ۸. قانون گذاری اصول عملیه جزایی ۹. عوامل مؤثر بر رابطه شرع و قانون در قانون اساسی مشروطه
۱۰. تعامل شرع و قانون در مصوبات نخستین مجلس قانون گذاری جمهوری اسلامی ایران

حجت الاسلام مهدی رجایی‌نیا، رئیس مرکز تحقیقات اسلامی مجلس شورای اسلامی درباره اهداف برگزاری این دوره‌ها چنین بیان کرد: «مرکز تحقیقات اسلامی مجلس در راستای اهداف خویش مبنی بر اشراق مولایین شرع در نظام قانون گذاری، تاکنون اقدام به برگزاری دوره‌های مرتبط با عرصه‌های مطالعات پارلمانی با هدف استفاده از ظرفیت‌های حوزه‌های علمیه و دانشگاه در راستای ترویج و توسعه ادبیات حوزه قانون گذاری و جلب مشارکت طلاب و دانشجویان علاقه‌مند این حوزه نموده است.» شایان ذکر است در سال‌های گذشته دو مدرسه پارلمانی با عنوان آشنایی با فرآیندهای قانون گذاری و ظرفیت‌ها و چالش‌های استفاده از فقه در قانون برگزار شده است.



همایش ملی حکمرانی اسلامی

همایش ملی حکمرانی اسلامی، در اردیبهشت سال ۱۴۰۱ در شهر قم برگزار خواهد شد. این همایش با همت و تلاش پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی صورت گرفته و در آن بناست تا از مقالات و پژوهش‌های ارسالی به این همایش، با حضور علما و استادان روغایی شده و همچنین به چاپ و نشر این مقالات برگزیده اقدام شود. محورها و موضوعات این همایش:

الف) ماهیت و مؤلفه‌های حکمرانی اسلامی: مبانی و مبادی، مؤلفه‌ها، تبارشناسی و روش‌شناسی. ب) حکمرانی و نظام‌های معرفتی اسلام: حکمرانی و نظام سیاسی اسلام، حکمرانی و نظام اقتصادی اسلام، حکمرانی و نظام مدیریتی اسلام، حکمرانی و نظام اخلاقی اسلام، حکمرانی و نظام حقوقی اسلام. ج) حکمرانی و تجربه نظام جمهوری اسلامی: حکمرانی و کارآمدی در نظام جمهوری اسلامی، حکمرانی و ثبات سیاسی در جمهوری اسلامی، حکمرانی حزبی و جمهوری اسلامی، حکمرانی مردمی و جمهوری اسلامی، حکمرانی ولایی و جمهوری اسلامی، مقایسه تجربه حکمرانی در جمهوری اسلامی و کشورهای دیگر (د) حکمرانی مجازی پژوهشگران و متخصصان در این حوزه می‌توانند تا پایان دی ماه ۱۴۰۰، چکیده مقالات خود را ارسال کرده و همچنین اصل مقاله را تا پایان بهمن ماه ۱۴۰۰ به دبیرخانه همایش بفرستند. مقالات دریافتی از سوی دبیرخانه همایش ارزیابی گردیده و طی مجلداتی چاپ و منتشر می‌شود و مجموعه مقالات منتخب با حضور اساتید و علما در روز برگزاری همایش روغایی خواهد شد.



هفته پژوهش و فناوری

هفته پژوهش و فناوری با شعار «پژوهش و فناوری؛ پشتیبان تولید» از ۲۰ تا ۲۶ آذرماه با برنامه‌های متنوع و متعدد برگزار شد. در این هفته با توجه به محتوای آن، برنامه‌های متعددی برقرار بود: ۱) پژوهش و فناوری مدرسه و دانشگاه؛ زنگ پژوهش و تقدیر از دانش‌آموزان برتر ۲) پژوهش و فناوری، پشتیبانی از تولید؛ برنامه دانشگاه‌ها، پژوهشگاه‌ها و پارک‌های علم و فناوری متناسب با عنوان روز ۳) پژوهش و فناوری؛ مانع‌زدایی از تولید، برنامه دستگاه‌های اجرایی متناسب با عنوان روز ۴) پژوهش و فناوری؛ علوم انسانی و علوم پایه؛ توسعه علمی و مشارکت در پاسخگویی به نیازهای جامعه ۵) پژوهش و فناوری و اثربخشی اجتماعی؛ افتتاح بیست و دومین نمایشگاه دستاوردهای پژوهش و فناوری و فن‌بازار ۶) بزرگداشت پژوهشگران و فناوران؛ جشنواره تقدیر از پژوهشگران و فناوران برتر یکی از رویدادهای مهم این هفته، برگزاری بیست و دومین نمایشگاه دستاوردهای پژوهش، فناوری و فن بازار بود که همزمان با نمایشگاه تجهیزات و مواد آزمایشگاهی برگزار شد. همچنین در حوزه‌های علمیه نیز به مناسبت این هفته با شعار حوزه، پژوهش و پاسخگویی به نیازهای نظام و جامعه اسلامی، برنامه‌های متعددی اجرا شد: پژوهش، پاسخگویی و پشتیبانی از تولید علوم اسلامی؛ پژوهش، پاسخگویی و کاربردی‌سازی علوم و هوش مصنوعی؛ پژوهش، پاسخگویی به نیازهای جامعه جهانی؛ پژوهش، پاسخگویی و نقش آفرینی در تبیین بیانیه گام دوم؛ پژوهش، پاسخگویی و نقش پژوهشگران؛ پژوهش، پاسخگویی و مدارس، مراکز و پژوهشگاه‌ها.



برگزاری ششمین کنگره بین‌المللی علوم انسانی اسلامی

ششمین کنگره بین‌المللی علوم انسانی اسلامی، ۲۸ آذر در مرکز همایش‌های صداوسیما افتتاح شد. در این مراسم آیت‌الله رجبی ضمن بیان تفاوت نظام آموزش علوم انسانی در دوران پیش از انقلاب و پس از انقلاب، به نقش مهم آیت‌الله مصباح یزدی در این زمینه اشاره کرد و گفت که ایشان با توجه به شناخت خود از علوم انسانی و همچنین حوزه علمیه، طرح علوم انسانی را بازسازی کرد. آیت‌الله رشاد نیز ضمن بیان این مسئله که امروزه علوم انسانی رقیبی برای شریعت قرار داده شده، خاطر نشان کرد که تا نسبت میان فقه و علوم انسانی تعریف نشود، نمی‌توان میان آنان سطح مثبتی تعریف کرد. در ادامه مراسم، دکتر حداد عادل، ضمن ارائه گزارشی از عملکرد شورای تحول و ارتقای علوم انسانی، به بیان اهمیت همکاری وزارت علوم با شورای عالی انقلاب فرهنگی پرداخت و اشاره کرد که تحول در علوم انسانی به پژوهشگاه مطالعات راهبردی در علوم انسانی نیازمند است. دکتر قالیباف نیز ضمن بیان این مسئله که در حوزه علوم انسانی و حکمرانی در سطوح مختلف، هم‌افزایی صورت نگرفته، تأکید کرد که در علوم انسانی، تولید نظریه و نظریه‌پردازی، ضرورتی اجتناب‌ناپذیر است. گفتنی است در مراسم اختتامیه این کنگره، جایزه جهانی علوم انسانی اسلامی به حجت‌الاسلام لک‌زایی، دکتر نقره‌کار و حجت‌الاسلام سعیدی‌روشن تعلق گرفت.



■ یک نکته مهم دیگر در مسئله مشکلات اقتصادی ما، مسئله کنترل نظام بانکی است در خصوص مسئله خلق پول و تولید نقدینگی. آن چیزی که صاحب نظران اقتصادی به ما گزارش می دهند و منعکس می کنند، این است که می گویند خلق پول بایستی در نسبت با تولید انجام بگیرد؛ اگر این نسبت وجود نداشت، بایستی جلوی خلق پول گرفته بشود، جلوی تولید نقدینگی باید گرفته بشود... اگر در این زمینه درست عمل بشود، این برکات زیادی خواهد داشت.

بیانات مقام معظم رهبری

در نخستین دیدار رئیس جمهور و اعضای هیئت دولت سیزدهم

۱۴۰۰/۰۶/۰۶

پرونده مسائل نظام بانکی و تورم

مشارکت مردم؛ بهترین اقدام برای تأمین کسری بودجه ضد تورمی

تورم؛ مالیاتی تحمیل شده به عموم با سوء مدیریت دولت ها

کمبود نقدینگی؛ علت اصلی تورم در ایران

استقلال بانک مرکزی و تأثیر آن بر کنترل تورم

نقش افزایش بدهی نظام بانکی به بانک مرکزی در بروز تورم



گفت‌وگوبا

حجت‌الاسلام والمسلمین دکتر سعید فراهانی فرد
عضو هیئت علمی گروه اقتصاد اسلامی
ومعاون پژوهشی و فناوری دانشگاه قم

مشارکت مردم؛ بهترین اقدام

برای تأمین کسری بودجه ضد تورمی

روشن‌انگیزی نقش بانک مرکزی در بروز تورم چیست؟

یکی از علل تورم، افزایش نقدینگی است؛ یعنی وقتی نقدینگی کشور بیش از حجم تولید باشد، تورم ایجاد می‌شود. البته بنابر دیدگاهی دیگر اگر نقدینگی بیش از حجم دارایی کشور باشد، تورم رخ می‌دهد. نقدینگی از دو طریق افزایش می‌یابد؛ افزایش پایه پولی و خلق پول توسط بانک‌ها.

سؤال شما درباره عامل اول و نقش بانک مرکزی است که از طریق افزایش پایه پولی، نقدینگی را افزایش می‌دهد و بانک‌ها هم به نوعی این افزایش پایه پولی را چندین برابر می‌کنند؛ یعنی آن هسته اولیه برای افزایش نقدینگی، خود، افزایش پایه پولی است که بانک مرکزی آن را ایجاد می‌کند. حال چرا بانک مرکزی پایه پولی را افزایش می‌دهد؟ اولین علت آن کسری بودجه دولت است؛ یعنی معمولاً دولت‌ها وقتی که کسری بودجه دارند، برای جبران آن، از بانک مرکزی استقراض می‌کنند که استقراض از بانک مرکزی به معنای چاپ پول برای تأمین کسری بودجه دولت است. طبیعتاً چنین چیزی موجب تورم می‌شود؛ چراکه حجم نقدینگی را توسعه می‌دهد و البته ناگفته نماند که اگر همین سیاست کسری بودجه و استقراض از بانک مرکزی در مسیر تولید قرار بگیرد، به نفع اقتصاد کشور است و باعث رونق تولید می‌شود؛ ولی معمولاً چون این سیاست کسری بودجه برای تأمین هزینه‌های جاری دولت بوده و در مسیر تولید قرار نمی‌گیرد، صرفاً موجب تورم می‌شود. یکی دیگر از عواملی که ممکن است بانک مرکزی به آن دلیل پایه پولی را افزایش دهد، استقراض بانک‌ها از بانک مرکزی است؛ یعنی پولی که بانک مرکزی در اختیار بانک‌ها قرار می‌دهد و بانک‌ها با آن پول، وام و تسهیلات می‌دهند، می‌تواند پایه پولی را افزایش دهد. عامل مؤثر سوم در افزایش پایه پولی، خرید طلا و ارز توسط بانک مرکزی است. بانک مرکزی از دولت و صادرکنندگان طلا و ارز خرید کرده و در مقابل، اعتبار آن‌ها را افزایش می‌دهد که به معنای افزایش پایه پولی است؛ ولی به لحاظ اینکه این دارایی‌ها معمولاً به مردم فروخته می‌شود، افزایش پایه پولی تعدیل می‌شود و بنابراین می‌تواند دو عامل قبلی یعنی کسری بودجه و استقراض بانک‌ها را مهم‌ترین عوامل در افزایش پایه پولی و به دنبال آن، افزایش نقدینگی دانست.

روشن‌انگیزی مسئله استقلال بانک مرکزی چگونه می‌تواند موجب جلوگیری از بروز تورم شود؟

یکی از بحث‌های خیلی مهم در اقتصاد، این بحث است که آیا بانک مرکزی مستقل باشد یا نه. معنای استقلال بانک مرکزی این است که از قوه مجریه مستقل باشد. اگر بانک مرکزی در اختیار دولت به معنای قوه مجریه باشد، اشکالی که معمولاً مطرح می‌شود، این است که چون دولت‌ها کوتاه‌مدت فکر کرده و به مسائل کوتاه‌مدت مانند کسری بودجه و مشکلات دوران دولت خودشان نگاه می‌کنند، بنابراین به استقراض از بانک مرکزی روی می‌آورند و از بانک مرکزی می‌خواهند که مشکلات نقدینگی آن‌ها را برطرف کند. به همین جهت طرفداران استقلال بانک مرکزی می‌گویند بانک مرکزی باید به گونه‌ای باشد که دولت نتواند هر زمانی که خواست، از آن استقراض کند و پایه پولی را افزایش دهد. طبیعتاً حرفشان این است که اگر بانک مرکزی مستقل از دولت باشد، می‌تواند براساس قاعده‌ای عمل کند که رشد نقدینگی را مطابق با رشد اقتصادی تنظیم کند تا موجب رکود و تورم نشود.

اما آن کسانی که می‌گویند بانک مرکزی نباید مستقل باشد، به سه مسئله اشاره می‌کنند: یکی اینکه استقلال بانک مرکزی معمولاً در کشورهایی مطرح است که ساختار بازارهای مالی به خوبی جا افتاده باشد تا اگر دولت به پول نیاز داشت، بتواند از بازار سرمایه تأمین مالی شود؛ چون دولت‌ها برای مسائل جاری خود به هزینه‌هایی نیاز دارند و حال اگر از طریق بانک مرکزی نشد، بتوانند از بازار سرمایه تأمین مالی شوند.

نکته دیگر این است که بعضی اوقات، شوک‌هایی به اقتصاد وارد می‌شود که حل آن‌ها از طریق بانک مرکزی است و اگر بانک مرکزی مستقل باشد، امکان دارد که با دولت در حل مشکلی که برای اقتصاد کشور پیش آمده، همکاری نکند.

نکته سوم هم این است که معمولاً گفته می‌شود سیاست‌های مالی باید با سیاست‌های پولی هماهنگ باشد تا بتواند اثر خودش را داشته باشد و اگر این هماهنگی میان سیاست‌های پولی و مالی وجود نداشته باشد، طبیعتاً سیاست‌های مالی هم نمی‌تواند خوب اثر کند و اگر بانک مرکزی مستقل باشد، این هماهنگی از بین می‌رود.



در اینجا می‌توان دو حالت تصور کرد. اولین حالت همین وضعیت موجود است که در آن بانک‌های خصوصی وجود دارند، بانک‌های دولتی هم وجود دارند. بانک مرکزی باید با نظارت‌های دقیق، شبکه بانکی را برای جلوگیری بیش از حد نقدینگی و خلق پول کنترل کند. بحث دیگر هم بحثی کلی‌تر است؛ اصولاً آیا جایز است که ما خلق پول و افزایش نقدینگی را که از شئون حاکمیت است، هرچند کنترل شده، در اختیار بانک‌های خصوصی قرار دهیم؟ در اینجا دیدگاه‌هایی وجود دارد که به این سؤال پاسخ منفی می‌دهند و بیان می‌کنند که اگر قرار باشد خلق پولی انجام شود، منافع خلق پول باید در اختیار حاکمیت باشد و اگر بانک مرکزی در اختیار حاکمیت باشد، آن موقع بانک مرکزی، پول را به اندازه‌ای خلق می‌کند که ضرورت دارد و شبکه بانکی و به خصوص بانک‌های خصوصی از اینکه خلق پول کنند، منع شوند.

اگر ما روی مسئله جهش تولید سرمایه‌گذاری کنیم و به سمت اقتصاد مقاومتی برویم که در داخل به افزایش تولید منجر شود و در خارج بتواند ارتباط هدفمند و قوی داشته باشد، می‌توانیم تا حدودی مسئله تورم را حل کنیم و در مسائل دیگری همچون بحث تحریم‌ها به آسیب کمتری دچار شویم.

رویش‌اندیشه تأمین کسری بودجه ضدتورمی چگونه امکان‌پذیر است؟

معمولاً دولت‌ها می‌توانند از سه یا چهار روش، کسری بودجه خود را جبران کنند که راحت‌ترین راه، استقراض از بانک مرکزی است. راه دیگر هم این است که دولت، کسری بودجه خود را از طریق بانک‌ها و شبکه بانکی حل کند و از آن‌ها استقراض کند. راه سوم هم تأمین مالی از طریق مردم است که با فروش اوراقی انجام می‌شود که در اقتصاد به آن اوراق قرضه می‌گویند. البته در اقتصاد ما اوراق قرضه وجود ندارد و از طریق امور رایج دیگر از مردم استقراض می‌شود. حالت چهارم هم

رویش‌اندیشه آیا با توجه به اوضاع اقتصاد سیاسی موجود در ایران، اعطای استقلال به بانک مرکزی موجب نمی‌شود بانکداران بر بانک مرکزی تسلط یابند؟

در پاسخ این سوال باید گفت استقلال بانک مرکزی را به دو صورت می‌توان تصور کرد؛ تصور اول معنای مستقل بودن آن از قوه مجریه است و تصور دوم، مستقل بودن از حاکمیت است. در حالت دوم، یعنی بانک مرکزی به طور کلی مستقل از حاکمیت بوده و بانکداران و هیئت‌مدیره و رؤسای آن، رئیس بانک مرکزی را انتخاب کنند. در اینجا خطری که در سؤال به آن اشاره کردید، وجود دارد؛ یعنی اگر بانک‌ها بخواهند رئیس بانک مرکزی و آن هیئت را انتخاب کنند که آن سیاست را انجام می‌دهند، ممکن است تأمین‌کننده منافع بانک‌ها باشند. اما در صورت استقلال از قوه مجریه و تحت نظارت حاکمیت بودن بانک مرکزی مثل برخی نهادها که سیاست‌های آن هم در نهاد بالادستی تعیین می‌شود و خود حاکمیت بر آن نظارت دارد، در این حالت استقلال از قوه مجریه صورت گرفته و همچنین آن خطری هم که در سؤال به آن اشاره کردید، دفع شود.

رویش‌اندیشه نقش شبکه بانکی در بروز تورم چیست؟ چگونه می‌توان از نقش مخرب بانک‌ها در این زمینه کاست؟

همان‌طور که اشاره شد، نقدینگی دو عامل دارد؛ اولین عامل، افزایش پایه پولی است و دومین هم خلق پول توسط شبکه بانکی است. در حال حاضر آن ضریب فزاینده پولی می‌تواند تأثیر داشته باشد. به عنوان مثال اگر بانک مرکزی حدود یک میلیارد تومان به شبکه بانکی تزریق کند و پایه پولی را یک میلیارد تومان افزایش دهد، شبکه بانکی آن را با خلق پول حدوداً هشت برابر می‌کند؛ یعنی شبکه بانکی آن یک میلیارد را به هشت میلیارد تبدیل می‌کند. لذا شبکه بانکی با ایجاد خلق پول چنین قدرتی را دارد که نقدینگی را افزایش دهد و طبیعتاً یک بحث این افزایش نقدینگی، بحث تورمی است که ایجاد می‌کند و یک بحث آن هم این است که عمده منافع این خلق پول به جیب صاحبان بانک خصوصی می‌رود؛ یعنی وقتی که پول هشت برابر می‌شود، آن منفعتی را که هشت برابر شده، بانک خصوصی به قیمت تورمی می‌برد که بر عامه مردم بار می‌شود. بنابراین اگر شبکه بانکی کنترل نشود، نقش مهمی در ایجاد تورم دارد.

استقراض از طریق خارج و سرمایه‌گذاری‌های خارجی است.

کم‌هزینه‌ترین روش از میان این چهار روش، بحث تأمین مالی از طریق مردم است؛ یعنی اگر دولت‌ها به مردم اوراق بفروشند و از این طرق تأمین مالی انجام دهند، نقدینگی ایجاد نمی‌شود؛ بلکه نقدینگی در دست مردم جمع می‌شود و خصوصاً اگر در مسیر تولید برود، نتایج بسیار خوبی به بار می‌آورد. بنابراین بهترین راه این است که سیاست کسری بودجه ضدتورمی از طریق مردم انجام شود. در روش دیگر که رجوع به بانک‌هاست، اگر بانک‌ها از طریق منابع موجود خود به این کار اقدام کنند، می‌توانند سیاست ضدتورمی ایجاد کنند؛ اما چون معمولاً وقتی که دولت بخواهد از طریق بانک‌ها تأمین مالی کند، ممکن است بانک‌ها از طریق خلق پول، آن را جبران کنند، عملاً همان اثر تورمی را دارد. راه دیگر هم که از طریق بخش خارجی بود، اگر سرمایه‌گذاری خارجی باشد و در مسیر تولید قرار بگیرد، آن اثر ضدتورمی را دارد؛ اما اگر بخواهد به ریال تبدیل شود و پایه پولی را بالا ببرد، باز هم اثر تورمی خواهد داشت.

بنابراین شاید بتوان گفت تنها راه و بهترین راه سیاست تأمین کسری بودجه ضدتورمی، تأمین مالی از طریق مردم و مشارکت‌دادن آن‌هاست؛ به این شرط که در مسیر عمران و تولید قرار بگیرد.

به هر حال یکی از بحث‌هایی که معمولاً در سیاست‌های ضدتورمی مغفول می‌ماند، بحثی است که مقام معظم رهبری هم آن را مطرح می‌کنند و آن بحث جهش تولید و اقتصاد مقاومتی است. اگر ما در دولت‌های قبلی به این مسئله دقت می‌کردیم و تولید خود را در حد بهینه ارتقا می‌دادیم و رشد و جهش اقتصادی ایجاد می‌کردیم، این افزایش نقدینگی و تورم ایجاد نمی‌شد. اگر ما روی مسئله جهش تولید سرمایه‌گذاری کنیم و به سمت اقتصاد مقاومتی برویم که در داخل به افزایش تولید منجر شود و در خارج بتواند ارتباط هدفمند و قوی داشته باشد، می‌توانیم تا حدودی مسئله تورم را حل کنیم و در مسائل دیگری همچون بحث تحریم‌ها به آسیب کمتری دچار شویم. ●

روشن‌بین‌ان‌لبیثه عوامل بروز تورم در اقتصاد ایران چیست؟

علل و عوامل تورم در اقتصاد، به‌صورت کلی به چند دسته تقسیم می‌شوند و سطح عمومی قیمت‌ها را افزایش می‌دهند. تورم یعنی افزایش سطح عمومی قیمت‌ها به‌گونه‌ای که خودافزا هم هستند و اگر با آن مقابله نشود، ممکن است خودبه‌خود ادامه پیدا کند و کنترل نشود. به هر حال در اقتصاد درباره این پدیده نظریاتی وجود دارد و به‌صورت کلی چند عامل باعث تورم می‌شود. یک دسته از نظریات، نظریه‌های فشار تقاضا نامیده می‌شوند که علت ایجاد تورم را افزایش از سمت تقاضا می‌دانند و حال اینکه چرا این تقاضا افزایش پیدا می‌کند، به عوامل مختلفی بستگی دارد. ممکن است بعضی از این عوامل، حقیقی باشند؛ مثل افزایش جمعیت در نتیجه مهاجرت یا مانند این‌ها.

گاهی ممکن است این افزایش تقاضا ناشی از عوامل حقیقی نباشد، بلکه از یک‌سری تغییرات دیگر باشد. مثلاً قدرت خرید افراد به دلیل یک‌سری افزایش‌های نقدینگی در جامعه افزایش یافته باشد و به افزایش تقاضا منجر شده باشد. همچنین ممکن است انتظارات مردم باعث افزایش تقاضا شود؛ چراکه مثلاً انتظار مردم این است که در آینده، قیمت‌ها افزایش خواهد یافت و الآن افراد به‌خاطر اینکه از آن افزایش قیمت آسیب نبینند، تقاضایی را که در آینده خواهند داشت، جلو می‌اندازند و الآن تقاضا می‌کنند. بنابراین یک‌سری عوامل به افزایش تقاضا مربوط است. در مقابل، نظریات دیگری هم وجود دارد که بیشتر در سمت عرضه متمرکز هستند و معتقدند که تورم، ناشی از افزایش هزینه‌هاست و ممکن است که عرضه را کاهش دهد. اما اینکه هزینه‌ها و کاهش عرضه به چه دلایلی اتفاق می‌افتد، عوامل مختلفی دارد. گاهی ممکن است بعضی از عوامل طبیعی موجب کاهش عرضه شود. مثل خشکسالی در محصولات کشاورزی، سیل و مانند این‌ها. همچنین افزایش هزینه‌ها مثل هزینه دستمزد و... ممکن است باعث کاهش عرضه شود. این دو مورد باعث افزایش قیمت می‌شوند؛ اما تفاوتی میان این دو وجود دارد که بسیار مهم است. در هر دو مورد، خواه با افزایش تقاضا مواجه باشیم و خواه کاهش عرضه، سطح قیمت‌ها افزایش پیدا می‌کند و ما تورم داریم؛ اما وقتی که تورم ناشی از افزایش تقاضاست، معمولاً انتظار داریم که افزایش تولید هم اتفاق افتاده باشد و افزایش قیمت هم داریم؛ یعنی قیمت بالا رفته است و تولید هم افزایش پیدا کرده است؛ اما تولید کمتر از افزایش قیمت بوده است.

وقتی که تورم ناشی از کاهش عرضه باشد که معمولاً به افزایش هزینه‌ها برمی‌گردد، علاوه بر افزایش قیمت با کاهش تولید هم مواجه هستیم. بنابراین وقتی که تورم ناشی از مسئله عرضه باشد، اثر آن از دو جهت نامطلوب است. یکی افزایش قیمت و دیگری هم کاهش تولید و این امر در مقابل مورد قبلی قرار می‌گیرد که با افزایش تولید مواجه هستیم. بنابراین دو دسته‌بندی کلی درباره تورم وجود دارد.

در اقتصاد ایران مجموعه‌ای از عوامل دست‌اندرکار است که برخی اسم آن را تورم ساختاری گذاشته‌اند؛ یعنی یک‌سری از عوامل است که البته در نهایت یا به افزایش تقاضا یا به کاهش هزینه منجر می‌شود. اما این مسئله در ساختارهای مختلفی سرچشمه دارد؛ مثلاً بخش زیادی از تورم در اقتصاد ایران به کسری‌های بودجه و مالی دولت برمی‌گردد که معمولاً از طریق استقراض از بانک‌ها یا بانک مرکزی تأمین مالی می‌شود و این‌ها نقدینگی را افزایش داده و موجب بروز تورم می‌شوند. البته افزایش نقدینگی در مرحله اول، تقاضا را تحریک می‌کند و از آن طرف هم تولید به اندازه‌ای که تقاضا افزایش یافته، افزایش پیدا نکرده و لذا سطح عمومی قیمت‌ها را بالا می‌برد. بنابراین یکی از عوامل مهم در کشور ما، تورم پولی است که افزایش نقدینگی عمدتاً ناشی از کسری‌های بودجه و مالی دولت می‌شود. البته در بعضی از موارد هم ممکن است خلق پول بی‌رویه بانک‌ها در مقاطعی موجب افزایش نقدینگی شده باشد و آن‌ها هم به‌عنوان عامل مؤثر در این تورم پولی ظهور و بروز پیدا کرده باشند. مکتبی در اقتصاد وجود دارد که به آن مکتب پولی گفته می‌شود. در این مکتب این اعتقاد وجود دارد که اساساً تورم پدیده‌ای پولی است و آن تورم ناشی از تقاضا و عرضه هم به پول برمی‌گردد.

به هر حال نمی‌توان در اقتصاد ایران نقش تورم پولی را نادیده گرفت و بخش زیادی از تورم قطعاً ناشی از ناترازی‌های پولی در کشور است.

روشن‌بین‌ان‌لبیثه آیا از منظر اقتصاد اسلامی دلیلی بر لزوم حفظ ارزش پول توسط دولت وجود دارد یا نه؟

نتیجه تورم کاهش قدرت خرید و کاهش ارزش پول است. معمولاً وقتی تورم در اقتصاد ایجاد می‌شود، یعنی



گفت‌وگو با حجت‌الاسلام والمسلمین
دکتر سیدهادی عربی
رئیس دانشکده مدیریت و اقتصاد دانشگاه قم

تورم؛ مالیاتی تحمیل شده به عموم

باسوءمدیریت دولت‌ها

سطح عمومی قیمت‌ها افزایش پیدا می‌کند که این خود، چنین معنایی دارد که هر واحد پولی در اوضاع فعلی مقادیر کمتری از کالاها و خدمات را می‌تواند خریداری کند؛ یعنی قدرت خرید کاهش پیدا کرده که به آن کاهش ارزش پول هم گفته می‌شود. البته همیشه این کاهش ارزش پول از تورم ناشی نمی‌شود؛ چون یکی از موضوعات کاهش ارزش پول، کاهش قدرت خرید واحدهای پولی ملی است؛ ولی گاهی هم منظور از کاهش ارزش پول، کاهش نرخ برابری پول ملی در مقابل پول‌های دیگر است که در بحث مالی بین‌الملل مطرح است. در آنجا گاهی اوقات ممکن است دولت‌ها ارزش پول را کاهش دهند؛ یعنی مثلاً دولت چین، قیمت یوهان را در مقابل دلار پایین بیاورد و آن را به‌عنوان یک سیاست اعمال کند و ممکن است لزوماً نتیجه آن هم تورم نباشد. البته گاهی ممکن است تورم باشد؛ اما همیشه نیست. بنابراین اگر کاهش ارزش پول را در سطح بین‌الملل مقایسه کنیم، یعنی اگر بخواهیم نرخ برابری پول را در مقابل پول‌های دیگر بسنجیم، باید آن را در دامنه زمانی مدنظر خودمان قرار دهیم و در آنجا ممکن است منشأ آن تورم نباشد.

آنچه در ادبیات فعلی مطرح است، کاهش قدرت خرید واحدهای پول ملی ماست که به‌خاطر افزایش سطح عمومی قیمت‌ها ایجاد می‌شود. حال وقتی مقداری کالای معین دارید که قیمتشان ثابت است و پولی که می‌خواهید با آن، این کالاها را مبادله کنید، درحال افزایش پیدا کردن است، ممکن است کالای شما یا ثابت باشد یا نرخ افزایش آن کمتر از نرخ افزایش پول باشد. بنابراین اگر بخواهیم کالاها را بر این واحد پولی تقسیم کنیم، هر واحد پولی تعداد کمتری از کالاها را می‌تواند خریداری کند. در اینجا گفته می‌شود که تورم معمولاً قدرت خرید را کاهش می‌دهد که گاهی هم به‌تبع آن، ارزش پول ما کاهش پیدا می‌کند. حال مسئله این است که آیا از منظر اقتصاد اسلامی دلیلی داریم که مطابق با آن، دولت موظف باشد تورم را کنترل کند؟ به‌نظر من بهتر این است که دولت بتواند تورم را کنترل کند تا اینکه بخواهد دست به حفظ ارزش پول بزند؛ چون حفظ ارزش پول با آن مورد مرتبط می‌شود و بحث را پیچیده می‌کند.

پس تورم و افزایش سطح عمومی قیمت‌ها موجب کاهش قدرت خرید می‌شود؛ یعنی هر واحد پول داخلی

ما، در حال حاضر نسبت به قبل، کالاهای کمتری را می‌تواند بخرد. حال آیا از منظر اقتصاد اسلامی می‌توان گفت این امر مسئولیتی را متوجه دولت اسلامی می‌کند یا نمی‌کند؟ در اینجا باید گفت از چند منظر و با دلایل و رویکردهای مختلفی، این مسئولیت متوجه دولت اسلامی است که تورم را کنترل کند.

معمولاً گفته می‌شود یکی از اهداف میانه‌ای که باید در هر اقتصادی دنبال شود، ثبات قیمت‌هاست. ثبات قیمت‌ها یکی از اهدافی است که هر نظام اقتصادی برای خود دارد و منطق آن هم عقلانی است؛ چراکه گفته می‌شود ثبات قیمت‌ها مطلوب است و سیاست‌گذاران باید آن را همواره هدف خود بدانند. این مسئله دلایل عقلانی متعددی دارد؛ مثلاً یکی از آن‌ها این است که تورم موجب می‌شود توزیع درآمد به‌هم بخورد. معمولاً تورم باعث می‌شود کسانی که درآمدهای ثابتی دارند، وضعشان بیشتر خراب شود و قدرت خریدشان بسیار کاهش پیدا کند و افرادی که درآمدهای متغیر دارند و می‌توانند همراه با افزایش قیمت‌ها، درآمدهای خود را افزایش دهند، تا این اندازه آسیب نمی‌بینند؛ بلکه وضع آنان بهتر هم می‌شود. لذا گاهی در اقتصاد گفته می‌شود که تورم، ثروتمندان را ثروتمندتر می‌کند و فقرا را فقیرتر. به‌عنوان مثال وقتی تورم اتفاق می‌افتد، قیمت ملک و زمین و ماشین و دارایی‌های فرد ثروتمند، افزایش پیدا می‌کند؛ اما دارایی‌های اقشار کم‌درآمد یا افزایش پیدا نمی‌کند یا به اندازه افراد ثروتمند افزایش نمی‌یابد. افراد ثروتمند، درآمدهای متعددی از محل تولید دارند. به همین ترتیبی که قیمت بالا می‌رود، آن فرد هم محصولات خود را گران‌تر می‌فروشد. هرچند که برای او، هزینه هم افزایش پیدا کرده، حداقل این است که بتواند آن کالا را حفظ کند و در بسیاری از اوقات هم وضع او بهتر می‌شود؛ چون تورم، هزینه‌ها و قیمت‌های کالاها را یکسان تحت تأثیر قرار نمی‌دهد. به‌رحال کسی که درآمد ثابتی دارد، مثل کارمندان دولت و کارگران کارخانه‌ها معمولاً در تورم بیشتر آسیب می‌بینند و قدرت خرید آنان بیشتر کاهش پیدا می‌کند. پس این پدیده، توزیع درآمد را به‌نوعی بدتر می‌کند و شکاف بین فقر و غنا را افزایش می‌دهد. همه می‌دانیم شکاف میان فقر و غنا از منظر اقتصاد اسلامی امر مطلوبی نیست. البته نمی‌خواهیم بگوییم که در اقتصاد اسلامی، مساوات و برابری ملاک است. مساوات و

برابری در درآمد ملاک نیست؛ اما شکاف بسیار زیاد بین فقر و غنا هم مطلوب نیست. لذا معمولاً هم به آیه شریفه سوره حشر تأسی می‌شود که می‌فرماید: «كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ»؛ یعنی کی را به این ترتیب میان افراد تقسیم کنید تا ثروت‌ها فقط در میان اغنیای شما دست‌به‌دست نشود. معمولاً اندیشمندان و اقتصاددانان مسلمان، این آیه را به‌عنوان دلیلی بر عدالت اقتصادی و به تعبیر شهید صدر برای توازن اقتصادی استفاده کردند. اگرچه تفسیرهای مختلفی از این آیه شده، وجه مشترک آنان این است که همه اندیشمندان مسلمان پذیرفته‌اند که این توازن تقریباً هدفی کلی برای اقتصاد اسلامی محسوب می‌شود و در کل اینکه شکاف میان فقر و غنا مطلوب نظام اقتصادی اسلام نیست، مورد توافق همه اندیشمندان مسلمان است و چون تورم موجب افزایش این شکاف می‌شود، بنابراین قطعاً به معنای این است که امری نامطلوب است و از این منظر مسئولیتی را متوجه دولت اسلامی خواهد کرد. گذشته از این بحث، روایاتی وجود دارد که یکی از آن‌ها کلام امام صادق علیه السلام است. مضمون این روایت چنین است که گرانی از علائم غضب الهی دانسته شده و ایشان در فرمایش دیگری می‌فرمایند گرانی موجب می‌شود اخلاق مردم بد شود و امانت‌داری تضعیف شود.

وقتی که تورم ناشی از مسئله عرضه باشد، اثر آن از دو جهت نامطلوب است. یکی افزایش قیمت و دیگری هم کاهش تولید و این امر درمقابل مورد قبلی قرار می‌گیرد که با افزایش تولید مواجه هستیم.

روشن‌ان‌لیشه عده‌ای قائل‌اند که میان تورم و گرانی تفاوت وجود دارد. آیا این تفاوت را می‌پذیرید؟
بله. میان گرانی و تورم تفاوت است و نباید انتظار داشته باشیم که در روایاتی که بحث غلاء السَّعَر آمده، دقیقاً آن را همان تورم امروزی بدانیم یا اینکه بگوییم منظور، صرف گرانی است و منظور سطح عمومی قیمت‌ها نبوده است. به‌رحال آثاری که در این روایت بر گرانی مترتب شده، می‌تواند به تورم هم مربوط شود؛ چون

گرانی هرکالا به‌تنهایی در محدوده زمانی کوتاهی که بعد هم اصلاح می‌شود، معمولاً آثاری را که حضرت می‌فرماید نشانه غضب رحمان است و اخلاق را فاسد می‌کند و امانت‌داری را تضعیف می‌کند، به همراه ندارد. لذا این لوازم باید به گرانی مربوط باشد که نه بر یک کالا، بلکه بر کالاهای زیادی اعمال شود که امروزه به آن سطح عمومی قیمت‌ها گفته می‌شود و در یک دوره زمانی اتفاق افتاده باشد. در غیر این صورت با گرانی موقتی یک یا چند کالای معین، نمی‌توان چنین آثاری را مترتب دانست.

روشن‌ان‌لیشه آیا می‌توان گفت تورم ویژگی اقتصادهای مدرن است و همچنین بعد از تولید پول مدرن و پولی که پشتوانه خاصی ندارد، اتفاق می‌افتد و آیا در گذشته و صدر اسلام که معصومین درباره گرانی صحبت می‌کردند، اساساً تورمی وجود نداشته است؟

چنین نیست که بگوییم اصلاً تورمی وجود نداشته، تنها می‌توان گفت که منشأ آن متفاوت بوده است. در آنجا گاهی اوقات منشأ آن خشکسالی و قحطی یا اینکه ناشی از بلایی طبیعی بوده است. یا اینکه مثلاً به دلایلی جنگ رخ می‌داده و افراد اجناس را پنهان می‌کردند و مبادلات تجاری هم مختل می‌شد و قیمت‌ها در بیشتر کالاها افزایش می‌یافت. بنابراین چنین نبوده که اصلاً هیچ تورمی وجود نداشته باشد؛ اما حرف شما هم صحیح است؛ به این دلیل که آن منشأهای طبیعی به اندازه‌ای نبوده که مثل الآن مسئله تورم پولی بتواند مخرب باشد و گام‌به‌گام و لحظه‌به‌لحظه اتفاق بیفتد. بالأخره خشکسالی و جنگ و قحطی و... گاهی در مقاطعی اتفاق می‌افتاد؛ ولی خلق پولی که متناسب با افزایش بهره‌وری نباشد، می‌تواند لحظه‌ای اتفاق بیفتد. به خاطر همین است که تورم در اقتصادهای پولی و مدرن امروزی، پدیده‌ای شده که در همه کشورها به نوعی وجود دارد. باین‌حال این‌گونه نیست که همه کشورها به یک اندازه با این معضل مواجه شده باشند؛ بلکه برخی توانسته‌اند بهتر مدیریت کنند و در مهار تورم موفق‌تر بوده‌اند. همین اقتصاد پولی، هم در کشور ما وجود دارد و هم در ژاپن و آلمان و بسیاری کشورهای دیگر؛ اما در بعضی کشورها تورم صفر است و در بعضی کشورهای دیگر تورم تا حدی منفی است و در بعضی کشورها هم بیداد می‌کند. بنابراین اگر این امر، خصلت ذاتی نظام پولی بود، باید در همه کشورها به‌صورت یکسان، این آسیب



وارد می‌شد و به‌نوعی همه را با این معضلات مواجه می‌کرد. در عین حالی که عقلاً امکان وقوعی دارد که این خلق پول، تورم‌های بسیار سنگینی را ایجاد کند، وقتی به امکان عملی آن نگاه می‌کنیم، می‌بینیم که بعضی از کشورها براساس تجارب بشری و مطابق با قاعده‌گذاری‌های معین، این مسئله را مدیریت کرده و تورم‌هایشان را در سطح معقولی کنترل می‌کنند و برخی کشورها هم آن قدر تورم پایینی دارند که مشکل پیش آورده و باید قیمت‌ها را کمی تحریک کنند؛ مثلاً در ژاپن، بعضی از دهه‌ها، به دلیل وجود تورم منفی یا صفر، معتقد بودند که منشأ رکود حاکم بر ژاپن این است و لذا توصیه می‌کردند که قیمت‌ها را تحریک کنید تا افزایش پیدا کند و از رکود خارج شود.

بنابراین بیان شما درباره اینکه امکان وقوعی تورم در اقتصادهای پولی بیشتر است، به‌صورت کلی پذیرفتنی است؛ اما چنین نیست که بگوییم این خصلت ذاتی آن است و نمی‌توان از آن فرار کرد. من نیز گمان نمی‌کنم در گذشته و صدر اسلام اصلاً تورمی وجود نداشته و این حرف ناصحیح است.

بنابراین حفظ ارزش پول از منظر اقتصاد اسلامی، حفظ قدرت خرید و ایجاد ثبات قیمت‌ها می‌تواند هدف باشد؛ چنانکه در نظام‌های دیگر هم وجود دارد. منطق عقلانی نیز حکم می‌کند ثبات قیمت حاکم باشد؛ چون صرف نظر از مسئله خراب‌شدن توزیع درآمد یا خراب‌شدن بعضی از ارزش‌ها و هنجارهای اخلاقی، منطق اقتصادی، ثبات قیمت‌ها را مطلوب می‌داند؛ به دلیل اینکه ثبات قیمت‌ها موجب می‌شود تولید به نوع بهتری صورت بگیرد و تلاش‌ها متوجه افزایش تولید حقیقی شود؛ اما در زمانی که ثبات قیمت‌ها

به هم می‌خورد و تورم اتفاق می‌افتد، معمولاً تولید آسیب می‌بیند؛ چون کارهای سفته‌بازانه و فعالیت‌های غیرمولد که فقط می‌خواهند از افزایش صرف قیمت‌ها منافی را کسب کنند، در آن موارد رونق بیشتری را کسب می‌کنند و این یعنی منطق عقلانی اقتصاد هم قائل است که ثبات قیمت‌ها امر مطلوبی است و از مهم‌ترین نقش‌هایی که ثبات قیمت‌ها ایفا می‌کند، این است که اقتصاد را برای فعالان اقتصادی بخش واقعی پیش‌بینی‌پذیر می‌کند. پیش‌بینی‌پذیری از عناصر مهمی است که به فعالان اقتصادی برای به‌کارگیری منابعشان در سرمایه‌گذاری بسیار کمک می‌کند. لذا اگر پیش‌بینی‌پذیری اقتصاد به‌خاطر بی‌ثباتی قیمت‌ها از بین برود، قطعاً تخصیص منابع نیز به هم خواهد خورد و تخصیص بهینه‌ای نخواهیم داشت. حال، بعضی از محققان اقتصاد اسلامی خواستند از منظرهای دیگری استدلال کنند که برای حفظ قدرت خرید مسئولیتی متوجه دولت است از این منظر که یکی از کارکردهای پول، معیار سنجش‌بودن است. اگر قرار باشد چیزی معیار سنجش قرار گیرد، خودش باید ثبات داشته باشد؛ فرض کنید می‌خواهید متر را برای سنجش طول به‌کار بگیرید. اگر کش را به‌جای متر استفاده کنید، طبیعتاً نمی‌توانید از آن برای اندازه‌گیری بهره‌درستی ببرید؛ چون خودش متغیر است. از این منظر استدلال کرده‌اند که پس اگر چیزی معیار سنجش است، منطق عقلانی حکم می‌کند ثبات این معیار حفظ شود و در غیر این صورت نمی‌تواند در سنجش ارزش سایر کالاها کمک درستی کند. بالأخره عقل هم یکی از منابع استنباط احکام اسلامی است. پس اگر منطق عقلانی حکم کند که داشتن ثبات در امری مطلوب است، علی‌القاعده از منظر دینی هم می‌تواند مطلوب باشد.

از منظر دیگر هم گفته می‌شود که پول قراردادی اجتماعی است و چون بشر قبلاً کالا را با کالا مبادله می‌کرد، بعداً باهم توافق کردند که یکی از کالاها تبدیل به پول شده و با آن مبادله کنند و بعد هم تا به امروز تغییراتی پیدا کرده است. به هر حال پول قراردادی اجتماعی است که مثلاً بین دولت که ناشر انحصاری پول است و مردم که استفاده‌کنندگان از آن هستند، استفاده می‌شود. در ابتدا هم که دولت‌ها انحصاراً پول را منتشر می‌کردند، اکثر کشورها پولشان را با شیء معینی مثل مقدار معینی از طلا یا فلز گران‌بهای دیگر تعیین

می‌کردند یا بعضی از کشورها پول خود را براساس ارزش خارجی باثبات تعریف کردند. این به معنای آن است که گویا قرارداد اجتماعی این‌گونه شکل گرفته که ملت و دولت چنین تعهدی را بین هم بپذیرند که وقتی چیزی به‌عنوان پول تولید می‌شود و در اختیار جامعه قرار می‌گیرد، آن چیز باید واسطه مبادله، معیار سنجش و ذخیره ارزش باشد و مبادلات را تسهیل کند. در واقع ملت این حق را داشت که خودش درباره واسطه مبادله تصمیم بگیرد. پس اگر این امر در اختیار دولت قرار گرفته شود و او این واسطه را مدیریت کند، کسی که این پول را به نمایندگی از مردم توزیع می‌کند، حتماً باید مصالح مردم را در نظر بگیرد. اگر می‌خواهد مصالح آن‌ها را در نظر بگیرد، خلق پول بیشتر از بهره‌وری به مصلحت مردم نیست؛ چون قدرت خرید آن را کاهش می‌دهد. بنابراین از منظر در نظر گرفتن مصلحت عمومی هم می‌توان استدلال کرد که حفظ قدرت خرید، لازم است. به هر روی اگر پذیرفتیم که ثبات نسبی در قدرت خرید مطلوب است، پس ادله «أَوْفُوا بِالْعُقُود» شامل این هم می‌شود و دولت باید به‌نوعی به حفظ قدرت خرید وفادار بماند و همچنین از ادله دیگری که در آیات شریفه آمده مانند «لَا تَبْخَسُ النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ» و جز این‌ها که به کم‌فروشی و... مربوط است، می‌توان استفاده کرد که وقتی دولت با سوءمدیریت، پول را بیش از بهره‌وری در اقتصاد افزایش دهد، مثل این است که کم‌فروشی می‌کند؛ چون پول را چاپ می‌کند و در مقابل آن، کالاهای مردم را می‌گیرد. بنابراین از این دلایل هم می‌توان گفت برای حفظ قدرت خرید، مسئولیتی متوجه دولت اسلامی است.

حفظ ارزش پول از منظر اقتصاد اسلامی، حفظ قدرت خرید و ایجاد ثبات قیمت‌ها می‌تواند هدف باشد؛ چنانکه در نظام‌های دیگر هم وجود دارد. منطق عقلانی نیز حکم می‌کند ثبات قیمت حاکم باشد.

روشن‌ان‌لبیشه اگر دولت پول را حفظ نکند، مثل الآن که اتفاق افتاده، آیا مسئول جبران ضرر و زیان مردم است یا نه؟

بله! بعضی از محققان اقتصاد اسلامی استدلال کرده‌اند که دولت در این موارد ضامن است؛ به‌شرط اینکه این تورم و کاهش قدرت خرید، ناشی از سوءمدیریت در مسئله افزایش نقدینگی باشد؛ نه از تغییرات طبیعی عرضه و تقاضا. پس اگر ناشی از مسئله سوءمدیریت و چاپ بی‌رویه باشد، دولت ضامن است. مرحوم آیت‌الله سید محمود شاهرودی در مقالات و نوشته‌های خود چنین استدلال کرده‌اند که در این‌گونه موارد، ادله ضامن شامل حال آن می‌شود. بنابراین دولت ضامن این آسیب‌هاست؛ اما به‌نظر من نکته اینجاست که دولت نمی‌تواند جبران کند. چون اگر حکم به جبران شود، دولت باید دوباره پول چاپ کند تا بتواند جبران کند. در این حالت مشکل اصلی مجدداً افزایش خواهد یافت. دولت چیزی ندارد که بخواهد این مشکل را در سطح انبوه جبران کند.

روشن‌ان‌لبیشه آیا با کاهش چاپ پول یا جمع کردن پول و کاهش نقدینگی مشکل حل نمی‌شود؟ این‌ها سیاست‌گذاری‌هایی است که به کنترل تورم منجر می‌شود و به لحاظ فقهی به این کار جبران گفته نمی‌شود. جبران به لحاظ فقهی یعنی باید خسارتی را که به فرد زده، به او برگرداند. مثلاً قبلاً با حقوق می‌توانستم تا این اندازه کالا و خدمات بخرم؛ اما الآن نصف آن را می‌توانم بخرم. حال دولت چگونه می‌تواند این مسئله را جبران کند؟ اگر بخواهد به من کالا و خدمات بدهد، این کالاها را اصلاً از کجا می‌خواهد بخرد؟ پولش از کجاست؟ دوباره باید آن را چاپ کند.

بنابراین در اینجا ضامن وجود دارد؛ اما امکان جبران آن وجود ندارد. چنین مسئله‌ای آن قدر مهم است که چون بعداً نمی‌توان از پس این خسارت برآمد، باید خط قرمز بسیار پررنگی باشد که اساساً به سراغ آن نرود؛ نه اینکه بگوید بعداً خسارت آن را جبران می‌کنم. واقعیت این است که امکان جبران وجود ندارد. بنابراین بهتر این است که به این مسیر نزدیک نشود.

روشن‌ان‌لبیشه شما اشاره کردید که تورم به‌نفع اقشار ثروتمند است و فقرا را فقیرتر می‌کند. حال با توجه به این مسئله، آیا نمی‌توان جوازی صادر کرد و یک‌سری مالیات‌هایی از افراد ثروتمند به‌نفع اقشار

ضعیف گرفت؟

در کل یکی از ابزارهای بهبود سیاست و توزیع درآمد این است که از ثروتمندان مالیات بیشتری گرفته شود و به اقشار کم درآمد توزیع شود؛ اما مسئله این است که الان در این اوضاع، خود دولت اساساً مقصر بوده و این تورم را ایجاد کرده است. در واقع تورم مثل مالیاتی است که از همه گرفته می شود و دولت آن را با سوءمدیریت خود بر همه تحمیل کرده است. این مسئله، فقیر و غنی را دچار مشکل کرده است. غنی هم قدرت خرید کمتری پیدا کرده است. اینکه دارایی او افزایش پیدا کرده، درست است؛ اما تنها به لحاظ قیمت اسمی افزایش پیدا کرده است. بنابراین اگر دولت بخواهد مالیات دیگری هم از اقشار ثروتمند بگیرد، باید پرسید به چه دلیلی می خواهید از او مالیات بگیرید؟ این ها که مسئول افزایش قیمت نیستند. چرا باید جریمه شوند؟ شما مقصر بودید و با بی تدبیری و افزایش بی رویه نقدینگی باعث شدید که این اختلافات به وجود آید. اگر ما در اوضاع تورمی نباشیم، اصل این سیاست درست است و شما برای بازتوزیع، مالیات هایی را از ثروتمندان می گیرید؛ اما این درست نیست که با سوءتدبیر خود، مشکلی را درست کنید و بعد هم بار آن را بر اشخاص دیگری بگذارید و تحمیل کنید. این کار، منصفانه نیست. البته اگر آن اشخاص در این ماجرا مقصر باشند، طبیعتاً باید آن را جبران کنند؛ اما اینجا فرض بر این است که مسئله از جانب خود دولت بوده است.

اگر بخواهیم از منظر دیگری به این مسئله نگاه کنیم، باید گفت که اصلاً شما چگونه می خواهید اثبات کنید که منشأ تورم کشور چیست؟ در اینجا بحث حقوقی و ضمان مطرح است و سؤال این است که چه کسی باید عهده دار این مسئولیت باشد؟ بانک مرکزی؟ بانک مرکزی می گوید دولت از من پول خواست و من هم به او دادم و به دولت هم گفتم که این کار درست نیست. اگر به دولت بگوییم، می گوید کسری بودجه داشتم و مجلس آن را پذیرفت و من هم اجرا کردم. اگر به مجلس بگوییم، او هم جواب می دهد که ما می خواستیم حقوق ها را به خاطر تورم افزایش دهیم و چنین و چنان شد و... واقعاً باید ببینیم چه کسی در این ماجرا مقصر است و چه کسی باید به لحاظ مصداقی این جبران را انجام دهد؟ این خود معضل دوم است. در هر سیستم، تصمیماتی گرفته شده و این اتفاقات افتاده است. یک

نفر که در اینجا تصمیم گیرنده نبوده است. سازوکارهای نهادی متعددی بوده که این کار را انجام داده اند. مثلاً در خوزستان سیل آمده و همه می خواهیم کمک کنیم. دولت می گوید من پول ندارم. پس از صندوق ذخیره ارزی دلار بفروش و کمک کن. حال اگر شما این پول ها را به بانک مرکزی دادید و در مقابل آن ریال گرفتید، نقدینگی را افزایش داده اید. بنابراین می بینید که خود این مسئله چه مشکلاتی مقابل خود دارد و این نتیجه را به ما می رساند که بهتر است نزدیک به این مسئله نشویم و باید به خوبی در این زمینه مدیریت کنیم.

یکی از ابزارهای بهبود سیاست و توزیع درآمد این است که از ثروتمندان مالیات بیشتری گرفته شود و به اقشار کم درآمد توزیع شود؛ اما مسئله این است که الان در این اوضاع، خود دولت اساساً مقصر بوده و این تورم را ایجاد کرده است. در واقع تورم مثل مالیاتی است که از همه گرفته می شود و دولت آن را با سوءمدیریت خود بر همه تحمیل کرده است.

رویش (ان) همیشه به نظر شما استقلال بانک مرکزی در حفظ ارزش پول تا چه میزان تأثیرگذار است؟

به خاطر مسئله تورم های پولی و اینکه دولت ها به دلایل سیاسی و غیرسیاسی معمولاً نیازمند آن اند که کسری های خود را پوشش دهند و به راه های ساده تر مثل بانک مرکزی متوسل می شوند، در این حالت بهتر است بانک مرکزی از دولت مستقل شود تا بتواند مدیریت پول را مستقل از ماجراها و وابستگی های دولتی انجام دهد. البته بحث های بسیار مفصلی درباره استقلال بانک مرکزی وجود دارد. استقلال در اینجا به چه معناست و آیا منظور، استقلال در ابزار است یا در هدف؟ سنجش آن چگونه صورت می گیرد و شاخص های آن چیست؟ لذا خیلی بحث های مفصلی شکل می گیرد؛ ولی عمده مسائل برمی گردد به اینکه بانک مرکزی درباره پذیرش یا نپذیرفتن جبران کسری های دولت، آزادانه و مستقل بتواند تصمیم گیری کند و دوم اینکه دولت یا زیرمجموعه های دولت، تصمیمات کارشناسی

بانک مرکزی را درباره مدیریت خوب، و تو نکند و بتواند براساس طرح کارشناسی خود مدیریت کند. این ها دو مؤلفه بسیار مهمی هستند که در استقلال تأثیر دارند. تا الان بانک مرکزی از چنین استقلالی برخوردار نبوده و طبق قانون پولی و بانکی مصوبه سال ۵۱ کشور که هنوز هم حاکم است، دولت می تواند نیازهای خود را به بانک مرکزی اعلام کرده و از آن استقراض کند و محدودیتی هم درباره مبلغ وجود ندارد. دولت آزاد است هرچقدر نیاز دارد، از بانک مرکزی به عنوان قرض بگیرد. این طرح جدید که الان در مجلس رفته، می خواهد استقلال بانک مرکزی را در شکل های مختلف افزایش دهد. یکی از اشکال آن این است که مانده میزان استقراض را به مقدار معینی محدود کرده و دوباره وام گرفتن را مشروط به تصفیه قبلی کرده و سقفی برای آن در نظر گرفته است. این بخشی از آن استقلال است و بخش دیگر آن شامل استقلال سیاسی و اداری می شود؛ یعنی تصمیمات عزل و نصب رئیس کل بانک مرکزی را از وضعیت موجود محدودتر کرده و گفته رئیس جمهور، باید برای عزل، ادله کافی داشته باشد و این ادله را در هیئت عالی بانک مرکزی ارائه دهد. خلاصه که این طرح بنا دارد تا استقلال بانک مرکزی را تا حد زیادی افزایش دهد. بنده هم با یکی از دانشجویانم پایان نامه ای انجام داده ام در باب این موضوع که آیا این لایحه، استقلال را نسبت به وضعیت قبلی افزایش داده است؟ براساس چند شاخص استقلال مختلف بررسی کردیم و دیدیم که افزایش داده؛ اما زیاد نبوده است. گرچه شاخص استقلال نسبت به وضعیت قبلی بهتر می شود. البته این طرح هنوز به صحن علنی مجلس نیامده و تصویب نشده و مشخص نیست که قرار است به چه سمتی پیش برود؛ اما به نظر می آید که قانون گذاران متوجه این ماجرا شده اند که استقلال نداشتن، آسیبی جدی ایجاد کرده و شاید بخشی از این تورم سنگین به خاطر این مسئله باشد. لذا تصمیم گرفته اند که آن را اصلاح کنند.

رویش (ان) همیشه شما تا چه اندازه با میزان استقلالی که در این طرح آمده، موافق هستید و آیا اساساً برای بهتر شدن آن راهکاری دارید؟

دو نگاه کلی درباره این طرح وجود دارد. بعضی از نگاه ها معتقدند استقلالی که در اینجا به سمت آن رفته اند، امر مطلوبی است؛ اما هنوز کافی نیست و به نوعی ممکن است نتوان هدف اصلی را از این تغییرات به دست آورد.

در مقابل بعضی دیگر معتقدند که در اینجا اختیارات رئیس کل بانک مرکزی بیش از اندازه افزایش یافته و شاید اصلاً مطلوب نباشد و در کل، نظرات گوناگونی در این زمینه وجود دارد. اگر کسی بخواهد حرف کارشناسانه ای در این زمینه بزند، باید بنده بند و ماده به ماده بخواند و براساس تجارب گذشته و همچنین تجارب سایر کشورها، بررسی کند و راهکاری ارائه دهد؛ چون در مسئله استقلال در سطح ادبیات بین المللی و اقتصادی متعارف هم مناقشاتی وجود دارد. برخی در عین حالی که اصل استقلال را می پذیرند، برای میزان استقلال اهمیت قائل اند؛ چون استقلال مشکلی که ایجاد می کند، آن است که تعارض بین سیاست های پولی و سیاست های مالی ایجاد می شود. دولت معمولاً سیاست های مالی را از طریق کاهش یا افزایش مالیات ها، سوبسیدها و هزینه ها و... انجام می دهد؛ اما سیاست های پولی معمولاً از طریق بانک مرکزی انجام می شود.

امروزه بانک مرکزی می گوید وظیفه اصلی ما مدیریت پول، حفظ ثبات مالی و ثبات قیمت هاست. دولت نیز متولی اشتغال و رشد اقتصادی است. بانک مرکزی می گوید ما ابزار لازم را برای ایجاد اشتغال و رشد نداریم. بنابراین وظیفه اصلی ما ایجاد ثبات است و از مجرای ایجاد ثبات به رشد و ایجاد اشتغال کمک می شود. دولت هم از طریق سیاست های مالی خود، آن را انجام می دهد. به هر حال نکته این است که اگر بین سیاست های مالی و پولی بانک مرکزی ناهماهنگی اتفاق بیفتد، ممکن است برای اقتصاد به صورت کلی مشکل ایجاد کند. لذا در کشورهای مختلف سازوکارهایی برای ایجاد هماهنگی بین دولت و بانک مرکزی تدبیر کرده اند. الان یکی از ابزارهای مهم برای کنترل تورم، هدف گذاری تورمی است. اگر بانک مرکزی بخواهد تورم را خیلی زیاد کنترل کند، احتمال دارد بیکاری افزایش یابد. حال برای سال آینده می خواهیم چه نرخ از تورم را به عنوان مقام پولی هدف گذاری کنیم؟ نرخ هدف گذاری باید در زمینه اشتغال و رشد اقتصادی با هدف گذاری های دولت هماهنگی داشته باشد. بنابراین جلساتی را میان بانک مرکزی و دولت تشکیل می دهند و بر سر این هدف گذاری ها توافق کرده و برای اجرای آن اقدام می کنند. لذا برای کاهش این ناهماهنگی ها و اجرای بهتر مسئله استقلال، راهکارهای مختلفی برای

ایجاد هماهنگی در نظر گرفته‌اند.

رویش(ان)ایشه اشاره کردید که دو نگاه وجود دارد. یکی اینکه تمرکز بر کنترل تورم قرار گیرد و دیگر اینکه دولت می‌تواند با استفاده از ابزارهایی که دارد، مسئله اشتغال و رشد اقتصادی را پیگیری کند. شما در وضعیت فعلی اقتصاد ایران و با توجه به آغاز کار دولت سیزدهم، اولویت فعلی اقتصاد ایران را با توجه به هدف‌گذاری تورمی و ایجاد استقلال، کنترل تورم می‌دانید یا اینکه اقتصاد ایران نیازمند توسعه و رشد اقتصادی است و استقلال بخشی از بانک مرکزی به معنایی که کشورهای پیشرفته در حال پیگیری آن هستند، برآمده از خود همین کشورهاست که توسعه خودشان را انجام داده‌اند و پیگیری این اهداف در اقتصاد ایران، نمی‌تواند آنچنان مؤثر باشد.

به نظر می‌آید که وضعیت اقتصاد ایران قطعاً به دلایل مختلف با بقیه اقتصادهای دنیا تفاوت‌هایی دارد و شکی در آن نیست. اما تجربه گذشته نشان می‌دهد اگر رشد اقتصادی و اشتغال را صرفاً از منظر افزایش نقدینگی و به‌طور خاص استقراض از بانک مرکزی ایجاد کنیم، اگر بخواهید در این حالت رشد ایجاد کنید و نخواهید از بانک مرکزی استقراض کنید، تعارضی وجود ندارد. زمانی مسئله ایجاد می‌شود که بانک مرکزی برای کنترل تورم بگوید نمی‌توانم پایه پولی را افزایش دهم؛ چون به‌صورت مستقیم تأمین مالی نمی‌کنم. حال اگر دولت بخواهد کسب‌وکار را رونق ببخشد و سرمایه‌گذاری را افزایش دهد، علی‌القاعده باید منابع خود را از مجاری دیگری غیر از بانک مرکزی تأمین کند. یک راه این است که فضای کسب‌وکار روان شود؛ به‌گونه‌ای که سرمایه‌های مردم مستقیماً وارد تولید شود؛ مثلاً مردم به‌جای اینکه به دنبال خریدن ارز و ملک باشند، پول خود را در مسیر کسب‌وکار صرف کنند. بنابراین اگر از مسیر اوضاع کسب‌وکار و ایجاد امنیت اقتصادی و سایر مسائل دنبال شود، تعارضی بین بانک مرکزی و دولت وجود ندارد و شاید به یکدیگر کمک هم بکنند. اتفاقاً کسانی که معتقدند بانک مرکزی با کنترل تورم می‌تواند حتی برای سرمایه‌گذاری مولد امکانات بهتری ایجاد کند، به‌خاطر این است که وقتی تورم کنترل شود و زمینه فعالیت‌های غیرمولد که فقط با افزایش قیمت‌ها منفعت می‌برند، بسته شود، باید پول در مسیر مولد قرار گیرد. وقتی اقتصاد با ایجاد ثبات

پولی و مالی پیش‌بینی‌پذیر شد، فعال اقتصادی احساس می‌کند که می‌تواند با کارشناسی‌های دقیق درباره سرمایه‌گذاری‌های مختلف، تصمیم‌گیری‌های اقتصادی و منطقی انجام دهد. بنابراین آن‌ها معتقدند اگر تورم از مسیر کنترل و مدیریت نقدینگی کنترل شود، می‌تواند به رشد پایدار اقتصادی کمک کند.

رویش(ان)ایشه به‌طور خاص منظور بنده پیگیری سیاست‌های هدایت اعتبار است. وزیر اقتصاد جدید بارها گفته و تأکید کرده است یکی از کارهای ما، پیگیری سیاست هدایت اعتبار است؛ یعنی می‌خواهیم نقدینگی را در جهت رشد تولید افزایش دهیم و آن را به‌سمت بخش‌های خاصی هدایت کنیم. از این منظر شما چه دیدگاهی دارید؟

هدایت اعتبار، سیاست درستی است و به معنای این است که اعتبارات را در بخش‌های مولد هدایت کنیم. علی‌القاعده مولد بودن، امر مطلوبی است که حتماً باید دولت و همچنین بانک مرکزی به آن توجه کنند؛ اما مسئله این است که بانک مرکزی می‌گوید می‌خواهم ثبات ایجاد کنم. شما هم منابع و اعتبار را به‌سمت سرمایه‌گذاری مولد بیاورید؛ اما بازدهی آن در کوتاه‌مدت نیست. مثلاً حداقل پنج یا شش سال دیگر بازدهی خواهد داشت. در چنین اوضاعی وقتی اعتبارات به چنین پروژه‌ای برود، در این چند سال دائماً در حال افزایش تقاضاست؛ درحالی که به تولید اضافه نشده و قطعاً تورم ایجاد خواهد کرد و مسیر سرمایه‌گذاری هم دشوار می‌شود؛ چراکه هزینه‌های آن دائماً در این مسیر افزایش پیدا می‌کند و ارزیابی ابتدایی از پروژه به‌هم می‌خورد. پس این سیاست هدایت اعتبارات، باید خیلی دقیق اجرا شود. بین پروژه‌های کوتاه‌مدت که به‌سرعت به بازدهی برسد و بتواند افزایش تولید داشته باشد و پروژه‌هایی که در بلندمدت یا میان‌مدت به بازدهی برسند که در این فاصله فقط ممکن است تقاضا ایجاد کند، باید موازنه دقیقی میان این‌ها به وجود بیاید که این سیاست هدایت اعتبارات موفق باشد و بتواند به نوعی به افزایش تولید منجر شود؛ چراکه از مسیر افزایش تولید، کاهش قیمت‌ها و تورم ایجاد می‌شود و در اوضاع کنونی نباید فقط به تقاضا اضافه شود؛ بلکه باید به طریقی میان سرمایه‌گذاری‌های کوتاه‌مدت (بازدهی سریع) و آن‌هایی که بازدهی‌شان دیرتر خواهد بود، توازن ایجاد شود تا خود سرمایه‌گذاران هم در مسیر اتمام کار خود به

مشکل برخورد نکنند.

سرمایه‌گذار از همان اول حساب می‌کند که این پروژه مثلاً فلان قدر هزینه دارد و بعداً هم فلان مقدار بازدهی خواهد داشت. حال ۴۰ درصد این کار را از جیب خود می‌گذارم و ۶۰ درصد آن را هم از مسیر وام بانکی تأمین می‌کنم. مثلاً پنج سال هم طول می‌کشد تا این پروژه تمام شود. حال ممکن است در همین پنج سال قیمت‌ها به‌گونه‌ای بالا برود که این سرمایه‌گذار نتواند با ۶۰ درصد اعتبار، کار را تمام کند و مثلاً به ۲۰ درصد پول بیشتری نیاز پیدا کند. در اینجا پروژه متوقف شده؛ هزینه‌های انجام‌شده سر جای خودش است و این فرد هم به هر میزان که توقف کند، متضرر شده و بانک هم به همین ترتیب متضرر می‌شود؛ چون بانک هم گمان می‌کرد ظرف پنج سال، سرمایه‌گذاری تمام است و از اینجا به بعد اقساط برمی‌گردد و بانک می‌تواند به پروژه‌های دیگر اختصاص دهد. بنابراین در بانک، انجمادی ایجاد می‌شود که دیگر نمی‌تواند تأمین مالی کند. از آن طرف هم سرمایه‌گذار به نتیجه نرسیده و پروژه او هم معطل می‌ماند. غرض من این است که این کارها به کارشناسی خیلی دقیقی نیاز دارد؛ وگرنه کسی با مطلوب بودن این مسئله مخالفتی ندارد. لذا تا وقتی که زوایای دقیق کار را کارشناسی نکنیم، نمی‌توانیم خدمت کنیم و همان کسی را که می‌خواستیم به او خدمت کنیم، دچار مشکل شده، پروژه‌اش هم متوقف شده و همچنین متضرر شده است.

هدایت اعتبار، سیاست درستی است و به معنای این است که اعتبارات را در بخش‌های مولد هدایت کنیم. علی‌القاعده مولد بودن، امر مطلوبی است که حتماً باید دولت و همچنین بانک مرکزی به آن توجه کنند؛ اما مسئله این است که بانک مرکزی می‌گوید می‌خواهم ثبات ایجاد کنم. شما هم منابع و اعتبار را به‌سمت سرمایه‌گذاری مولد بیاورید؛ اما بازدهی آن در کوتاه‌مدت نیست.

رویش(ان)ایشه یکی از ابزارهایی که استفاده می‌شود، سیاست‌های کنترل تورم با استفاده از کنترل نرخ بازار بین بانکی است و ابزارهای آن، اوراق دولتی است که منتشر می‌کنند و بانک‌ها و اکثر مردم آن را می‌خرند. به‌طور کلی با این ابزارها موافق هستید و این کار را به لحاظ شرعی صحیح می‌دانید؟

این ابزارها قطعاً مورد نیاز است و اگر بانک مرکزی بخواهد تورم را کنترل کند، باید ابزار داشته باشد. ابزارهای متعارف هم به دلیل ربوی بودن در سیستم مالی ما وجود نداشته و تا همین اواخر هم برای آن ابزارهای جایگزینی طراحی نشده بود. بنابراین بانک مرکزی اصلاً نمی‌توانست براساس ورود و خروج در بازار بین بانکی نقشی ایفا کند. لذا ابزارهایی را طراحی کردند. می‌توان گفت طراحی آن‌ها تا حد ممکن شرعی است؛ چون در شورای فقهی بانک مرکزی بررسی شده و آنچه تصویب شده، حداقل به نوعی مشروعیت دارد. اما بحث اصلی درباره اجرائی است که بیشتر مشکل‌ساز می‌شود. باید دید آنچه در عمل اجرا می‌شود، تا چه اندازه با همان چیزهایی که طراحی شده، منطبق است. البته اینکه ما انتظار داشته باشیم این‌ها به‌سرعت بتواند حل و فصل شود، واقع‌بینانه نیست و در اینجا باید فقها و اقتصاددانان مسلمان و مسئولان بانکی و بانک مرکزی کنار هم قرار گیرند و مشکلات و معضلاتی را که در عمل با آن مواجه هستند، توضیح دهند تا روشن شود مشکل و معضل چیست و چگونه باید آن را اصلاح کرد. آنگاه این ابزارها در تعامل و گفت‌وگوی مداوم بین طراحان، سیاست‌گذاران و مجریان دائماً در مسیر اصلاح قرار گیرد و اشکالات آن گرفته شود و کار هم جلو برود. البته تنها ما نیستیم که به دلیل شرعی کردن این موارد با این مسائل درگیر باشیم.

بقیه دنیا هم وقتی که می‌خواهند ابزاری را طراحی کنند، آن را براساس قواعد حقوقی خودشان طراحی می‌کنند و بعد هم به مشکل می‌خورند و با یکدیگر مذاکره می‌کنند و به‌مرور مشکلات خود را حل می‌کنند. بنابراین ما باید از این مسیر به سمت پیشرفت حرکت کنیم، نه مثل برخی حرکت‌هایی که ممکن است به تصمیم‌گیری‌های نامعقول و غیرمنطقی منجر شود و باعث بروز مشکلات برای خود و دیگران شویم. ❁

کمبود نقدینگی؛ علت اصلی تورم در ایران



گفت‌وگو با دکتر حمیدرضا مقصودی
عضو هیئت علمی گروه اقتصاد اسلامی دانشگاه قم

پدیده تورم در جهات مختلفی مورد تبیین قرار گرفته و در باب منشأ آن بحث‌های متعدد و نظریات مختلفی بیان شده است. یکی از رایج‌ترین نظریات در مورد تورم، بحث انبساط پولی و افزایش نقدینگی است که طبق دیدگاه برخی از اقتصاددانان، موجب بروز تورم می‌شود و به این ترتیب اصلی‌ترین کانون تورم نهادی به نام بانک مرکزی است. دکتر حمیدرضا مقصودی پژوهشگر و عضو هیئت علمی گروه اقتصاد اسلامی دانشگاه قم دیدگاهی بر خلاف این نظر رایج دارد و معتقد است که اساساً منشأ تورم، پول نیست و به تبع آن ارتباط زیادی هم با بانک مرکزی پیدا نمی‌کند. این استاد دانشگاه معتقد است که مباحثی همچون منشأ پولی‌داشتن تورم و مؤثر بودن بانک مرکزی در بروز آن، نظریات حوزه اقتصاد شیکاگویی است که با اهمیت‌دادن به بانک مرکزی و نقش آن در تلاش است تا با ارائه راهکاری همچون استقلال بانک مرکزی از دولت و عدم استقراض آن از بانک مرکزی، بتواند گامی در جهت جلوگیری از بروز تورم بردارد. در ادامه شاهد گفتگویی متفاوت با این استاد و پژوهشگر عرصه اقتصاد خواهید بود.

روشن‌ان‌لبیسه نقش بانک مرکزی در بروز تورم چیست؟

ادبیات رایج و متعارفی در اقتصاد وجود دارد که معمولاً اقتصاددانان و سیاست‌گذاران در کشور به آن استناد می‌کنند تا بتوانند تورم را تحلیل کنند. آن ادبیات هم ادبیات رویکرد پولی در اقتصاد است. قائلان به این رویکرد، معتقدند تورم منشأ پولی دارد و حرف آن‌ها این است که آن چیزی که باعث افزایش تورم می‌شود، انبساط‌های پولی است و صرفاً همین عامل را بررسی می‌کنند. اگرچه گاهی می‌گویند مسائل دیگر را هم بررسی می‌کنیم، نهایتاً در نتیجه‌گیری سیاستی به این می‌رسند که علت تورم نقدینگی است. وقتی هم که گفته می‌شود علت تورم نقدینگی است، نتیجه‌ای که گرفته می‌شود این است که باید نقدینگی را کنترل کرد. مرجع کنترل نقدینگی هم بانک مرکزی است. بانک مرکزی با دو روش می‌تواند نقدینگی را کنترل کند. اولین روش اعمال رگولاتوری و تنظیمات بر شبکه بانکی است و دومین روش هم اعمال رگولاتوری و تنظیمات بر پول نقدی است که ممکن است در تعاملات بین بانک مرکزی و دولت‌ها، خود را نشان دهد؛ یعنی همان استقراض از بانک مرکزی یا به تعبیر ساده‌تر همان چاپ پول.

در همه این ادبیات‌ها، نقش بانک مرکزی برای کنترل تورم این است که مکانیسم تزریق پول را محدود کرده و پول را تضییق کند تا تورم اتفاق نیفتد. این ادبیات مربوط به اقتصاد شیکاگویی است که قائل است برای اینکه این اتفاق بیفتد، بانک مرکزی باید مستقل از دولت باشد تا دولت نتواند از آن استقراض کند. معنای استقلال از دولت هم یعنی ارکان تصمیم‌ساز دولت در بانک مرکزی نقشی نداشته باشد و در مقابل ارکان تصمیم‌ساز آن، ارکان تخصصی باشد. در اینجا وقتی از ارکان تخصصی صحبت می‌شود، اقتصاد شیکاگویی‌ها خود را جزء این دسته می‌دانند و بیان

می‌کنند منظور این است که ما اقتصاددان‌هایی که به این مسئله باور داریم، باید بر مسند بانک مرکزی بنشینیم و اقتدار پولی را در دست بگیریم. این نگرش رایجی است و اگر بخواهید که بحث‌های شما شنونده خوبی داشته باشد و برای شما کف بزنند و شما را تحویل بگیرند، این ادبیات را در تلویزیون و رادیو و در کلاس مطرح کنید و مبتنی بر آن بکوشید تا خود را موجه کنید.

حال آیا این ادبیات، ادبیات درستی است؟ من همین امروز توییتی از کروگمن می‌خواندم که اقتصاددان بزرگی است و کتاب‌های اقتصاد کلان و اقتصاد بین‌الملل او، همچنان تدریس می‌شود. از کروگمن و اقتصاددانان متعدد نیوکینزی و نئوکلاسیک‌ها می‌شنوید که رابطه بین تورم و نقدینگی را رابطه عقیمی می‌دانند و لزوماً رابطه مثبتی میان نقدینگی و تورم قائل نیستند. مطالعات متعدد بین‌المللی هم این را نشان می‌دهد که این رابطه میان آن‌ها وجود ندارد. وقتی این‌گونه به رابطه نگاه شود، چنین به نظر نمی‌رسد که بانک مرکزی بتواند تورم را کنترل کند و مرجع تنظیمات ناظر به تورم، نهادی به جز بانک مرکزی است. مثلاً نیوکینزی‌ها به سراغ نهاد انتظارات می‌روند و به رسانه اهمیت می‌دهند. بلانچارد بعد از بحران سال ۲۰۰۸ می‌گوید همه اقتصاد کلان قبل از سال ۲۰۰۸ را به کنار بگذارید و در حال حاضر بحران انتظارات است که برای مکانیسم متغیرهای اقتصادی تعیین تکلیف می‌کند. لذا در اینجا به سراغ نهاد‌های غیرپولی می‌رود؛ یعنی ممکن است به سراغ نهاد رسانه برود یا ممکن است به سراغ نهاد تولید و توزیع و تجارت برود و منشأهای دیگر را جست‌وجو کند که به نظر می‌آید منشأ تورم در ایران و همه‌جای دنیا غیرپولی است و منشأ آن را باید در چنین اموری جست.

روشن‌ان‌لبیسه مسئله استقلال بانک مرکزی چگونه می‌تواند موجب جلوگیری از بروز تورم شود؟

در پاسخ به پرسش قبل اشاره کردم که منشأ تورم، غیرپولی است و به بانک مرکزی ارتباط پیدا نمی‌کند. حال اگر از من بپرسید استقلال بانک مرکزی کار خوبی است یا نه، باز هم به شما پاسخ می‌دهم که این مسئله ناظر به تورم نیست؛ اما اینکه این استقلال به‌طور کل خوب است یا نه، باید بپرسیم که در اینجا منظور از استقلال چیست و استقلال از چه چیزی است؟ ممکن است پاسخ دهید منظور، استقلال از دولت است. هر استقلالی وابستگی دارد. در اینجا هم فرض می‌گیریم که بانک مرکزی از دولت مستقل شد. در این صورت به چه چیزی وابسته است؟ نظام تصمیم آن را چه کسی کنترل می‌کند؟ ممکن است پاسخ دهید که کنترل آن، به‌دست اقتصاددانان پولی است. مسئله اینجاست که خود این افراد هم که به مکتب خاصی وابسته هستند و اتفاقاً حرف‌های آنان هم غلط است و لذا سیاست‌های غلطی را هم پیش می‌گیرند و در کشورهایی مثل شیلی و آرژانتین و حتی کشور ما هم این سیاست‌های غلط را پیاده کرده‌اند. لذا این سؤال درباره اقتصاد سیاسی است؛ نه سؤال اقتصادی؛ یعنی دروغ بزرگ این است که ما این سؤال را سؤال اقتصادی بدانیم. چون استقلال که معنایی ندارد. در واقع ما باید به این سؤال پاسخ دهیم که وابسته به چه کسی است؟ در فضای اقتصاد سیاسی جمهوری اسلامی ایران، این‌ها به لحاظ اقتصاد سیاسی عموماً یا افراد بانکداران یا متصل به شبکه بانک‌های خصوصی یا متصل به شبکه بانکی رانتی خصولتی هستند و قائل‌اند که بانک مرکزی باید از دولت مستقل شود. در اینجا سؤال پیش می‌آید که آیا منظور شما این است که بانک مرکزی از دولت مستقل شود که بانکداران خصوصی آن را اداره کنند؟ در این صورت پول به چه سمتی هدایت می‌شود؟ اگر هم پاسخ دهند که پول هدایت‌پذیر نیست، دروغ است.

البته در اینجا نظر دیگر این است که بانک مرکزی باید تحت تسلط حاکمیت باشد که این نظر هم طرفدارانی دارد و استدلال‌های خوبی هم برای این نظر وجود دارد. بنابراین در اینجا بحث است که باید مشخص شود، اقتدار پولی کشور در دست چه کسی است؟ به‌طور مثال فدرال رزرو از دولت فدرال آمریکا مستقل است. این حرف خنده‌داری است و اگر شما تاریخچه فدرال رزرو را بخوانید، متوجه می‌شوید که استقلال برای فدرال رزرو معنایی ندارد؛ چراکه اولاً تحت سلطه دولت آمریکا است و البته دولت آمریکا هم تحت سلطه جریان‌های خاص است و ثانیاً اگر بخواهیم بگوییم که از دولت آمریکا مستقل است، این هم حرف غلطی است و باید دید که خود مقامات فدرال رزرو چه کسانی هستند؛ یعنی چه کسی قوه فدرال رزرو را هدایت می‌کند؟ لذا باید تاریخچه فدرال رزرو را خواند و در آن مشخص است که بانکداران خصوصی بین‌المللی هستند که فدرال رزرو را تشکیل داده‌اند و در طول تاریخ هم به‌نفع خودشان، آن را هدایت کرده‌اند و این‌ها همان‌هایی هستند که بر دولت آمریکا هم تسلط دارند.

بنابراین گرفتار شعارهایی هستیم که آن‌ها را باور می‌کنیم و خیال می‌کنیم که این‌ها واقعاً در دنیا پیاده شده است؛ در حالی که هیچ‌جا اتفاق نمی‌افتد و چنین استقلالی وجود ندارد. در همین ماجرای کرونا خزانه‌داری آمریکا با هماهنگی عجیب‌وغریبی اوراقی را منتشر می‌کرد و فد (بانک مرکزی آمریکا) آن‌ها را می‌خرد. خزانه‌داری متعلق به دولت است و فد مربوط به بخش خصوصی است؛ اما اگر به نوع تعامل آن‌ها نگاه کنید، می‌بینید که خزانه‌داری آمریکا چطور چند تریلیون دلار اوراق منتشر کرد و فد چطور این‌ها را خرید. مشخص است که قوه‌ی هماهنگی قاهره‌ای وجود دارد و در اینجا استقلال هم معنایی ندارد. اصلاً در طول تاریخ آمریکا هیچ دوره‌ای پیدا نمی‌شود که این دو مورد با یکدیگر ناهماهنگ باشند. پس در اینجا استقلال معنایی ندارد.

روشن‌اندیشه نقش شبکه بانکی در بروز تورم چیست؟ چگونه می‌توان از نقش مخرب بانک‌ها در این زمینه کاست؟

وقتی می‌گوییم تورم در ایران منشأ پولی ندارد، به این معناست که تورم منشأ بانکی هم ندارد. البته حرف من به معنای این نیست که شبکه بانکی ما، شبکه خوبی است و درست کار می‌کند. اجمالاً ممکن است همه ما متوجه باشیم که در این شبکه بانکی، مشکلاتی وجود دارد؛ یعنی ما مریض را می‌بینیم؛ اما باید بررسی کنیم که منشأ مریضی چیست؟ الان باید ببینیم که مشکل بانکداری خصوصی ما یا بانکداری بانک عامل ما چیست؟ طبیعتاً مشکل آن خلق پول است. اما آیا منشأ تورم، خلق پول است؟ پاسخ منفی است. نه در ایران و نه در هیچ‌جای دیگر منشأ تورم پول نیست. آیا این خلق پول، کار خوبی است؟ پاسخ این سؤال هم منفی است و البته نتیجه این خلق پول نیز تورم نیست؛ بلکه نتیجه آن در عدم توازن‌های اقتصادی و اجتماعی خود را نشان می‌دهد؛ یعنی خود را در شکاف‌های طبقاتی، در هدایت نقدینگی به سمت نظام سرمایه‌داری و سرمایه‌دارها و در ایجاد فقر نشان می‌دهد. نقدینگی باید به‌طور همگانی در دست مردم قرار بگیرد؛ اما می‌بینیم که نقدینگی دقیقاً به‌صورت هدایت‌شده در دست گوشه‌ای از سرمایه‌داران رانتی غارتی قرار می‌گیرد. لذا اگر بخواهیم با نظام بانکی مواجهه کنیم، چه بانک مرکزی و چه بانکداری خصوصی و چه بانکداری دولتی، باید ببینیم که در عدم توازن‌های اجتماعی، ایجاد فقر، ایجاد شکاف طبقاتی،

ایجاد ثروت‌های بادآورده و در سفته‌بازی چه اثری دارند. حال ممکن است شما بگویید که آیا سفته‌بازی علت تورم است؟ من در اینجا باز هم پاسخ می‌دهم که چنین نیست؛ بلکه مشکل، خود سفته‌بازی است.

تلاش کرده‌ام تا بیان کنم تورم را نباید در این امور جست و درمقابل اموری مثل نظام بانکی، بانکداری خصوصی، بانکداری دولتی و بانک مرکزی عدم توازن‌ها و ناعدالتی‌هایی را ایجاد می‌کنند که تورم درمقابل آن‌ها صفر است. لذا این آدرس غلط است که ما فکر کنیم منشأ تورم نظام پولی و نظام بانکی است و برای مواجهه با تورم به سراغ نظام بانکی برویم. منشأ تورم پول نیست؛ بلکه عوامل غیرپولی در اقتصاد است. به‌نظر من علت تورم در ایران کمبود نقدینگی است؛ نه ازدیاد نقدینگی؛ چراکه با خود، قحطی و کمبود کالا به‌همراه می‌آورد. شما در این حالت می‌بینید که بخش‌های مولد اقتصادی ما خالی از نقدینگی مؤثر هستند و درمقابل، نقدینگی انباشته شده در نظام بانکی وجود دارد؛ یعنی در واقع اینکه نقدینگی در ساختار مولد اقتصاد ما وجود ندارد، باعث شده کمبودهایی در اقتصاد ما ایجاد شود و این کمبودها، تورم ایجاد می‌کند. الان به‌طرز فاجعه‌انگیزی، نقدینگی در ایران به‌نسبت GDP پایین است؛ یعنی این نقدینگی نمی‌تواند تولید انجام دهد. ممکن است بگویید این نقدینگی سه‌برابر پارسال شده است؛ اما در اینجا برای ما نسبت مهم است و در ایران نقدینگی فعال نداریم و نقدینگی ما جبرانی و منفعل است؛ یعنی تورم همواره به دلایل ساختاری غیرپولی اتفاق می‌افتد و ما با نقدینگی، کاهش قدرت خرید مردم را جبران می‌کنیم. حال در اوضاع فعلی نتوانسته‌ایم آن را به اندازه کافی جبران کنیم. چون شیکاگویی‌ها در ایران تصمیم گرفته‌اند که نظریه تعدیل اجرا کنند. در اینجا تولید و نقدینگی متوقف شده و تورم هم دوچندان می‌شود. لذا اقتصاددانان ایرانی به‌طور کل ماجرا را معکوس می‌بینند و نظام علیت را به‌صورت معکوس در ایران می‌جویند. بنابراین ریشه تورم در ایران مسائل غیرپولی است و اگر هم بخواهیم به سراغ پول برویم، به‌نظر من ناشی از کمبود نقدینگی است؛ نه ازدیاد نقدینگی. حتی نمی‌گویم که تورم، ناشی از عدم توازن در نقدینگی است؛ بلکه عدم توازن‌ها مسائلی را ایجاد می‌کنند که باید آن‌ها را خارج از مجرای تورم بررسی کرد.

روشن‌اندیشه تأمین کسری بودجه ضدتورمی

چگونه امکان‌پذیر است؟

تأمین کسری بودجه در ایران در اوضاع فعلی از محل پایه پولی، تورم‌زا نیست؛ یعنی می‌توان چاپ کرد و از آن بهره برد و هیچ مشکل تورمی ندارد. جُردی گالی جمله‌ای در مقاله خود تحت عنوان «پول هلیکوپتری» دارد. مضمون جمله این است که اگرچه اقتصاددانان و حتی اقتصاددانان پول‌گرا معتقد هستند منشأ تورم نقدینگی است، همین‌ها معتقدند در اوضاع رکودی عمیق، استفاده از سیاست پولی انبساطی تورم‌زا نیست. ما درحال حاضر در رکود عمیقی هستیم و هشت سال است که در رکود بسیار عمیقی به‌سر می‌بریم. ما اقتصاددانان همیشه رکود را بسیار خطرناک دانسته و حتی آن را بسیار خطرناک‌تر از تورم می‌دانیم. دولت باید بیاید و کسری بودجه خود را با تأمین کسری بودجه برطرف کند؛ این غلط است که بیاید کسری بودجه خود را با کاهش بودجه، ایجاد انقباض و تعدیل در ساختار اقتصادی کشور، از محل فشارآوردن از طریق سیاست‌های انقباضی به بدنه اقتصادی، از طریق بالا بردن نرخ ارز و... جبران کند.

حال، این تأمین باید به چه صورت باشد؟ بهینه اول آن، تولید است؛ یعنی دولت یا رأساً تولید کند که در این اوضاع هیچ اشکالی ندارد یا اینکه برای تجارت به‌سرعت تسهیل ایجاد کند و در نهایت اگر نشد، چاپ پول انجام دهد. اما دولت حق ندارد در اوضاع رکودی به سراغ سیاست‌های انقباضی برود؛ چون رکود بسیار خطرناک است.

روشن‌اندیشه آیا الزام بانک‌ها به خرید اوراق، در آینده مشکل‌ساز خواهد بود؟

سؤال من این است که چرا دولت چنین کاری کند و اوراق پخش کند و بعد هم به بانک‌ها بگوید که اوراق را بخرید و به من پول بدهید تا آن را خرج کنیم؟ بانک از چه محلی اوراق دولت را می‌خرد؟ قاعدتاً از محل تسهیلات‌نشان به مردم است که این کار را انجام می‌دهد؛ یعنی در اوضاع رکودی، سیاست انقباضی ایجاد می‌کند. الزام بانک‌های عامل به خرید اوراق، اعمال شرایط انقباضی بر جامعه است. حال، آیا معنا این است که بانک‌ها تسهیلات خوبی می‌دهند؟ پاسخ منفی است و بانک‌ها تسهیلات نامتوازنی می‌دهند و دولت باید در اینجا رگولاتوری جدی و قوی و مقتدرانه اعمال کند. جُردی گالی در پول هلیکوپتری می‌گوید دولت در

اوضاع رکودی حکم خلبان هلیکوپتر را دارد و باید از سر شهر اقتصاد عبور کند و از آن بالا پول بریزد و آن پول به‌طور متوازن روی بخش عرضه و تقاضا منتشر شود. به خاطر همین است که تعبیر پول هلیکوپتری در اینجا به‌کار می‌رود. بعضاً دیده می‌شود که در نگاه سیاست‌مداران، پول‌پاشی به فساد خنده‌داری تعبیر می‌شود؛ در حالی که این امر کلمه تخصصی و از جنس سیاست انبساطی است و این سیاست‌های پولی باید در بخش عرضه و تقاضا به‌طور متوازن اجرا شود و این امر تورم‌زا نیست؛ بلکه انجام‌نشدن آن تورم‌زاست.

روشن‌اندیشه حد بهینه انتشار اوراق در اوضاع فعلی اقتصاد ایران چقدر است؟

اساساً با انتشار اوراق موافق نیستیم. ما در اوضاع رکودی فعلی، هرچه بازار سفته‌بازی را داغ کنیم، به تولید ضربه می‌زنیم. خصوصاً هرچه اوراق منتشر کنیم، درواقع پول را از سایر بخش‌ها به سمت اوراق می‌کشیم؛ یعنی از بخش واقعی که همان تقاضای مردم به کالای مصرفی است، به سمت اوراق می‌کشیم یا از تولید به آن سمت می‌کشیم و تولیدی‌ها را تعطیل می‌کنیم. لذا هرگونه توزیع اوراق، چه توزیع اوراق بدهی توسط خزانه، چه عرضه‌های اولیه‌ای که در بازار سرمایه اتفاق می‌افتد و چه هر وجهی که در بازار سرمایه برای تقویت بازار ثانویه واریز می‌شود، همه این‌ها عملاً نسبت به تولید، سیاست انقباضی به خود می‌گیرد.

به هرحال اگر دولت می‌خواهد تورم را از بین ببرد، بهینه اول تولید است و دولت باید درباره فضای کسب‌وکار، بهبود فضای تولید و بهبود فضای تجاری، سیاست‌گذاری مستقیم انجام دهد و در آنجا مسائل خود را باید بجوید. اگر می‌خواهد سیستم نظام بانکی و سیاست‌های پولی خود را اصلاح کند، باید در این اوضاع رکود به سمت سیاست‌های پولی انبساطی برود و از همه انقباض‌ها چه پولی و چه مالی باید بپرهیزد و آدرس غلط هم نگیرد و فکر نکند که اگر کسری بودجه خود را از مکانیسم توزیع اوراق و فروش اموال دولت جبران کند، اوضاع بهتر می‌شود. این کار اشتباه است و هردوی این‌ها سیاست‌های انقباضی بر فضای تولید هستند؛ یعنی دولت در اینجا میان نظریه پولیون و واقعیت اقتصادی قرار گرفته و باید سعی کند این را به‌سرعت حل کند. ❏



گفت‌وگو با دکتر میثم خسروی

مدیر گروه پولی و بانکی
مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی

استقلال بانک مرکزی و تأثیر آن بر کنترل تورم

روشن‌ان‌لبیسه عوامل بروز تورم را مخصوصاً در اقتصاد ایران به‌طور کلی شرح دهید.

اخیراً در خصوص استقلال بانک مرکزی جلسه‌ای داشتیم و بنده در آنجا عرض کردم عموماً تورش تورمی بالا معمولاً از این جهت اتفاق می‌افتد که نهادهای ناترازی وجود دارد و ممکن است آن نهادها بتوانند ناترازی خود را با خلق نقدینگی پوشش دهند. وقتی این دو شرط هم‌زمان اتفاق بیفتد، کشورها گرفتار تورشی تورمی می‌شوند. حال اینکه این‌ها چه نهادهایی هستند و هر کدام چه اولوی دارند و چه سهمی از این تورش تورمی را می‌توان به گردن آن‌ها انداخت، در کشورهای مختلف متفاوت است؛ یعنی اولاً طیف وسیعی از نهادها اعم از شرکت‌ها، دولت، بانک چنین امکانی را دارند که ناتراز باشند و هم این ناترازی را به متغیرهای پولی سرایت دهند. حال نمونه‌هایی را که احتمالاً به ذهن می‌رسد، کنار می‌گذارم؛ شرکت‌هایی که ناترازند و حاکمیت و زیرساخت‌های ورشکستگی که به هر دلیلی این امکان را ندارند که بدون اصطکاک از بازار خارج شوند؛ مثلاً ایران خودرو بهانه اشتغال را می‌گیرد یا یک شرکت دیگر بهانه استراتژیک بودن تولیدات آن شرکت را می‌گیرد و این‌ها ورشکست نمی‌شوند و ورشکست نشدن آن‌ها معادل این است که نمی‌توانند به همین صورت ناتراز جلو بروند؛ مثلاً وقتی که ایران خودرو در شش ماه یا یک سال، ۸۰ هزار میلیارد تومان زیان تولید می‌کند، یعنی اینکه ساختار این شرکت نمی‌تواند ادامه دهد؛ چون این زیان در ترازنامه می‌نشیند و به این دلیل که دارایی بدهی این شرکت ناتراز است، جریان وجوه نقد آن هم ناتراز خواهد بود. وقتی ساختار، ناتراز باشد و نتواند ادامه دهد، یا باید وارد بازی پانزی شده و گفته شود بیابید و بدهی قبلی خود را با بدهی جدید پوشش دهید؛ یعنی همان استقراض از بانک‌ها یا منتشرکردن اوراق. حتی جایی مثل سازمان تأمین اجتماعی، صندوق‌های بازنشستگی هم ناترازند و ورودی آن‌ها خیلی کمتر از خروجی‌شان است و عملاً کسی که دخل و خرجش با هم نمی‌خواند، نمی‌تواند ادامه دهد؛ مگر اینکه اتفاق ویژه‌ای برای آن بیفتد. مثلاً شوکی به ایران خودرو وارد شده و تزریق پول و تأمین مالی صورت می‌گیرد که البته به این خاطر است که ورشکست نشوند؛ چون اصلاً این‌ها نباید ورشکست شوند و برای اقتصاد نیز زیان رفاهی دارد. اما زمانی که

یک شرکت به صورت ساختاری و مزمن، ناتراز می‌شود و اساساً هیچ امیدی نباشد که هزینه و درآمد یا دارایی بدهی آن جبران شود و به‌طور واگرا زیاد شود، اینجاست که شرکت نباید به حیات خود ادامه دهد و اساساً تداوم حیات آن به ضرر اقتصاد است. حال به هر دلیلی نتوان جلوی ادامه فعالیت آن را گرفت، عملاً باید آن شرکت را وارد بازی پانزی کرد؛ یعنی این شرکت از چندجای مختلف مجوز می‌گیرد که به او تسهیلات بدهند؛ حتی اگر حدود تسهیلاتش گذشته باشد و با این تسهیلات، به حیات خود ادامه می‌دهد. این یک سطح است و سطح بالاتر این است که به سراغ صندوق‌های تأمین اجتماعی برود. مثلاً خود سازمان تأمین اجتماعی امسال در حدود ۶-۷ هزار میلیارد تومان به صورت ماهیانه کسری دارد و این کسری هم ساختاری و فزاینده است؛ یعنی سال قبل ۱۰۰۰ میلیارد تومان بوده. این نهاد هم ناترازی مزمن و ذاتی دارد و به هر دلیلی نباید ورشکسته شود؛ چون هزینه بسیاری دارد. درنهایت هم نتیجه این می‌شود که مثلاً بانک رفاه آن را تأمین مالی می‌کند؛ یعنی این نهاد بدهی و ناترازی خود را به بانک و نهادی سرایت می‌دهد که امکان خلق نقدینگی و ایجاد بدهی جدید را دارد.

بنابراین در این دو مثال، دو شرط لازم و کافی ناترازی آن‌ها و سرایتشان به متغیرهای پولی و رشد نقدینگی، برقرار بود. این‌ها در یک سطح اهمیت دارند و گاهی هم سطح اهمیتشان بالا می‌رود. برای مثال بین شرکت‌های کوچک‌تر از ایران خودرو و شرکت‌های وابسته به بانک‌ها تأملی کنید. اساساً یکی از دلایلی که بنگاهداری بانک‌ها یا شرکت‌داری بانک‌ها بد است، به این دلیل است که برای آن شرکت این امکان را ایجاد می‌کند که بدهی و ناترازی ذاتی خودش را به متغیرهای پولی سرایت دهد. مثلاً بانک پاسارگاد کلاً به زیرمجموعه خودش وام می‌دهد. شرکت‌هایی که زیرمجموعه آن هستند، فعلاً ناتراز نیستند؛ اما این امکان برای آن‌ها وجود دارد. از شرکت‌های بزرگ مثل ایران خودرو گرفته تا شرکت‌های کوچک که وابسته به بانک‌ها هستند، می‌توان مثال زد تا به صندوق بازنشستگی و بودجه و خود بانک‌ها رسید. البته تجربه شده که ایران خودرو و حتی سازمان تأمین اجتماعی کسری خود را مستقیماً به پایه پولی سرایت داده و از بانک مرکزی مستقیماً استقراض می‌کنند.

روشن‌ان‌لبیسه سازوکار این مورد را توضیح دهید؛



اتفاق می‌افتد: اول اینکه صنایع داخلی شما سرکوب می‌شوند و دوم هم اینکه چون سرکوب شده‌اند، قیمت آن‌ها آنچنان بالا نمی‌رود. شما هم که نمی‌توانستید کالاهای تجارت‌ناپذیر را وارد کنید، تقریباً یک شکافی میان آن‌ها حاصل می‌شود و خود این شکاف، بازدهی نسبی این‌ها را بیشتر می‌کند و معمولاً سرمایه‌گذاری در کالاهای تجارت‌ناپذیر بیشتر می‌شود و الگوی متفاوتی را برای انتخاب پرتفوی افراد می‌بیند. مسئله‌ای که بیان می‌کنید، ناظر به حل شکاف این دو مورد است. اما در نهایت منبع و گنج جدیدی به اقتصاد شما اضافه شده که بالأخره خودش را در تعادل نشان می‌دهد. این تعادلی که ناشی از پیدا کردن گنج صادر می‌شود، وقتی تغییر می‌کند، آیا به‌نفع صنعتی شدن تغییر می‌کند یا به ضرر آن؟ معمولاً به ضرر آن تغییر می‌کند. یعنی اقتصاد شما با نرخ ارز پایین‌تری نسبت به حالتی مواجه می‌شود که این را نداشتید. همچنین صادرات شما هم تضعیف می‌شود و صنعتی شدن هم به تعویق می‌افتد.

خود بانک‌ها هم تقریباً مسئله مشابهی دارند. برای همه شرکت‌هایی که بیان شد، سه دسته ناترازی می‌توان برشمرد؛ ناترازی دارایی بدهی، ناترازی جریان وجوه نقد و ناترازی سودآوری که هرکدام از این‌ها اگر وجود داشته باشد، می‌تواند به مابقی سرایت کرده و در نهایت به متغیرهای پولی سرایت کند و به تورش تورمی منجر شود.

به‌طور کلی تنظیم‌گری‌هایی که برای ثبات اقتصاد کلان طراحی می‌شود، ناظر به این دو مورد است: ناترازی و امکان سرایت. سیاست‌گذاری اقتصاد کلان نیز می‌خواهد که این دو مشکل را حل کند. آن سیاست‌های مالی، پولی، احتیاطی و نظارتی که در اقتصاد کلان بحث می‌کنیم، ناظر به این چند مسئله

منجر نشود، می‌توان خواه با صندوق توسعه ملی بیاید، خواه بودجه‌اش داخل باشد یا بخواهد تفکیک شود، باید بانک مرکزی را از این فرایند حذف کند؛ یعنی دولت، ارز خود را در بازار بفروشد و نقدینگی که در جیب من است، به جیب دولت برود و خرج شود. البته این موضوع بر نرخ ارز هم تأثیری دارد؛ اما مسئله تفکیک بودجه ریالی از بودجه ارزی، مربوط به بیماری هلندی است؛ به شما می‌گویم یک بودجه ارزی بنویسید و مصارف آن فقط در زیرساخت‌ها باشد. البته آن زیرساخت‌ها هم مسئله بیماری هلندی را حل نمی‌کنند و به‌نظر من بیماری هلندی تقریباً حل‌ناشدنی است، مگر اینکه نفت به‌طور کلی کنار رود. فرض کنید کشوری فقط شن و ماسه صادر می‌کند. حال این در تراز پرداخت‌های آن منعکس می‌شود و درآمد ارزی باآورده‌ای را برای آن ایجاد می‌کند. این درآمد ارزی بالأخره در تعادل، خودش را در نرخ ارز نشان می‌دهد. حال چه بگویید این شن را صادر کرده‌ام و مثلاً با آن حقوق کارمندان خود را داده‌ام یا اینکه با صادرات شن، زیرساخت‌ها را وارد کرده‌ام، هر دو مورد در تعادل، خودشان را در نرخ ارز نشان می‌دهند. آن زمانی که نمی‌خواستید زیرساخت وارد کنید، اگر این پول نبود، باید کار دیگری انجام می‌دادید. یعنی ارز تولید می‌کردید و با آن ارز، زیرساخت وارد می‌کردید.

بنابراین با این کار فقط می‌توان، تا حدی از آسیب‌های بیماری هلندی کم کرد و عملاً می‌توان گفت بیماری هلندی حل‌ناشدنی است مگر اینکه مثل کشورهای که صندوق ثروت دارند، اصلش را نیاورده و سودش را داخل آن بیاورید.

رویش(ان) همیشه حال به این دلیل که بیشتر درباره کالاهای تجارت‌پذیر و زیرساخت صحبت می‌شود، مثل این می‌ماند که گنجی را پیدا کرده باشید و با آن مشکلاتی را حل کنید که قبلاً حل‌ناشدنی بود. مثلاً می‌توانستید مسکن بسیار زیادی برای مردم خود بسازید، به این صورت که فلان کشور خارجی بیاید و برای شما مسکن بسازد و شما آن گنج را به او بدهید. فکر می‌کنم کمی اختلاف نظر در اینجا وجود داشته باشد.

بیماری هلندی خود دو مسئله دارد. اولین مورد، صنعت‌زدایی آن است و مورد دیگر تفاوت میان کالاهای تجارت‌پذیر و تجارت‌ناپذیر است که بین آن‌ها شکاف ایجاد می‌شود. شما منابع ارزی دارید و واردات می‌کنید. در این وارداتی که انجام می‌دهید، دو

را ایجاد می‌کند. از طرفی اگر چنین امکانی برای دولت وجود داشته باشد که بتواند این را کاملاً به متغیرهای پولی سرایت دهد، به تورش تورمی منجر خواهد شد. در نهایت همان‌طور که شرکت‌ها می‌توانند بدهی و ناترازی خود را به بانک منتقل کنند، بانک‌ها هم می‌توانند ناترازی خود را به بانک مرکزی منتقل کنند و این پدیده بالأخره اتفاق می‌افتد. حال ممکن است سؤال این باشد که کدامیک از این عوامل در اقتصاد ما مهم‌تر است؟ آیا باید بر آن بنگاه‌داری تمرکز کرد یا بر صندوق‌ها یا بودجه یا بانک؟ این بحث در ادوار مختلف، راهکارهای متفاوتی داشته است؛ یعنی در دوره‌ای واقعاً ناترازی بودجه دولت به‌واسطه اینکه درآمد نفتی خوب بوده، مسئله جدی ایجاد نمی‌کرده است. البته می‌دانید که متأسفانه به‌واسطه ورود نفت در بودجه و نحوه ورود پول نفت به اقتصاد ایران، خواه کسری داشته باشیم یا خواه مازاد داشته باشیم، هر دو برای بانک مرکزی و پایه پولی مسئله ایجاد می‌کند. حال از این زاویه سرایت ناترازی مسئله زیادی نداشتیم؛ چون دولت خیلی به آن معنا ناتراز نبوده است.

زمانی که یک شرکت به‌صورت ساختاری و مزمن، ناتراز می‌شود و اساساً هیچ امیدی نباشد که هزینه و درآمد یا دارایی بدهی آن جبران شود و به‌طور و اگر زیاد شود، اینجاست که شرکت نباید به حیات خود ادامه دهد و اساساً تداوم حیات آن به ضرر اقتصاد است.

رویش(ان) همیشه درباره نفت، به جداسازی بودجه ریالی - ارزی اعتقاد دارید؟

من این موضوع را خیلی مرتبط با بحث نمی‌دانم.

رویش(ان) همیشه آیا ممکن است این موضوع اثر نفت را حل کند؟

حل نمی‌کند! اساساً اگر پول نفت وارد اقتصاد شود، چند تأثیر مخرب بر بخش واقعی و بخش پولی خواهد گذاشت. اگر مسئله بخش پولی را حل کنید که این پولی که وارد اقتصاد شده، به افزایش پایه پولی و تورم

اینکه شرکتی بتواند مستقیماً از پایه پولی استقراض کند، با توجه به اینکه دولت سهمی در این شرکت‌ها دارد، این وام چگونه منتقل می‌شود؟

عموماً به این صورت است که از بانک مرکزی مجوز می‌گیرند و می‌گویند شما یک خط اعتباری را با فلان بانک بدهید و آن خط اعتباری در حساب بانک می‌رود و آن طرف بدهی ایران‌خودرو به آن شرکت مستقیماً در زنجیره ایران‌خودرو پرداخت می‌شود. به هر حال این دو گزینه متفاوت است و گاهی شرکتی مثل ایران‌خودرو یا صندوق‌ها ناترازی خودشان را به بانک مرکزی سرایت می‌دهند و تأثیر و دلالت‌های این مسئله هم بر تورم متفاوت است. گاهی هم شرکتی که زیرمجموعه بانک پاسارگاد است، ناتراز است و وارد بازی پانزی شده و از طریق آن بانک با خلق نقدینگی تأمین می‌شود.

رویش(ان) همیشه فکر می‌کنم فرصتی که وجود دارد و بنگاه‌داری را توجیه می‌کند، این است که بانک بتواند با توجه به وضعیت مالی خودش، شرکتی را اداره کند. یعنی فرصتی برای استفاده از خلق پول وجود دارد تا شرکت پشتوانه بانک را داشته باشد و همچنین ممکن است تهدیدی باشد و بانک با آن شرکت راه آمده و آن شرکت همچنان فعالیت خود را ادامه دهد.

بنگاه‌داری را می‌توان از زوایای مختلفی بررسی کرد؛ هم از زاویه ریسک خود بانک می‌توان به آن نگاه کرد، هم از زاویه مسئله نامتقارنی اطلاعات، هم از زاویه رقابت و بازار و هم از زاویه اقتصاد کلان و مقوله تورم و رشد نقدینگی. نکته‌ای که بنده بیان کردم، صرفاً قسمت آخر ماجراست و گرنه خود آن بنگاه‌داری می‌تواند از زوایای مختلف بررسی شود که آیا اساساً نفعی دارد یا نه. ولی این موضوع، معمولاً موضوعی مغفولی در تحلیل‌هاست. به هر حال این نهادها به این شکل، اولویت‌های متفاوتی دارند تا اینکه برسد به نهادهایی که از زاویه اهمیت بسیار و همچنین حجم ناترازی و امکانات فراوان آن می‌تواند به چالش جدی برای تورش تورمی تبدیل شوند. یا اینکه عمدتاً خود دولت و بودجه عمومی آن و خود شبکه بانکی و ناترازی خود بانک‌هاست.

همان‌طور که می‌دانید، امسال در حدود ۴۰۰ هزار میلیارد تومان کسری بودجه وجود دارد و زمانی که درآمد پایداری برای آن اتفاق نیفتد، این باید با بدهی یا فروش سرمایه به نحوی تعیین شود. اینکه این حجم از ناترازی وجود داشته باشد، خودش شرط لازم سرایت

است؛ اجازه ندهیم بانکها ناتراز شوند، اجازه کسری بودجه مزمن به دولت ندهیم و اگر هم این اتفاق افتاد، تا آنجایی که ممکن است، جلوی سرایت آن را بگیریم. نکته دیگر هم این است که این دو مسئله از یکدیگر مستقل نیستند؛ به این معنا که اگر امکان سرایت کسری به نهادی داده شود، برای آن نهاد مخاطره اخلاقی ایجاد می‌کند؛ مثل همین صندوق بازنشستگی تأمین اجتماعی که در یک مصوبه چندین ماهه، کسری آن‌ها به طور ناگهانی از ۱۰۰۰ میلیارد تومان به ۶۰۰۰ میلیارد تومان تبدیل شد. بعد از آن هم مخالفت جدی از سوی سازمان دیده نشد و اقتصاددانان و مراکز پژوهشی در این میان خیلی بیشتر از خود سازمان فریاد زدند. حال چرا چنین شد؟ چون این سازمان، بانک رفاهی دارد و می‌تواند آن را از این محل تأمین کند و اساساً خود اینکه به بانک رفاه وابسته می‌شود و در این ماجرا هم وابستگی آن بیشتر می‌شود، امکان حفظ مالکیت بانک رفاه هم برای آن افزایش داده می‌شود؛ یعنی قبلاً می‌گفتید ۱۰۰۰ میلیارد تومان واگذار کنید، این کار را انجام می‌دادند. پارسال مصوبه‌ای گرفتند و یک سال این را به تعویق انداخته و واگذار نکردند. امسال هم که زمان آن رسیده است، ۶۰۰۰ میلیارد تومان شده است. لذا اساساً مخاطره اخلاقی ایجاد می‌شود و در حلقه باطلی می‌افتد. درباره دولت و بانک‌ها هم به همین صورت است. بانکی که این مخاطره اخلاقی را پیدا می‌کند، امکان اینکه ناتراز شود، خیلی بیشتر از آن بانکی است که دستش به جایی بند نیست.

رویش(ان)ایشه تصمیم‌گیری‌هایی که در این نهاد انجام می‌گیرد، آیا با توجه به امکان یا نبودن امکان پوشش صورت می‌گیرد؟

دقیقاً متفاوت می‌شود. البته وقتی ناترازی از حجمی بالاتر می‌رود، نمی‌توان جلوی سرایت آن را گرفت؛ یعنی نمی‌توان این دو مورد را مستقل از هم دید. اگر کسری خود دولت هم از حدی بالاتر برود، دیگر نمی‌توان جلوی سرایت آن را گرفت. سارجنت-والاس مقاله‌ای نوشته و در آنجا اثبات می‌کند هرچه از بانک مرکزی مستقل باشید و ناترازی خیلی زیاد باشد، در نهایت بانک مرکزی باید پرداخت کند. این هم نشان می‌دهد که نمی‌توان این دو مورد را مستقل از هم دید. لذا این دو را باید هم‌زمان به جلو برد. کلیت پکیج ثبات اقتصاد کلان همین است. باید به تک‌تک این ناترازی‌ها فکر

کرد و برای آن‌ها سیاست‌گذاری کرد تا در تورش تورمی اتفاقی ویژه بیفتد.

اما نوسان تورم، داستان دیگری دارد. تا اینجا در باب این موضوع صحبت کردم که چرا در طول این ۴۰-۵۰ سال متوسط تورم ۲۰ درصد را داشته‌ایم. حال اینکه چرا به طور ناگهانی ۱۵ درصد یا مثلاً ۴۰ درصد می‌شود و این نوسانات چرا اتفاق می‌افتد، بحث دیگری دارد.

رویش(ان)ایشه در واقع در تحلیل سطح اول، تبیین فریدمن را قبول داریم که تورم مسئله‌ای پولی است.

تبیین فریدمن این است که انبساط پولی در بلندمدت موجب تورم می‌شود. اینجا گفتیم که ناترازی موجب انبساط پولی می‌شود و پول هم در بلندمدت تورم ایجاد می‌کند. البته باید به این پیش‌فرض اشاره می‌کردم که رشد نقدینگی بالا را موجب تورش تورمی می‌دانم و باید اشاره می‌کردم که چرا رشد نقدینگی بالا اتفاق می‌افتد و این مطلبی که درباره ناترازی سرایت مطرح کردم، پاسخ به این مسئله بود.

رویش(ان)ایشه عوامل نواسانات تورم را بفرمایید.

منطق و مکانیزم تحلیل تورم در کوتاه‌مدت به شدت نسبت به بلندمدت فرق می‌کند؛ یعنی تقریباً می‌توان گفت در کشور ما و بسیاری از کشورها، تورم هیچ رابطه معناداری با هیچ‌یک از کل‌های پولی ندارد. در خود آمریکا هم در سال ۲۰۰۸ به طور ناگهانی پایه پولی آن چندبرابر شده است؛ در دوران کرونا هم به همین شکل. هرچند در دوره قبلی نقدینگی زیاد نشد، پایه پولی و ذخایر مازاد زیاد شد؛ اما بانک‌ها وام ندادند. در دوران کرونا، هم پایه پولی رشد زیادی پیدا کرده و هم نقدینگی.

رویش(ان)ایشه البته در این زمان تقریباً کشورها به سمت تورم بالاتر از سطح خود رفتند. اگر بخواهیم کشورهای اروپایی و آمریکا را با توجه به تحلیل‌های خودمان بررسی کنیم، چگونه می‌شود؟

الآن مثلاً تورم آمریکا ۶ درصد شده است. البته این نکته هم تأمل برانگیز است که با توجه به این حجم از افزایش پایه پولی و نقدینگی طبق تحلیل‌هایی که داریم، آیا رشد نقدینگی در بلندمدت، کاملاً تخلیه می‌شود؟ آنجا مثلاً ۸۰۰ درصد رشد پایه پولی و نقدینگی بوده و تورم نیز چهارواحد درصد، افزایش پیدا کرده است. البته نسبت به سطح خودش خیلی زیاد است؛ اما باز هم نمی‌توان تا آن اندازه محکم گفت که در کوتاه‌مدت، اساساً محرک

تورم و نقدینگی و پایه پولی در آمریکا قبل از این قضایا بوده است و اساساً از آن به عنوان مثال نقض یاد می‌شود که در بحران پایه پولی شما نقدینگی تا این اندازه رشد کرد؛ ولی تورم تکان نخورد. مثلاً ژاپن الآن درگیر تورم منفی است و پایه پولی آن دائماً هر سال رشد بسیار زیادی دارد؛ اما تورم آن تکان نمی‌خورد و منفی‌تر از قبل می‌شود. البته ژاپن داستان متفاوتی دارد و شاید بگوییم در بلندمدت هم این را نقض می‌کند؛ یعنی به واسطه دام نقدینگی که به صورت بلندمدت در آن گرفتار شده و ۱۰ تا ۱۵ سال است که تورم منفی دارد، رشد کل‌های پولی در این کشور چشمگیر بوده و به هر حال مکانیزم تحلیل تورم را در کوتاه‌مدت می‌توان استفاده کرد؛ مثلاً امسال کسری بودجه زیاد است و بنابراین تورم که زیاد شده به خاطر کسری بودجه بوده است.

نکته‌ای که فراموش کردم در بحث قبل، این است که می‌توانستید پرسید دولت و آن نهادهایی که ناترازی را تحمیل می‌کنند، ممکن است وقوع تورم برای آن‌ها هزینه داشته باشد. در این بین، بده‌بستانی انجام می‌شود.

ما معتقدیم تحلیل تورم در کوتاه‌مدت با بلندمدت متفاوت است، به این دلیل که پول، خودش را در بلندمدت در سطح عمومی قیمت‌ها نشان می‌دهد. بلندمدتی که ممکن است در دولت بعد اتفاق بیفتد.

رویش(ان)ایشه منظور شما از هزینه، هزینه سیاسی-اجتماعی است یا اقتصادی؟

هزینه سیاسی-اجتماعی. **رویش(ان)ایشه** به نظر می‌رسد دولت حس هزینه سیاسی-اجتماعی ندارد. لذا باید به این اوضاع واکنشی نشان داده و حرکتی کند.

یک زمان از اعتبار دولت صحبت می‌شود و زمان دیگر گفته می‌شود این هزینه‌ای که انجام شده، چرا کاری را انجام نداده است؟ مسئله این است که در نهایت کاری انجام خواهد شد؛ ولی کاری که می‌شود، بد است. بالأخره یکی از قدرتمندترین دوره‌های ستاد تنظیم بازار همین چند سال اخیر بود؛ خروجی عملکرد ستاد تنظیم بازار که همه اختیارات از همه‌جا گرفته شد و به آن داده

شد، چه بود؟

دولت دغدغه‌ای دارد و متناسب با آن هم کاری انجام می‌دهد. وبه‌زعم خود به این هزینه و فشاری که وارد شده، واکنشی نشان می‌دهد.

رویش(ان)ایشه به نظر می‌رسد این واکنش، بدون هزینه و زحمت است. مثلاً آقای نیلی در جلسه‌ی ضمن بحث اصلاح نظام بانکی، به این نکته اشاره کرد که طرحی را در سال‌های ۹۴-۹۵ برای اصلاح نظام بانکی داده‌ایم و بودجه‌ای هم برای آن فراهم کرده‌ایم؛ اما آن بودجه برای تأمین مالی بازنشسته‌ها مصرف شد و این طرح نظام بانکی انجام نشد. علتش هم این بود که این کار هزینه و زحمت دارد.

بدی تورم همین است؛ هزینه را خرد می‌کند و در جیب تک‌تک مردم قرار می‌دهد. وقتی هزینه به این شکل خرد می‌شود، تا این‌ها هماهنگ شوند و عملکرد منسجمی نشان دهند، شما از مهله گریخته‌اید. بدی تورم این است که اگر شما بخواهید در آنجا این کار را انجام دهید، باید هزینه‌ای بدهید و اساساً معتقدم سیاست‌گذار، به این قضیه توجهی ندارد؛ مثلاً فردی می‌گوید من سیاست‌گذار مطمئنم که باید برای رفع تورم، این سیاست را اجرا کنم؛ اما نمی‌خواهم هزینه آن را بدهم. این حرف یعنی خودش هم نمی‌داند این راهکار جواب بدهد یا نه. ما مشکل دیگری هم که داریم، این است که این پکیج مورد اتفاق سیاست‌گذاران ما نیست. آنان فکر می‌کنند تورم را باید با کنترل قیمت و نظارت بیشتر و همچنین ممنوعیت صادرات حل کرد که منظور همان رویکرد تنظیم بازار است. نکته من این است که آن بده‌بستان اینجا معنا می‌دهد. فرض کنید که دولت می‌داند در صورت سرایت دادن این کسری و ناترازی، تورم ایجاد می‌شود و این را هم می‌داند که اگر بودجه را با این کسری ببندد، در نهایت افزایش نقدینگی و ایجاد تورم پیش می‌آید. سؤال این است که چرا دولت این کار را می‌کند؟ چون پول ویژگی بدی دارد که خودش را با تأخیر نشان می‌دهد؛ یعنی اینکه ما معتقدیم تحلیل تورم در کوتاه‌مدت با بلندمدت متفاوت است، به این دلیل که پول، خودش را در بلندمدت در سطح عمومی قیمت‌ها نشان می‌دهد. بلندمدتی که ممکن است در دولت بعد اتفاق بیفتد.

رویش(ان)ایشه بلندمدتی که گفتید هم روی آن بحث است؛ یعنی فرض کنید مثلاً دولت در ابتدای سال



همه این تنخواه را خرج می‌کند و حتی خود آقای رئیس هم گفت که تورمی که ما در حال حاضر با آن مواجه هستیم، نتیجه تصمیمات دولت قبلی است. بعضی دیگر هم می‌گویند چون در ابتدای سال پایه پولی از این محل به شدت افزایش پیدا کرده است، اثر تورم آن در این زمان بروز پیدا می‌کند. آن بلندمدت چه قدر است؟ ما بحثی داشتیم که اساساً بلندمدت و کوتاهمدت در اقتصاد به چه معناست؟ بعد هم جواب متناقضی داده می‌شد که بلندمدت آنجایی است که این تأثیرات، خودشان را نشان می‌دهند. بعد می‌گفتیم شما گاهی می‌گویید در بلندمدت خودش را نشان می‌دهد و بعد هم برای اینکه گیر نیفتید، می‌گویید هر وقت خودش را نشان داد، همانجا بلندمدت است. تبیین درست آن این است که در سیاست‌گذاری پولی، با موضوعی به نام انتظارات تورمی مواجه هستیم. انتظارات تورمی با لنگر اسمی خودش را تحلیل می‌کند و لنگر اسمی ما هم ارز است. حال می‌خواهم به این سؤال جواب دهم که چه زمانی بلندمدت است؟ زمانی که لنگر اسمی تکان می‌خورد و انتظارات تعدیل می‌شود؛ زمانی که لنگر اسمی تکان خورد، همان زمان بلندمدتی است که فرا رسیده است. حال این بلندمدت مثلاً از سال ۹۲ تا ۹۶ طول کشید؛ یعنی در دوره‌ای چهارسال شد و در دوره‌ای هم مثل زمان حاضر، حدود شش ماه و کمتر از یک سال طول می‌کشد. عموماً در زمانی که امکان ثبات لنگر اسمی نیست، تقریباً می‌توان گفت بلندمدت و کوتاهمدت روی هم قرار می‌گیرند.

روشن‌ان‌لبیشه: آن چیزی که من متوجه شدم، این است که در تورم، روند بلندمدتی داریم که از رشد نقدینگی ایجاد می‌شود. بعد اگر به خاطر عواملی موجب بروز انتظارات تورمی شود، اثرش را روی لنگر اسمی می‌گذارد و لنگر اسمی هم که تغییر کرد، طرف عرضه بالا و پایین می‌شود.

تبیین دقیق آن، این است که لنگر اسمی اولاً لزوماً به این مواردی که در بحث بلندمدت اشاره کردیم، مرتبط نیست. مثلاً وقتی لنگر اسمی شما ارز است، کافی است محدودیتی در حساب‌های ارزی ایجاد شود و تحریمی رخ دهد. هرچه نقدینگی ایجاد کرده باشید، تأثیری در نرخ ارز دارد و لنگر اسمی را تکان می‌دهد. اساساً مهم‌ترین اشکال هم همین است که متغیری به‌عنوان لنگر اسمی و لنگر انتظارات تورمی تعریف شده که تقریباً می‌توان گفت شاید تأثیرگذاری بانک مرکزی و آن کل‌های پولی نسبت به متغیرهای دیگر خیلی کمتر است.

سؤال پیش می‌آید که اصلاً چرا بانک مرکزی به سراغ این کار رفت که نرخ بهره بین بانکی را لنگر کند؟ چون دست خودشان است و با موارد بلندمدت تورم مرتبط است. این هنر است که تعارض منافع کوتاهمدت و بلندمدت را با یکدیگر همگرا می‌کنید و می‌گویید اگر می‌خواهید این مسئله را کنترل کنید و نگذارید که انتظارات در کوتاهمدت تعدیل شود، باید در بلندمدت تورم ببینید. شما دارید این دو مورد را همگرا می‌کنید، ضمن اینکه اختیار کنترل‌پذیر بودن بیشتر نرخ سود را دارد.

در این چهارچوب، اگر لنگر تکان بخورد، موعد تخلیه آن سیاست‌های تورم‌زای قبلی رسیده است و نکته آن هم این است که این موارد، جای خود را با یکدیگر عوض می‌کنند. یک زمان می‌گویید که من عامل اصلی تورم و نقدینگی را آن ناترازی‌ها می‌دانم و خود ارز هم به‌عنوان ناترازی می‌تواند در کوتاهمدت تأثیر بگذارد؛ اما در بلندمدت برعکس می‌شود. یعنی ارز، محرک اصلی می‌شود و این‌ها عوامل فرعی می‌شوند. فرض کنید در هر سطح تغییر ارز، اگر رشد پول بالاتری داشته باشید، طبیعتاً می‌توانید تقاضای مؤثر بیشتری داشته باشید.

روشن‌ان‌لبیشه: مطلبی که درباره ناتراز بودن ارز گفتید، این نکته را به ذهن می‌آورد که مثلاً ارز ترجیحی داریم که دولت به‌واسطه تحریم آن مجبور است ارز را از بازار بخرد.

به‌طور کلی در این دو سال اخیر با ناترازی ارزی مواجه هستیم. نوسانات تورم در کوتاهمدت لنگر اسمی و سیاست پولی است؛ در کشور ما که لنگر اسمی ارز است، می‌شود سیاست ارزی و سیاست پولی. این دو مورد عواملی می‌شوند که در کوتاهمدت می‌توانند تورم

را توضیح دهند. لزوماً هم این دو مورد با رشد نقدینگی بلندمدت ارتباط چندانی ندارند؛ یعنی این دو مکانیزم می‌توانند کاملاً متفاوت عمل کنند. مثلاً در دهه ۸۰ و نیمه اول دهه ۹۰ رشد بالای نقدینگی وجود داشت و تورم از متوسط هم پایین‌تر بود.

روشن‌ان‌لبیشه: با همه این احوال و در اوضاع فعلی که همه این عوامل در نهایت امکان کار خود را انجام می‌دهند، کاهش تورم می‌تواند از طریق افزایش نرخ بهره صورت بگیرد؟ چون در تحلیل رایج گفته می‌شود که نرخ بهره پایین است و نقدینگی به شدت در حال افزایش است و چاره‌ای جز افزایش نرخ بهره نیست. به‌نظر شما با توجه به اینکه لنگر اسمی هم کار خود را دارد انجام می‌دهد و نرخ رشد افزایش نقدینگی هم داریم، این می‌تواند راهکار مناسبی باشد؟

ما خودمان وقتی می‌خواهیم برای تورم پیشنهادی بدهیم، معمولاً آخرین راهکار، نرخ سود است؛ چون هر کدام از سیاست‌هایی که در کوتاهمدت انجام می‌شود، تأثیر بلندمدتی دارد. مثلاً وقتی می‌گویید که می‌خواهید تورم را کنترل کنید، ارز را باید نگه دارید. این کار بر صنعتی شدن و همچنین بر بخش واقعی تأثیر دارد. همه این‌ها هزینه فایده است. بسته به اینکه کدام هزینه ارجح است. کسی که می‌گوید الان نرخ سود را افزایش دهید، به این معنا نیست که متوجه نباشد ناترازی بانک‌ها با این سیاست بدتر می‌شود یا اینکه آن مکانیسم‌های دیگر بخش واقعی و تولید چه تغییری می‌کند. او می‌گوید من از تمام این هزینه‌ها اطلاع دارم؛ اما فایده این کار بیشتر است؛ یعنی به چهارچوب هزینه فایده هر کس و هر سیاستی برمی‌گردد که هزینه فایده آن را چه می‌بیند. فایده هم در اینجا به معنای میزان اثرگذاری است؛ چون در فایده باید دید این سیاست اثر بخش است یا نیست و اگر اثر بخش است، چه میزان تورم را کم می‌کند؟ سؤال دیگری که باید به آن پاسخ داده شود، این است که اساساً در تورم‌های بالا فارغ از اینکه لنگر اسمی چیست، تا چه اندازه می‌توان با نرخ سود بازی کرد؟ نرخ سود واقعی ۲۶-۲۷ درصد است و باید نرخ سود تسهیلات را به‌طور ناگهانی هشت یا نه واحد درصد بالا برد. یک زمان است که دارید درباره آمریکا صحبت می‌کنید که نرخ بهره اسمی آن ۳+ است و نرخ رشد بلندمدت آن ۲ است که نرخ بهره را ۳/۰ درصد بالا می‌برد، به نظرم این یک چهارچوب است و چهارچوب دیگر هم این است که

فرض کنید اگر بخواهید نرخ بهره حقیقی را مثبت کنید، باید نرخ سود را ۱۵ واحد درصد بالا ببرید. سؤالی برای خود من پیش می‌آید که در تورم‌های بالا که نرخ بهره حقیقی این قدر منفی است، آیا اصلاً این سیاست جواب می‌دهد یا نه؟

روشن‌ان‌لبیشه: دقیقاً امکان اثرگذاری که بنده عرض کردم، ناظر به همین است.

اما باید در این مورد به توافق برسیم که کاهش آن حتماً غلط است؛ یعنی این مطلب من این را نفی می‌کند که نمی‌توان نرخ بهره حقیقی را مثبت کرد. ممکن است بگویند که لازم نیست آن را مثبت کنید. حداقل دو واحد درصد از نرخ سود را بالا ببرید تا این فشار روی بازار کمتر شود و همچنین شتاب تورم هم پایین بیاید.

نکته‌ای که می‌توانم با اطمینان بگویم، این است که با کاهش آن موافق نیستیم. یک زمان در حال تحلیل مکانیسم‌ها هستیم و زمانی دیگر هم سیگنالینگ را تحلیل می‌کنیم. مثلاً الان نرخ سود بین بانکی بالا رفته است. می‌خواهیم ببینیم که این مسئله چه تأثیری بر بورس دارد؟ خود آن بازار سیگنالی از آن دریافت می‌کند که می‌گوید حاکمیت قرار است کارهایی انجام دهد. از آن جهت هم که بخواهیم بررسی کنیم، آن دو واحد درصد، چنین سیگنالی به بازار می‌دهد؛ اما اینکه این سیگنال تا چه اندازه پایدار باشد و تا چه اندازه می‌تواند به هدف اصابت کند، محل بحث است؛ اما کاهش سیگنال آن جدی می‌شود.

روشن‌ان‌لبیشه: در فضای اقتصاد سیاسی ایران و با توجه به همه کنشگرهایی که سیاست‌های پولی را انجام می‌دهند، استقلال بانک مرکزی در کنترل تورم تا چه اندازه می‌تواند اثرگذار باشد؟ ما گفتیم برای اینکه دولت وقتی دچار مشکل کسری بودجه شد، کسری بودجه را به بانک مرکزی و پایه پولی انتقال ندهد، باید مستقل باشد. حال انتقاد این است که آیا این استقلال باعث تسلط بانکداران به بانک مرکزی نمی‌شود؟

به‌نظر من صحبتی که تا به اینجا داشتیم، نشان می‌دهد جایگاه آن چه قدر است. اگر این پکیج را با هم ببینید، فاجعه اتفاق می‌افتد و همان تورم را دارید و شاید بدتر از آن هم بشود. بنابراین نمی‌توانید این را به‌طور مستقل در نظر بگیرید؛ چون از پکیج ثبات اقتصاد کلان سوء برداشتی وجود دارد که همه را در استقلال بانک مرکزی خلاصه می‌کند. حتی اگر بودجه خود و تراز

آن را درست کنید و به آن استقلال هم بدهید، اما بانک‌های شما رها باشند، باز هم نمی‌توانید در تورم خود ثبات پایدار داشته باشید. همه آن کشورهایی که در روند آنان تغییری اتفاق افتاد، همه این پکیج را با هم انجام داده‌اند.

اگر بانک مرکزی شما مستقل نباشد و شورای پول و اعتبار فعلی باشد، ممکن است حکومت از سوی بخش خصوصی تسخیر شود و تسخیر حکومت، بخشی از شکست حکومت است. این تهدیدی جدی است.

درباره چگونگی تهدید استقلال بانک مرکزی باید گفت که طبیعتاً برای آدم‌هایی که از جامعه انتخاب کرده و گفته‌اید که باید سیاست‌های پولی اتفاق بیفتد و این افراد تصمیم بگیرند، باید ضوابطی بگذارید. این مسئله هیچ ارتباطی با استقلال بانک مرکزی ندارد؛ یعنی اگر بانک مرکزی شما مستقل نباشد و شورای پول و اعتبار فعلی باشد، ممکن است حکومت از سوی بخش خصوصی تسخیر شود و تسخیر حکومت، بخشی از شکست حکومت است. این تهدیدی جدی است. مثلاً می‌گویید وزارت انرژی در آمریکا مسئول تنظیم‌گری صنایع الکتریسیته و سودمندی است. بعد هم با بررسی این‌طور به دست آمده که تمام ۳۰ ساله که تنظیم‌گری انجام داده‌اند، بیش از اینکه به نفع مصرف‌کننده باشد، به نفع تولیدکننده بوده است و اساساً حکومت تسخیر شده است. حال شما باید برای این مسئله ضوابطی قرار دهید و تا آنجایی که امکان دارد، احتمال این تسخیر را حداقل کنید؛ خواه بانک مرکزی مستقل باشد، خواه مستقل نباشد. به هر حال الان هزینه تسخیر حکومت را در سیاست‌گذاری پولی می‌دهیم. حال چگونه می‌توان این مورد را کنترل کرد؛ فارغ از آنکه آن طرح چیست و در آن چه نوشته شده است؛ خلاصه مسئله این است به همان اندازه که استقلال از دولت مهم است، همان قدر هم استقلال بانک مرکزی از شبکه بانکی مهم است. باید توجه کرد که استقلال با اقتدار تفاوت دارد؛ یعنی مثلاً بانک مرکزی با یکسری از بانک‌ها برخوردی جدی داشته باشد؛ اما اشخاص آن گردش نیروی انسانی داشته باشند. خلاصه اینکه متناظر با ابعاد استقلال بانک

مرکزی از دولت، باید استقلال از بانک‌ها هم تعریف شود و اگر تعریف نشود، به این معناست که فقط به یک بخش از آن پکیج نگاه شده است؛ چون گفتیم که یک بخش ناترازی دولت به بانک مرکزی است و یک بخش ناترازی بانک‌ها به بانک مرکزی است. در آنجا تنظیم‌گری آن چیست؟ استقلال بانک مرکزی از دولت. از بانک‌ها و همان ابعاد باید اینجا جاری شود. نمونه‌ای از ابعاد آن، استقلال نیروی انسانی بانک‌ها از بانک مرکزی است. در این بحث، استقلال سازمانی مفهومی متفاوت دارد. استقلال سازمانی وقتی برای بانک مرکزی به کار می‌رود، یعنی بانک مرکزی وزارتخانه‌ای ذیل دولت از حیث سازمانی، جذب نیروی انسانی و... نباشد. در اینجا بحث بیشتر بر سر حوزه مدیریت دولتی ماجراست که بانک مرکزی در حوزه مدیریت کارهای خود بتواند مستقل از دولت تصمیم بگیرد و چارت آن مستقل از چارت دولت باشد؛ اما استقلال نیروی انسانی به این معناست که عزل و نصب مدیران بانک مرکزی مستقل از دولت باشد. این مسئله باید تنظیم شود. اتفاقاً در ادبیات طرح بانک مرکزی، گردش نیروی انسانی درخصوص بانک‌ها نسبت به دولت سخت‌تر گرفته شده است؛ کسی که در دولت بوده، می‌تواند به بانک مرکزی بیاید و بعد هم می‌تواند به دولت برگردد؛ اما در بانک‌ها این امکان وجود ندارد؛ یعنی کسی که در دو سال اخیر در شبکه بانکی مدیر بوده یا مسئولیتی داشته، نمی‌تواند بیاید و در بانک مرکزی بنشیند و بعد هم نمی‌تواند به دولت برگردد. این همان پدیده دربهای گردان است. درخصوص استقلال مالی هم به همین صورت است. استقلال مالی بانک مرکزی از دولت چند بخش دارد: اول آنکه بودجه آن باید بودجه مستقل باشد. البته درحال حاضر بانک مرکزی مثل هر شرکت دولتی برای خود درآمدهایی دارد. شرکت دولتی از بودجه عمومی کشور استفاده نمی‌کند؛ بلکه به بودجه مرکزی سود می‌دهد. بانک مرکزی هم شرکت‌هایی دارد و از بانک‌ها هم سود می‌گیرد و مجموع این‌ها درآمدهای بانک مرکزی را شکل می‌دهند. هزینه‌های آن هم که تقریباً مشخص است. بنابراین تراز صورت مالی بانک مرکزی این‌گونه است. ◉

1. Sargent and Wallace.

یکی از کارهای اساسی، تسهیل سرمایه‌گذاری است؛ یکی از کارهای اساسی کاهش واردات کالاهای مصرفی است؛ یکی از کارهای اساسی مبارزه با قاچاق است.

بیانات مقام معظم رهبری
در حرم مطهر رضوی
۱۳۹۴/۰۱/۰۱

نقش افزایش بدهی نظام بانکی به بانک مرکزی در بروز تورم



مهدی قاسمی سیانی
دانشجوی دکتری اقتصاد

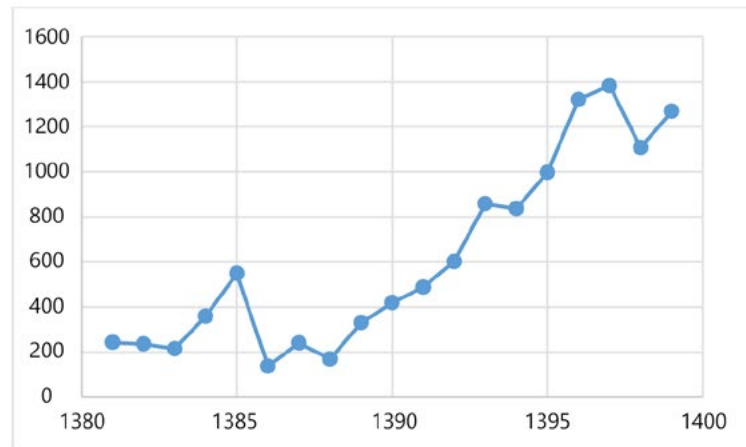
اقتصاد ایران از آغاز دهه ۱۳۵۰ دستخوش بی‌ثباتی بوده است. نشانه بارز این بی‌ثباتی تداوم نرخ تورم دو رقمی برای پنج‌دهه و در عین حال کاهش متوسط نرخ رشد اقتصادی است. گرچه نرخ تورم در مقاطعی بسیار محدود تک‌رقمی شده است، هیچ‌گاه کاهش پایدار تورم رخ نداده است. بدون تردید، تداوم وضعیت یادشده انعکاسی از انواع ناترازی‌ها از جمله ناترازی نظام بانکی و کسری بودجه آشکار و پنهان دولت بوده که در رشد فراوان نقدینگی و نامتناسب با رشد بخش حقیقی اقتصاد نمود یافته است. یکی از عوامل افزایش نقدینگی، افزایش پایه پولی از طریق افزایش بدهی بانک‌ها به بانک مرکزی است. بدهی بانک‌ها به بانک مرکزی، یکی از اجزاء دارایی‌های بانک مرکزی است. این جزء، در کنار خالص دارایی‌های خارجی بانک مرکزی و بدهی دولت به بانک مرکزی، عمده دارایی‌های بانک مرکزی را تشکیل می‌دهند که افزایش هر یک موجب افزایش پایه پولی می‌گردد. اقلام عمده ترازنامه بانک مرکزی را در ادامه می‌بینیم:

| ترازنامه بانک مرکزی | |
|----------------------------------|----------------------------------|
| بدهی | دارایی |
| اسکناس و مسکوک در جریان | خالص دارایی‌های خارجی بانک مرکزی |
| سپرده‌های دولت نزد بانک مرکزی | بدهی دولت به بانک مرکزی |
| سپرده‌های بانک‌ها نزد بانک مرکزی | بدهی بانک‌ها به بانک مرکزی |
| | سایر اقلام |
| جمع بدهی‌ها | جمع دارایی‌ها |

همچنان که مردم عادی در بانک‌ها حساب شخصی دارند، بانک‌ها نیز در سطحی بالاتر نزد بانک مرکزی حساب دارند و لازم است با توجه به نحوه عملکرد مالی خود، همواره میزان مشخصی از ذخایر (پایه پولی) را نزد بانک مرکزی داشته باشند.

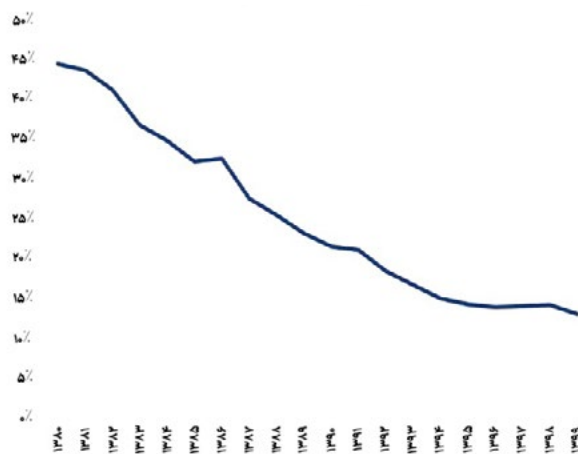
افزایش بدهی بانک‌ها به بانک مرکزی به افزایش پایه پولی (پول پر قدرت) منجر می‌شود که این موضوع در نهایت باعث خواهد شد نقدینگی در سطح اقتصاد افزایش یابد. در صورتی که نقدینگی پمپاژ شده در اقتصاد به سمت فعالیت‌های تولیدی حرکت نکند، سرگردانی این نقدینگی در بازارهای غیرمولد و تأثیر آن بر قیمت سایر کالاها، نهایتاً خودش را به شکل تورم نشان خواهد داد.

بانک‌ها در سال‌های اخیر به دلایل مختلف با استفاده از انفعال بانک مرکزی، از طریق اضافه‌برداشت، بدهی خود را به بانک مرکزی به شدت افزایش داده‌اند. نمودار پیش رو میزان سیر صعودی افزایش بدهی بانک‌ها به بانک مرکزی در سال‌های اخیر را نشان می‌دهد:



نمودار ۱: مانده بدهی بانک‌ها به بانک مرکزی؛ آمار بانک مرکزی


بررسی تاریخ بانکداری در اقتصاد ایران، نشان می‌دهد تا قبل از دهه ۸۰، بانکداری صرفاً وجهه دولتی داشته است؛ اما با شروع این دهه، پیدایش فزاینده بانک‌های خصوصی شخصی، خصوصی نهادی و خصوصی‌سازی برخی بانک‌های دولتی را شاهد بوده‌ایم. بررسی اجزای پایه پولی در دوره بانکداری دولتی نشان می‌دهد بدهی دولت به بانک مرکزی نسبت به سهم بدهی بانک‌ها به بانک مرکزی سهم بیشتری داشته است. به عبارت دیگر حرکت به سمت خصوصی‌سازی نظام بانکی موجب شده سهم بدهی بانک‌ها به بانک مرکزی در سمت راست ترازنامه بانک مرکزی افزایش یافته و اضافه‌برداشت نظام بانکی از ذخایر بانک مرکزی نیز افزایش یابد. از سوی دیگر گسترش بانکداری خصوصی باعث شده برون‌زایی پول به سمت درون‌زایی پول حرکت کرده و نقش بانک مرکزی در خلق نقدینگی کاهش یابد. همان طور که نمودار پیش رو نشان می‌دهد، نسبت پایه پولی به حجم نقدینگی از سال ۱۳۸۰ تا سال ۱۳۹۹، از میزان ۴۵ درصد به میزان ۱۳ درصد افول کرده است.



نمودار ۲: نسبت پایه پولی به حجم نقدینگی؛ مستخرج از آمار بانک مرکزی

الف) سرمایه‌گذاری نظام بانکی در بخش نامولد و رقابت در پرداخت نرخ سود هنگفت از طریق خلق پول و داشتن هزینه‌های بسیار گزاف؛

ب) نداشتن نظارت مؤثر بانک مرکزی بر بانک‌ها و فراهم کردن زمینه پرداخت سود علی‌الحساب به مشتریان از سوی بانک‌ها.

پیگیری راه‌کارهایی همچون ساماندهی بدهی‌های نظام بانکی از جمله تهاتر زنجیره‌ای بدهی‌ها، وثیقه‌دار نمودن بدهی‌های بانکی، تقویت نظارت تطبیقی و مبتنی بر ریسک بر شبکه بانکی، الزام آن‌ها به فروش اموال مازاد خود از طریق ایجاد کارگروهی در بانک مرکزی و اصلاح دستورالعمل محاسبه و تقسیم سود مشاع در جهت منع اعطای سود علی‌الحساب ثابت، می‌تواند گام‌های مثبتی در جهت جلوگیری از اضافه‌برداشت بانک‌ها از بانک مرکزی به‌شمار آید. 

منابع

آمار بانک مرکزی.

درویدیان، حسین، مصائب یک گفتمان: نقدی بر سه‌گانه سه اقتصاددان، جستارهای مبین، نشریه الکترونیکی مؤسسه مطالعات و تحقیقات مبین، سال ششم، ۱۳۹۷، جستار شماره ۵۳، ص ۲.

ارائه دکتر حسین درویدیان، سیاست پولی و عملکرد نظام بانکی در دهه ۹۰، پژوهشکده امور اقتصادی، فروردین ۱۴۰۰؛ (rubi/yun.ir).

همان‌طور که بیان شد، تأثیرگذاری دولت بر رشد پایه پولی طی بخش زیادی از سال‌های دهه ۹۰، به وضوح تنزل یافته و بخش مهم و اصلی رشد پایه پولی، نه معلول ناترازی دولت، بلکه محصول ناترازی بانک‌هاست. استقراض بانک‌ها از بانک مرکزی ناشی از رشد نقدینگی بالا (بسط سریع ترازنامه سیستم بانکی) است که در فراوان بودن مصارف بانک‌ها (نیاز بانک‌ها به ذخایر یا پایه پولی) ریشه دارد. فراوان بودن مصارف بانک‌ها قبل از شوک قیمتی سال ۹۷، معلول انعطاف‌ناپذیری پرداخت‌های آن‌ها، شوک هزینه‌ای سال‌های ۹۰ تا ۹۲، افزایش در تقاضا برای وجوه در اثر آن و چسبندگی نرخ بهره به سبب گرایش انقباضی در عرضه پایه پولی و نیز کارکرد بازیگران بد بود.

گرایش انقباضی بانک مرکزی و دولت در وضعیت مصارف فراوان سیستم بانکی و شوک تورمی قبلی، بانک‌ها را به کسری سیستماتیک وجوه نقد دچار کرده و به‌سوی اضافه‌برداشت از بانک مرکزی سوق داده است. نتیجه این وضعیت رشد کمافی‌السابق کل‌های پولی، انباشت نقدینگی و در نهایت انبساط ترازنامه بدون فایده‌مندی گفتنی آن برای تأمین مالی بخش حقیقی بوده است. درحقیقت خروج دولت از ترازنامه بانک مرکزی در این دوره به همان میزان سبب جانسخت شدن بانک‌ها شد. گفتنی است از آنجا که ترکیب بانک‌های بدهکار به بانک مرکزی، متنوع و بدون انحصار در بانک‌های مرتبط با دولت است، نمی‌توان رشد بدهی بانک‌ها به بانک مرکزی را به تأثیر دولت بر آن‌ها ارجاع داد. این به منزله رد گزاره تبعیت صرف پایه پولی از بودجه دولت است.

بعد از سال ۱۳۹۷ و با بازگشت تحریم‌ها و بروز تنگنای ارزی، اقتصاد ایران بار دیگر شوک نرخ ارز را تجربه کرد و این بار به دلیل شوک اسمی قیمتی در اقتصاد و افزایش هزینه‌های تولید، نیاز به نقدینگی به‌شدت افزایش یافت. همچنین دولت به دلیل تجربه دوره قبل و نیاز به نقدینگی زیاد، نرخ بهره را افزایش نداد و کسری بودجه دولت و در پی آن، افزایش ذخایر بانکی موجب شد سرعت رشد بدهی بانک‌ها افت کند. روند رو به افزایش ضریب فزاینده پولی در سال‌های اخیر، علیرغم افزایش ذخایر بانک‌ها از ناحیه فشار کسری بودجه به منابع بانک مرکزی، نشان‌دهنده این است که حتی پایه پولی منتشرشده، جواب‌گوی مصارف بانک‌ها نیست و همین موضوع وجهت انتساب رشد نقدینگی به پایه پولی و کسری بودجه را تا حدود زیادی خدشه‌دار می‌کند.

در قانون برنامه چهارم توسعه بر ممنوعیت تأمین کسری بودجه از راه استقراض از بانک مرکزی و نظام بانکی تأکید شد؛ اما کسری تراز عملیاتی (تفاوت بین درآمدهای غیرنفتی و اعتبارات هزینه‌ای) که قرار بود تا پایان برنامه به صفر برسد، در عمل از ۱۲۸ هزار میلیارد ریال به ۲۷۵ هزار میلیارد ریال افزایش یافت. در قانون برنامه پنجم توسعه، دوباره ممنوعیت تأمین کسری بودجه از محل استقراض از بانک مرکزی و نظام بانکی گنجانده شد؛ اما افزایش مخارج جاری دولت در این دوره نیز سبب شد کسری‌های عملیاتی افزایشی در سال‌های اجرای این برنامه ایجاد شود. نتیجه آنکه در عمل به‌جای استقراض دولت از بانک مرکزی که در دوره برنامه‌های سوم تا پنجم ممنوع شده بود، افزایش بدهی دولت به بانک‌ها و در نتیجه افزایش بدهی بانک‌ها به بانک مرکزی، عنصر اصلی افزایش پایه پولی در این دوره شد.

بررسی تاریخی نشان می‌دهد تا پیش از برنامه سوم توسعه (سال ۱۳۷۹)، بدهی دولت به بانک مرکزی در اجزای پایه پولی و تغییرات آن سهم اصلی را داشته است. پس از ممنوعیت استقراض از بانک مرکزی و شروع دوره افزایش قیمت‌های نفت از سال ۱۳۸۱ به بعد، خالص دارایی‌های خارجی بانک مرکزی عامل اصلی افزایش پایه پولی شد و از نیمه دوم دهه ۱۳۸۰ به بعد، سهم بدهی بانک‌ها به بانک مرکزی رو به افزایش بود و در نتیجه این متغیر سهم اصلی را در افزایش پایه پولی داشت. نتیجه این تحولات آن بود که به دلیل وابستگی بودجه به منابع حاصل از صادرات نفت و نبود سیاست مشخصی برای ثبات‌دهی به منابع درآمدی بودجه، چه در دوره کاهش درآمدهای نفتی و چه در دوره افزایش این درآمدها، پایه پولی پیوسته در حال افزایش بود؛ به‌طوری که متوسط رشد سالانه آن در سه دهه گذشته بیشتر از ۲۰ درصد بوده است.

توجه به نکات یادشده نشان می‌دهد عوامل افزایش بدهی بانک‌ها به بانک مرکزی به دلیل کنش‌گری اقتصادی نامناسب سه بخش دولت، نظام بانکی و بانک مرکزی است. دولت به دلیل استقراض از بانک مرکزی به‌واسطه نظام بانکی و نپرداختن طلب بخش غیردولتی و نیز ناتوانی این بخش در پرداخت بدهی‌های خود به نظام بانکی موجب افزایش این بدهی شده است. دو عامل موجب افزایش اضافه‌برداشت نظام بانکی شد:





پرونده ماهیت تورم

عملکرد بانک‌های خصوصی؛ عاملی مهم در بروز تورم

خلق پول؛ جلوگیری یا مدیریت؟

تورم در جامعه ما از افول کلی اقتصاد سرچشمه می‌گیرد

■ مسئله گرانی و کاهش قدرت خرید وجود دارد؛ این را باید علاج کنید؛ این به عهده بخش‌های مختلف اقتصادی است... آن کسانی که از لحاظ اقتصادی صاحب نظرند، چه در درون دولت، چه در بیرون دولت، به بنده می‌گویند که این مسئله مربوط به افزایش نقدینگی است؛ یعنی افزایش نقدینگی را مهم‌ترین عامل می‌دانند... باید راهی پیدا کنید که نقدینگی افزایش یافته کنترل شود... این روشن است؛ اگر در مقابل نقدینگی تولید وجود داشته باشد، کالا وجود داشته باشد، کمبود وجود نداشته باشد، مشکلی را ایجاد نمی‌کند؛ اگر چنانچه نه، نقدینگی بیش از تولید کالا در داخل یا به شکل درست واردات بود، طبعاً مشکل ایجاد می‌کند.

بیانات مقام معظم رهبری

در دیدار رئیس جمهور و اعضای هیئت دولت

۱۳۹۱/۰۶/۰۲



گفت‌وگو با دکتر حسین صمصامی
عضو هیئت علمی دانشگاه شهید بهشتی

عملکرد بانک‌های خصوصی؛

عاملی مهم در بروز تورم



روشن‌ان‌لبیشه

تعریف تورم چیست و میزان آن چه اثری بر رشد اقتصادی و رفاه عمومی جامعه دارد؟ در کتب علمی افزایش مداوم قیمت‌ها یا افزایش افسارگسیخته قیمت‌ها را در مدت زمانی نسبتاً طولانی عامل ایجاد تورم گفته‌اند. وقتی هم که از قیمت‌ها صحبت می‌شود، منظور سطح عمومی قیمت‌هاست؛ یعنی به اینکه قیمت کالایی نوسان داشته باشد، تورم گفته نمی‌شود. اگر سطح عمومی قیمت‌ها یا شاخص قیمت‌ها افزایش پیدا کند و این افزایش هم به صورت مداوم اتفاق بیفتد، تورم رخ داده است.

تورم در اقتصاد آثار مختلفی دارد. یکی از آثار بسیار اساسی و مهم آن روی قشر متوسط به پایین و فقیر است؛ چراکه اصطلاحاً در اقتصاد گفته می‌شود تورم، فقیر را فقیرتر می‌کند و غنی را غنی‌تر. وقتی قیمت‌ها افزایش پیدا می‌کند، معمولاً صاحبان درآمدهای کم و اقشار متوسط به پایین که از ثروت‌های مادی خیلی بهره‌مند نیستند، حتی دیگر کالاهای ضروری را هم به سختی می‌توانند تهیه کنند؛ اما در مقابل، ثروت قشر متوسط به بالا هم همراه تورم تعدیل می‌شود. لذا وقتی که سطح قیمت‌ها افزایش می‌یابد، قدرت خرید قشر متوسط به پایین کاهش یافته و از آنجایی که ثروت ندارند، فاصله آن‌ها از حد مطلوب بیشتر می‌شود و از آن طرف هم اغنیا چون صاحبان منابع و سرمایه هستند، می‌توانند درآمدهای خود را متناسب با تورم تعدیل کنند و ثروت آن‌ها هم خودبه‌خود تعدیل می‌شود. لذا هر روز که می‌گذرد، این فاصله بیشتر و بیشتر می‌شود. این بحث تورم و آثار آن بر معیشت مردم است که متأسفانه بعد از انقلاب و به‌خصوص بعد از جنگ شاهد آن هستیم. قبل از جنگ تورم‌های شدیدی نداشتیم؛ اما متأسفانه بعد از جنگ تورم‌ها شدید شد که این تورم‌های بالا آثار بسیار شدیدی را بر قشر فقیر گذاشته؛ خصوصاً در بحث شکاف طبقاتی که در جامعه ایجاد کرده است. از سال ۶۸ به بعد که سیاست‌های تعدیل اقتصادی شروع به اجرا شده و یکسان‌سازی نرخ ارز مطرح شد، تورم تشدید می‌شود و در سال‌های مختلف نوسان کرده است.

روشن‌ان‌لبیشه

چه عواملی موجب شده در اقتصادهای دنیا (دهه ۷۰ و ۸۰ میلادی) و به‌طور خاص در اقتصاد ایران تورم ایجاد شود؟

تورم در اقتصادهای مختلف، دلایل متفاوتی دارد.

فریدمن یکی از اقتصاددانان لیبرال مطرح می‌کند که تورم در هر زمان و مکانی، پدیده‌ای پولی است؛ یعنی آن‌ها عامل اصلی تورم را پول می‌دانند. این مطلب مربوط به دهه ۵۰، ۶۰ و ۷۰ میلادی است؛ اما اتفاقی که در دهه ۷۰ افتاد، این بود که تورم در اقتصاد آمریکا به دلیل افزایش قیمت جهانی نفت به شدت افزایش یافت و اقتصاددانان به این نکته پی بردند که پول، به تنهایی عامل تورم نیست؛ بلکه عوامل طرف عرضه و اموری همچون افزایش قیمت جهانی نفت هم می‌تواند عامل تورم باشد. بالاترین تورم در آمریکا در سال ۱۹۸۲ در حدود ۱۳، ۱۴ درصد بوده است و البته آنجا مقارن با انقلاب در ایران بود؛ چون در سال ۱۹۷۹ انقلاب ایران پیروز شد و باعث شد که عرضه نفت ایران در بازارهای جهانی کاهش یابد و قیمت نفت به شدت افزایش پیدا کند و البته این افزایش قیمت‌های نفت به صورت افزایش هزینه‌های تولید به اقتصاد کشورهای واردکننده نفت و صنعتی تحمیل شد. بنابراین در ادبیات اقتصادی بعضی از اقتصاددانان، بیشتر روی طرف تقاضا و برخی دیگر روی پول متمرکز می‌شوند و معتقدند پول عامل اصلی تورم است؛ اما هر قدر که اقتصاد دنیا جلو می‌رود، می‌بینند فقط پول نیست و عوامل طرف عرضه هم یکی از عوامل بسیار مؤثر در اقتصاد است. بنابراین بحث پولی عمدتاً در دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ اتفاق می‌افتد. نظریات اقتصادی که ما می‌خوانیم، در اصل بر بستر اقتصاد کاپیتالیستی لیبرالیستی است که براساس مبانی فکری خودش، یک سری نهادهایی ایجاد می‌کند و بازیگران آن براساس آن نهادها عملکردهایی دارند. یکی از نتایج عملکرد آن‌ها ممکن است تورم باشد. بنابراین تورم از عملکرد بازی بازیگران ناشی می‌شود؛ اما آن تئوری‌هایی که در اقتصاد داریم و در دانشگاه‌ها روی آن‌ها متمرکز می‌شویم، ناشی از تحلیل بازی بازیگرانی است که در چهارچوب مبانی فکری - فلسفی مشخص، یعنی لیبرالیستی کاپیتالیستی شکل گرفته و این مبانی یک سری نهادهایی را مثل بانک، بانک مرکزی، بورس و ساختار دولت ایجاد کرده و در این ساختار رفتارهایی شکل گرفته است. یکی از خروجی‌های این رفتارها و تعامل بازی این بازیگران با این نهادها موضوع تورم است و تئوری‌های اقتصادی در این فضا، موضوع تورم را تحلیل می‌کند. لذا عامل اصلی تورم از نگاه اقتصاددانان شیکاگو در مقطعی پول می‌شود و می‌گویند



تورم در هر زمان و در هر مکان، پدیده‌ای پولی است؛ اما عملکرد اقتصاد جهانی و اقتصادهای لیبرالیستی و بعد تحلیلگران به این نتیجه رسیدند که عوامل دیگری هم در تورم مؤثر است؛ مثل عامل طرف عرضه. اقتصاددانان پست‌کینزی معتقدند که عامل اصلی تورم، ناشی از افزایش دستمزدهاست که متناسب با بهره‌وری عوامل تولید و نیروی کار نیست؛ یعنی مثلاً نیروی کار، به اندازه یک میلیون تومان کار می‌کند و دو میلیون تومان حقوق می‌گیرد. این امر باعث ایجاد تورم می‌شود. یک نگاه دیگر درباره سیاست‌های مالی و طرف تقاضاست. الان متأسفانه بعضی از اقتصاددانان و برخی مراکز پژوهشی و دانشگاهی ما هنوز در تفکر دهه ۵۰ و ۶۰ میلادی گیر کرده‌اند و همچنان می‌گویند تورم عامل پولی است.

حال به سراغ وضعیت تورم در ایران می‌رویم و بیان می‌کنیم که تورم در ایران چگونه بوده و چه عواملی در آن اثر گذاشته است. در اقتصاد ایران وقتی به آمارهای تورم نگاه می‌کنیم، متوجه می‌شویم که بعد از انقلاب و جنگ تحمیلی، تورم تقریباً در حدود ۱۱ درصد، ۱۰ درصد، ۱۸ درصد، ۲۰ درصد، ۱۵ درصد، ۹ درصد و ۸ درصد بوده است؛ یعنی بعضاً در دوران جنگ، نرخ‌های تورم بسیار پایینی داشتیم. از سال ۶۵-۶۶ شاهد مقداری افزایش بیشتر در نرخ تورم هستیم؛ یعنی نرخ تورم مقداری شتاب می‌گیرد تا به سال ۷۰ و ۷۱ می‌رسیم که یک‌دفعه اتفاقاتی می‌افتد و تورم در سال ۷۳ و ۷۴ در طول دوران بعد از انقلاب به بالاترین رقم خود می‌رسد که حدود ۵۰ درصد است. به این نکته هم باید توجه کرد که ما در دوران جنگ تحریم نفتی بودیم، کشتی‌های ما را در آب می‌زدند و نمی‌توانستیم نفت بفروشیم و عمده کسری بودجه دولت هم از استقراض از بانک مرکزی تأمین می‌شد؛

به طوری که در سال‌های بعد از انقلاب، نسبت خالص بدهی بخش دولتی به بانک مرکزی در سال ۵۹ تا ۶۵ در حدود ۸۸ درصد، ۸۵ درصد، ۱۰۴ درصد و ۱۰۶ درصد بود؛ یعنی خالص بدهی دولت به بانک مرکزی بیش از پایه پولی بوده و در بعضی از سال‌ها بیش از ۵۰ درصد بودجه دولت کسری بوده که از بانک مرکزی استقراض می‌کرده است؛ اما تورم ۵۰ درصد هم افزایش پیدا نکرد. باز هم تأکید می‌کنم که در زمان جنگ، کشتی‌های ما را در آب می‌زدند، نفت ما را نمی‌خریدند، دولت از بانک مرکزی قرض می‌گرفت و عامل اصلی پایه پولی هم بدهی دولت به بانک مرکزی بود؛ اما باز هم تورم ما ۵۰ درصد نشد. یکی از دلایل اصلی این امر، کنترل نرخ ارز بود. نرخ ارز ما از سال ۵۸ تا سال ۶۳ این‌طور بوده است: هفت تومان، هشت تومان، نه تومان. در میان این سال‌ها نرخ ارز آنچنان تغییری پیدا نکرد؛ اگرچه در آن سال‌ها درگیر جنگ بودیم، کشتی‌های ما را در آب می‌زدند، درآمدهای ارزی ما به حداقل میزان خود تنزل پیدا کرده بود، دولت، کسری بودجه داشت و کسری خود را هم از بانک مرکزی استقراض می‌کرد؛ اما چون با نرخ ارز، زیاد بازی نکردیم، تورم ۵۰ درصد رخ نداد. البته این‌گونه هم نبوده که تورم ما در آن سال‌ها صفر باشد، اما در حد ۱۵ درصد، ۹ درصد، ۸ درصد و نهایتاً ۲۰ درصد بوده و در این ارقام نوسان داشته و آمار آن هم موجود است. در اینجا نیز طبق همان آمارها صحبت می‌کنیم. از سال ۶۴ به بعد مقدار نرخ ارز کم‌کم افزایش می‌یابد و متناسب با آن، نرخ تورم هم زیاد می‌شود تا اینکه به سال ۷۰ و ۷۱ می‌رسیم. این افزایش نرخ ارز، اثر خود را تا حدودی روی قیمت‌ها گذاشت و ما هم در سال ۷۱ به یکسان‌سازی نرخ ارز دست زدیم و گفتیم نرخ ارز، به صورت ثابت، ۱۷۵ تومان باشد. از آنجا بود که تورم شروع به افزایش کرد و به ۲۰ درصد و ۲۵ درصد و ۳۸ درصد رسید تا اینکه در سال ۷۴ یک‌دفعه قیمت‌های نفت پایین آمد و سررسید بدهی هم رسید و قیمت ارز در بازار تا ۷۰۰ تومان هم بالا رفت. ما در سال ۷۴ در جنگ و تحریم نفتی نبودیم؛ اما با سیاست‌های غلط، تورم را تا ۵۰ درصد رساندیم. در این سال به خاطر این ماجرا دست به تثبیت نرخ ارز زده شد و گفتیم مثلاً ۳۰۰ تومان برای صادرات کالاهای غیر نفتی و ۱۷۵ تومان هم برای کالاهای اساسی در نظر گرفته شود. سال ۷۵، یک‌دفعه تورم، ۲۱ درصد شد و به شدت

کاهش پیدا کرد. ما رفته‌رفته این ماجرا را داشتیم تا به سال ۸۰ و ۸۱ رسیدیم که در این مدت، درآمدهای ارزی ما خیلی خوب بود. ما در سال ۸۰ و ۸۱ دست به یکسان‌سازی نرخ ارز زدیم؛ اما با توجه به اینکه وضع درآمدهای ارزی ما خوب بود، رفته‌رفته گفتیم که عامل اصلی این تورم، بدهی دولت به بانک مرکزی و پولی است؛ چون دولت از بانک مرکزی قرض می‌گیرد و این قرض چون باعث افزایش پایه پولی و نقدینگی می‌شود، تورم پدید می‌آید. اگر صحبت‌های نمایندگان مجلس را در آن زمان بررسی کنید، در برنامه سوم، بندی آورده شد که استقراض دولت از بانک مرکزی ممنوع است؛ یعنی چیزی را ممنوع کردند که عامل اصلی تورم نبود و در عوض عامل اصلی تورم را که همان ارز است، رها کردند. این قصه ادامه یافت و بعد رفته‌رفته در پایه پولی، بدهی دولت به بانک مرکزی کم شد و در مقابل آن، دولت کسری بودجه خود را از کانال افزایش نرخ ارز تأمین کرد و این باعث شد که خالص دارایی‌های خارجی بانک مرکزی که جزء دیگری از پایه پولی است، افزایش یابد و روندهای تورمی در جامعه شکل بگیرد. به هر حال این ماجرا به این صورت ادامه یافت تا به سال ۸۹ و ۹۰ رسید که ما تحریم نفتی شدید، سوئیفت بسته شد، بانک مرکزی نیز تحریم شد و شوک ارزی به بازار راه یافت. در این هنگام دلار ۱۰۰۰ تومانی به ۳۵۰۰ تومان رسید و دولت هم از همین دلار تبعیت می‌کرد؛ یعنی دائماً نرخ رسمی را بالا می‌برد و این افزایش به جامعه تحمیل می‌شد. از اینجا به بعد خالص دارایی‌های خارجی بانک مرکزی غالب شده، دقیقاً جانشین خالص بدهی دولت به بانک مرکزی شد و ما وقتی که به نسبت خالص دارایی‌های خارجی بانک مرکزی نگاه می‌کنیم، می‌بینیم که دقیقاً نسبت آن از سال ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴ تا زمان حاضر بالا رفته است. الان جزء اصلی تشکیل‌دهنده پایه پولی ما، خالص دارایی‌های خارجی بانک مرکزی است که خودش تحت تأثیر نرخ ارز قرار دارد؛ یعنی بانک مرکزی نرخ را بالا برده است. الان در بخشی از بودجه امسال آمده که تمام درآمدهای حاصل از نفت، گاز و فرآورده‌های نفتی، با نرخ نیمایی تعیین می‌شود. منظور این است که به نرخ ۲۳ هزار تومان و ۲۴ هزار تومان تبدیل شود؛ مگر هشت میلیارد دلار. در بودجه ۱۴۰۱ گفته که کل نرخ باید به ۲۳ هزار تومان تبدیل شود.

در زمان جنگ، کشتی‌های ما را در آب می‌زدند، نفت ما را نمی‌خریدند، دولت از بانک مرکزی قرض می‌گرفت و عامل اصلی پایه پولی هم بدهی دولت به بانک مرکزی بود؛ اما باز هم تورم ما ۵۰ درصد نشد. یکی از دلایل اصلی این امر، کنترل نرخ ارز بود.

نرخ ارز در بازار سیاه بالا رفت و دولت هم متناظر با این، تابع بازار آزاد شد و قیمت‌گذاری کالاهای اساسی را بر مبنای نرخ نیمایی تعیین کرد. این موضوع باعث شد قیمت کالاها بالا برود و نتیجه آن ایجاد تورم کنونی است. تورم در سال ۹۰ و ۹۱ یک‌دفعه از ۱۲ درصدی که در سال ۸۹ بود، به ۲۱ درصد و ۳۰ درصد رسید؛ یعنی دقیقاً در سالی که نرخ ارز به شدت افزایش یافت و بعد هم به ۳۴ درصد رسید و بعد هم که دولت آقای روحانی بر سر کار آمد، ثباتی نسبی در بازار ارز ایجاد شد و به خاطر بحث‌های برجام و انتظاراتی که ایجاد کرده بودند، نرخ ارز بر روی ۳۰۰۰ تومان تثبیت شد و تا حدی تبوتاب افزایش قیمت‌ها فروکش کرد. تورم تا سال‌های ۹۵ و ۹۶ به ۱۵ درصد و ۱۲ درصد و ۹ درصد رسید؛ یعنی در این زمان، تورم حتی یک رقمی شد. اما در سال ۹۷ باز افزایش پیدا کرده و به ۳۱ درصد رسید؛ چون نرخ ارز به شدت افزایش یافت. نرخ ارز از حدود ۳۵۰۰ و ۳۸۰۰ و حتی ۴۰۰۰ تومان شروع کرد به افزایش یافتن. قرار شد نرخ ارز در ۲۰ فروردین ۹۷ طبق اطلاعیه شماره یک بانک مرکزی بر ۴۲۰۰ تومان تثبیت شود؛ اما این کار انجام نشده و به بازار آزاد سپرده شد و قیمت دلار آنچنان بالا رفت که به ۱۸ هزار تومان هم رسید. البته مدتی بعد کمی پایین آمد و در اواخر سال ۹۷ تا ۱۲ هزار تومان رسید. سال ۹۸ از ۱۴ هزار تومان به حدود ۲۰ هزار تومان رسید و سال ۹۹ هم به همین ترتیب افزایش یافت تا زمان حاضر که دلار به ۳۰ هزار تومان رسیده است؛ گرچه الان هم کمی پایین آمده و در حدود ۲۷ هزار تومان شده است. نکته جالب توجه اینکه تورم بالا رفت؛ یعنی تورم در سال ۹۸ به ۴۱ درصد، سال ۹۹ به ۴۰ درصد رسید و امسال هم تورم بالاست. این در حالی است که تورم خوراک بالای ۶۰-۷۰ درصد است؛ خوراکی که عموم مردم از آن استفاده می‌کنند. این ساختار تورمی که در حال حاضر در اقتصاد وجود



درک درستی از اقتصاد ایران ندارند؛ چراکه عامل اصلی تورم در طول تاریخ اقتصاد ایران، افزایش نرخ ارز بوده و الان دولت دارد در بودجه، نرخ ارز را صددرصد نسبت به سال قبل افزایش می‌دهد و این تورم زیادی بر جامعه تحمیل می‌کند. لذا این پیشنهاد من درباره بحث بودجه است و اگر صرفاً بر همین مسئله متمرکز شوند، می‌تواند خیلی مؤثر باشد.

اینکه دولت می‌گوید من هزینه‌های جاری را شش تا هشت درصد بالا برده‌ام؛ اما دولت قبل فلان کار را کرد، فکر نکند که خیلی کار خاصی انجام داده است، این هنر نیست. شما حقوق مردم را کمتر به آنان می‌دهید؛ یعنی مثلاً باید حقوق آن‌ها را ۲۰ درصد بالا ببرید؛ اما ۱۰ درصد بالا می‌برید و لذا دارید به مردم فشار وارد می‌کنید. اما آیا شما توانسته‌اید ناکارایی خود را از بین ببرید؟ این هنر نیست که یکدفعه بگویید من شق القمر کرده‌ام و مثلاً هزینه‌های جاری را که دولت قبلی ۱۱۱ درصد افزایش داد، پنج درصد بالا برده‌ام. تاوان کار را کارمندان دولت می‌دهند؛ یعنی تورم تحمیل شده، حقوقشان هم بالا نرفته، بعد هم عامل اصلی تورم رها شده است. ضرب‌المثل است که: سنگ را بسته و سگ را رها کرده‌اند. شما نرخ ارز را رها کرده‌اید و به حقوق کارمندان چسبیده‌اید؟ حال آیا این عدالت است؟ قطعاً این عدالت نیست. شما آن عامل اصلی تورم را به‌خاطر تشخیص غلط رها کرده‌اید و به چیزی دیگر چسبیده‌اید. **روشن‌ان‌لبیشه** بحث دیگر مسئله ابرتورم در اقتصاد ایران است. از نظر شما تعریف ابرتورم چیست و آیا چنین مسئله‌ای در انتظار اقتصاد ایران خواهد بود؟ اینکه گفته می‌شود ابرتورم ۵۰۰ درصد، ۷۰۰ درصد و ۸۰۰ درصد، واقعیت است و امکان دارد اتفاق بیفتد. چگونگی اتفاق افتادن آن هم در اوضاعی است که ارز

گذاشته شده است. در بودجه دولت منابع ارزی حاصل از صادرات نفت و گاز، در حدود ۱۶/۶ میلیارد دلار است که اگر این ۱۶/۶ میلیارد دلار در ۲۳ هزار تومان ضرب شود و آن مواردی که باید کسر شود را کسر کنید، ۳۸۲ هزار میلیارد تومان منابع ریالی دولت است. من حساب کرده‌ام که اگر دولت همین نرخ را با نرخ ۱۱۵۰۰ تومان در نظر بگیرد، یعنی همان نرخ که سال قبل در بودجه دیده، چیزی حدود ۱۹۹ هزار میلیارد تومان کسری می‌آورد. براساس شواهد تاریخی و عملکرد اقتصاد ایران در سال‌های قبل، اگر دولت این کسری را از بانک مرکزی قرض بگیرد و این مبلغ، بدهی دولت به بانک مرکزی بشود، به مراتب آثار تورمی آن کمتر خواهد بود تا اینکه دولت، خالص بدهی خود را کم کند و از آن طرف هم خالص دارایی‌های خارجی خود را از طریق افزایش نرخ ارز زیاد کند. سابقه و عملکرد اقتصاد ایران هم، این مورد را نشان می‌دهد؛ اما متأسفانه به این نکته توجه نمی‌شود و نتیجه هم این می‌شود که در سال ۱۴۰۱ بودجه تورمی شدیدی خواهیم داشت.

این هنر نیست که یکدفعه بگویید من شق القمر کرده‌ام و مثلاً هزینه‌های جاری را که دولت قبلی ۱۱۱ درصد افزایش داد، پنج درصد بالا برده‌ام. تاوان این کار را کارمندان دولت می‌دهند؛ یعنی تورم تحمیل شده، حقوقشان هم بالا نرفته، بعد هم عامل اصلی تورم رها شده است.

روشن‌ان‌لبیشه راهکارهای کوتاه‌مدت و بلندمدت برای کاهش تورم در دولت سیزدهم چه مواردی هستند؟ آیا تورم تک‌رقمی را برای وضعیت فعلی اقتصاد ایران مفید می‌دانید؟ قطعاً آنچه در ادبیات مطرح می‌شود، این است که تورم سه‌چهاردرصدی برای اقتصاد مناسب است و تورم دورقمی برای آن مضر است. تورم بالا نااطمینانی ایجاد می‌کند و باعث کاهش سرمایه‌گذاری می‌شود. به نظر من دولت باید بر مسئله نرخ ارز در بودجه متمرکز شود. البته دولت گفته که هزینه‌های جاری را کم کرده‌ام و رئیس سازمان برنامه‌وبودجه هم گفته که عامل افزایش تورم، افزایش حقوق است؛ در حالی که این‌گونه نیست. اصلاً شما این حرف را از کجا آورده‌اید؟ متأسفانه ایشان

شما تاریخ اقتصاد ایران را نگاه کنید، می‌بینید بالاترین نرخ‌های تورم در زمانی بوده که جهش ارز داشتیم و نرخ ارز یک‌دفعه افزایش یافته و متأسفانه دولت حاضر، این مسئله را نمی‌داند. البته تورم عوامل دیگری دارد و من مهم‌ترین عامل آن را بیان کردم. الان مهم‌ترین عامل غالب در بحث تورم، ارز است. البته اینکه ما چگونه این را مهار کنیم، بحث دیگری است.

در حال حاضر بودجه ۱۴۰۱ بودجه بسیار تورمزایی است و متأسفانه کسانی که بودجه را طراحی می‌کنند، اصلاً به این مسئله توجه ندارند یا درک عمیقی از ساختار اقتصاد، تاریخ و روند متغیرهای اقتصادی ایران ندارند.

در حال حاضر بودجه ۱۴۰۱ بودجه بسیار تورمزایی است و متأسفانه کسانی که بودجه را طراحی می‌کنند، اصلاً به این مسئله توجه ندارند یا درک عمیقی از ساختار اقتصاد، تاریخ و روند متغیرهای اقتصادی ایران ندارند. با آن استدلالی که این‌ها می‌گفتند و در مجلس بحث می‌کردند که اگر دولت از بانک مرکزی قرض بگیرد، افزایش پایه پولی و نقدینگی و درنهایت تورم رخ می‌دهد، باید به آن‌ها گفت: الان که خالص بدهی دولت به بانک مرکزی در بعضی سال‌ها منفی بوده و سهم آن خیلی کم است و سه درصد و دودرصد و حتی یک درصد است، پس چرا تورم خوراک ۷۰ درصد شده است؟ این امر نشان می‌دهد که به‌درستی تشخیص ندادند که عامل تورم چیست. مثل مریضی می‌ماند که به پزشک مراجعه کرده و پزشک به او می‌گوید که ناراحتی تو به‌خاطر اعصاب است. چند قرص اعصاب می‌خورد؛ اما افاقه نمی‌کند و حال او بدتر می‌شود. دلیل آن این است که آن دکتر از نکته اصلی غافل شده و جایی را تحریک کرده که خیلی مشکل‌ساز نبوده است.

الآن وضعیت در اقتصاد ایران به همین شکل است. در حال حاضر دولت جایی را تحریک می‌کند که خیلی مشکل‌ساز نیست و برای اقتصاد، نسخه اشتباهی می‌نویسد.

الآن حدود ۳۸۲ هزار میلیارد تومان بابت درآمد حاصل از نفت و فروش فراورده‌های نفتی در بودجه

دارد، به‌خاطر این است که دولت اهمیت نرخ ارز را نه می‌داند و نه آن را درک می‌کند. کار بسیار خطرناک دولت فعلی، این است که دلار را در بودجه، ۳۳ هزار تومان قرار داده و می‌خواهد ارز ۴۲۰۰ تومانی را هم حذف کند. این کار یقیناً تورم شدیدی با خود به همراه خواهد داشت و بر جامعه تحمیل می‌شود. اگر شما به تاریخ اقتصاد ایران بعد از انقلاب نگاه کنید، می‌بینید که بالاترین نرخ‌های تورم، زمانی بوده که نرخ ارز در بازار جهش پیدا کرد؛ یعنی سال‌های ۷۴، ۹۰، ۹۱ و ۹۷. نرخ ارز به این دلیل بالا می‌رود که مثلاً وقتی گفته می‌شود که شما تحریم شدید، عده‌ای سودجو همانند سفته‌بازها و دلال‌ها که همیشه می‌خواهند از فرصت‌ها سوءاستفاده کنند، به بازار هجوم می‌برند و همچنین با کمک افرادی، فرار سرمایه رخ می‌دهد. این امور باعث می‌شود قیمت بالا برود و بانک مرکزی در مقابل، متناسب با این بازار، نرخ ارز را افزایش می‌دهد. منظور از آن هم نرخ‌های است که قرار است مواد اولیه تولید با آن وارد شود یا اینکه با آن نهاده‌های دامی برای تولید محصولات کشاورزی وارد شود؛ یعنی آن فرد، دلار در بازار را می‌خرد و صرف عیاشی‌های خودش می‌کند و قیمت دلار را بالا می‌برد و بانک مرکزی هم همین افزایشی را که آن عیاش باعث شده، از طریق افزایش نرخ ارز وارد سفره مردم می‌کند و مردم تاوان آن را می‌دهند. بانک مرکزی می‌گوید اگر من به صادرکننده، دلار به اندازه بازار ندهم، ارز خود را وارد نمی‌کند و من هم باید به این دلیل، دلار را افزایش دهم. حال، پول این کار طبیعتاً از جیب مردم گرفته می‌شود؛ یعنی بانک مرکزی باید ۲۴ هزار تومان، دلار خود را بدهد و از آن طرف هم به واردکننده می‌گوید ۲۴ هزار تومان. واردکننده هم قطعه وارد می‌کند و پراید را ۱۸۰ میلیون تومان می‌فروشد. اما این مسئله فقط همین جا تمام نمی‌شود؛ بلکه اثر خودش را روی همه کالاها می‌گذارد و مثلاً قیمت خانه‌ای که متری دومیلیون بوده، ۳۰ یا ۵۰ میلیون می‌شود. این فرایند از این سیاست‌گذاری غلط حاصل می‌شود. بعد هم دولت و رئیس سازمان برنامه می‌گویند می‌خواهیم با تورم مبارزه کنیم؛ اما ارز ۴۲۰۰ تومانی رانت است و ما باید این ارز را حذف کنیم. یا می‌گویند می‌خواهیم عدالت برقرار کنیم و برای اینکه عدالت برقرار کنیم، نرخ را یکسان کرده و آن را ۲۳ هزار تومان قرار می‌دهیم. این‌ها با هم ضد و نقیض‌اند. تورم از همین جا بیرون می‌آید و اگر



داشت. لذا عملکرد بانک مرکزی و دولت ما برای جبران معیشت مردم اصلاً مقایسه پذیر نیست. اگرچه دولت ما تلاش‌های خودش را کرد و الآن هم این تلاش‌ها شدت گرفت و توانستیم این واکنش‌ها را به مردم بزینم و جلوی مرگ‌ومیر را بگیریم، آن‌گونه که شایسته بود، به مردم کمک نشده و مشکلات جبران نشد و دلیل آن هم به‌خاطر بی‌برنامگی است و واقعیت هم این است که اقتصاد از دست ما خارج است.

به هرحال اگر بخواهیم خیلی دقیق به تورم نگاه کنیم، براساس گذشته اقتصاد ایران و عملکرد آن، زمانی تورم زیاد می‌شود که نرخ ارز افزایش پیدا کرده و لذا عامل اصلی تورم در ایران افزایش نرخ ارز است و خود این تورم هم عمدتاً باعث رشد نقدینگی شده است و این موضوع هم که عامل رشد نقدینگی و تورم دولت است نیز غلط است. ما دیدیم که در سال‌های بعد از انقلاب که دولت هنوز قوام خودش را نگرفته بود، بیش از ۵۰ درصد کسری بودجه دولت از بانک مرکزی گرفته می‌شد؛ اما باز تورم‌های پایینی داشتیم. اما از زمانی که نرخ ارز افزایش پیدا کرد و ما سیاست‌های تعدیل اقتصادی را از سال ۶۸ به بعد اجرایی کردیم، تورم هم افزایش پیدا کرد. بنابراین عامل اصلی تورم در ایران در طول این سال‌ها افزایش نرخ ارز است. ●

روشن‌ان‌بیشه بانک‌های مرکزی دنیا، چگونه در برابر بیماری کرونا واکنش نشان دادند و این واکنش‌ها چه اثری بر تورم گذاشته است؟ وضعیت اقتصاد ایران در آن زمینه چگونه ارزیابی می‌شود؟

کرونا در سال ۲۰۱۹ میلادی آمد. در سال ۲۰۱۹ تورم آمریکا ۲/۵ درصد بود. در سال ۲۰۲۰ و ۲۰۲۱ آمریکا به مردم خود از طریق اعطای وام، کمک‌های نقدی بسیاری کرد؛ به طوری که باعث شد تا رشد نقدینگی در آمریکا افزایش پیدا کند؛ یعنی از یک طرف رشد نقدینگی در آمریکا بالا رفت و از طرف دیگر رشد اقتصادی آن به‌خاطر بحث‌های کرونا و محدودیت‌هایی که در تولید و کارهای خدماتی انجام شد، کاهش پیدا کرد؛ یعنی رشد اقتصادی تا حدودی منفی شد؛ اما از آن طرف رشد نقدینگی افزایش پیدا کرد. یعنی رشد نقدینگی آن از رشد تولیدش بالاتر رفت. این باعث شد که تورم در آمریکا افزایش پیدا کند و از ۲/۵ درصد به چهار درصد رسیده و تا الآن حدود ۷ درصد شده که باز هم زیر ۱۰ درصد است. اما در کشور ما به این صورت به مردم کمک نشد و تنها به عده‌ای محدود وام‌های یک‌میلیون تومانی دادند. فکر می‌کنم پارسال چیزی حدود ۱۰۰ هزار میلیارد تومان وام داده شد و کمک آنچنانی هم به مردم نشد و از این طرف تورم هم وجود

کرده‌اید؟ آیا همان طور که شما برای بودجه جاری و حقوق مردم خط‌ونشان کشیده‌اید، برای بانک‌های خصوصی هم خط‌ونشان کشیده‌اید؟ آیا همان طور که از طریق بودجه، افزایش حقوق را کنترل کرده و آن را اجرا می‌کنید، با چه مکانیزمی می‌خواهید خلق پولی را که بانک‌های خصوصی آن را صورت می‌دهند، کنترل کنید؟ آثار نقدینگی عملکرد بانک خصوصی بیشتر است یا آثار نقدینگی بودجه؟ طبیعتاً اثر نقدینگی عملکرد بانک‌های خصوصی بیشتر است. حال آیا این عدالت است که در این اوضاع حقوق کارمند ۱۰ درصد بالا برود و بانک‌های خصوصی هم رها باشند و در جامعه خلق پول کنند؟ حتی اگر فرض کنیم که خلق پول، عامل اصلی تورم بوده، باز هم اینجا داریم اشتباه می‌کنیم؛ یعنی دولت به‌جای این کارها باید حقوق مردم را نسبت به تورم تعدیل کند و اگر فکر می‌کند نقدینگی عامل تورم است و بودجه عامل تورم نیست، این‌طور نیست؛ بلکه عامل تورم، عملکرد بانک‌های خصوصی است. شما حق مردم را به آن‌ها بدهید و از آن طرف، یقه بانک‌های خصوصی را بگیرید. فرض کنید کارمند دولت هستید و ماهی پنج میلیون حقوق می‌گیرید و تورم هم ۵۰ درصد به شما تحمیل شده است. کفشی که ۱۰۰ هزار تومان بوده، ۱۵۰ هزار تومان شده و لباس و پوشاک و خوراک هم به همین شکل گران شده است. حال چرا در این اوضاع باید حقوق‌ها فقط ۱۰ درصد بالا برود؟ این عدالت است؟ آیا این عدالت است که فلان بانک برود و ۱۲ هزار میلیارد تومان اضافه برداشت کند و برای خود جایی مثل ایران مال درست کند؟ این‌ها همه از جیب مردم برداشته می‌شود. اما شما نمی‌روید یقه او را بگیرید و درمقابل، به سراغ مردم می‌روید و این از عدالت بسیار دور است و در یک دولت مدعی برقراری عدالت، بودجه‌ای ریخته می‌شود که از عدالت فاصله می‌گیرد و این‌ها واقعاً برای نظام و اسلام هزینه دارد و سرمایه‌های اجتماعی را به هم می‌ریزد و همه این‌ها ریشه در این عملکردها دارد. حتی ریشه دین‌گریزی مردم هم در این کارهای غلط است. این سیاست‌های غلط اقتصادی در واقع زیرآب اسلام را در جامعه می‌زند و مردم را دین‌گریز می‌کند. البته بعضی هستند که این اعمال را ناشی از اسلام نمی‌دانند؛ اما بسیاری این مشکلات را به خود دین برمی‌گردانند و این بسیار خطرناک است.

رها شود. این‌هایی که صحبت از ابرتورم می‌کنند، طبق این است که می‌گویند نقدینگی خیلی رشد پیدا می‌کند. حال باید پرسید چرا نقدینگی خیلی رشد پیدا می‌کند؟ رشد نقدینگی به این صورت است که نرخ ارز دائماً بالا می‌رود و تورم هم زیاد می‌شود. تورم هم که زیاد شود، بانک‌ها مجبور می‌شوند وام بیشتری بدهند. بانک‌ها در نه ماهه امسال بیش از دوهزارهزارمیلیارد تومان وام داده‌اند؛ چون خانه‌ای که قبلاً متری پنج میلیون بوده، الآن متری ۲۰ میلیون یا ۳۰ میلیون تومان شده است. حال دیگر با وام ۲۰۰ میلیونی نمی‌توان این خانه را خرید و بانک‌ها مجبورند وام بیشتری بدهند. وقتی وام بیشتری می‌دهند، خلق نقدینگی در سیستم بانکی بیشتر می‌شود.

اگر بخواهیم خیلی دقیق به تورم نگاه کنیم، براساس گذشته اقتصاد ایران و عملکرد آن، زمانی تورم زیاد می‌شود که نرخ ارز افزایش پیدا کرده و لذا عامل اصلی تورم در ایران افزایش نرخ ارز است و خود این تورم هم عمدتاً باعث رشد نقدینگی شده است.

نکته بعدی این است که نقدینگی به‌خاطر عملکرد بی‌رویه بانک‌های خصوصی درباره خلق پول اتفاق می‌افتد. حال چرا ما یقه آن‌ها را نمی‌گیریم؟ ما حقوق مردم را تثبیت کرده‌ایم و بودجه جاری را از ۱۱۱ درصد، به ۵۵ درصد تبدیل کرده‌ایم و افتخار هم می‌کنیم که سال دیگر حقوق کارمندان را ۱۰ درصد بیشتر افزایش نمی‌دهیم و مردم یک سال تحمل کنند؛ اما آن بانک‌های خصوصی که میلیارد میلیارد وام می‌دهند و منافع زیادی از جامعه می‌برند و تورم را به این جامعه تحمیل می‌کنند، باید لذت ببرند؛ چون زور ما به آن‌ها نمی‌رسد؛ اما زور ما به کارمند می‌رسد و می‌توانیم به او بگوییم که وضع همین است؛ چون بودجه دست من است و می‌توانم به کارمند بگویم حقوق تو را این مقدار تعیین کرده‌ام و اگر نخوایستی برو! حال در نه ماهه امسال که ۲۰۰ هزار میلیارد تومان وام داده‌اند، به چه کسانی داده‌اند؟ سال دیگر هم وضعیت همین است. آقای رئیس سازمان برنامه و آقای دولت برای بانک‌های خصوصی و خلق نقدینگی آنان چه فکری



گفت‌وگو با دکتر رسول بخشی دستجردی

عضو هیئت علمی دانشکده اقتصاد دانشگاه اصفهان

خلق پول؛ جلوگیری یا مدیریت؟

روشن‌انگیزی تعریف تورم چیست و میزان آن چه اثری بر رشد اقتصادی و رفاه عمومی جامعه دارد؟ تورم افزایش مستمر سطح عمومی قیمت‌هاست و این تعریفی است که همه کارشناسان اقتصادی در آن اتفاق نظر دارند؛ به عبارت دیگر وقتی سطح عمومی قیمت‌ها به صورت مستمر و نه فقط یک‌بار، افزایش یابد، تورم حاصل می‌شود.

گروهی از اقتصاددانان معتقدند تورم در نرخ کم باعث می‌شود رشد اقتصادی محقق شود. وقتی قیمت‌ها در حال افزایش باشد، تولیدکنندگان ترغیب می‌شوند کالا تولید کنند؛ اما اگر قیمت‌ها افزایش پیدا نکند، این امر اتفاق نمی‌افتد. به هر حال عده‌ای از اقتصاددانان به این نظر قائل هستند و به آنان اصطلاحاً کینزی گفته می‌شود. یکی از این نیوکینزی‌ها آقای جیمز توبین است. او نظریه‌ای با عنوان نظریه رشد پولی دارد. در این نظریه مدلی طراحی شده و در آن مشخص می‌شود که در این مدل رشد که همراه با پول است، وقتی سیاست پولی انبساطی پیش گرفته شود یا به طور دقیق‌تر اگر تورم اعمال شود، باعث می‌شود رشد اقتصادی رخ دهد و همچنین ذخیره سرمایه سرانه رشد کند. در اینجا قاعدتاً تولید هم افزایش پیدا می‌کند. او به صورت تکمیلی در سال ۱۹۶۵ به این نظریه رسید. او طبق این نظریه، پول را به مدل رشد اقتصادی سولو طراحی می‌کند که مدلی نئوکلاسیک است. مدل سولو بیان می‌کند دخالت دولت در اقتصاد اثری ندارد. حال آقای توبین می‌گوید اگر اقتصاد پولی باشد و دولت دخالت کند و پول را رشد دهد و تورم مثبت اعمال کند، رشد اتفاق می‌افتد. حال، می‌خواهم بگویم مشخصات نظر ایشان و ریاضیاتی که در آن نوشته، اشتباه است؛ یعنی وقتی این مدل بسط داده شده و با جزئیات به آن نگاه می‌شود، می‌توان دید که او اشتباه کرده است و وقتی آن اشتباه اصلاح می‌شود، خواهیم دید که اصلاً پول اثر ندارد. البته امکان دارد گونه‌ای از این مدل در کتاب‌های درسی باشد و به هر حال عده‌ای از اقتصاددانان به این امر معتقدند. حال سؤال این است که این اعتقاد از کجا سرچشمه می‌گیرد؟ به نظر من این اعتقاد که اگر تورم مثبت اعمال شود، رشد اقتصادی رخ می‌دهد، اصلاً پشتوانه علمی ندارد. حال که این نظریه پشتوانه علمی ندارد، پس چرا این قدر رواج یافته و در همه جا گسترش می‌یابد؟ دلیل آن، قدرت سیاسی مدافعان این نظریه است؛ بعضی از آن‌ها قدرت اعمال حاکمیت نیز دارند. این افراد کینزی، نیوکینزی و پست‌کینزی هستند که معمولاً در دولت‌ها مناصب اقتصادی را در دست دارند. بالأخره وقتی معتقد باشید که سیاست پولی و مالی مؤثر است، قاعدتاً پست‌های سیاسی به شما تعلق می‌گیرد؛

اما اگر به چنین امری اعتقاد نداشته باشید، جای شما فقط در همان دانشگاه است و نمی‌توانید از آنجا بیرون بروید. معمولاً نئوکلاسیک‌ها این وضعیت را دارند. البته نمی‌خواهم از نئوکلاسیک‌ها در مقابل نیوکینزی‌ها دفاع کنم و نمی‌خواهم از بخشی از اقتصاد سرمایه‌داری فرار کنم و به بخش دیگری پناه ببرم. می‌خواهم بگویم آن دستگاه نظری که معتقد است تورم باعث رشد می‌شود، دستگاهی است که هیچ منطبق عقلی، اقتصادی و ریاضی در آن وجود ندارد و بیشتر مسائل و پشت‌پرده‌های سیاسی را در خود دارد.

مکاتب اقتصاد کلان، چه آن‌هایی که فائلد تورم باعث رشد می‌شود و چه آن‌هایی که این مسئله را تأیید نمی‌کنند، مشکلاتی دارند. ملاک و شاخص این مکاتب اقتصادی آقای میلتون فریدمن است. او بر اساس اصول اقتصاد خرد به این نتیجه می‌رسد که بهترین حالت در اقتصاد، حالتی است که نرخ بهره اسمی صفر باشد. نرخ بهره اسمی در ساده‌ترین تعریف، عبارت است از مجموع نرخ تورم (π) و نرخ بهره واقعی (R). این دو برای اینکه صفر بشود، دو حالت وجود دارد. حالت اول اینکه R و π به صورت جداگانه صفر باشد. درباره حالت اول گفته می‌شود که این، برعهده سیاست‌گذار اقتصادی نیست که R را صفر کند؛ زیرا نرخ بهره واقعی در طبیعت ریشه دارد؛ به عبارت دیگر وقتی تولید در حال رشد است، نباید به دنبال صفر کردن رشد تولید باشیم. وقتی که تولید رشد می‌کند، R مثبت است و وقتی هم که R مثبت باشد، چگونه می‌توان نرخ بهره اسمی را صفر کرد؟ پس در این حالت π را باید منفی کرد. π که نرخ تورم است، در کنترل سیاست‌گذار پولی است؛ یعنی سیاست‌گذار باید نرخ رشد پول را به گونه‌ای تنظیم کند که نتیجه آن، نرخ تورم منفی باشد؛ یعنی تورم باید با منفی نرخ بهره واقعی برابر شود که مجموع این دو، صفر می‌شود. این در بهترین حالتی است که آقای فریدمن در نظریه خود بیان کرده و به گفته منتقدین آن، این نظریه یکی از ناب‌ترین نظریاتی است که تا الآن در اقتصاد پولی مطرح شده است.

حال یک گام به جلوتر می‌رویم. افرادی که از نرخ تورم مثبت دفاع می‌کنند، در واقع مدافع خلق پول هستند؛ چون برای اینکه تورم اتفاق بیفتد، باید خلق پول صورت بگیرد. حال، خود این خلق پول، ماجرای دیگری دارد. حرف من این است که نظام اقتصادی موجود، یک بخش پولی دارد و یک بخش مالی. در بخش پولی این نظام، پول خلق می‌شود. پولی هم که خلق می‌شود، مبتنی بر توسعه بدهی است. بخش مالی این نظام نیز اتفاقاً حیز انتفاع خود را از بخش پولی می‌گیرد؛ به این معنا که سیستم مالی موجود، بر امکان خلق پول

استوار شده است و اگر پول خلق بشود، سیستم مالی موجود حیات خواهد داشت؛ مثلاً مالیاتی که امروز در دنیا وصول می‌شود، از جمله مالیات بر ارزش افزوده، مالیات بر عواید سرمایه و مالیات بر سود، وقتی اعتبار دارند و دولت می‌تواند آن‌ها را دریافت کند که در آن اقتصاد، پول رشد کند. رشد پول ممکن است سه نوع نتیجه داشته باشد: یا منتهی به تورم بشود، یا از آن تورم صفر بیرون بیاید یا حتی تورم منفی از آن حاصل شود. اینجا سؤال پیش می‌آید که چگونه پول رشد می‌کند؛ اما تورم منفی وجود دارد؟ وقتی رشد پول از رشد تولید کمتر شود، این اتفاق می‌افتد. مثلاً اگر تولید، سالانه سه درصد در حال رشد است و پول، سالی یک درصد رشد کند، در این حالت تورم منفی است. تورم صفر هم وقتی حاصل می‌شود که رشد پول و رشد تولید یکی باشد و تورم مثبت هم قاعدتاً وقتی پیش می‌آید که رشد پول از رشد تولید بیشتر باشد. در هر سه حالتی که گفته شد، P ضربدر Q ؛ یعنی سطح عمومی قیمت‌ها ضربدر تولید در حالت کلان خود که تولید ملی می‌شود، در حال افزایش خواهد بود. وقتی P ضربدر Q در حال افزایش باشد، مثلاً امکان دریافت مالیات بر ارزش افزوده وجود خواهد داشت؛ چون ارزش، افزوده شده است. پس می‌توانیم مالیات بر ارزش افزوده را بگیریم. حال فرض کنید تولید، ۱۰ درصد رشد کرده و حذف پول هم ۱۰ درصد رشد می‌کند. اگر رشد حذف پول با رشد تولید یکی شود، سطح قیمت‌ها ثابت می‌ماند. در اینجا باید مالیات‌ها را بگیریم. حال اگر پول رشد نکند و نرخ رشد پول صفر شود، وقتی که Q رشد می‌کند، متناسب با آن P کم می‌شود. در نتیجه P ضربدر Q ثابت می‌ماند. تولیدی که در کتاب‌های درسی تعریف می‌شود، مجموع ارزش پولی است؛ یعنی مالیات را روی پول می‌گیرند. این حالت با چیزی که در اسلام به‌عنوان زکات از آن یاد می‌شود، فرق دارد. زکات از پول گرفته نمی‌شود؛ بلکه روی دام و کالا اعمال می‌شود. حرف من این است که نباید فریب مباحثی را خورد که در اقتصاد کلان و اقتصاد پولی مطرح می‌شود. وقتی صحبت از این می‌شود که تورم برای رشد اقتصادی خوب است یا نه، به این معناست که ما قبول کردیم باید از پول، مالیات بگیریم و پذیرفتیم که باید پول، خلق شود. این‌ها نکات دقیقی است که باید به آن توجه کنیم.

رویش‌ان‌لبیشه از بین عوامل طرف عرضه و عوامل طرف تقاضا، کدام یک نقش پررنگ‌تری در بروز تورم مزن در اقتصاد ایران دارند؟

عوامل طرف تقاضا و رشد نقدینگی مفاهیم مهم و اساسی هستند. قطعاً خلق پول و رشد نقدینگی به‌عنوان

عامل طرف تقاضا مهم‌ترین عامل و علت‌العلل تمامی مشکلات اعم از تورم، بیکاری و فاصله طبقاتی هستند.

رویش‌ان‌لبیشه بانک‌های مرکزی دنیا، چگونه در برابر بیماری کرونا واکنش نشان داده‌اند و این واکنش‌ها چه اثری بر تورم گذاشته است؟ وضعیت اقتصاد ایران در آن زمینه چگونه ارزیابی می‌شود؟

ما نباید کشور خود را با دیگر کشورها مقایسه کنیم؛ چون ساختار آن‌ها با ما متفاوت است؛ مثلاً در آمریکا و چند کشور اروپایی دیگر، خلق پول در مبارزه با کرونا رواج داده شد و پایه پولی را بالا بردند که بتوانند با کرونا و تبعات ناشی از بیکاری حاصل از آن مبارزه کنند؛ اما این به آن معنا نیست که ما هم در ایران، این کار را انجام دهیم و خلق پول را بیشتر از قبل رواج دهیم. به این دلیل که در این کشورها، سفته‌بازی مدیریت می‌شود؛ یعنی مالیات بر ارزش زمین و مالیات سنگین بر سود سهام را وضع می‌کنند و این‌ها باعث می‌شود تقاضا برای وام رشد پیدا نکند؛ چون وقتی که تقاضای وام رشد پیدا کند، نقدینگی رشد می‌کند. به این معنا که در این کشورها پایه پولی رشد داده می‌شود؛ اما رشد پایه پولی به افزایش چندبرابری نقدینگی منتهی نمی‌شود؛ چون آن‌ها سفته‌بازی را مدیریت می‌کنند. البته این هم به این معنا نیست که ما در ایران باید مثل آن‌ها سفته‌بازی را مدیریت کنیم.

حال چون در ایران، آن ساختار وجود ندارد، قطعاً اگر بخواهیم از آن روش استفاده کنیم، نقدینگی در ایران چندین برابر اوج می‌گیرد و تبعات فوق‌العاده سنگینی را با خود ایجاد می‌کند. ما باید اقدامات دیگری انجام دهیم. به‌طور کلی بین مدیریت سفته‌بازی با ممانعت از سفته‌بازی فرق است. غربی‌ها سفته‌بازی را مدیریت می‌کنند؛ یعنی دولت بخشی از درآمد سفته‌باز را از طریق مالیات به‌صورت مالیات بر ارزش زمین یا مالیات بر خانه‌های لوکس و انواع دیگر مالیات‌ها می‌گیرد. این به معنای شریک‌شدن دولت در درآمد سفته‌باز است. این کار باعث می‌شود که سفته‌بازی کم شود؛ اما از بین نرود. همچنین این مسئله باعث می‌شود که خلق پول در اقتصاد کم شود؛ اما از بین نمی‌رود و مدیریت می‌شود؛ چون اگر خلق پول به‌طور کل از بین برود، آن مالیات‌هایی که از آن‌ها نام برده شد، حاصل نخواهد شد و سیستم به‌هم می‌ریزد. حال آیا ما باید در اقتصاد ایران به‌دنبال این مسئله باشیم؟ این بستگی به هدف

ما دارد. آیا هدف ما در ایران نظم‌دادن به سرمایه‌داری است یا انقلاب در مقابل سرمایه‌داری؟ سرمایه‌داری در بهترین حالت خود، آن چیزی است که در آمریکا اتفاق می‌افتد. حال آیا معیار ما رسیدن به آمریکا است که خودش مشکلات زیادی دارد؟ طبیعتاً ما به‌دنبال چنین هدفی نیستیم؛ لذا نباید از روش‌های به‌نظم‌کشیدن سرمایه‌داری آن‌ها استفاده کنیم؛ بلکه ما باید از روش جلوگیری از خلق پول استفاده کنیم؛ نه اینکه خلق پول را مدیریت کنیم.

دولت اخیر می‌خواهد بگوید من برای آنکه جلوی تورم را بگیرم، باید جلوی رشد نقدینگی را بگیرم. این کار بسیار ارزشمندی است. چون در زمان دولت آقای روحانی نقدینگی زیاد می‌شد؛ اما قیمت‌ها رشد نمی‌کرد و این کاری خطرناک بود.

رویش‌ان‌لبیشه مسئله‌ای با عنوان ایر تورم در اقتصاد ایران مطرح می‌شود. آیا به‌نظر شما چنین مسئله‌ای در انتظار اقتصاد ایران است؟

این احتمال وجود دارد. البته ساختار اقتصاد ما با ساختار اقتصاد ونزوئلا بسیار متفاوت است و اصلاً نمی‌توان مقایسه کرد. به هر حال تورم یک بخش پولی است و با یک‌دفعه سرعت‌دادن به رشد پول اتفاق می‌افتد. در ایران گفته می‌شود که مثلاً برداشتن ارز ۴۲۰۰ تومانی و تعیین نرخ ارز کالای اساسی با شرایط بازار می‌تواند به تورم منجر شود و این به‌نظر من حرف درستی است و می‌تواند تورم شدیدی ایجاد کند؛ چون به هر حال اقلامی در نهاده‌های کشاورزی و دامی وجود دارند که با ارز ۴۲۰۰ تومانی از خارج وارد می‌شوند و با آن‌ها انواع محصولات کشاورزی و دامی تولید می‌شود. حال اگر قرار باشد که ارز ۴۲۰۰ تومانی برداشته شود و مثلاً ارز حدوداً ۳۰ هزار تومانی تعیین شود، برخی مواد اولیه این اقلام می‌تواند شش تا هفت‌برابر افزایش قیمت داشته باشد و نهایتاً می‌تواند قیمت کالای نهایی را دو تا سه‌برابر افزایش دهد و این کار فشار بسیار زیادی را بر مردم تحمیل می‌کند و دولت باید در این زمینه بسیار محتاط عمل کند.

رویش‌ان‌لبیشه راهکارهای کوتاه‌مدت و بلندمدت برای کاهش تورم در دولت سیزدهم چه مواردی هستند؟ آیا تورم تک‌رقمی را برای وضعیت فعلی اقتصاد

ایران مفید می‌دانید؟

برای اینکه تورم تک‌رقمی شود، قطعاً باید اقداماتی انجام دهیم. کاهش تورم بسته به اینکه از چه طریقی انجام شود، خیلی مفید خواهد بود. در سال ۹۲ که دولت آقای روحانی آمد، قرار بر این بود که تورم کنترل شود و تا حدی هم این کار انجام شد و قیمت‌ها هم کم شد و تورم تک‌رقمی اتفاق افتاد. اما برای اینکه آن تورم تک‌رقمی محقق شود، راهکار غلطی را پیش گرفتند؛ یعنی میان نرخ سود سپرده‌های بانکی با نرخ بازدهی در اقتصاد تفاوتی ایجاد شد. نرخ بازدهی نسبت به سود سپرده بانکی پایین‌تر قرار گرفت و این باعث شد نقدینگی که همین‌طور در حال افزایش بود، در بازار وارد نشود و مثل آب پشت سد جمع شود. وقتی که نقدینگی در حال افزایش باشد؛ اما تورم پایین بیاید و تولید رشدی نکند، حتماً مشکلی وجود دارد که بعداً خود را نشان می‌دهد و دوباره تورم شدیدی رخ می‌دهد. این کاری بود که چند سال بعد اتفاق افتاد و تورم جمع‌شده خود را نشان داد.

دولت اخیر می‌خواهد بگوید من برای آنکه جلوی تورم را بگیرم، باید جلوی رشد نقدینگی را بگیرم. این کار بسیار ارزشمندی است. چون در زمان دولت آقای روحانی نقدینگی زیاد می‌شد؛ اما قیمت‌ها رشد نمی‌کرد و این کاری خطرناک بود. پس باید جلوی رشد نقدینگی را گرفت. این کار به دو شیوه می‌تواند صورت بگیرد. شیوه اول کنترل عرضه پول است و شیوه دوم، کنترل تقاضا برای پول است. دولت سیزدهم می‌خواهد عرضه پول را کنترل کرده، آن را کم کند تا بانک‌ها کمتر وام بدهند و به آنان اعلام کرده که نباید بالاتر از منابعشان وام دهند و این باعث می‌شود که عرضه پول کنترل شود؛ اما کنترل عرضه پول در اوضاعی که عطش دریافت وام وجود دارد، نرخ بهره را در کوتاه‌مدت افزایش خواهد داد. اگر عرضه پول متوقف شده یا رشد آن کم شود، وام‌هایی که قبلاً بانک‌ها داده بودند، بلامحل می‌شوند و وام‌گیرنده‌های قبلی نمی‌توانند وام خود را تصفیه کنند. شرکت‌ها هم ورشکست می‌شوند و قاعدتاً بانک‌ها هم ورشکست می‌شوند. لذا این راه مناسبی نیست و بهترین راه برای جلوگیری از رشد نقدینگی، کنترل آن از طریق کنترل تقاضای نقدینگی است. ما باید کاری کنیم که تمایل مردم به دریافت وام کمتر شود؛ نه اینکه بخواهند وام بگیرند و نتوانند. ❁



گفت‌وگو با دکتر حسین درودیان
پژوهشگر اقتصاد و مدرس دانشگاه

تورم در جامعه ما

از افول کلی اقتصاد سرچشمه می‌گیرد

روشن‌ان‌لبیشه آیا مسئله تورم در اقتصاد ایران و سایر کشورها متفاوت است و این تفاوت در عرصه راهکار چه تغییری را ایجاد می‌کند؟

تعبیر رایج و متعارف این است که تورم در ایران هم مثل بقیه دنیا است و هیچ فرقی نمی‌کند. چنانکه درباره همه پدیده‌ها این چنین صدق می‌کند که بالاخره مسائل و پدیده‌ها جهان‌شمول هستند. باین‌حال ما این‌گونه فکر می‌کنیم که موضوع ایران موضوع خاصی است و تورم آن هم نسبت به تورم متعارف در دنیا متفاوت است. به هر حال در کشورهای پیشرفته هرچقدر اقتصاد، امروزی‌تر و پیشرفته‌تر می‌شود، تورم به سمت یک پدیده تقاضایی حرکت می‌کند. ضمن اینکه عرضه به بلوغ کافی رسیده و می‌تواند انعطاف کافی را از خودش نشان دهد. همچنین اقتصاد هم به‌ویژه در طرف تولید یا در اشتغال کامل است یا در مرز اشتغال کامل است؛ به عبارت دیگر بنیان تولیدی اقتصاد تکمیل شده است. منظور از بنیان تولیدی این است که طرف عرضه عمدتاً در کنترل کمپانی‌های بزرگ و بالغ با توان سازماندهی قوی و با درجه عالی از نوآوری و دانش از حیث فناوریانه و کیفیت است. در چنین اقتصادی، مسئله قیمت‌ها مسئله تقاضاست؛ یعنی در حالت عادی چیزی به نام انقطاع‌های سمت عرضه و محدودیت‌های هماهنگی وجود ندارد. این مورد هم به فشار تقاضا بستگی دارد و طرف تقاضا نیز وضعیت همواری دارد؛ یعنی می‌توان وضعیت آن را با متغیری مثل نرخ سود بانکی یا همان نرخ بهره تنظیم و مدیریت کرد. به همین خاطر تقریباً موضوع تورم امری ساده و سراسر است می‌شود؛ یعنی طرف عرضه وضع خوبی دارد و کشش‌پذیر است و طرف تقاضا تا حد زیادی تابع اعتبارات و تمایل به مخارج است. پس مسئله سیاست‌گذار، این می‌شود که با این نرخ بهره بازی کند. این امر در حالت عادی بود. اما در حالت‌های غیرعادی و بحران‌ها مثل همین وضعیت کرونا، این داستان به هم می‌ریزد و طرف تقاضا از حالت طبیعی خود خارج شده و وارد بحث خوش‌بینی و بدبینی می‌شود و لذا اثرگذاری نرخ بهره تا اندازه‌ای محدود می‌شود. بنابراین اهرم‌های سیاست‌گذاری کمی کند می‌شود؛ اما چهارچوب در مجموع، چهارچوب طرف تقاضا و مدیریت تقاضاست؛ یعنی ممکن است با شدت زیاد به سراغ کارهای دیگر برود؛ اما باز هم جنس کار، طرف تقاضایی دارد. در اینجا دیگر فقط بازی با نرخ بهره

نیست؛ بلکه در جاهایی به نظر می‌آید که ایجاد مستقیم تقاضا یا کاهش نرخ بهره در دوره‌های بلندمدت‌تر باعث می‌شود که افراد بیشتر انگیزه پیدا کنند و روی کالاهای بادوام مخارج خود را صرف کنند.

روشن‌ان‌لبیشه زمانی که در کشورها طرف عرضه تکامل یافته نبود، بحث تورم طرف عرضه مطرح بود؟ این سؤال شما مرتبط با تاریخ علم است و چیزی که من می‌دانم، این است که در شوک نفتی اول در سال ۱۹۷۰، بحث‌های تورم سمت عرضه و فشار هزینه پرنرگ بوده و درباره آن بحث می‌شد. در حال حاضر هم این بحث وجود دارد، اما خیلی کمتر از قبل؛ به این دلیل که تحت همین تکانه‌ها، آسیب‌پذیری خود را از چنین وقایعی کم کرده اند و شرایطشان متفاوت شده؛ یعنی شدت و مصرف انرژی آن‌ها پایین آمده است. به این نکته هم باید دقت کرد که ادبیات Cost-push inflation، ادبیات ساخته‌ما که نیست و لابد تا پیش از این وجود داشته و حتماً در دنیای واقعیت خبری بوده که چنین نظریه‌هایی ارائه شده است. البته کاربرد آن برای کشورهای پیشرفته مقداری دور از واقعیت است و علت دور شدن اقتصاددانان ما از این موضوع این است که دیگر در آن کشورها کاربردی ندارد.

روشن‌ان‌لبیشه البته آن‌ها ادعا می‌کنند که حتی مقالاتی که این اثر را در اقتصاد ایران بررسی کرده‌اند، اثر طرف عرضه را دو تا سه درصد بیشتر ارزیابی نمی‌کنند.

به‌طور کل روش‌شناسی در این نوع موضوعات به شدت حساس است و باید بررسی کرد که روش‌شناسی محققان در این زمینه به چه صورت است. آیا با روش‌شناسی تجربی می‌توان با این مسئله برخورد کرد؟ مثلاً آیا این موضوع که در شوک‌های هزینه، نقدینگی انفعالی رشد می‌کند، دیدنی و ملموس است؟ چون که در تورم سمت عرضه هم این نقدینگی رشد می‌کند و اگر گراف آن را هم بکشید، می‌بینید که تورم با نقدینگی همبستگی خوبی دارد. خیلی وقت‌ها هم اگر از این طرف نگاه کنیم، می‌بینیم که نقدینگی باعث ایجاد تورم می‌شود. حال کدام آزمایش تجربی می‌تواند چنین مسئله‌ای را به همین سادگی بررسی کند؟ من گمان می‌کنم که چون آنان جهت‌های علی را پیش‌فرض می‌گیرند، تفسیرشان به این شکل می‌شود؛ مثلاً اگر شما در اقتصاد، نقدینگی را بر پایه پولی نگاه کنید، می‌بینید که رفتارهای آنان

بسیار شبیه به هم است؛ چون نظریه پایه به آنان می‌گوید که ببینید این پایه پولی باعث نقدینگی می‌شود. در حالی که این رابطه می‌تواند برعکس باشد. لذا موضوع از لحاظ سنجش تجربی به شدت موضوع سختی است و در هر صورت باید آن پژوهش‌ها را دید.

روشن‌ان‌لبیشه یعنی مقاله‌ای انجام نشده که اثر طرف عرضه را اثبات کند؟

مقاله‌ای نوشته نشده که بگوید روابط علی می‌تواند معکوس آن چیزی باشد که ما می‌گوییم؛ چون طرف مبانی نظری خود را می‌گوید و بعد هم به سراغ سنجش تجربی آن می‌رود و خیلی راحت هم‌زمانی‌ها را با علیت ادغام می‌کند. به هر حال من در این زمینه مطالعه پرسشگرانه و دغدغه‌مندی ندیده‌ام. البته این را هم بگویم که این بینش‌ها باید از طریقت تجربه به دست بیاید. بالاخره اقتصاد ما در طول چهل، پنجاه سال اخیر میانگین تورم بیست‌درصد را داشته و اگر شوک‌های تورمی آن را در سال‌های ۵۶، ۷۳، ۹۱ و ۹۷ کنار بگذاریم، در سال‌های عادی تقریباً حدود ۱۶ درصد تورم داشته است. در آن سال‌ها هم که رشد نقدینگی بالایی داریم، وضعیت به لحاظ فشار تقاضایی مناسب نیست. سؤال این است که چرا در دوره‌هایی که دقیقاً شوک‌های نرخ ارز و به‌طور کل شوک‌های سمت عرضه وجود دارد، نرخ تورم دوبرابر می‌شود؟ این کاملاً تجربی و ملموس است؛ یعنی صرفاً نظریه نیست و می‌تواند فرضیه‌ای بسازد که بگوید جهش‌های تورمی ما به شوک‌های سمت عرضه مربوط است؛ یعنی این هم‌زمانی، چنین فرضیه‌ای را مطرح می‌کند.

روشن‌ان‌لبیشه یکی از استادان اقتصاد این‌گونه مطرح کرده است که همان عواملی که باعث تورم می‌شوند (عوامل موجد رشد نقدینگی)، باعث افزایش نرخ ارز هم می‌شوند؛ ولی چون بر نرخ ارز فعالیت‌های سفته‌بازانه انجام می‌شود، جهش‌های قیمتی زودتر خودش را نشان می‌دهد و جهش‌های قیمتی روی کالاها دیرتر نمایان می‌شود و از این جهت این فرضیه به ذهن می‌آید که نکند این افزایش نرخ ارز است که باعث افزایش قیمت کالاها و خدمات می‌شود؟ در حالی که این رابطه صرفاً یک هم‌زمانی است که به‌صورت علیت تفسیر می‌شود.

نکته‌ای که متوجه آن می‌شوم، این است که وقتی صحبت از تورم و نقدینگی می‌شود، تفسیر متعارف این

است که پول دست مردم زیاد می‌شود و آن‌ها هم با آن اقدام به خرید می‌کنند یا مثلاً سرمایه‌گذاری می‌کنند. به هر حال این‌ها باعث می‌شود که روی قیمت کالا فشار بیاید؛ یعنی مثلاً اگر این لپ‌تاپ گران می‌شود، به‌خاطر این است که مردم در حال حاضر آن را بیشتر می‌خرند و چون موجودی آن تقریباً امری ثابت است، قیمت آن بالا می‌رود. درباره بقیه کالاها هم به همین ترتیب است. بنابراین تعبیر اثرگذاری نقدینگی و فشار تقاضا این است. مسئله‌ای که ایشان بیان می‌کنند، تفسیر دیگر و البته تفسیر بهتری است؛ چون به هر حال ما به‌وضوح می‌بینیم این‌گونه نیست که این کالاها به این علت گران می‌شوند که مردم برای خریدن آن حمله می‌کنند. لذا این نوع از رشد نقدینگی ما و ترکیب آن به‌لحاظ طبقاتی به‌گونه‌ای نیست که بتوانیم آن را باور کنیم که حمله مردم برای خرید کالا و خدمات باعث می‌شود چنین تورمی درست شود. به هر حال چون نقدینگی‌های ما در واقع در حساب‌های خاصی انباشته است، حمله‌ای که آنان می‌توانند انجام دهند، حمله به دارایی‌ها و مثلاً حمله به ارز است؛ به بازار گوجه و سیب‌زمینی نیست.

روشن‌ان‌لبیشه البته شاید در خود کالا و خدمات هم این مسئله پیش بیاید که مثلاً وارد فروشگاه می‌شوم و می‌دانم که هفته بعد صد درصد کالاها گران می‌شود و از این باب این فشار بر روی تقاضا می‌آید و امکان افزایش تقاضا از زاویه انتظارات تورمی به وجود می‌آید. نظر شما چیست؟

افراد باید درآمد داشته باشند تا بتوانند چنین کاری را انجام دهند. من هم با آن مخالف نیستم؛ اما این نمی‌تواند توضیحی بلندمدت باشد. درست نیست افراد مصرف آتی را جلو بیندازند؛ یعنی وقتی که به این مسئله زمان‌دار نگاه می‌کنید، انتظار تورمی می‌تواند به من توضیح دهد که چرا این ماه و امسال مردم این قدر بیشتر مصرف می‌کنند؛ ولی وقتی می‌بینید مثلاً در سال ۹۷ تورم بالا داریم یا در سال ۹۸ و ۹۹ و ۱۴۰۰ هم تورم بالا داریم، پیداست که عوامل، عواملی واقعی هستند؛ یعنی تورم سال ۹۷ می‌تواند انتظاری باشد؛ اما وقتی که مسئله همچنان ادامه پیدا می‌کند، به این معناست که به واقعیت تبدیل شده و این موضوع ریشه‌های حقیقی دارد.

به هر حال تورم‌زایی تیپ نقدینگی ما این‌گونه می‌شود که به بازارهای دارایی حمله می‌کند، قیمت‌های

دارایی جهش می‌کند و بعداً جهش قیمت دارایی روی قیمت کالاها و خدمات تخلیه می‌شود. در حالی که همچنان قدرت خرید مردم خراب است و نمی‌توان این را نوعی فشار تقاضا تلقی کرد. به عبارت دیگر مثلاً اگر لپ‌تاپ گران می‌شود، به دلیل بالا رفتن نرخ ارز است؛ نه اینکه چون مردم بیشتر می‌خرند. حال چرا این کیف گران می‌شود؟ به این دلیل است که قیمت نسبی لپ‌تاپ با کیف عددی متناسب است و باید یک معنا داشته باشد و این لپ‌تاپ نمی‌تواند پنج‌برابر شود و قیمت این کیف هیچ تغییری نکند. در واقع نرخ ارز روی همه قیمت‌ها سرریز می‌کند. در حالی که مردم کمتر کیف و لپ‌تاپ خرید می‌کنند، به این دلیل که قدرت خرید مردم خراب شده و فشار تقاضایی نیست. حال آنکه چگونه باید این مسئله را تفسیر کنیم؟ آیا باید به‌عنوان تورم فشار تقاضا اصلاح کنیم یا فشار هزینه؟ باید گفت که این تورم، تورم فشار هزینه است.

عرض کردم که فشار تقاضا معنای روشنی دارد؛ اما اینکه ربط و نسبت نقدینگی به آن چیست، طبیعتاً نقدینگی بر آن مؤثر است؛ اما باید به این فکر کرد که به هر حال اگر مثلاً به‌جای ۳۰ درصد رشد نقدینگی، در بلندمدت رشد نقدینگی ۲۰ درصد داشتیم، آن حمله‌ای که به بازار ارز می‌شد و قطعی‌هایی که در جریان ورودی ارز داشتیم، تا چه میزان بر آن تأثیر می‌گذاشت و به‌طور کلی چقدر باید پول به بازار ارز حمله کند تا این نرخ ارز دوبرابر یا سه‌برابر و چهاربرابر شود؟ من نمی‌خواهم بگویم که نقدینگی تأثیری ندارد، اتفاقاً دارد؛ ولی مجموعاً خیال می‌کنم آن میزان نقدینگی که باعث افزایش نرخ ارز می‌شود، عدد بسیار گزافی نیست که ما تصور کنیم اگر رشد نقدینگی مثلاً ۵ درصد و یا ۱۰ درصد از این کمتر بود، ممکن بود جهش نرخ ارز نداشته باشیم. به هر حال من چهارچوب این بحث را قبول دارم؛ اما دیگر اسم آن را نمی‌توان تورم فشار تقاضا گذاشت و کمی وارد بحث‌هایی می‌شود که درباره کیفیت نقدینگی است؛ به این صورت که خود کیفیت نقدینگی هم در تورم‌زایی دخیل است و هدایت نقدینگی و هدایت پول هم از اینجا موضوعیت پیدا می‌کند.

روشن‌ان‌لبیشه برداشتی که وجود دارد این است که در سال‌هایی که جهش‌های تورم وجود دارد، روی طرف عرضه اثر بیشتری است؛ ولی در بلندمدت رشد نقدینگی اثر خود را بر تورم می‌گذارد.

در کوتاه‌مدت نقدینگی ما هم از جنبه کمیت و هم کیفیت توضیح‌دهنده اصلی میانگین تورم است؛ اما در دوره‌هایی که تورم از آن حد متوسط فاصله می‌گیرد، عوامل به‌سمت عرضه اهمیت پیدا می‌کنند.

روشن‌ان‌لبیشه این مسئله در بحث راهکار چه اثری دارد؟ چون وقتی به بحث راهکار می‌رسیم، می‌گوییم یکسری راهکارهای بلندمدت و یکسری راهکارهای کوتاه‌مدت داریم. آیا می‌توان ادعا کرد این راهکارها با همدیگر جمع‌پذیر هستند؟

به‌نظر من در راهکارها خیلی متفاوت است. راهکار متعارف می‌گوید راهکارهای مهار تورم این است که در بلندمدت رشد نقدینگی کاهش یابد و در کوتاه‌مدت نرخ بهره افزایش یابد. حال وقتی شما در آن چهارچوب ما می‌آیید و به موضوع نگاه می‌کنید، راهکار مهار در بلندمدت کاهش رشد نقدینگی است؛ ولی در عین حال بهبود کیفیت رشد نقدینگی، خودش دنیای دیگری می‌شود.

در کوتاه‌مدت موضوع به‌شدت جدی می‌شود و وقتی تفسیر شما این است که فشارهای سمت عرضه خیلی مهم است، نمی‌توانید به این راحتی به فشار سمت عرضه جدید با‌عنوان افزایش نرخ بهره توصیه کنید؛ چون این مورد هم خود فشار سمت عرضه می‌شود؛ یعنی زخم روی زخم می‌آید. پس اینجا واگرایی خیلی جدی به وجود می‌آید که چقدر خوش‌بینید به اینکه نرخ بهره در مهار مشکل تورم در کوتاه‌مدت کار کند؟

روشن‌ان‌لبیشه آن‌هایی که این صحبت را می‌کنند و می‌گویند افزایش نرخ بهره داشته باشیم، تا چه نرخی را بیان می‌کنند؟

آن‌هایی که دستی در کار ندارند و صرفاً از داخل اتاق توصیه می‌کنند که نرخ بهره بانکی باید معادل تورم باشد، یعنی نرخ بهره حقیقی صفر باشد. مثلاً اگر شما ۴۰ درصد تورم می‌بینید، نرخ بهره ۳۰ درصد و ۳۵ درصد بشود که الان بین بانکی ما ۲۰ درصد یا ۲۱ درصد است، و این یعنی افزایش بسیار شدید تورم. اگر شما این کار را انجام دهید، می‌بینید که تورم به فاصله کوتاهی تا حدی کاهش پیدا می‌کند؛ اما وقتی که آن چهارچوب رکودی کشور و اقتصاد را نگاه می‌کنید، می‌بینید که خود همین کار، چنان موتورهای ورشکستگی را در اقتصاد فعال می‌کند که شما بعد از دو، سه سال می‌بینید که یا باید اساس تولیدتان تخریب شود یا مجدداً با وقفه‌ای

دوباره باید تورم‌های شدیدی شروع شود تا اینکه آن کسری‌ها را بپوشاند. این‌گونه بگویم که حتی بخشی از تورمی که بعد از سال ۹۷ داریم، دقیقاً به‌خاطر عمل به چنین توصیه‌هایی از سال ۹۲ است که نرخ بهره واقعی را مثبت کرده و نرخ بهره بالا رفته و آن تورم تا حد زیادی در این چند سال فروکش کرده؛ ولی آن موتورهای اعسار (ورشکستگی) فعال شده و خودش را به رشد نقدینگی و رشد پایه پولی منتقل کرده و این‌ها به‌مرور جمع شده و دوباره در جهت تخلیه آن عمل کرده است. معنای این حرف، این است که ما این راه‌حل را یک‌بار رفتیم.

به هر حال نرخ بهره واقعی طی این چند سال آنچنان بالا ماند که درنهایت به اینجا رسیدن که این مسیر خیلی پرهزینه است؛ یعنی متوجه شدند درست است که این روند، تورم را پایین نگه داشته؛ اما در کلیت اقتصاد انباشت و رشکستگی ایجاد می‌کند. شواهد این‌ها هم در بانک‌ها و بنگاه‌ها مشهود شد و به سمت همان چیزی رفتند که از آن ابا می‌کردند؛ مثل کنترل دستوری که با فاصله چند ماه شوک نرخ ارز آمد و این موارد همه کنار هم قرار گرفتند.

رویش‌ان‌لیشه مدافعین افزایش نرخ بهره، یک مثال تاریخی از آمریکا می‌زنند که آقای پل‌ولکر در فدرال رزرو نرخ بهره را بالا برد و آن قدر در برابر پایین آمدن آن مقاومت کرد که تورم کاهش پیدا کرد. تحلیل شما درباره آن اتفاق چیست؟ چرا که اقتصاددانان از این تجربه به نیکی یاد می‌کنند.

در اینجا بحث از چهارچوب اقتصاد، تقریباً وارد بحث تاریخ اقتصاد می‌شود؛ آن هم برای کشوری مثل آمریکا که خود این مسئله هم نیازمند تسلطی ویژه است. در آن دوره و در زمان ولکر هم ورشکستگی‌ها چه در بخش واقعی و چه در نهادهای مالی و بانکی بسیار چشمگیر است؛ یعنی سیاست هزینه بسیار گزافی داشته؛ ولی باز هم من برمی‌گردم به همان چهارچوبی که گفتم. به‌طور کل تدابیر مدیریت تقاضایی را در یک کشور پیشرفته نسبت به موقعیت کنونی ما، موجه‌تر می‌بینیم. این هم برمی‌گردد به همان سؤال اول شما، یعنی تطبیق آن کشور با ما تطبیق ناروایی به‌نظر می‌آید. اساس تولید در آنجا بر هماهنگی بزرگ‌مقیاس در کمپانی‌های بزرگ و چندملیتی است. در حالی که شما اینجا بخش‌های کوچک و خرد و ضعیف می‌بینید. به‌عنوان مثال آن‌ها

میزان تابی که در برابر افزایش نرخ بهره می‌آورند، با ما قابل مقایسه نیست. افزایش نرخ بهره می‌تواند بسیاری از ما را زمین بزند و از بین ببرد؛ اما در آنجا این‌گونه نیست. مثلاً شرکت‌ها و انبارها سود انباشته چشمگیری دارند. اصلاً چه‌بسا تأمین مالی آن‌ها داخلی است و بسیاری اوقات می‌تواند افزایش نرخ بهره را تحمل کند؛ یعنی به‌سمت تقاضا فشار می‌آورد ولی به‌سمت عرضه فشار نمی‌آورد، اما در اینجا افزایش نرخ بهره بر بخش عرضه اثری کاملاً سنگین و جدی می‌گذارد. لذا آن کسش‌پذیری و ظرفیت و بلوغی که از سمت عرضه احساس می‌کنید، بالأخره باید تأثیرگذار باشد. متأسفانه ما آنچنان به این موضوع توجهی نمی‌کنیم و تقریباً کار ما در اینجا کپی‌برداری چشم‌پسته است. باین‌حال این را کمابیش می‌دانم که در دوره ولکر هم آن سیاست‌های فوق انضباطی، ورشکستگی‌های جبران‌ناپذیری در اقتصاد ایجاد کرد و بخش حقیقی اقتصاد هم در اینجا هزینه زیادی داد.

رویش‌ان‌لیشه بحث دیگر بحث حقوق و دستمزد است. تورم برای درخواست افزایش حقوق و دستمزدها موتور را ایجاد می‌کند که از صنفی به صنف دیگر تسری پیدا کرده و خود این چرخه‌ای را ایجاد می‌کند. از تجربه کمال درویش در اقتصاد ترکیه هم در این زمینه به‌عنوان تجربه‌ای موفق یاد می‌شود. در چهارچوب ذهنی که شما مطرح می‌کنید، باید با حقوق و دستمزدها چه برخوردی کرد؟

سؤال مهمی است و من در اینجا میان دولت و بخش خصوصی کمی تفاوت قائل هستم. بخش خصوصی با توجه به ظرفیت خودش، نیروی کار را نگه می‌دارد و دستمزد می‌دهد؛ یعنی ما در کشور خود هم بحث حداقل دستمزد را داریم؛ اما در بیشتر کشورها این مسئله با نوعی چانه‌زنی حل‌وفصل می‌شود. داستان بخش دولتی خیلی متفاوت است؛ چون در اینجا دیگر چانه‌زنی در کار نیست و به هر حال بخش دولتی ما هم بخش بزرگی است و در این موقعیت ریسکی وجود دارد که آن تکانه تورمی برون‌زا و تحریمی مؤثر بر نرخ ارزی، ماریج دستمزد-قیمت را درست کند؛ یعنی با این تصور که من باید حقوق کارمندان خود را متناسب با این تورم جبران و تعدیل کنم، در حالی که توجه نمی‌شود که این تورم، تورم رکودی است؛ یعنی درست است که شما ۴۰ درصد تورم دارید، به این معنی نیست که بخش دولتی و بخش

خصوصی بتوانند روی دستمزدها هم ۴۰ یا ۵۰ درصد بگذارند. در اینجا باید به رکود هم نگاه کرد و لزوماً درآمدها هم به همین اندازه زیاد نمی‌شود؛ مثلاً در آمارها ببینید GDP اسمی ما در این سال‌های اخیر چقدر رشد کرده است. جالب است که به‌طور قابل‌توجهی خیلی کمتر از نرخ تورم است. مثلاً ۴۰ درصد تورم داریم، ولی GDP اسمی ۳۰ درصد رشد کرده است. GDP اسمی به معنای مجموع تولیدات و درآمدهای است که در اقتصاد ایجاد می‌شود. به‌عبارت دیگر تورم شما اصلاً نماد افزایش قدرت پرداخت بنگاه‌ها و در نتیجه دولت نیست. همین منطقی را می‌توان در نرخ بهره به کار برد که شما نمی‌توانید بگویید چون تورم ما ۴۰ درصد است، نرخ بهره هم باید ۴۰ درصد بشود. این همان تفاوت تورمی است که از منشأ فشار تقاضا و رونق است، و تورمی که توأم با رکود و ضربه‌هایی است که به طرف عرضه وارد می‌شود. لذا این تجویزها، تجویزهای متفاوتی است. همین صحبتی که درباره نرخ بهره می‌شود، در دستمزد هم باید به همین شکل نگاه کرد؛ یعنی اگر بخواهید بگویید که می‌خواهم دستمزد نیروی کارم را به اندازه تورم جبران کنم که در دولت هم تقریباً این اتفاق افتاد، به این معنی است که از سهم بقیه اقتصاد کم می‌کنید و به دولت اضافه می‌کنید. شما می‌بینید که نسبت هزینه‌های دولت به تولید ملی افزایش پیدا می‌کند. این افزایش خوب نیست و به معنای فعالیت‌های عمرانی و زیرساختی و امثالهم نیست. بنابراین در بحث دستمزد باید این‌گونه نگاه کرد که ما در بخش خصوصی تحت چانه‌زنی و در بخش دولتی به میزانی کمتر از نرخ تورم می‌توانیم پرداخت به کارکنان دولتی را حداکثر توجیه کنیم.

نکته‌ای که به نظر من می‌رسد این است که گاهی در چرخه‌های بالا نگه‌داشتن دستمزد می‌تواند تعادل خوبی را حفظ کند یا تعادل بد به وجود نیآورد. به این معنی که وقتی مثلاً بنگاه باید به نیروی کار دستمزد خوبی بپردازد و این خیلی کاهش پیدا نکرده است، قدرت خرید نیروی کار بیشتر می‌شود و این قدرت خرید نیروی کار دوباره می‌آید و صرف خرید کالاها و خدمات می‌شود؛ یعنی کالاها و خدمات را همان بنگاه‌هایی تولید می‌کند که چرخه اقتصادی در آن‌ها به تعادل می‌رسد. درست است که برای کارفرما و کارآفرینی که دستمزد زیادی می‌دهد، و به‌عنوان هزینه تلقی می‌شود، اما وقتی این

قضیه را در سطح کلان نگاه می‌کنید، می‌بینید که این دوباره به شکل درآمد به آن فرد برمی‌گردد که البته این امر انعکاسی به سطح نقدینگی پیدا می‌کند و بحث درون‌زایی پول و نقدینگی این‌گونه شکل می‌گیرد که این انفعال هم باعث رشد نقدینگی در اقتصاد می‌شود. به‌طور کل در این بحث دو مؤلفه بسیار مهم است. یکی اینکه ما داریم درباره بخش خصوصی و تولید صحبت می‌کنیم و یکی هم اینکه درباره طرف عرضه کسش‌پذیر و انعطاف‌پذیر صحبت می‌کنیم.

منتها در ایران مسئله درباره بخش دولتی است و در اوضاعی است که طرف عرضه، آن کسش‌پذیری و انعطاف‌پذیری را ندارد و من گمان می‌کنم نتیجه این می‌شود که چنین کاری تورم متوسط ما را افزایش می‌دهد. به هر حال به این دو دلیل و مؤلفه‌ای که بیان شد، تطبیق این مسائل بر ایران، تطبیق بجایی نیست.

رویش‌ان‌لیشه بحث دیگر مسئله ابر تورم در اقتصاد ایران است. از نظر شما تعریف ابر تورم چیست و آیا چنین مسئله‌ای در انتظار اقتصاد ایران خواهد بود؟ این‌ها اموری نیستند که تعریف اجماعی و وحی منزلی داشته باشند. آن چیزی که ما از ابر تورم می‌فهمیم، تورم‌های نجومی است؛ یعنی به‌گونه‌ای که در فاصله کوتاهی قیمت‌ها افزایش پیدا می‌کند و کار به‌جایی می‌کشد که دیگر مبادلات مختل می‌شود. به‌طور کل ابر تورم پدیده‌ای اقتصادی نیست؛ بلکه بیشتر پدیده‌ای اجتماعی است؛ یعنی برمی‌گردد به ازهم‌گسیختگی روابط اجتماعی که انعکاس آن به شکل تورم می‌شود؛ مثلاً کشورهایی مثل ونزوئلا و زیمبابوه که دچار فروپاشی اجتماعی شدند. البته بحث علیت و هم‌زمانی همچنان پابرجاست؛ ولی تفسیر من این است که چون دچار فروپاشی اجتماعی می‌شوند، انعکاس آن‌ها در حوزه پول و قیمت، ابر تورم می‌شود. کشوری که بنیانش محکم باشد و بخش تولید قوی و مستحکمی داشته باشد و به لحاظ سیاسی و اجتماعی مثل ایران پابرجاست، حداقل تا چشم کار می‌کند، می‌توانیم تورم‌های بالا داشته باشیم؛ اما ابر تورم امری دور از ذهن و غیر ممکن است مگر اینکه به مرحله فروپاشی اجتماعی برسیم که در آنجا پول کاربردی ندارد و ریال استفاده نمی‌شود؛ یعنی ابر تورم زمانی به وجود می‌آید که در این مسئله وجه اجتماعی و سیاسی پیدا شود. البته ممکن است پله‌پله به آنجا برسد و درنهایت به این مسئله منتهی شود؛ اما

فعالاً این گونه نیست.

رویش(ان)دیده میزان بهینه انتشار اوراق را در اقتصاد چقدر می‌دانید؟ چراکه برخی استادان با مثال کشور ژاپن که چندین برابر GDP خودش اوراق بدهی داخلی منتشر کرده است، مدعی هستند کشور ما هنوز خیلی بیشتر می‌تواند از این ابزار استفاده کند. آیا این ادعا از نظر شما صحیح است؟

خیر. درست نمی‌دانم. به این دلیل که مثلاً درباره ژاپن، نسبت بدهی ملی، اوراق قرضه و GDP در چه دوره‌ای زیاد شده است؟ دوره موفقیت و رشد ژاپن بعد از جنگ جهانی دوم تا سال ۱۹۹۰ بود و بعد از آن افول کرد. دقیقاً رشد شدید بدهی ملی در ژاپن به دوره افول آن مربوط است. در اینجا می‌خواهم آن فکر را تصحیح کنم که گفته می‌شود ژاپن کشور پیشرفته‌ای است؛ پس لابد این کار، کار خوبی است. چنین نیست؛ بلکه ژاپن در دوره‌ای که موفق بود، این ویژگی را نداشت.

البته این بحث بسیار تخصصی و مهم است؛ اما به هر حال گمان می‌کنم در بحث بدهی، دولت ما بدهی گزافی دارد و اینکه گفته می‌شود نسبت بدهی به GDP در ایران پایین است، به خاطر این است که بدهی‌های در قالب اوراق را در نظر می‌گیرند و گرنه حجم بدهی بیشتر از این‌هاست. در هر حال این مسئله بسیار خطرناک است و اگر دولت روی ناپایداری بدهی بیفتد، جامعه مضمحل می‌شود. به هر حال ما حجم بسیار زیادی از بدهی دولت داریم که در قالب اوراق نیست؛ بلکه تعهداتی است که برای مجموعه حاکمیت ایجاد شده است. این‌ها را اگر کسی حساب کند، به‌نظر رقم هولناکی می‌شود و حتی شاید ما در معرض ناپایداری بدهی قرار بگیریم. این موضوع در ایران به‌شدت بی‌دروپیکر است و باید ساماندهی شود.

رویش(ان)دیده صحبت آقای همتی را شما صحیح می‌دانید که گفتند فشار عدم استقرار از بانک مرکزی بر دوش بانک‌ها افتاده است؟

مسئله من این است که اصلاً چه اتفاق جدیدی افتاده است؟ ایشان چند ماه قبل رئیس بانک مرکزی بودند و اگر فروش اوراق است، آن زمان هم بوده و اگر بانک‌ها می‌خرند، آن زمان هم می‌خریدند و حکایت، همان حکایت چند ماه پیش است. چطور شما الآن مخالف شدید؟ به‌نظر من این بحث بوی سیاست‌بازی می‌دهد؛ نه اظهار نظر کارشناسانه.

به هر حال می‌دانیم که دولت کسری هنگفتی دارد؛ هم داخل بودجه و هم بیرون از بودجه و آن خیلی خطرناک و جدی‌تر است و با توجه به اینکه نسبت مالیات به تولید ملی هم در کوتاه‌مدت به این صورت نیست که دگرگون شود، در نهایت تا پایان سال همچنان با فروش اوراق و استقراض از بانک مرکزی روبه‌رو خواهیم بود.

رویش(ان)دیده با توجه به وضعیتی که دولت سیزدهم در آن قرار گرفته است، راهکارهای مدنظر شما برای جلوگیری از تورم چه مواردی هستند؟ آیا رسیدن به تورم تک‌رقمی که در انتخابات هم شعار آن داده می‌شد، از نظر شما توصیه‌پذیر است یا نه؟

این تورم تک‌رقمی را کنار بگذارید. به هر حال به لحاظ کارشناسی، تورم تک‌رقمی دور از دسترس ماست و الزامات آن الزاماتی است که اگر بخواهیم واقعاً به سمت تحقق آن برویم، ممکن است هزینه‌های بسیار گزافی برای ما داشته باشد. به هر حال تا چشم کار می‌کند، تورم تک‌رقمی در کار نیست و هدف‌گذاری آن هم معقول نیست و درباره راهکار هم مجموعه‌ای از راهکارها وجود دارد که میان تجارت خارجی و ارز و روابط خارجی و همچنین بودجه دولت و نظام بانکی یک چندظلعی وجود دارد که باید در آن‌ها اصلاحات جدی صورت بگیرد. البته باید تسهیل تجارت و ثبات‌بخشی به نرخ ارز و همچنین کنترل و مدیریت کسری بودجه و نیز کنترل ترازنامه بانک‌ها و اصلاح کیفیت تسهیلات و اعتبارات اتفاق بیفتد؛ یعنی به عبارتی مهار تورم نیازمند اصلاح کلی اقتصاد ایران است. البته بینش متعارف با این حرف مخالف است؛ چراکه تورم مسئله‌ای است که جدای از بخش حقیقی می‌توان آن را مهار کرد. ولی در تفسیر ما به‌نظر مهار تورم جز با احیای مشهود در اقتصاد حاصل نمی‌شود. تورم محصول ناترازی‌ها، عیوب و کسری‌های مختلفی است که در جاهای مختلف وجود دارد. در واقع تورم مکانیزی تعدیل‌کننده است. اینکه می‌گوییم تورم تک‌رقمی توصیه‌شدنی نیست، یعنی وقتی شما آن مسائل را دارید و نمی‌گذارید از طریق تورم این مسئله تعدیل شود، مطمئن باشید جای دیگری با نرخی تصاعدی در حال انباشت است. پس تورم ایران ناشی از افت و افول کلی اقتصاد ایران است. ◉

اگر یک مدیریت خوبی انجام بگیرد و همین نقدینگی تبدیل بشود به سرمایه‌گذاری، کشور را شکوفا خواهد کرد، اقتصاد را بالا خواهد برد. بنابراین ظرفیت کاملاً در کشور وجود دارد.

بیانات مقام معظم رهبری
در اجتماع زائران و مجاوران حرم مطهر رضوی
۱۳۸۹/۰۱/۰۱



■ وقتی کسی تخلف می‌کند، برخورد قاطع کنید. وقتی شما ارز ۴۲۰۰ تومانی را می‌دهید به بانک که به مردم و به آن کسانی که معین شده داده شود، بعد این بانک... این ارزش را می‌فروشد ۶۰۰۰ تومان... این برخورد فوری لازم دارد، برخورد آئی لازم دارد. اینها واقعا دیگر خیانت [است؛] معنای دیگری که ندارد. یا فرض بفرمایید در همین شرکت‌های صوری‌ای که درست کردند و آمدند به عنوان این‌ها ارزش گرفتند، دستگاه امنیتی بایست دنبال کند، فعال باشد، این‌ها را شناسایی کند، برخورد کند با این‌ها. با متخلف برخورد جدی بکنید، مردم هم استقبال می‌کنند از این برخورد.

بیانات مقام معظم رهبری
در دیدار رئیس‌جمهور و اعضای هیئت دولت
۱۳۹۷/۰۴/۲۴

پروندهٔ جهش‌های نرخ ارز و تورم

ایجاد تورم با هدف عدالت؛ تناقضی آشکار

نرخ ارز؛ لنگر اسمی تورم

نرخ ارز؛ خاستگاه تورم ناشی از فشار هزینه

رابطهٔ نوسانات ارزی و تورم



گفت‌وگو با دکتر محمد جواد توکلی
عضو هیئت علمی موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)

ایجاد تورم با هدف عدالت؛ تناقضی آشکار

روشن‌انگیزی: جهش‌ها و نوسانات نرخ ارز در کشور ما چگونه بر تورم اثر می‌گذارد؟

برای پاسخ به این سؤال، لازم است اقتصاد ایران را تحلیل کنیم و بدانیم جایگاه ارز کجاست. اگر به تراز تجارت خود نگاه کنیم، می‌توان گفت که در حدود ۸۰ درصد واردات ما یا مواد اولیه است یا کالاهای سرمایه‌ای و چیزی کمتر از ۲۰ درصد کالاهای نهایی است. به همین خاطر است که واردات نهاده‌ها و کالاهای سرمایه‌ای در تولید ما سهم زیادی دارد. هر زمان که شوک ارزی ایجاد می‌شود، این شوک در تورم ناشی از فشار هزینه نشان داده می‌شود. متأسفانه در این سه دهه اخیر، مرتب گفته‌ایم که نرخ ارز را بالا ببریم تا صادراتمان زیاد شود. همچنین ادعا شده است کشورهای دیگر مثل چین و ترکیه، ارزش پول ملی خود را پایین می‌آورند تا در صادرات تأثیر بگذارد؛ اما روشی که آنان هم استفاده می‌کنند، اگر معایبش را کنار بگذاریم، حرکت‌های خفیفی است؛ یعنی نه اینکه به امید مثلاً زیاد شدن صادرات، قیمت دلار را با شوک چندبرابر کنیم.

به نظر من بخشی از شوک‌های قیمتی را که به ارز وارد کردیم، خودخواسته بوده و بخشی از آن را هم اوضاع به ما تحمیل کرده است. در دوره آقای هاشمی رفسنجانی که شوک ارزی وارد شد و نرخ ارز در حدود ۵۰ درصد افزایش یافت، عملاً خودمان خواستیم شوک را وارد کنیم. ولی در اوایل دوره آقای احمدی‌نژاد، شوکی که به ارز وارد شده و با شوک قیمتی حامل‌های انرژی همراه شد، در اثر تحریم بود. شوک اخیری هم که در سال ۹۷-۹۸ به ارز وارد شد، باز در بستر تحریم بود که البته تا حدی خودمان هم در آن مقصر بودیم و مقداری هم سیاست‌گذار، این تصمیم را گرفت. همچنین باید توجه کرد گرچه نقدینگی را کنترل نکردیم، اما بعدها خودش را در شوک ارزی نشان می‌دهد. به هر حال با توجه به اینکه صنعت در اقتصاد ایران، صنعت مونتاژ به صورت عمومی است و ارزش‌بری و وابستگی آن به نهاده‌های واردات بالا بسیار زیاد است، شوک‌های ارزی در افزایش هزینه‌ها نمایان است و افزایش هزینه‌ها هم باعث تورم می‌شود و حتی ممکن است به همان صادراتی هم که این‌ها مدعی‌اند که افزایش پیدا می‌کند، در کوتاه‌مدت تأثیراتی بگذارد؛ اما در بلندمدت عملاً همان خام‌فروش خواهیم ماند و محصولات پرارزش خود را به جای استفاده در داخل، صادر می‌کنیم و از این رانت ارز هم استفاده می‌کنیم.

به نظر من شوک ارزی از طریق دلالی و سفته‌بازی هم اثر منفی خود را بر اقتصاد کشور می‌گذارد. این اتفاق خصوصاً درباره صادرکنندگان خام‌فروش و نیمه‌خام‌فروش از جمله فولادی‌ها و پتروشیمی‌ها رخ داده است. زمانی که ارز ۴۲۰۰ تومانی معرفی شد و در عین حال، قیمت ارز بازار آزاد کنترل نشد و در نتیجه بین این دو نرخ شکاف ایجاد شد. این اقدام باعث شد بین نرخ رسمی و آزاد رانت ایجاد شود؛ در این اوضاع انحصارگرانی همچون کارخانه‌های فولاد و پتروشیمی به جای اینکه محصولات خود را عمدتاً در داخل و به صنایع پایین‌دستی عرضه کنند، آن‌ها را صادر کردند و ارز آن را هم یا برنگرداندند یا در بازار آزاد عرضه کردند. اگر یادتان باشد، قیمت مواد اولیه ظروف یک‌بارمصرف در دوره‌های ناگهان تا حدود ۲۰۰ درصد گران شد؛ چراکه مواد اولیه را ندادند. الان هم متأسفانه همین داستان اتفاق می‌افتد. ما درباره ارز ترجیحی ۴۲۰۰ تومانی آدرس اشتباه می‌دهیم؛ ولی هیچ‌وقت نمی‌گوییم ارز ۲۸۰۰۰ تومانی بازار آزاد دچار انحراف است و اصلاً با واقعیت اقتصاد ایران سازگار نیست؛ بلکه در بودجه‌ها و افکار عمومی به آن دامن می‌زنیم و انتظارات را بالا می‌بریم و آن سفته‌بازها را در فضای ارزهای خانگی و سیستمی کسانی کنترل نکرده‌ایم که مواد خام و انفال مردم را مفت به خارجی‌ها می‌فروشند.

روشن‌انگیزی: از میان کانال‌هایی همچون تورم فشار هزینه و دلالی که به آن‌ها اشاره کردید، کدام یک مهم‌تر است و چگونه باید آن را حل کرد؟

متأسفانه سیاست‌هایی که ما در این سه دهه اخیر بیشتر بر آن تمرکز کردیم، رویکردی نئوکلاسیکی داشته و عمدتاً مبتنی بر سیاست‌های قیمتی بوده است؛ یعنی ادعا این بوده که اگر ما قیمت‌ها را اصلاح کنیم، رفتار درست می‌شود؛ حال این قیمت، خواه قیمت حامل انرژی باشد، یا قیمت ارز. در حالی که اقتصاد ایران مشکلات ساختاری و نهادی دارد. به تعبیر نهادگراها تا وقتی کارخانه‌ها یا تولیدگران توانمند نشوند، تغییر قیمت‌ها جواب نمی‌دهد. الان در همین بحث یارانه پنهان، گفته می‌شود بیش از ۱۰۰۰ میلیارد دلار یارانه پنهان می‌دهند و عملاً مردم ایران را به عنوان مردم مُسرف و ضایع‌کننده منابع معرفی کرده و آنان را به گونه‌ای بدهکار می‌کنند. در حالی که همین به اصطلاح یارانه پنهانی که حساب شده، تنها ۲۴ درصد آن مربوط به خانوارهاست و بیش از ۷۰ درصد آن به صنایع مربوط است که

۳۳ درصد آن به نیروگاه‌ها تعلق دارد و نیروگاهی که تکنولوژی آن ضعیف و ناکارآمد است، معلوم است که در آن انرژی تلف می‌شود. اصلاً صنایع در اقتصاد ایران بر رانت انرژی بنا شده و اگر فقط گفته شود نرخ ارز را درست می‌کنیم و آن را بالا می‌بریم تا اصلاح شود، اصلاً کار صحیحی در اقتصاد ایران نیست.

آیا وقتی هزینه تولید را بالا بردید، دولت بودجه دارد که با آن فناوری نیروگاه خودش را بالا ببرد؟ آیا بخش خصوصی و خصولتی چنین توانی دارد؟ مسلماً خیر! به همین خاطر شوک به انرژی، فقط باعث افزایش تورم می‌شود و بس. هیچ اصلاح رفتاری هم در صنعت نیروگاهی رخ نمی‌دهد؛ چراکه دولت و صنایع نیازهای فوری تری دارند که آن‌ها را از سرمایه‌گذاری برای بهبود فناوری باز می‌دارد. این سیاست زمانی مؤثر است که صنایع توانمند شوند تا بتوانند به این تغییرات قیمتی واکنش نشان دهند.

تجربه کره جنوبی در صنایع خودرو و دیگر صنایع، نشان می‌دهد در دوره‌ای مبلغی حدود ۱۵ میلیارد دلار برای اتوماسیون یارانه دادند و صنایع خودشان را توانمند کردند و بعد حریف طلبیدند. الان در وضعیتی که ایران خودرو و سایپا ۸۰ هزار میلیارد تومان زیان انباشته داشته و حدود ۱۲۰ هزار میلیارد تومان بدهی دارد، حتی اگر قیمت انرژی افزایش یابد، باز قدرت چندانی برای بهبود فناوری خود ندارد؛ اگر از محل گران شدن محصولاتشان هم درآمدی کسب کنند، باید آن را برای زیان‌ها و بدهی‌های خود صرف کنند؛ نه بهینه‌سازی مصرف انرژی. اگر سیاست‌مدار به بهانه ایجاد رقابت، در واردات را هم باز کند، خودروسازها ورشکست می‌شوند و علاوه بر ازدست‌رفتن میزان زیادی اشتغال در تولید خودرو و قطعه‌سازی، مجبور خواهد شد سالانه مبالغ زیادی ارز به واردات خودرو اختصاص دهد؛ یعنی در فضایی که می‌خواهید رفتار را فقط با متغیر قیمت اصلاح کنید و در عین حال نهادها و نیروهای خود را توانمند نکنید، جز افزایش تورم، بیکاری و کاهش تولید داخلی، هیچ دستاوردی به دست نمی‌آید.

این نتایج سیاست‌های اشتباه صندوق بین‌المللی پول موسوم به سیاست‌های شوک‌درمانی است که در شیلی، آرژانتین، اندونزی و بسیاری از کشورها اجرا شده و شکست خورده است. کافی است به کتاب جهانی‌سازی و مسائل آن نوشته جوزف استیگلیتز مراجعه کنید تا

بدانید سیاست‌های شوک‌درمانی چگونه در بحران جنوب شرق آسیا ببرهای آسیا را دچار مشکل کرد. این سیاست شوک‌درمانی به کزات در اقتصاد ما هم اجرا شده و ما هم شکست خورده‌ایم. متأسفانه الان هم در دولت سیزدهم، این نسخه‌های غلط تجویز می‌شود و به نظر من این کار در نهایت به شکاف طبقاتی، تضعیف تولید و ناآرامی‌های اجتماعی منجر می‌شود. اگر به تجربه بیشتر کشورهای توسعه‌یافته و درحال توسعه نگاه کنید، می‌بینید که دولت و مداخلات درست آن، نقشی اساسی در توسعه دارد؛ بحث فقط درباره سیاست قیمتی نیست. شاید راحت‌ترین کار ممکن نیز همین باشد و الان تصمیم می‌گیرید و فردا اعمال می‌کنید. مثلاً کارخانه‌های فولاد و برق نیروگاه‌ها، وابسته به گاز هستند و فناوری قدیمی دارند و همه ناکارآمدند. بحث اینجاست که اگر بخواهید دست به اصلاح ساختار بزنید، احتمالاً با مشکل اقتصاد سیاسی هم روبه‌رو می‌شوید؛ چون دولت‌های ما به تعبیر برخی، مستأجران چهارساله یا هشت‌ساله هستند و برای اصلاحات بلندمدت آنچنان حوصله‌ای ندارند. این امر هم باعث می‌شود که آنان به سمت راه‌حل‌های خیلی سریع بروند که جواب دهد؛ مثلاً کسری بودجه اتفاق می‌افتد و دولت هم به‌جای اصلاح نظام مالیاتی، به سمت اوراق و فروش دارایی می‌رود.

متأسفانه سیاست‌هایی که ما در این سه دهه اخیر بیشتر بر آن تمرکز کردیم، رویکردی نئوکلاسیکی داشته و عمدتاً مبتنی بر سیاست‌های قیمتی بوده است؛ یعنی ادعا این بوده که اگر ما قیمت‌ها را اصلاح کنیم، رفتار درست می‌شود.

در بسیاری از مباحث دیگر همچون انرژی، آب، برق و گاز هم به همین صورت، به سمت راه‌حل‌های پیش پا افتاده می‌روند و مثلاً شوک‌های قیمتی وارد می‌کنند که ممکن است در کوتاه‌مدت به آنان کمک کند و درآمد دولت را تا اندازه‌ای بالا ببرد؛ اما در بلندمدت به ضرر دولت است؛ یعنی وقتی شوک ارزی وارد می‌شود و به تبع آن هزینه‌ها بالا می‌رود و تورم ایجاد می‌کند،

قطعاً قدرت خرید دولت هم پایین‌تر می‌آید. مثالی بزنم تا بهتر روشن شود؛ الان در ایران نزدیک به ۷۰-۸۰ هزار طرح نیمه‌کاره وجود دارد که تقریباً بیش از ۱۲۰۰ هزار میلیارد تومان بودجه می‌خواهد. اگر کسی بخواهد با همین بودجه عمرانی که در حدود ۱۷۶ هزار میلیارد تومان برای سال ۱۴۰۰ است، کار را به پیش ببرد، باید تقریباً ۷-۸ سال این بودجه را بگذارد تا همین طرح‌های نیمه‌کاره تمام شود. اگر باز شوک قیمتی وارد شود، دوباره هزینه‌های دولت بالا می‌رود و کسری بودجه افزایش پیدا می‌کند. در نتیجه دوباره بحث افزایش پایه پولی و استقراض پیش می‌آید که این، گرفتارشدن دولت در دور باطل را به دنبال دارد.

به نظر من الان چیزی که برای اقتصاد ایران اهمیت زیادی دارد، ایجاد نوعی ثبات در آن است و اگر بخواهید ثبات باشد، متغیرهای کلیدی از جمله نرخ ارز را در کوتاه‌مدت تثبیت کنید که هزینه فرصت همه‌چیز از جمله صادرات و واردات و تولید را تغییر می‌دهد و همچنین نرخ ارز را به سمت نرخ ارز واقعی ببرید. ارز واقعی هم ارزی است که با واقعیت اقتصاد ایران سازگار باشد؛ نه اینکه آن را به بازار آزاد مختل‌شده‌ای واگذار کنید.

گام دوم هم این است که به سمت کنترل خلق نقدینگی حرکت شود. متأسفانه از سال ۱۳۹۰ تا الان و به‌طور خاص در سال ۱۳۹۳، سیاستی به نام سالم‌سازی نقدینگی اجرا شده است. در این رویکرد سیاستی، ابتدا دست دولت بسته شد و حق نداشت از سیستم بانکی استفاده کند. دولت در آن دوره برای تأمین کسری بودجه خود می‌بایست اوراق مالی منتشر می‌کرد یا دارایی‌هایش را می‌فروخت. ولی نظام بانکی رها شد و ذخیره قانونی از حدود ۱۷ درصد، به زیر ۱۰ درصد آمد. جرمه اضافه‌برداشت بانک‌ها از بانک مرکزی هم بین سال‌های ۹۴ و ۹۶ از ۳۴ درصد به ۲۴ درصد و بعد هم به ۱۸ درصد رسید؛ یعنی اجازه دادیم نظام بانکی، به سرعت دست به خلق نقدینگی بزند و آن را در اقتصاد کشور تزریق کند؛ متأسفانه پول خلق شده به بخش غیرمولد رفته و شاهدش نیز این است که در این دهه نرخ رشد، پایین بود. در دهه اخیر نظام بانکی با خلق پول، نقدینگی را تقریباً ۱۰ برابر کرده است؛ ولی رشد تولید واقعی نزدیک به صفر بوده است. در این ده سال نقدینگی از حدود ۳۴۵ همت (هزارمیلیاردتومان)

به حدود ۴ هزار همت رسیده است؛ یعنی حدوداً ۱۰ برابر شده است؛ اما نرخ رشد اقتصادی نزدیک صفر است. ارزش تولید ناخالص داخلی در این ده سال چیزی در حدود ۴۳۵ میلیارد دلار باقی مانده است. بنابراین اتفاقی که افتاده، این است که قسمت نقدینگی اقتصاد رها شده و اجازه داده‌ایم این سیستم بانکی به اقتصاد کشور دائماً نقدینگی تزریق کند و از آن طرف هم نقدینگی ایجاد شده، نتوانسته تولید را تحریک کند. با این اوصاف معلوم است که اگر این نقدینگی به سمت تولید رفته بود، قاعدتاً باید تولید ناخالص داخلی GDP بالا می‌رفت. اگر تولید ناخالص داخلی بالا نرفته، پس نقدینگی ایجاد شده، یا به سمت سفته‌بازی و دلالی رفته یا فلان بانک، ایرانمال زده که ۸۰ هزار میلیارد تومان ارزش دارد؛ نه اینکه برود ستاره خلیج فارس بزند که حدود ۳۰ هزار میلیارد بیشتر نیاز نداشته است و می‌شد به راحتی تحریم‌ها را با احداث آن خنثی کرد. پس گام دوم این است که نقدینگی کنترل شود.

سومین گام به نظام مالیاتی مربوط است. باید کاری کرد که سفته‌بازی به‌صرفه نباشد و فقط تولید به‌صرفه باشد. متأسفانه نظام مالیاتی ما در این زمینه به‌خوبی عمل نمی‌کند و فقط از کسانی مالیات می‌گیرد که می‌تواند. مقدم بر این‌ها بحث شفافیت است؛ سیستم نوابری اقتصاد ما متأسفانه در تاریکی حرکت می‌کند و ما هم به اصطلاح، چراغ‌های جلوی ماشین اقتصاد را روشن نمی‌کنیم. شاید اولویت اصلی هم همین روشن کردن چراغ‌ها باشد تا ببینیم که نهایت جاده کجاست و درحال افتادن به کدام چاله هستیم. در دوره اول آقای احمدی‌نژاد، دکتر صمصامی بحث شفافیت را شروع کرد؛ اما متأسفانه چراغ آن را خاموش کردند و نگذاشتند جلو برود و الان هم ماده ۱۶۹ مکرر مالیاتی که سال‌هاست تصویب شده، اجرا نمی‌شود؛ حتی نظام بانکی هم عملاً اطلاعات خود را به سیستم مالیاتی نمی‌دهد. وضعیت اقتصاد ایران در صورتی بهبود پیدا می‌کند که نظام بانکی را کنترل کنیم که دائماً پول در اقتصاد کشور می‌ریزد و هیچ تولید و فعالیتی هم بیرون نمی‌دهد؛ نظام مالیاتی را اصلاح کنیم؛ از متغیر باثبات ارز هم برای کمک به این وضع استفاده کنیم.

روشن‌ان‌بیشده شما در مطالب خود به چند محث اشاره کردید و من هم بر همان‌ها تأکید می‌کنم. اولین مورد بحث پتروشیمی و فولاد و اختکارات ارزی بود.



برنج بخرید؛ یعنی ارزش یارانه پرداختی به یک‌دهم و کمتر از یک‌دهم کاهش پیدا کرده است.

تحلیل من این است که سیاست‌های توزیعی را با سیاست‌های تخصیصی اشتباه گرفته‌ایم. سیاست توزیعی و عدالت به این معناست که از پولدار، پول بگیر و به بی‌پول بده. لازمه این سیاست، اصلاح نظام مالیاتی و حمایتی است؛ نه گران‌سازی کالاهای اساسی و نهادهای تولید. ما کالاها را گران می‌کنیم و می‌خواهیم از محل گرانی و ایجاد تورم، عدالت را ایجاد کنیم. درحالی که این عملی به شدت متناقض است. وقتی انرژی گران می‌شود، هزینه تولید بالا می‌رود و بعد هم تورم ناشی از هزینه تولید پیش می‌آید. تورم ناشی از فشار تقاضا هم به واسطه کنترل نکردن بانک‌ها مهار نشده است. تورم وارداتی هم به‌خاطر مسئله کرونا و افزایش قیمت کالاهای واسطه، کالاهای سرمایه‌ای و کالاهای نهایی ایجاد شده است. ترکیب این عوامل چنین می‌شود که از سه‌طرف به مصرف‌کننده‌ها و به مردم فشار آورده و سفره‌های آنان دائماً کوچک‌تر می‌شود؛ یعنی هم تورم وارداتی را داریم، هم تورم ناشی از فشار تقاضا و هم تورم ناشی از فشار هزینه را. می‌بینید که ضریب جینی شما دارد به ۴۲ صدم می‌رسد. در دوره‌ای توانستیم ضریب جینی را به حدود ۳۳ صدم برسانیم؛ اما الان مثل کشور آمریکا شده‌ایم که ضریب جینی آن هم در حدود ۴۲ صدم است.

ما به‌جای آنکه نظام مالیاتی خود را درست کنیم و از پولدار بگیریم و به بی‌پول بدهیم، می‌آییم و به قیمت‌های پایه مثل ارز و انرژی شوک وارد می‌کنیم و قیمت را بالا می‌بریم. قیمت که بالا رفت، هزینه تولید هم بالا می‌رود و بعد هم تورم ایجاد می‌شود. تورم نیز ارزش آن پولی را که شما به‌عنوان یارانه از محل گرانی تأمین کرده‌اید، پایین می‌آورد و دوباره باید شوک

از تولید داخلی برداشته و هزینه‌اش را بالا برده‌اید؛ پولی هم که به‌صورت یارانه به مصرف‌کننده داده‌اید، الزاماً به‌سمت واحدهای تولیدی هدف نمی‌رود.

ما چون با مشکل مواجهیم، می‌گوییم ارز ۴۲۰۰ تومانی منحرف شده است. اگر چنین است و عملاً این ارز در کاهش تورم اقلام مشمول مؤثر بوده، بروید و جلوی این انحراف را بگیرید. چرا صورت مسئله را پاک می‌کنید؟ البته به اعتقاد بنده این‌طور نیست. وقتی این ارز حمایتی را حذف می‌کنید، هزینه تولید بالا می‌رود و براساس محاسبات انجام‌شده، قیمت مرغ به بیش از یک کیلویی ۷۰ هزار تومان افزایش پیدا می‌کند و به‌تبع حتماً گوشت قرمز هم بیش از ۲۵۰ هزار تومان می‌شود و بعد هم مردم می‌مانند و سفره‌های کوچک‌شده.

متأسفانه همین آقایانی که الان بحث حذف ارز ۴۲۰۰ تومانی را مطرح می‌کنند، می‌گویند قبلاً ارز را حذف کردیم و هیچ‌کس نفهمید. اصلاً این حرف چه معنایی دارد؟ شما آن را حذف کردید و ناگهان قیمت شکر چندبرابر شد یا اینکه این حذف کردن یارانه تولید، خود را در قیمت برنج نشان داد. به‌نظر من خیلی از کارهایی که در دهه ۹۰ انجام می‌شد و اسم آن هم هدفمندی یارانه‌ها گذاشته شد، عنوان اشتباهی داشت و آن کار، بیشتر در راستای گران‌سازی انرژی بود. این کار، اشتباهی بود که زمینه تحریم اقتصادی ما را فراهم کرد و نتایج آن در زمان حاضر دیده می‌شود. ما با اجرای سیاست هدفمندی یارانه‌ها و گران‌سازی انرژی، سعی کرده‌ایم از محل ایجاد تورم، یارانه پرداخت کنیم. این سیاست خودتخریب‌گر است. سیاست درست برای ایجاد عدالت، این است که از پولدار مالیات گرفته شود و به فقیر یارانه داده شود؛ نه اینکه اقلام مصرفی همه را گران کنید و بخشی را به فقیر بدهید. در فضای نابرابری موجود، فشار تورم ناشی از اجرای این سیاست، بر گرده فقیر به‌مراتب بیشتر از ثروتمند است. با پرداختن یارانه از محل گران‌سازی و ایجاد تورم، عملاً یارانه پرداختی بعد از مدتی ارزشش را از دست خواهد داد. در دهه اخیر ارزش یارانه ۴۵ هزار تومانی پرداختی به‌شدت پایین آمده است. شما در اوایل دهه ۹۰ می‌توانستید با ۴۵ هزار تومان یارانه دریافتی، بیش از ۱۲ کیلو برنج درجه یک (با قیمت ۳۷ هزار تومان) بخرید؛ ولی الان که قیمت برنج درجه یک، به حدود کیلویی ۶۰ هزار تومان رسیده، شما با آن مبلغ یارانه می‌توانید حدود ۷۰۰ گرم

رویش (ان‌لایشه)

برای احتکار ارزی شرکت‌هایی که اشاره کردید، پیمان‌سپاری ارزی یا سامانه نیمایی که بانک مرکزی به راه انداخته، می‌تواند جوابگو باشد؟

پیمان‌سپاری ارزی باید به‌طور جدی احیا شود. برخی می‌گویند به‌جای اینکه صادرات کنیم، قاچاق می‌کنیم؛ یعنی به‌جای آنکه ما بخواهیم عمومی را در اختیار مردم قرار دهیم، محصولات خوب را در اختیار خارجی‌ها می‌گذاریم. پولش هم وارد نمی‌شود و به‌جای آن، در ترکیه و ارمنستان به خانه تبدیل می‌شود. یا اینکه از دل همین پول‌ها کالاهای لوکس بیرون می‌آید؛ یعنی بهترین سبب و پرتقال و... صادر می‌شوند و مسئله خروج سرمایه پیش می‌آید و بعد به کالاهای لوکس تبدیل می‌شود و در اختیار پولدارها قرار می‌گیرد. به‌نظر من الان که در وضعیت جنگ اقتصادی قرار داریم، باید اتاق جنگ اقتصادی هم داشته باشیم که قبلاً ستاد فرماندهی اقتصاد مقاومتی بود و ظاهراً الان تعطیل شده است. الان باید در آمریکا که ادعا می‌کند به‌ظاهر جنگ‌طلب نیست، اتاق جنگ اقتصادی با ایران را فعال کرده و آقای ریچارد نفیو را هم دوباره به آنجا آورده که استراتژی‌های جنگ اقتصادی را بنویسد. ما این اتاق جنگ را در وزارت اقتصاد، در بانک مرکزی، در سازمان مالیاتی و همچنین در سران قوا لازم داریم که دقیقاً دکل‌های مخابراتی خود را بالا ببرند تا ببینیم از کجا ضربه می‌خوریم.

به‌نظر می‌رسد سیستم شفافیت اطلاعاتی در اینجا بسیار لازم است. اگر شفافیت اقتصادی ایجاد شود، بساط خیلی از فسادها برچیده می‌شود. دولت و بانک مرکزی و قوه قضائیه باید ردگیری کنند پولی را که می‌گویند ارز ۴۲۰۰ تومانی داده‌اید؛ ولی تخصیص نداده‌اند، کجا رفته است. مگر چند واردکننده دارید؟ به‌نظر نمی‌آید که تعداد کسانی که این ارزها را گرفته‌اند، به ۱۰۰ نفر رسیده باشد؛ اما چرا این‌ها بررسی نمی‌شوند؟ ما صورت مسئله را پاک می‌کنیم و می‌گوییم که ارز ۴۲۰۰ تومانی را حذف کنیم. من به‌شدت با این کار مخالفم. دلیلش هم این است که مشکلات اقتصاد ما، عمدتاً در طرف عرضه است. اگر ارزی را که به‌عنوان کمک به تولید می‌دهید، به تقاضاکننده بدهید، تقاضاکننده براساس صلاح‌دید خودش آن را مصرف می‌کند. وقتی که در این فضا قاچاق و کالای خارجی وجود دارد، پولی را که به مصرف‌کننده می‌دهید، الزاماً در جهت حمایت از تولید داخلی مصرف نمی‌شود. در این صورت، حمایت خود را

خواه این شرکت‌ها احتکار کرده باشند، خواه بخشی از دلال‌ها و مردم این کار را انجام داده باشند. همچنین بحث دیگر هم سهمیه ارزی است که بانک مرکزی به افرادی می‌دهد که زمینه‌ساز این احتکار هستند. آیا این مسئله مهم است؟ در صورت اهمیت داشتن، تا چه اندازه در جهش‌های نرخ ارز و تورم اثرگذار است؟

ما بازار ارز واقعی نداریم و این بازار به گونه‌ای انحصاری و دچار اختلال است. یکی از بازیگران عمده آن دولت است که ممکن است خواسته و ناخواسته درگیر آن شود. صادرکننده‌های بزرگ و خام‌فروش‌ها هم بازیگران مهمی در بخش عرضه ارز هستند. در ناحیه تقاضای ارز نیز بازیگران بزرگ و کوچکی وجود دارند. وقتی که مثل دولت قبل، مدیریت خوبی در بازار ارز انجام ندهیم یا فضا را رها کنیم، این امر موجب می‌شود بازار ارز مختل شود. در فضای جنگ اقتصادی باید برای هر یک‌دلار خود برنامه داشته باشیم و آن را مدیریت کنیم. الان ارز به کالای سرمایه‌ای تبدیل شده و عده‌ای دست به احتکار می‌زنند؛ یعنی احتکار مردم در کنار احتکار عرضه‌کننده‌های عمده قرار می‌گیرد و به‌طور کل بازار ارز را مختل می‌کند. به‌نظر من به داستان احتکار ارز باید مثل متغیری در سیستم نگاه کنیم که اقتصاد ایران را واقعاً دچار مشکل می‌کند؛ یعنی در این سیستم، از یک جهت، طرف عرضه دچار اختلال است و از جهت دیگر هم طرف تقاضا اختلال دارد. در فضای تحریمی باید برای گمرک و قاچاق و امثالهم برنامه داشت که آن را تنظیم کرد. ولی متأسفانه استراتژی بلندمدت ارزی نداریم و شاید استراتژی که عمدتاً در این سال‌های اخیر داشتیم، همین بحث شوک‌درمانی بوده و دائماً شوک وارد کردیم که یا مثلاً کسری‌های بودجه دولت را بپوشانیم یا حتی بتوانیم برخی نهادهای ورشکسته را احیا کنیم.

یکی از بانک‌ها اخیراً در صورت‌های مالی خود، رقم بسیار زیادی را برای تسعیر زده بود که بسیار بالاتر از سود عملیاتی بود و الان شرکت‌های دولتی از این محل نفع می‌برند؛ یعنی خام‌فروشان، صادرکننده‌ها، دولت، بانک‌ها و شرکت‌های دولتی ناکارآمد که همه ذی‌نفع افزایش قیمت ارز هستند. سیستم موجود چنین وضعیتی را می‌طلبد؛ یعنی ذی‌نفعانی که اینجا وجود دارند، اوضاعی را ایجاد می‌کنند تا این شوک‌های ارزی وارد شود.

دیگری وارد کنید و انرژی را گران کنید. به نظر من این چرخه، چرخه باطلی است و متأسفانه اقتصاددانان لیبرال وطنی، با پرچم عدالت، ناعادلانه‌ترین سیاست‌ها را در کاسه سیاستمداران می‌گذارند و می‌گویند که حذف یارانه پنهان انرژی برای ایجاد عدالت. این حرف به معنای گران کردن انرژی به‌عنوان کالای اساسی و نهاده تولید و در نتیجه ایجاد تورم با هدف عدالت است. تورم به معنای بی‌عدالتی است. نمی‌دانم که این افراد چطور می‌خواهند این تناقض را حل کنند که می‌گویند ما می‌خواهیم با تورم، عدالت را ایجاد کنیم. اما شعارشان را خیلی قشنگ بیان می‌کنند: حذف یارانه پنهان انرژی. من در یادداشتی که اخیراً نوشته‌ام، به این نکته اشاره کرده‌ام که این‌ها الآن می‌گویند یارانه پنهان داریم. ابتدا باید معنا کنند که یارانه پنهان به چه معناست. خود یارانه به معنای کمک است. الآن شما چه کمکی می‌کنید؟ گفتند که مثلاً بنزین را لیتری ۳۰۰۰ تومان می‌دهیم؛ اما اگر بخواهیم همین بنزین را به فوب خلیج فارس مثلاً ۵۰ سنت بفروشیم، با احتساب دلار ۲۸۰۰۰ تومان، می‌شود حدود ۱۴ هزار تومان که تقریباً ۱۱ هزار تومان یارانه آن می‌شود. یا می‌گویند مردم فرانسه یک یورو و ۴۷ سنت برای یک لیتر بنزین پرداخت می‌کنند، پس شما هم باید حدود ۴۷ هزار تومان پرداخت کنید. نتیجه این حرف، این است که مردم به دولت بدهکار می‌شوند. یعنی شما الآن دارید به مردم ایران کمک می‌کنید، اما دولت فرانسه به مردم خود کمک نمی‌کند؟ درست است اینجا کمک می‌کنید و تخفیف می‌دهید؛ ولی از آن طرف هم خیلی چیزها را نمی‌دهید. کارگر فرانسوی به‌طور متوسط ساعتی ۱۰ یورو دستمزد می‌گیرد؛ یعنی آن کارگر به پول ایران ساعتی ۳۲۰ هزار تومان می‌گیرد و از آن طرف هم بنزین در آنجا لیتری ۴۷ هزار تومان است. اما شما در اینجا به این کارگر، ساعتی ۳۰ هزار تومان می‌دهید و ۳۰۰۰ تومان هم برای بنزین از او پول می‌گیرید. اولاً نسبت‌های آن تقریباً شبیه به هم است. هر دو یک‌دهم می‌شود؛ یعنی او دارد با یک‌دهم ساعت کارش، یک لیتر بنزین می‌خرد؛ کارگر فرانسوی هم با یک‌و‌چهاردهم. ولی مسئله این است که اگر بخواهیم مثل فرانسه شویم، باید این‌گونه شود که اصلاً شما بنزین را با همین لیتری ۴۷ هزار تومان حساب کنید؛ اما از آن طرف ساعت کاری و حقوق متناسب با آن را هم بدهید؛ یعنی ساعتی ۳۲۰ هزار تومان هم دستمزد

بدهید. من حساب کردم که چنین دستمزدی، فقط برای ۴۰ ساعت، حدود یازده‌ونیم میلیون تومان می‌شود. لذا همان‌طور که از ما یک میلیون و نیم نمی‌گیرید، یازده‌ونیم میلیون هم به ما نمی‌دهید. الآن من اینجا ۱۰ میلیون طلبکار می‌شوم. من اسم این را به‌جای یارانه پنهان، مالیات پنهان می‌گذارم؛ یعنی اگر بخواهید براساس سیاست‌های قیمتی عمل کنید، الآن از من ماهی ۱۰ میلیون مالیات پنهان می‌گیرید. یکی از اختلالات جدی که در نظام اطلاع‌رسانی ما وجود دارد، این است که واژگان درست را غلط معنا می‌کنیم. مثلاً گران‌سازی کرده‌ایم و اسمش را هدفمندی گذاشته‌ایم. یا اینکه گران‌سازی یا تحمیل مالیات توری انجام گرفته شده؛ اما اسم آن را عدالت گذاشته‌ایم. واژگان ما قلب مفهومی پیدا کرده است و به‌خاطر همین قلب مفهومی، لیبرال‌ها و نئوکلاسیک‌های وطنی و همچنین اقتصاددانان سرمایه‌دار نئولیبرال به‌واسطه قدرتی که دارند، واژگان مقدس را از ما گرفته‌اند و آن‌ها را تغییر فرم داده و به ما تحویل داده‌اند.

واژگان ما قلب مفهومی پیدا کرده است و به‌خاطر همین قلب مفهومی، لیبرال‌ها و نئوکلاسیک‌های وطنی و همچنین اقتصاددانان سرمایه‌دار نئولیبرال به‌واسطه قدرتی که دارند، واژگان مقدس را از ما گرفته‌اند و آنها را تغییر فرم داده و به ما تحویل داده‌اند.

همچنین سیستم نوابری تصمیم‌گیران اقتصادی ما، مجلسی‌ها و دولتمردان ما را مختل کرده‌اند و الآن هم تصمیمات اشتباه می‌گیرند و این تصمیمات اشتباه هم مرتب تکرار می‌شود؛ یعنی این شوک‌هایی که از آن‌ها نام برده شد، مثل شوک ارزی و شوک حامل‌های انرژی به‌طور دائم از زمان آقای هاشمی رفسنجانی بوده که از آن اغتشاش بیرون آمده و بعد هم آقای هاشمی تا حدی این وضعیت را جمع کرد و چند مسئول از بانک مرکزی هم برکنار شدند و افراد دیگری جای آنان را گرفتند و این افراد توانستند وضعیت را در آن حالت آشفته‌گی که تورم ۵۰ درصدی بود، تا حدی کنترل کنند. اما متأسفانه از یک سوراخ بارها گزیده می‌شویم. مرتب

شوک وارد می‌کنیم و گویی جامعه را با این شوک‌ها به اغما می‌بریم. ما باید آگاه‌سازی کنیم؛ این‌گونه نشود که در دانشگاه، حرف‌های ناپخته و سطحی در این زمینه زده شود. خود اقتصاددانان نهادگرا بسیاری از این بحث‌ها و ادبیات‌های اقتصادی را نقد کرده و رد کرده‌اند و بطلان برخی از این سیاست‌ها واضح شده است. بیان شده که اجرای این سیاست‌های شوک‌درمانی، بسیاری از کشورها را به‌هم ریخته است. این مطالب را باید واضح بیان کرد. خوشبختانه آقای دکتر نمازی در مصاحبه اخیر خود گفته است که عده‌ای از صندوق بین‌المللی پول آمدند و سیاست‌های شوک‌درمانی را برای برنامه سوم توسعه پیشنهاد داده‌اند. البته ایشان زیر بار نرفته بود؛ ولی اشاره کرد که مقامات آن زمان بانک مرکزی و نهاد‌های مربوطه دیگر، آن را قبول کردند و سیاست‌های شوک‌درمانی را در برنامه سوم توسعه و برنامه‌های بودجه وارد کردند. اگر آن گزارش مختصری را که ایشان برای فرهنگستان علوم نوشت، بخوانید، می‌بینید که در آن اشاره شده که خیلی از لیبرال‌های ما خط خود را از صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی می‌گیرند. حال آیا این افرادی که اصلاً خیرخواه ما نیستند و اتاق جنگ علیه ما تشکیل می‌دهند و اساساً تصمیم‌گیران اصلی آن‌ها، خود آمریکایی‌ها هستند، به ما نسخه درست و درمان می‌دهند؟ همین طرح تحول اصلاح ساختار بانکی و اصلاح ساختار بودجه، نشان می‌دهد که با توصیه‌های صندوق بین‌المللی پول نوشته شده و عملاً طبق همان دستورالعمل‌ها و شوک‌درمانی و اصل یارانه پنهان نوشته شده؛ ولی متأسفانه ما باز هم در بازی آنان قرار می‌گیریم. حتی خیلی از این افرادی که برای ما مشکل ایجاد کردند، هنوز هم در مقام اجرا حضور دارند و به ما نسخه‌های غلطی ارائه می‌کنند.

روشن‌ان‌لیشه در صحبت‌های خود به ارزش ترجیحی اشاره کردید. این تجربه تخصیص ارزش ترجیحی که ما داشتیم، از چه زمانی در کشور ما بوده و شما این تجربه را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

در ارزش ترجیحی که از زمان آقای جهانگیری شروع شد و دلار روی قیمت ۴۲۰۰ تومان تعیین شد، تخصیص آن را کنترل نکردیم؛ حتی قیمت بازار آزاد را هم کنترل نکردیم. در نتیجه شکافی بین این نرخ و نرخ بازار آزاد ایجاد شد و همین امر زمینه سفته‌بازی و احتکار ارز

و به تبع، افزایش قیمت بازار آزاد آن را فراهم کرد. در اجرای این سیاست چند خطای راهبردی انجام گرفت: اولاً بدون مدیریت تقاضای ارز و واردات، ارزش ارزشمن را در اوضاع جنگ اقتصادی هدر دادیم و با آن اقلام غیرضروری وارد کردیم. بعد هم بازار آزاد ارز را رها کردیم. در نتیجه آرام‌آرام شکاف بین قیمت ارز ۴۲۰۰ تومانی و قیمت بازار آزاد بیشتر شد و حتی قیمت ارز آزاد به ۳۰ هزار تومان هم رسید و الآن هم در همین حدود است. خود این سیاست، باعث ایجاد دوگانگی شد؛ یعنی نرخ ارز پایینی را گرفتیم و بعد هم بازار آزاد را رها کردیم. این مسئله خودش باعث ایجاد رانت می‌شود و آن وقت برای اینکه از آن استفاده شود و بتوان بیشترین نفع را برد، لابی‌گری شروع می‌شود.

متأسفانه دوباره سیاست‌گذاران ما و کسانی که در فضای سیاست‌گذاری حرف می‌زنند و به‌خصوص همین نئولیبرال‌ها هیچ‌وقت نمی‌آیند از آن ارز ۲۸ هزار و ۲۹ هزار تومانی شکایت کنند. فقط به ارز ۴۲۰۰ تومانی می‌چسبند و می‌گویند این را حذف کنید. ما در اینجا می‌گوییم که چرا ارز ۲۸ هزار تومانی را حذف یا کنترل نمی‌کنید؟ چرا روی ارز ۲۸ هزار تومانی سرمایه‌گذاری نمی‌کنید و قیمت آن را پایین بیاورید؟ ولی چون این آقایان به شوک‌درمانی معتقدند، آن را رها کردند. اتفاقاً بسیاری معتقدند که محاسبات نشان داده این ارز ۴۲۰۰ تومانی بالای ۹۰ درصد اصابت کرده؛ ولی باز هم این آقایان لیبرال مسلک می‌گویند: «این منحرف شده است.» اگر منحرف شده بود که قیمت‌ها به این وضع نبود. شما شاخص‌ها را هم که بررسی کنید، می‌بینید تورم در اقلامی که در آن‌ها ارز ۴۲۰۰ تومانی تخصیص داده شده، بسیار کمتر از تورم سایر اقلام بوده و این نشان می‌دهد که این مسئله، اثرگذار بوده است. براساس گزارش بانک مرکزی، تورم نقطه‌به‌نقطه اقلام مشمول ارزش ترجیحی از اسفند ۱۳۹۶ تا تیر ۱۴۰۰ حدود ۱۹۰ درصد بوده است؛ ولی تورم اقلام غیرمشمول ارزش ترجیحی در همین دوره، ۴۳۳ درصد بوده است؛ در آن گزارش آمده که پس اختصاص ارزش ترجیحی به‌صورت نسبی در کنترل تورم کالاهای مشمول مؤثر بوده است. مشکل اصلی این بود که نرخ بازار آزاد را رها کردیم و پتروشیمی و صادرکننده فولاد و همچنین خود دولت را کنترل نکردیم و طبیعتاً وقتی که این نهادها کنترل نشود، عرضه و تقاضای ارز به هم می‌ریزد و دچار اختلال

می‌شود. بسیاری می‌گویند که خیلی از واردکننده‌هایی که ارز تخصیصی می‌گیرند، خود دولتی‌ها هستند و وقتی گفته می‌شود نمی‌توانیم آن‌ها را کنترل کنیم، به این معناست که دولت نمی‌تواند خودش را کنترل کند و به‌نظر می‌رسد درمان این کار، با نوعی شفافیت و ایستادگی جلوی رانت‌خواری است. متأسفانه این کار صورت نمی‌گیرد. حذف ارز ۴۲۰۰ تومانی به مفهوم این است که همه کالاهای خود را به ارز گران مدیریت کنید و حاصل این امر چیزی جز تورم پشت تورم نیست.

رویش اندیشه پس با این اوصاف، شما مخالف حذف ارز ۴۲۰۰ تومانی هستید.

بله! دقیقاً مخالفم! چون با حذف این ارز، عملاً بر میخ تورم کوبیده می‌شود و دوباره تشدید می‌شود. دولت به‌جای آنکه بهانه بگیرد که پول ندارم، بیاید و بازار ارز را مدیریت کند تا ارزها وارد شود و تخصیص داده شود و همچنین به‌سمت اصلاح ساختار بودجه و مالیات برود. در قانون برنامه ششم، بنا بوده که سهم مالیات در بودجه، حداقل به ۵۰ درصد برسد. این سهم الان در بودجه سال ۱۴۰۰ حدود ۲۵ درصد است؛ در حالی که همین سهم در برخی کشورها حدود ۷۰ درصد و حتی بیشتر است.

اقتصاد ایران در این ۴۰ سال اخیر، زیرساخت‌های خوبی ایجاد کرده؛ اما مثل رایانه‌ای می‌ماند که وایروس گرفته است. باید جلوی این وایروس‌ها را بگیریم و سیستم خود را اصلاح کنیم و دولت فعلی هم نباید به‌سمت کسانی برود که مسبب مشکلات هستند.

رویش اندیشه همان‌طور که اشاره کردید، یکی از مشکلاتی که در حوزه ارز وجود دارد، در طرف عرضه آن است. بحثی که در حال حاضر وجود دارد، بحث برجام و توافق با آمریکا است. به‌نظر شما آیا این مسئله می‌تواند مشکل طرف عرضه ما را حل کند یا نه؟

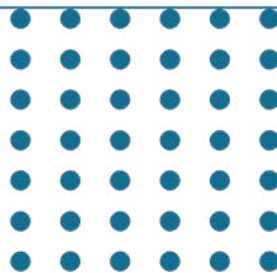
به‌نظر من آمریکایی‌ها با اقتصاد ایران بازی می‌کنند و سیاست دولت آقای رئیسی خوب است که گفتند ما اقتصاد ایران را به برجام گره نمی‌زنیم. اما افکار عمومی و انتظارات براساس این مسئله شکل می‌گیرد و مسلم است که اگر گشایش‌هایی بشود، برای اقتصاد ایران خوب است. اما من حساب کرده‌ام که در این ۴۰ سال

اخیر، در حدود ۱۵۰۰ میلیارد دلار، درآمد نفتی داشتیم. اگر شوک جنگی را از این مبلغ کم کنیم و خسارات جنگ تحمیلی را کنار بگذاریم که در حدود ۱۰۰۰ میلیارد صرف بازسازی شد، ۵۰۰ میلیارد آن ماند. اگر این مبلغ در هر اقتصادی می‌آمد، خیلی تحول ایجاد می‌کرد. من اقتصاد ایران را به مریضی تشبیه می‌کنم که با سرم، نفت تزریق می‌کند و قلدری مثل آمریکا پایش را روی این سرم می‌گذارد. با این کار، بیمار هم تب‌ولرز می‌کند. ما تلاش کردیم که با برجام، پای این قلدر را از روی این شلنگ برداریم. به فرض توافق، ممکن است حالمان خوب شود؛ اما اقتصاد ما اصلاح ساختاری پیدا نمی‌کند. چون هنوز واردکننده هستیم و در خیلی تولیدات و بعضی مواد اولیه خودکفا نیستیم و این وابستگی به ما ضربه می‌زند. این گشایش می‌تواند خوب باشد، به شرط اینکه از آن استفاده کنیم.

پیشنهاد من این است که صندوق توسعه را به‌گونه‌ای مدیریت کنیم که بازسازی شود و پروژه‌های عمرانی نیز تأمین مالی شود. الان صندوق توسعه به قلکی تشبیه شده که به افرادی وام می‌دهد و آنان هم وام را برنمی‌گردانند و آنچنان تولیدی هم اتفاق نمی‌افتد. لذا نباید بگذاریم منابع ما هدر برود. پیشنهاد من این است که این ارز به تجهیزات تبدیل شود و به‌سمت بازسازی صنعتی برویم. این کار نیازمند برنامه بلندمدتی است. این امور نباید صرف خرید و واردات کالاهای لوکس شود. این سیاستی بود که کره جنوبی انجام داد. اما ما عکس این کار را انجام دادیم. باید این امور را مثلاً صرف صنعت رباتیک و... کنیم. لذا بهترین راه‌حل این است که درآمدهای نفتی را به‌سمت مکانیزاسیون کشاورزی و صنعت ببریم. البته این کار به پیوسته‌هایی مثل اصلاح قانون کار و نظام تأمین اجتماعی نیاز دارد. اگر این اقدامات انجام شود و سیاست‌های اشتباه را کنار بگذاریم، اقتصاد ایران می‌تواند دوباره احیا شود و حتی در زمره ابرقدرت‌های اقتصادی قرار گیرد. اقتصاد ایران در این ۴۰ سال اخیر، زیرساخت‌های خوبی ایجاد کرده؛ اما مثل رایانه‌ای می‌ماند که وایروس گرفته است. باید جلوی این وایروس‌ها را بگیریم و سیستم خود را اصلاح کنیم و دولت فعلی هم نباید به‌سمت کسانی برود که مسبب مشکلات هستند. در صورت انجام این اقدامات می‌توانیم اوضاع اقتصادی را بهبود ببخشیم و آن را احیا کنیم. ◉

به نظر ما همه دستگاه‌های دولتی باید به بانک مرکزی کمک کنند؛ چون مباشرة مسئله پول و ارز، کاهش ارزش پول یا افزایش ارزش پول به سیاست‌های آنها ارتباط پیدا می‌کند.

بیانات مقام معظم رهبری
در ارتباط تصویری با هیئت دولت
۱۳۹۲/۰۶/۰۲



نرخ ارز؛ لنگر اسمی تورم



گفت‌وگو با دکتر مجید شاکری
کارشناس مسائل پولی و مالی

یکی از موارد مهم که می‌تواند مرتبط با تورم و افزایش و کاهش آن باشد، مسئله جهش نرخ ارز است. در عرصه اقتصاد بعضاً از جهش نرخ ارز با عنوان بحران یاد شده که می‌تواند با سقوط ارزش پول ملی یک کشور، آن کشور و جامعه را تا مرز تورم بسیار زیاد برساند. به این ترتیب مسئله نرخ ارز و تثبیت آن در دیدگاه بسیاری از اقتصاددانان می‌تواند راهکاری برای جلوگیری از افزایش تورم و مقابله با بحران برآمده از آن در جامعه باشد. دکتر مجید شاکری کارشناس مسائل پولی و مالی در این زمینه معتقد است که اگرچه تلاش‌هایی شده تا بتوان با تثبیت نرخ ارز به صورت جزئی به مقابله و کنترل با تورم پرداخت و نمی‌توان این راه‌حل را نادیده گرفت و از آن با عنوان راه‌حلی غیراقتصادی یاد کرد؛ اما با این حال این فرایند تنها به صورت جزئی و در برخی از اقسام صورت می‌گیرد و نمی‌توان از آن به عنوان یک راه‌حل کلی برای همه اقلام و تثبیت کامل نرخ آن در بلندمدت استفاده کرد؛ چراکه همه آن ارزش افزوده‌ای که مصرف‌کننده محصول نهایی استفاده می‌کند، صرفاً ارزی نبوده و همچنین با افزایش تورم داخلی جنبه دیگر آن به صورت طبیعی بیشتر شده و لذا رفته‌رفته توان سیاست‌های تثبیتی در بلندمدت کمتر می‌شود. این کارشناس اقتصادی همچنین بیان می‌کند که این فکر اشتباه است که با حذف ارز ترجیحی بتوان به کسری بودجه کمک کرد و همچنین در کنار آن به تقویت سبد خانوار پرداخت و در نهایت در کنار آنها نیز پرداخت‌ها تراز یابد. واقعیت این است که بعضی از این اهداف در مقابل اهداف دیگر قربانی می‌شود. در ادامه شاهد گفت‌وگویی تخصصی و کارآمد با این کارشناس و متخصص عرصه پولی و مالی در فضای موضوع تأثیر جهش‌های نرخ ارز بر بروز تورم در اقتصاد ایران خواهید بود.



روشن‌ان‌ایشه یکی از مباحث امروزی درباره ارز ترجیحی است که اخیراً در وزارت اقتصاد مطرح شده است. سؤال اینجاست که ارز ترجیحی بر تورم اثرگذار است یا باید آن را حذف کرد و در کل باید چه ملاحظاتی رعایت شود؟ آیا در تورم‌های ناشی از فشار ناگهانی و تراز پرداخت‌ها که به‌خاطر بدهی خارجی یا تحریم و... رخ می‌دهد، تلاش و تجربه‌ای شده است تا با تثبیت نرخ ارز به‌صورت جزئی تورم کنترل شود؟ پاسخ این است که بله؛ تجربه شده است. حال آیا این تجربه و تلاش، از تجربه‌های شکست‌خورده‌ای بوده؟ پاسخ این است که نه؛ شکست نخورده است. در دهه ۸۰ که تورم‌های این‌چنینی بسیار زیاد بود، سابقه فراوانی از این برنامه‌ها در برزیل، آرژانتین، اسرائیل و کشورهای دیگر داریم. همچنین می‌توان گفت که این اقدام در برخی از دوره‌ها نسبتاً موفقیت‌آمیز بوده است. پس این درست نیست که سریع بگوییم: «این راه‌حلی غیراقتصادی است.» ما هیچ‌وقت نمونه موفقی از میخکوب کردن همه اقلام

نداریم و جایی هم این کار انجام نشده است؛ اما درباره اینکه به‌صورت جزئی و برای اقلام مشخصی این کار انجام شود، نمونه‌ها و تجربیاتی وجود دارد. حال آیا این کار در بلندمدت اجرایی است؟ نه؛ چون اولاً همه ارزش افزوده در محصول نهایی که مصرف‌کننده استفاده می‌کند، صرفاً ارزی نیست و با افزایش تورم داخلی، آن جنبه‌اش به‌صورت طبیعی بیشتر شده و توان این نوع سیاست‌های تثبیتی در بلندمدت کمتر می‌شود. ثانیاً به‌خاطر تفاوت نرخ که وجود دارد، به‌تدریج راه‌حل‌های مختلفی برای فسادش کشف می‌شود و آن را در طول زنجیره کم‌اثر می‌کند. درباره اثر بلندمدت در بیش از سه، چهار سال هم نمی‌توان صحبت کرد. با دیدگاهی که تا به اینجا گفته شد، پس برنامه ۴۲۰۰ از ۲۰۲۰ فروردین ۹۷ تا ۱۵ تیر ۹۷ کلاً برنامه‌ای غیرعقلایی و بدون ارتباط با امکانات حکمرانی جمهوری اسلامی ایران بود. اما از ۱۵ تیر تا امروز می‌توان

بیشتر بحث کرد و نباید آن را به این شدت محکوم کرد و گفت که با اجرا نسبتی نداشته است. به خصوص در ایران با توجه به شکل خاص اثر کالاهای اساسی روی تورم کل با وجود اینکه اقتصاد ایران چندان اقتصاد بازی هم نیست، می‌توان بحث کرد که اثر ماندن آن روی کالاهای اساسی بر تورم چگونه بوده است.

حال آیا ارزش ترجیحی در کنترل تورم کالاهای مشمول خود یا در کنترل تورم سبد کالاهای مشمول خود بی‌اثر بوده است؟ پاسخ این است که مطلقاً نمی‌توان جواب داد. بیشترین گزارشی که در این زمینه انجام شده، انتهای سال ۹۷ در بانک مرکزی بوده که سبد را برای کل کالاهای مشمول مستقیم و غیرمستقیم محاسبه کرده‌اند و نتیجه این شد: در روزگاری که قیمت ارز در حدود ۱۰، ۱۱ هزار تومان بوده، با نرخ ارز ترجیحی ۴۲۰۰، تقریباً آن سبد با ارزی نزدیک به ۶۳۰۰ تومان تنظیم شده است. پس از این منظر مؤثر بوده است. البته آن فقط شامل کل کالاهای مشمول مستقیم و غیرمستقیم بوده و هرچه به کالاهای نهایی می‌رسیم، این اثر کمتر است. به هر حال اگر کسی بگوید مطلقاً بی‌اثر بوده یا باعث کنترل تورم این کالاها نشده است، اشتباه می‌کند.

چند موضوع دیگر هم معمولاً گفته می‌شود اول اینکه می‌گویند ارزش ترجیحی اثری نداشته و قیمت کالاهای اساسی همراه با ارز آزاد بالا رفته است. بیان شد چنین حرفی صحت ندارد؛ اما دو ملاحظه وجود دارد. یکی اینکه به هر حال تغییرات قیمت جهانی هم خودش را نشان می‌دهد و ارزش ترجیحی نمی‌تواند آن را کنترل کند. نکته مهم‌تر این است که وقتی ارزش ترجیحی داده می‌شد، مؤثر بود؛ یعنی خیلی از اوقات به دلیل مشکلاتی که به خصوص در اواخر سال ۹۸ و سال ۹۹ در جنس‌های دارایی‌هایی رخ داد که در اختیار بانک مرکزی بود، بانک مرکزی نمی‌توانست ارزش ۴۲۰۰ تومانی را بدهد. لذا این کار را با تأخیر زیاد یا با کیفیت کم انجام می‌داد. اما در حال حاضر چنین نیست؛ یعنی وضعیت در سال ۱۴۰۰ به مراتب از سال ۹۸ و ۹۹ بهتر است.

پس وقتی که درباره بی‌اثر بودن ارزش ۴۲۰۰ تومانی صحبت می‌کنیم، باید بررسی کنیم که آیا این ۴۲۰۰ تومان، تخفیف داده شده و بی‌اثر بوده است؟ همچنین وقتی که می‌گوییم تخفیف داده شده و بی‌اثر بوده، باید درباره کیفیت ارزش هم صحبت کنیم.

مثلاً ممکن است برای واردات کالایی صرفاً بتوان از درهم و یورو کار را آغاز کرد؛ اما آن چیزی که تحویل داده می‌شده، لبر بوده و تبدیل آن، فرایندی پر زحمت، وقت‌گیر و هزینه‌دار بود. پس به همین دلیل اگر بگوییم ارزش ۴۲۰۰ تومانی را به این خاطر حذف می‌کنیم که در کنترل تورم بی‌اثر بوده، به نظر می‌رسد دلیلی کافی نیست.

نکته دیگر هم این است که حذف ارزش ترجیحی بسته به اینکه چرا حذف می‌شود، نتایج کاملاً متفاوتی دارد. اگر ارزش ترجیحی به این خاطر حذف شود که ارزش موجود نیست، وقایعی مثل سال ۷۲ رخ می‌دهد؛ یعنی تقاضایی که قبلاً با ارزش ترجیحی پوشش داده می‌شد، به بازار ارز آزاد گسیل می‌شود، بدون اینکه ارزش در بازار آزاد موجود باشد. البته گاهی هم ارزش ترجیحی به‌عنوان اقدامی اصلاحی حذف می‌شود؛ مثل سال ۸۱ که ارزش موجود در بازار آزاد حرکتی نمی‌کند و سال‌ها تک‌نرخ می‌شود. بنابراین هدف حذف ارزش خیلی مهم است؛ به عبارت دیگر اگر کسی گمان کند با حذف ارزش ترجیحی هم می‌شود به کسری بودجه کمک کرد، هم سبد خانوار تقویت می‌شود و هم پرداخت‌ها تراز می‌یابد، نشدنی است. عملاً بعضی از این اهداف در مقابل اهداف دیگر قربانی می‌شود.

اگر کسی گمان کند با حذف ارزش ترجیحی هم می‌شود به کسری بودجه کمک کرد، هم سبد خانوار تقویت می‌شود و هم پرداخت‌ها تراز می‌یابد، نشدنی است. عملاً بعضی از این اهداف در مقابل اهداف دیگر قربانی می‌شود.

اگر بخواهیم درباره کسری بودجه صحبت کنیم، راه‌حل‌های دیگری هم وجود دارد که مستقیماً به توسعه برمی‌گردد و در تبعات اجتماعی و امنیتی شدن فضا اختلالی ایجاد نمی‌کند. اگر هم این کار به‌خاطر تراز پرداخت‌ها انجام شود، واقعیت این است که مصرف کالاهای اساسی با قیمت ارز چندان مرتبط نیست؛ این‌گونه نیست که بگوییم مثلاً با افزایش قیمت، مصرف آن به‌طور ناگهانی کاهش پیدا می‌کند و اگر کاهش پیدا

کند، کالای خانوار به‌صورت مستقیم از دست می‌رود. در واقع روی این موضوع بده‌بستان خیلی دردناکی وجود دارد. تازه برای خودش اثر [J] هم دارد که ممکن است طولانی‌مدت هم باشد؛ به‌خصوص اینکه تصمیماتی که درباره ذخایر استراتژیک روی میز است، هم‌بند نرخ ارز نیست؛ یعنی وقتی تصمیم گرفته می‌شود که خریداری شود؛ دیگر چه فرقی می‌کند که نرخ ارز آن چه قدر است؟ ضمن اینکه تأکید می‌کنم ارزش ۴۲۰۰ تومانی در حوزه کالاهای مرتبط، تولید داخل را با خود از بین برد. این‌گونه نیست که بگوییم اگر امروز ارزش ۴۲۰۰ تومانی را تخصیص زدیم، این‌ها به‌سرعت می‌آیند و جایگزین می‌کنند. اما اگر بگوییم ارزش ۴۲۰۰ تومانی را به این دلیل از بین می‌بریم که مثلاً به تولید داخل کمک کنیم، به‌خصوص به برنامه‌های خودکفایی دانه‌های روغنی، کاملاً پذیرفتنی است و اگر بتوانید حدی از خودکفایی دانه‌های روغنی را در ایران به‌دست بیاورید، هرچند در حد ۳۰ یا ۴۰ درصد هم باشد، دستاورد تمدنی حاصل می‌شود. حتی درباره ذرت و جایگزینی کالاهای مختلف در سبد غذایی نیز همین حرف را می‌توان زد. اما در نهایت این راه‌حلی است که به شما بیان می‌کند ارزش دارد که ارزش ۴۲۰۰ تومانی را در این موضوع حذف کنید. اما باز اگر قائل هستید که باید آن را حذف کنید، آن را باید مستقیماً به‌گونه‌ای حذف کنید که به تولید مرتبط باشد؛ یعنی در دل خودش تولید را افزایش دهد. با توجه به این نکات، نحوه حذف شدن ارزش ۴۲۰۰ تومانی مهم‌تر از خود حذف است و تصور اینکه ارزش را حذف کنیم و تفاوت آن را به‌صورت نقدی به مردم بدهیم، آنچنان ساده نیست.

روشن‌ان‌بیشه این سهمیه‌های ارزی که بانک مرکزی به مردم می‌دهد، در مواردی احتکار ارزی ایجاد می‌کند؛ یعنی دل‌هایی آن را با کارت ملی می‌خرند و بعد هم همین معضل از عللی است که به نظر می‌آید در افزایش قیمت و تورم توسط جهش‌های ارزی مؤثر باشد. آیا شما موافقت می‌کنید که این سهمیه ارزی باشد یا باید حذف شود و آیا این مسئله بر تورم اثر دارد یا نه؟

سهمیه ارزی ۲۰۰۰ یورویی بخش مهمی از کانال اثرگذاری تابلوی صرافی ملی روی قیمت بازار آزاد بود؛ یعنی شما با علم به اینکه این موضوع به بازار آزاد چشم داشت، به این مسئله پرداختید که در واقع راه‌حلی برای مداخله وجود داشته باشد و حذف کردن آن، عملاً این

موضوع را از بین می‌برد. چیزی که باعث می‌شود تا کارت ملی جمع کنند یا دل‌ها پشت آنجا صف ببندند یا از طریقی بخواهند خودشان را به لحاظ ارزی قوی کنند، تفاوت قیمت صرافی ملی با قیمت بازار آزاد است؛ نه خود وجود سهمیه. در دوره آقای همتی که سهمیه وجود داشت، بسیار دقت می‌شد که بین قیمت بازار آزاد و قیمت صرافی آنچنان اختلافی نیفتد و حتی گاهی اوقات قیمت صرافی ملی بالاتر از بازار آزاد می‌شد. هم‌زمان نیز در امارات درهم یا در تهران اسکناس تزریق می‌شد و قیمت در بازار آزاد متناسب با آن هدف کنترل می‌شد و بعد پله‌پله پایین می‌آمد.

بنابراین وجود سهمیه در کل اشکالی ندارد؛ اما وقتی که بین سهمیه و قیمت بازار آزاد اختلاف می‌افتد، اشکال پیش می‌آید. در طی دوره‌ای که عملاً بانک مرکزی، دوره انتقالی را می‌گذراند، آن نوع سیستم تغییر روزانه هدف و مدنظر صرافی ملی دیگر متأسفانه به آن صورت اجرا نشد و بعد هم که دوره افزایشی در این روزهای اخیر پیش آمد، فاصله‌های چشمگیری ایجاد شد؛ بدون اینکه بانک تصمیم بگیرد از روش قبلی استفاده کند و نهایتاً صورت مسئله پاک شد؛ یعنی گفتند که کلاً سهمیه نمی‌دهیم.

روشن‌ان‌بیشه با فرض پذیرش اینکه ما چند نرخ ارز داریم و این احتمال وجود دارد که گاهی اوقات مقدار شکاف این تفاوت‌ها کم‌وزیاد شود، گاهی اوقات بنابر منابعی که بانک مرکزی دارد یا بنابر ورودی‌های ارزی، نمی‌توان تفاوت قیمت را کنترل کرد. سؤال من این است که اگر بخواهیم سهمیه ارزی را حذف کنیم یا آن را تغییر دهیم، تأثیری در جهش ارزش می‌گذارد؟

اگر آن را حذف کنیم که دیگر ابزار کنترل بازار اسکناس نداریم؛ به این معنا که دیگر در بازار اسکناس نیستیم. اشکالی ندارد که آن را حذف کنیم؛ اما باید برای کنترل بازار اسکناس ابزار دیگری داشته باشیم. در این زمینه دو پیشنهاد به ذهنم می‌رسد. یکی اینکه در بازار فردایی مداخله کنیم. این بازار تنها جایی است که خالص با ریال می‌توان در آن مداخله کرد و از نقاط قوت بانک مرکزی است. پیشنهاد دوم اینکه ارزهای نسبتاً ضعیف‌تری را که در اختیار نهادهای دولتی یا بانک مرکزی و... است، در ترکیه، عراق و کشورهایی که مقاصد مسافرتی هستند، به‌صورت عمده بفروشیم؛ یعنی صرافی‌ها به‌صورت خرد و در قالب دبیت‌کارت بفروشند. همین کار احتمالاً



پیمان سپاری ارزی هم بخشی از موضوع دفتر حساب سرمایه است و منبع باز بودن حساب سرمایه، صادراتی است که خارج از حساب شما رخ می‌دهد.

پیمان سپاری ارزی برای کشور ایران همواره باید باقی بماند؛ چون ایران به‌جز انتخاب یک حساب سرمایه بسته چاره‌ای ندارد. چراکه به‌عنوان کشوری در حال توسعه باید سیاست پولی مستقلی داشته باشد و از طرف دیگر به دلایل متعدد نمی‌تواند به آن فکر نکند. پس حتماً باید حساب سرمایه را ببندد و یکی از ابزارهای اصلی بستن حساب سرمایه نیز موضوع پیمان سپاری است. البته اینجا دو مدل وجود دارد: مدل اول این است که همه باید پیمان سپاری را در قالبی خاص تودیع کنند؛ یعنی آن را در بازاری در پوشش بانک مرکزی با نهادهایی مشخص که صرافی‌ها هستند، جابه‌جا کنند. این کار معمولاً هزینه‌های پنهان و بوروکراتیک زیادی دارد؛ اما ریسک کمتری دارد. مدل دیگر هم این است که بگوییم مثلاً صادراتی در مقابل واردات دهیم و همه در مقابل همدیگر آزاد باشند. اشکال اینجاست که چون طرف در بازار آزاد می‌فروشد و بعداً برای پرکردن داخل لاشه‌ای که فروخته، عملاً به‌صورت دوره‌ای می‌تواند بر نرخ ارز فشاری بیاورد تا همه که با هم در دوره‌ای می‌خرند، به‌خصوص دوره‌ای که قیمت‌ها فزاینده است و افراد عادت دارند ارز نگه‌داری کنند و کارهای مختلفی انجام دهند، عملاً فشارهای مختلفی تحمیل خواهد شد. در نهایت راه‌حلی که به نظر من می‌رسد و در همه بحران‌های ارزی معمول دیگر هم انجام شده، این است که خود بانک مرکزی کل ارز ناشی از صادرات را جمع کند و خودش هم تخصیص بدهد؛ به این معنا که بانک هم‌زمان ارز بگیرد و ریالش را در ایران آزاد کند. حالا باید تدبیر کرد که در اوضاع ارزی بانک مرکزی که ساختار ارزی رسمی اعتمادپذیر ندارد و صادرکننده نمی‌تواند اعتماد کند و به آن واریز کند و ریالش را تحویل بگیرد؛ چراکه نگران است پولش به‌خاطر مقصد تراکنش هم تحریم شود. پس باید برگردیم به تغییر در نحوه نگه‌داری ارزی بانک مرکزی. این نگرش، موضوع تغییر بازاریابی و احیای سیستم ارزی بانک مرکزی به معنای جدید را هم در خود دارد. پس در نهایت سؤال پیمان سپاری با سوال نحوه نگهداشت ذخایر بانک مرکزی باید جواب داده شود؛ نه از پیچ‌وخم‌های چرخ‌دنده‌های بروکراتیک. ●

۱. منحنی J: بیانگر رابطه بین نرخ مؤثر واقعی ارز و تراز تجاری

محدوده‌ای ایجاد می‌کند که با کمک آن، بسته به اینکه چه قدر حواله شده است، بازار اسکناس در داخل تهران کنترل شود.

روشن‌اندیشه این راه‌کار دومی که به آن اشاره کردید، مگر اجرایی نیست؟

اجرایی است و مشکلی هم ندارد. یک تیپ سیستم اعتباری شبیه Western Union می‌شود؛ یعنی دارای در محل کشور مقصد است و به اعتبار آن، تسویه در آنجا انجام می‌شود.

روشن‌اندیشه بهتر نیست بانک مرکزی به‌جای سهمیه‌ای که می‌دهد، این کار را انجام دهد؟

خیلی بحث‌برانگیز است. بانک می‌گوید اگر معادل دیبیت را انجام دهیم، مثلاً چه سختی‌هایی دارد و کار چه قدر دست صرافی‌ها می‌افتد؛ ولی به‌نظر من همه این راه‌حل‌ها، هم‌زمان می‌تواند روی میز باشد. خوبی راه‌حل دیبیت کارت این است که بعضی از اوقات، بعضی از پول‌های خود را تنها در این قالب می‌توانید آزاد کنید. در ضمن تکیه ما در حوزه تسویه دینار به‌طور خاص به اندازه درهم جابه‌جا می‌شود. این هم نقطه قوت دیگر آن است؛ یعنی الآن دینار را به درهم تبدیل می‌کنیم؛ اما چون تقاضای مسافرتی چشمگیری در عراق داریم، به ما کمک می‌کند که اتفاقاتی نیفتد که شبیه اسکناس گرفتن و لب مرز تحویل دادن باشد.

روشن‌اندیشه بحث بعدی درباره برجام و توافق با غرب است که هنوز هم پابرجاست. آیا این موضوع بر جهش‌های نرخ ارزی و ورود ارز تأثیرگذار است و می‌توان به آن خوش‌بین بود؟ اگر نه، چگونه با این مسئله باید برخورد کرد؟

کشور ایران راه‌حلی دارد که شامل توافق مجدد با غرب است و همچنین راه‌حلی دارد که شامل این توافق مجدد نیست. این راه‌حل‌ها از هم جدا هستند و به‌صورت مستقل کار می‌کنند و روی هم اثر انکارناپذیری دارند. معطل گذاشتن هر کدام از این راه‌حل‌ها برای دیگری اشتباه است. حالا تا وقتی که به این توافق برسیم یا نرسیم، باید درک کنیم که هر نوع معامله هسته‌ای با طرف غربی اساساً شکننده است. به این دلیل که معامله تعلیق تحریم در مقابل نقطه گریز هسته‌ای مادامی که فاصله از گریز هسته‌ای از زمان بازاعمال تحریم همیشه کوتاه‌تر باشد، آمادگی شکستن آن وجود دارد. با توجه به این شرایط اساساً پاسخ نهایی

واقعیت این است که پیمان سپاری ارزی برای کشوری که تراز پرداخت‌های آن تحت فشار است و حتی اگر تحت فشار هم نباشد، همیشه جواب می‌دهد. چون پیمان سپاری ارزی هم بخشی از موضوع دفتر حساب سرمایه است و منبع باز بودن حساب سرمایه، صادراتی است که خارج از حساب شما رخ می‌دهد.

روشن‌اندیشه بحث دیگری که در دوره آقای همتی مطرح بود، پیمان سپاری ارزی است. آیا روی این مسئله برای جهش ارزی و تأثیری که ممکن است بگذارد، می‌توان مانور داد؟

واقعیت این است که پیمان سپاری ارزی برای کشوری که تراز پرداخت‌های آن تحت فشار است و حتی اگر تحت فشار هم نباشد، همیشه جواب می‌دهد. چون

روشن‌ان‌بیشه کانال‌های اثرگذاری جهش‌های نرخ ارز بر تورم کدام است؟ کیفیت اثرگذاری نوسانات نرخ ارز بر تورم در هر کانال چگونه است؟

یکی از مباحثی که شاید در یکی دو سال اخیر و مخصوصاً از ۲۲ فروردین ۱۳۹۷ مطرح شد، این بود که ارز ۴۲۰۰ تومانی را به‌عنوان ارز مرجع اعلام کردیم و این مقدمه‌ای برای اتفاقات بعدی شد. مفهومی بین کارشناسان اقتصادی همیشه وجود داشته که به هر حال جهش نرخ ارز، علت تورم است یا معلول آن؟ در این زمینه بحث زیادی وجود دارد و هر کس به دید خود و مکتب خود به این سؤال پاسخ می‌دهد؛ اما اگر بخواهیم به بحث‌های کاربردی در این زمینه پردازیم، مشخص است که تورم می‌تواند از دو جهت ایجاد شود؛ یکی از فشار تقاضا و دیگری از فشار هزینه‌ها. بسیاری از اوقات این فشار تقاضا ناشی از پایه پولی است و می‌بینیم که در بازار میان عرضه و تقاضا به‌صورت کلان تعادل به هم می‌خورد و وقتی که به تقاضا فشار وارد می‌شود، افزایش قیمت به‌وجود می‌آید. این موارد در ادبیات اقتصادی به‌عنوان دلیل تورم شناخته می‌شوند. یکی دیگر از عللی که باید به‌عنوان فشار تقاضا درباره آن بحث کرد، نقدینگی است که درحقیقت روی دیگر تقاضا را به ما نشان می‌دهد و این هم مشخص است که نقدینگی کنار آن سلسله اتفاقاتی که ایجاد می‌شود، تقاضای کل را زیاد کرده و تورم را ایجاد می‌کند.

حال باید دید آیا نرخ ارز بر تورم اثر می‌گذارد؟ باید گفت به‌صورت مطلق نمی‌توان به این سؤال پاسخ داد. چون متغیرها بسیار اثرگذارند. مثلاً ابتدای دولت دهم میزان نقدینگی، چیزی در حدود ۴۸۰ همت بود؛ اما در حال حاضر چهارهزارهت است. حال آیا این نقدینگی کاملاً ناشی از نرخ ارز است؟ نمی‌توان به‌راحتی همه را ناشی از آن دانست. به اینجا که می‌رسیم، وارد بخش بعد می‌شویم و می‌گوییم تورم می‌تواند از جای دیگر هم ناشی شود و آن فشار هزینه‌هاست. به نظر می‌آید که نرخ ارز در اینجا بیشترین تأثیر خود را می‌گذارد و آن قیمت نهاده‌های تولید است که در ادامه عرض خواهیم کرد. در هفت ماهه امسال قرار بوده تا پایان سال ۸ میلیارد دلار ارز ترجیحی برای کالاهای اساسی قرار بدهیم؛ اما آمارها نشان می‌دهد که تا ابتدای آبان‌ماه، این ۸ میلیارد را تمام کرده‌ایم.

در ابتدای دولت دهم میزان نقدینگی ۴۸۰ همت بوده است؛ اما الان ۴ هزارهت شده است؛ یعنی یک رقم عجیب. حال، این را با نرخ ارز امروز حساب کنید و ببینید که رقم آن چقدر می‌شود؛ یعنی ما چقدر از اقتصاد دنیا عقب افتاده‌ایم. شما اگر ۴۸۰ هزار میلیارد تومان ابتدای دولت دهم را با ارز ۳۰۰۰ تومانی حساب کنید، ۱۶۰ میلیارد دلار می‌شود. امروز ۴ هزارهت را با ارز ۲۸ و ۲۷ هزار تومانی حساب کنید. ما به‌خاطر این نقدینگی از اقتصاد دنیا بسیار عقب افتاده‌ایم. حال وقتی از فشار هزینه‌ها صحبت می‌شود، می‌گوییم قیمت نهاده‌های تولید، قیمت عوامل تولید؛ در اینجا جایگاه نرخ ارز را می‌بینید! می‌گوییم بخشی از نهاده‌های تولید ما وارداتی است. در اینجا فشار هزینه‌ها را داریم. حتی اگر کالاهایی هم که تولید می‌شود و حتی کالاهای صادراتی، براساس آمار، میانگین بین ۴۵ تا ۵۰ درصد ارزبری دارد، یعنی منشأ تولید، خارجی است. ما در این سال‌ها چه کرده‌ایم؟ باید تلاش می‌کردیم این ارزبری را کم کنیم؛ یعنی در اوضاعی که تحریم‌ها نبود، چه کرده‌ایم؟ به هر حال همیشه در اقتصاد کشور این بوده که در سایه افزایش قیمت‌های نفت رها بوده‌ایم.

میانگین ارزش هر تن کالای صادراتی ما چقدر است؟ به‌خاطر همان ارزبری می‌گوییم؛ یعنی کالای صادراتی ما اصلاً ارزش افزوده ندارد. با وجود اینکه از اقتصاد مقاومتی و درون‌زایی و برون‌گرایی حرف می‌زنیم، الان میانگین ارزش هر تن کالای صادراتی، ۳۵۰ دلار است. به این دلیل که در حوزه دانش‌بنیان کاری انجام نشده است. در حوزه دانش‌بنیان می‌توان کالایی را صادر کرد که یک کیلوی آن، یک میلیون دلار ارزش دارد؛ اما در این زمینه کار نکرده‌ایم. پس وقتی از فشار هزینه‌ها صحبت می‌کنیم، بخشی از کالاهای نهاده‌های ما کاملاً وارداتی است. بخشی از کالاهای تولیدی هم از خارج است. پس اینجا تورم وارداتی وجود دارد. خاستگاه تورم ناشی از فشار هزینه، نرخ ارز است؛ اما نمی‌پذیریم که بگوییم تمام مشکلات تورم در کشور ناشی از نرخ ارز باشد. شما فشار تقاضا و از آن طرف هم فشار هزینه‌ها را دارید که من می‌گوییم فشار هزینه‌های ناشی از افزایش قیمت نهاده‌های وارداتی به تورم و بروز مشکلات دیگر منجر می‌شود.

یکی دیگر از دلایلی که می‌تواند بر تورم اثرگذار باشد، این است که نرخ ارز به‌صورت متغیر در نظر گرفته شود و انتظار نرود که اگر نرخ ارز از ۳۰۰۰ تومان به ۲۷۰۰ تومان رسید، دلیل نشود که تورم هم نُه‌برابر شود. نباید علت ایجاد تورم را فقط نرخ ارز بدانیم. کسری بودجه دولت یکی از علل رشد تورم است که خود این کسری بودجه دولت، معلول تحریم‌هاست. وقتی افت درآمدهای نفتی وجود دارد و دخل و خرج با هم نمی‌خواند، کسری بودجه ایجاد می‌شود. تحریم‌ها حدود ۲۵ تا ۲۰ درصد



گفت‌وگو با دکتر احسان قمری

مدیرکل دفتر توسعه خدمات بازرگانی سازمان توسعه تجارت ایران

نرخ ارز؛

خاستگاه تورم ناشی از فشار هزینه

نرخ تورم را تشکیل می‌دهند که به هرحال باید در طول سال‌های گذشته مقداری قدرت تولیدی خود را افزایش می‌دادیم و ارزیابی را کم می‌کردیم؛ چراکه سه‌چهار قلم از کالاهای ما وارداتی است و با ارز ۴۲۰۰ تومانی وارد می‌شود. گفتند سامانه نیما را به‌عنوان لنگرگاه نرخ ارز ایجاد کنیم. این لغت شاه‌کلید بانک مرکزی بوده است. اما آیا نیما لنگرگاه نرخ ارز است؟ آیا نیما می‌تواند نرخ ارز را تعیین کند؟ درحال حاضر اختلاف نرخ نیما و بازار آزاد حداقل ۲۰ درصد است؛ ولی ما اینجا نشستیم و می‌گوییم که به نرخ نیما دست نزنید.

در اینجا نقدی وارد می‌کنم و بعد به مسئله خود برمی‌گردم. شما می‌گویید صادرکننده من باید ۸۰ درصد ارز خود را به سامانه نیما بیاورد. این قانونی بود که پارسال بانک مرکزی وضع کرد و بعد لغو شد. یعنی از سال ۹۷ تا پارسال، تابویی به نام نیما درست شده بود که هیچ‌کس حق نداشت به آن نزدیک شود. این باید صندوقش پر باشد؛ برای اینکه نیما می‌خواهد تأمین ارز کند. ما از دوستان می‌پرسیم که نرخ ارز نیما چگونه تعیین می‌شود؟ پاسخ می‌دهند که از راه عرضه و تقاضا. اما این چنین نیست. نرخ ارز در حالت عادی تابع عرضه و تقاضاست؛ اما به‌صورت کلی تابع چند متغیر است و عرضه و تقاضا هم به همین ترتیب تابع چند متغیر است. وقتی می‌گوییم نرخ ارز تغییر پیدا می‌کند و بر تورم اثر می‌گذارد، باید اینجا را ببینیم.

نرخ ارز تابع سه متغیر است:
۱. نوع ارز چیست؟
۲. بازار هدف کجاست؟
۳. ارز کجاست؟

الآن صادرکننده خود را مجبور می‌کنید که وارد نیما شود. اینجا به حرف‌های صادرکننده کاری ندارم که می‌گوید هزینه‌های من گزاف است. می‌خواهم علمی و منطقی صحبت کنم. می‌گوییم باید در سامانه نیما با صادرکنندگان پتروشیمی و نفتی رقابت کنید که برخی از آن‌ها ارز ۴۲۰۰ تومانی برای خوراک خود گرفته‌اند و این کار مطمئناً بر نرخ ارز اثر می‌گذارد. مقدار نرخ ارز هم مهم است. الآن به نیما بروید و روپیه هند را بیاورید. هیچ‌کس از شما نمی‌خرد. بعد هم ما داخل نیما، صراف‌ها را قرار دادیم و من خودم نمی‌دانم که کارکرد صراف‌ها در نیما چیست.

شما دنبال آن هستید که نرخ ارز، تعدیل شود و

تورم کاهش پیدا کند. همچنین به‌دنبال آن هستید که فراوانی کالا در داخل کشور اتفاق بیفتد که نتیجه آن می‌شود تولید، اشتغال و رفاه بیشتر برای مردم. باید اجازه بدهید که صادرکنندگان کوچک و متوسط از نیما بیرون بیایند و از رویه واردات درمقابل صادرات استفاده کنند. فشار نیما را کم کنید. یکی از دلایل افزایش نرخ تورم و هزینه‌ها همین است؛ یعنی ثبت سفارش انجام می‌گیرد و در صف نیما می‌ایستد. امروز ثبت سفارش می‌کند و ممکن است یک ماه دیگر ارز را تحویل بگیرد. این‌ها همه بر هزینه‌های مختلف اثر می‌گذارد و قیمت تمام‌شده را به‌صورت خودکار بالا می‌برد و این بر سطح عمومی قیمت‌ها نیز اثرگذار است.

جمع‌بندی سؤال اول شما این است که نرخ ارز بر تورم اثر می‌گذارد؛ اما به این معنا نیست که سایر متغیرها فراموش شوند. در اوضاع فعلی می‌توانیم بگوییم که نرخ ارز از طریق تورم وارداتی بر سطح عمومی قیمت‌های ما اثر می‌گذارد.

خاستگاه تورم ناشی از فشار هزینه، نرخ ارز است؛ اما نمی‌پذیرم که بگوییم تمام مشکلات تورم در کشور ناشی از نرخ ارز باشد. شما فشار تقاضا و از آن طرف هم فشار هزینه‌ها را دارید که من می‌گویم فشار هزینه‌های ناشی از افزایش قیمت نهاده‌های وارداتی به تورم و بروز مشکلات دیگر منجر می‌شود.

روشن‌ان‌بیشه از کانال‌هایی که در بحث عرضه و تقاضا نام بردید، کدام یک می‌تواند نقش مهم‌تری داشته باشد؟

فکر می‌کنم حاکمیت باید در حوزه عرضه ارز، در بازگشت ارز حاصل از صادرات تسهیل و تسریع ایجاد کند. از ۲۲ فروردین ۹۷ تا الآن ۲۳ میلیارد یورو ارز به چرخه اقتصادی کشور برگشته است. متأسفانه دیدگاهی که در جامعه وجود دارد و ناشی از اطلاعات غیرکارشناسی شده است، دیدگاه حاضر است که در آن ابهامی وجود دارد که این ۲۳ میلیارد یورو مربوط به صادرکنندگانی است که هیچ ارزی را برنگرداندند. صادرکننده بین صفر تا صد درصد ارز خود را باید برگرداند. اما درحال حاضر صادرکنندگانی وجود دارند که به‌طور مثال ۶۰ درصد ارز خود را برگرداندند و ۴۰ درصد آن باقی مانده است. آیا

این‌ها مجرم و متهم‌اند؟ نه.

از این مسئله باید آمار متقنی استخراج شود که مشخص شود چقدر ارز برگشته است. این کار تسهیل بشود؛ یعنی اگر بتوانیم عرضه ارز را افزایش دهیم، اوضاع صادرات کشور خوب است. پیش‌بینی‌ها نشان می‌دهد بر مبنای آمار هفت‌ماهه، تا پایان سال به برش ۴۵ میلیارد دلار می‌رسیم. باید از این ۴۵ میلیارد دلار، ۱۰ درصد آن به صادرکننده تخفیف داده شود. پس مجموعاً ۴۰ میلیارد دلار، ارز صادراتی داریم. واردات ما هم به همین مقدار است. پس وقتی که این‌ها می‌توانند همدیگر را پوشش دهند، باید تورم ایجاد شود؟ تورم زمانی ایجاد می‌شود که ترازها متعادل نباشد. من به دو دلیل اجازه تأمین ارز واردات را نمی‌دهم. ۱. وجود محدودیت ورود ارز؛ ۲. وجود محدودیت قوانین و مقررات. حوزه‌های تصمیم‌گیری بسیار گسترده است و همه درحال تصمیم‌گیری هستند. بانک مرکزی برای خودش تصمیم می‌گیرد، گمرک برای خودش تصمیم می‌گیرد، وزارت صمت برای خودش تصمیم می‌گیرد، راه‌وشهرسازی برای خودش تصمیم می‌گیرد. فرض کنید می‌خواهید کالایی را وارد کنید. باید به چند نهاد مراجعه کنید؟ چند نهاد مختلف روی این مسئله کار می‌کنند؟ ما می‌گوییم که متولی تجارت خارجی کشور وزارت صمت است. این چیزی است که باید بین همگان پذیرفته شده باشد؛ اما در دولت‌های قبل چه اتفاقی افتاده است؟ مجموعه‌ای به نام شورای عالی توسعه صادرات غیرنفتی درست شده، ریاست این شورا هم برعهده رئیس‌جمهور است. ما در دولت دهم و یازدهم این شورای عالی توسعه صادرات غیرنفتی را از ذیل اصل ۱۲۷ و ۱۳۸ قانون اساسی خارج کردیم. این شورای عالی صادرات چه بود؟ دبیرخانه آن سازمان تجارت ایران بود. هر هفته کل دستگاه‌هایی که دستی بر آتش تجارت خارجی داشتند، جمع می‌شدند و تصمیم‌هایی می‌گرفتند. درنهایت هم رئیس‌جمهور یا وزیر، این تصمیم‌ها را ابلاغ می‌کرد و لازم‌الاجرا بود. اما این را برداشتند. یکی از پیشنهادهای ما به دولت همین بوده که این شورا فعال شود و ذیل اصل ۱۲۷ و ۱۳۸ قانون اساسی کار خود را انجام دهد. پس ما اینجا باید حوزه عرضه ارز را تسهیل کنیم؛ یعنی اجازه بدهیم که این ارز بیاید و مشکلات نیما را حل کند و با اولویتی که وجود دارد، اجازه دهیم ارز حاصل از صادرات بیاید؛ ولی ما کالاهای وارداتی را اولویت‌بندی کرده‌ایم. گفتیم

که ارز حاصل از صادرات یا به سامانه نیما می‌رود یا اگر هم به این سامانه نرفت، فقط می‌تواند این ۳۱۸۰ قلم کالا را وارد کند. بقیه کالاها چطور؟ ما در اینجا ۷۰۰۰ کالا داریم و طبق آن ۷۰۰۰ کد تعرفه وجود دارد. بقیه باید کجا برود؟ پاسخ این است که بقیه باید به نیما برود. سؤال این است که این ۳۱۸۰ قلم کالا از کجا آمده؟ گفته می‌شود که این کالاها مربوط به مواد اولیه تولید و ماشین‌آلات است. می‌گوییم من خیلی از مواد اولیه و ماشین‌آلات را می‌بینم که در لیست نیست. دوستان می‌گویند ما آن را درست می‌کنیم و افزایش می‌دهیم. می‌گوییم نباید این باشد و ما اتفاقاً می‌خواهیم انتقاد کنیم که این‌ها موجب فساد می‌شود. امضای طلایی همین امور است که من به شما مراجعه کنم و بگویم در فهرست این ۳۱۸۰ قلم، فلان کالا نیست. شما هم بگویید که به آن اضافه می‌کنیم. بحث من این است که در اینجا باید شاخص قرار داده شود.

ما در سازمان توسعه تجارت کاری انجام داده‌ایم و یکی از گروه‌های کالایی ما گفت در سال، فلان مقدار دلار صادرات می‌کنیم؛ ولی از بهمن ماه سال گذشته هیچ ارزی وارد چرخه اقتصادی کشور نشده است. برای اینکه باید به سامانه نیما برویم و در آنجا ارز خود را به قیمت پایین‌تر از قیمت بیرون عرضه کنیم و حاضر نیستیم این کار را انجام دهیم. پیشنهاد شد واردات درمقابل صادرات انجام شود. گفتند این کالاها قبلاً به افراد دیگری واگذار شده است. وقتی که مثلاً شرکتی یک میلیون دلار صادرات دارد، ارز آن راحت‌تر است. بالأخره کمیت ارز هم شاخص است. می‌گویید من ۲۰۰ هزار روپیه در هند دارم. من هم می‌گویم یک میلیون دلار در امارات دارم. معلوم است که واردکننده در اینجا از من یاد می‌گیرد. می‌گوید ارزهای ما کوچک است و حجم کلی آن زیاد و پراکنده است. واردکننده از من نمی‌خرد؛ حتی واردکننده‌ای که جزو ۳۱۸۰ قلم است. اگر هم بخرد، الآن واردکننده این قدر تقاضا دارد که دیگر سمت ما نمی‌آید. الآن چه اتفاقی افتاده و از دلایل تورم چیست؟ صادرکننده به واردکننده مراجعه می‌کند و واردکننده به ازای هر دلار، مبلغی را دریافت کرده که کوتاژ صادراتی را دریافت کند. خود ما باعث این کار شدیم؛ اتفاقی که الآن به‌خاطر این مشکلات می‌افتد، این است که صادرکنندگان واقعی ما، صادرات انجام نمی‌دهند. صادرکننده، صادرات خود را به کس دیگری

واگذار می‌کند که آن را انجام دهد. چون می‌گوید اگر بخواهم به اینجا بیایم و به واردکننده‌ای هم کالا بدهم، باید بر سرم منت بگذارد. دوره‌ای بود که قیمت نیما از قیمت بازار بیشتر بود و صادرکنندگان منت می‌گذاشتند. الان بالعکس شده است. وقتی روی نیما فشار آورده می‌شود، چه تبعاتی پیش می‌آید؟ اول اینکه نرخ ارز بالا می‌رود و از آن طرف هم ارزهای بیرون ارزشمند می‌شود. دوم اینکه وقتی نرخ ارز در آنجا بالا می‌رود، چه کسانی نرخ ارز را تعیین می‌کنند؟ می‌گویند عرضه و تقاضا؛ اما آنجا قدرت‌هایی وجود دارد که حجم‌های بالایی دارند و می‌توانند تأثیرگذار باشند. سومین مورد هم این است که صادرکننده، صادرات را انجام می‌دهد؛ اما ارز را نمی‌آورد و جایی نگه می‌دارد. آن وقت باز هم این فشار وارد می‌شود و هزینه واردات، بالا می‌رود. ما به این‌ها گفتیم میزان ارزی که برای ما می‌آورد، چقدر است؟ می‌گویند ما تا پایان سال ۲/۵ میلیارد دلار ارز می‌آوریم. ما یک سری از تعرفه‌ها را که در نیما وجود دارد، از آنجا بیرون می‌آوریم؛ تعرفه‌هایی که کالاهای آن نیاز مردم است، فرض کنید می‌خواهید کالایی را وارد کنید. می‌گویند باید به نیما برود. در آنجا هم باید یک ماه در صف بایستد. اگر این کالا وارد کشور نشود، حتی اگر کالای مصرفی هم باشد، با خود تبعاتی به همراه دارد و قیمت هم بالا می‌رود. گفتیم که این، کد تعرفه‌های صادراتی شماس، این هم کد تعرفه‌های وارداتی. این‌ها را با هم لینک می‌کنیم و واردات را در مقابل صادرات این گروه کالا به صورت پایلوت انجام می‌دهیم. نتیجه آن را می‌دانیم؛ فشار بر نیما کم شده، مشکل صادرکننده حل می‌شود و در نتیجه مشکل واردات حل می‌شود، تورم هم کنترل شده و ثبات ایجاد می‌شود. اگر نرخ ارز من متعادل باشد و ثبات داشته باشد، مطمئناً تورم من هم کاهش می‌یابد. در اینجا نرخ نیما و نرخ بیرون به یکدیگر نزدیک می‌شود و مطمئناً نرخ پایین خواهد بود. البته شاید در کوتاه‌مدت، مقداری در کالاهای مصرفی خود تورم داشته باشیم؛ اما در بلندمدت وقتی که عرضه ارز را در این حوزه زیاد کنیم، مطمئناً قیمت پایین خواهد آمد. البته آن چیزی که در اینجا مدنظر اصلی ماست، نیازهای بخش تولید است و اینکه به سمتی حرکت کنیم که در این نیاز، خودکفا بشویم و بخش تولید ما از نرخ ارز منفک شود.

نکته دیگر درباره تورم ناشی از ارز این است که

گاهی در اوضاعی هستید که نرخ ارز در حال افزایش است و واردکننده‌ای حتی اگر کالایی را با نرخ ارز پایین وارد کرده باشد، وقتی می‌خواهد سرمایه در گردش خود را افزایش دهد و کالا بخرد، مجبور است کالایی را هم که با نرخ ارز پایین وارد کرده، با قیمت بالاتر بفروشد که بتواند سرمایه خرید را تأمین کند و این خود بحران مضاعفی را ایجاد می‌کند. نکته دیگر هم این است که باید دقت شود هزینه‌های معاملاتی در تورم ناشی از نرخ ارز اثر دارد. هزینه‌های معاملاتی خیلی زیاد است. یکی از آن‌ها صف نیماست. یکی دیگر بخش نقل و انتقال وجوه است. این‌ها همه هزینه‌های بالایی دارند. دیگری نوع عرضه است و اینکه بانک مرکزی چه ارزی را می‌دهد؟ این هزینه‌های مبادلاتی بر قیمت تمام‌شده نهاده‌های وارداتی هم اثر می‌گذارد و تورم را هم افزایش می‌دهد. البته شاید کسی به این نکته اشاره نکند و بگوید این تورم ربطی به ارز ندارد؛ اما اتفاقاً هزینه معاملاتی، ناشی از مشکلات ارزی است.

روشن‌ان‌لیشه از بین مواردی که فرمودید، اگر بخواهید اولویت‌بندی کنید، به کدام یک تأکید خواهید کرد؟

اعتقاد من این است که اولویت‌بندی اصلی، بازگشت ارز حاصل از صادرات است؛ یعنی اگر عرضه ارز اتفاق بیفتد، باید کارشناسی شده و مدل مسیر آن طراحی شود و بگوییم که چه اتفاقاتی می‌افتد و متغیرهای آن را بیاوریم؛ اما فکر می‌کنم نسبت به سایر روش‌هایی که امتحان کردیم، این روش حداقل هزینه کمتری دارد. حالا ممکن است به برخی سیستم‌ها اعلام کنیم که نرخ ارز بالا برود و خوب است که نرخ ارز بالا برود و صادرات ما زیاد شود. من فکر نمی‌کنم هیچ کارشناس اقتصادی این گزاره را قبول داشته باشد که نرخ ارز، صادرات را زیاد می‌کند. می‌گوییم این کار در کوتاه‌مدت، صادرات را افزایش می‌دهد. حال چرا نرخ ارز نمی‌تواند صادرات ما را زیاد کند؟ زیرا خیلی از کالاهای صادراتی ما وابسته به واردات هستند. بنابراین شاید در دوره اول که نرخ ارز زیاد می‌شود، صادرات زیاد شود؛ اما در دوره‌های بعدی باید کالای وارداتی خریداری شود و بعد همان را تولید و صادر کرد. این کار اثرگذاری آن را خنثی می‌کند. به نظر من بیشتر هم خنثی می‌کند؛ چون افزایش نرخ ارز، اثر خود را روی آن نهاده می‌گذارد و اینکه مثلاً نرخ ارز ۲۰ درصد بالا رفته، نهاده‌ها هم ۲۰ درصد بالا می‌رود

و بحث تورم داخلی هم هست و آن وقت آیا صادرات را زیاد می‌کنید؟ همچنین هزینه دستمزد را؟ بخشی از بحث‌های دستمزدها را دولت و شورای عالی کار تعیین می‌کند؛ اما بخشی از آن هم داخل خود این‌ها تأمین می‌شود و درون‌زاست؛ در اختیار من و شما نبوده و اصلاً دستوری نیست که این اتفاق بیفتد. به نظر من می‌توان گفت یکی از دلایل افزایش دستمزدها، افزایش نرخ ارز ناشی از افزایش فشار هزینه‌هاست. این هم می‌تواند یکی از دلایلی باشد که بر دستمزدها اثر می‌گذارد و خود دستمزدها هم مهم‌ترین هزینه تولید هستند؛ یعنی اگر بخش کار و سرمایه را در کنار هم قرار دهید، می‌بینید که در بخش سرمایه، ماشین و تجهیزات گران می‌شود و در بخش کار هم دستمزد گران می‌شود. لذا تورم خودبه‌خود از دو طرف قیمت‌ها را تحت تأثیر قرار می‌دهد.

روشن‌ان‌لیشه سؤال بعدی ما درباره پیمان‌سپاری ارزی است که البته در مباحث پیشین به آن اشاره فرمودید.

فکر می‌کنم وقتی صحبت از پیمان‌سپاری ارزی می‌شود، به دهه هفتاد برمی‌گردیم که هنوز هم خیلی از صادرکنندگان ما از همان زمان به سیستم بانکی بدهی دارند و اصلاً تعیین تکلیف نشده است. اگر بخواهیم به صورت دقیق صحبت کنیم، باید گفت در چهار دهه گذشته، چهار تکانه بزرگ ارزی داشتیم. سال ۷۹ پیمان‌سپاری ارزی لغو شد؛ یعنی در طول دوران جنگ تحمیلی به خاطر بدهی‌های ارزی کشور که ناشی از جنگ بود، با پیمان‌سپاری ارزی محکم، از صادرکننده تضمین می‌گرفتند که ارز خود را برگرداند. ما الان چیزی نداریم. در حال حاضر این فشارها نیست و ما اعتقاد داریم که اصلاً دیدگاه‌های سلبی جواب نمی‌دهد؛ چون اعتقاد داریم صادرکننده، ارز خود را برمی‌گرداند؛ چون اگر برنگرداند، نمی‌تواند کار کند. ما سال گذشته گفتیم این چه معنا دارد که بانک مرکزی می‌گوید ۸۰ درصد باید به نیما برود و ۲۰ درصد هم با روش‌های دیگر؟ گفتیم به هر روشی که می‌خواهید عمل کنید؛ حال، این روش‌ها از این قرار بود که پرداخت در سامانه نیما، واردات در برابر صادرات خرد، واگذاری پروانه صادراتی به غیر، پرداخت بدهی‌های ارزی و سیستم بانکی و اسکناس به نرخ سنا. به نظر من یکی از مواردی که با دانشگاه باید درباره آن فکر کنیم و به نتیجه برسیم، این است که با

یک سری از کشورها مثل عراق و افغانستان و پاکستان که ریالی هستند، صادرات به صورت ریالی معنا ندارد و منظور ما فروش ریالی است. الان صادرکننده‌ای به من مراجعه می‌کند و می‌گوید افغانستان اصلاً دلار ندارد و ریال می‌دهد. سؤال این است که این ریال از کجا آمده؟ مگر می‌شود این همه ریال در بازار افغانستان باشد؟ این‌ها همه معضل است. البته ما جلوی خیلی از آن‌ها را گرفته‌ایم. این ریال همان مشکل پایه پولی است که از آن صحبت می‌کنیم. نمی‌خواهیم این اتفاق بیفتد. آن‌ها ارز کف بازار را جمع کرده و به ریال تبدیل می‌کنند و به صادرکننده ما می‌دهند. ما تا ۱۶ مرداد ۹۷ حدود سه میلیارد یورو صادرات‌مان به عراق و افغانستان بوده و مصوبه داشتیم که با این‌ها مشکلی نداشته باشیم. حال آیا سه میلیارد ارز به کشور برگشته؟ نمی‌توانیم ریالی را حذف کنیم. الان مرز نشینان ما چگونه کالا مبادله می‌کنند؟ دلار و روپیه و دینار که نمی‌گیرند. بحث‌های ارزی فقط موضوعی اقتصادی نیست؛ بلکه موضوعی اجتماعی است. البته درست است که ارز، همه متغیرها را تحت تأثیر قرار می‌دهد، نمی‌توان رفتاری را که با صادرکننده در تهران می‌شود با صادرکننده مرز نشین در سیستان و بلوچستان و کردستان نیز همان رفتار شود؛ چون قواعد آن فرق می‌کند.

اولین دلیل مهم جهش‌های ارزی ما، بدهی‌های ناشی از جنگ بوده و دومین دلیل هم افت قیمت نفت در بازار و بخش مهم‌تر هم به دلیل تحریم‌ها بوده است. این آمار بین سال‌های ۷۲ تا ۷۴ است که اولین تکانه ارزی ما بوده و دلار از ۱۶۱ تومان به ۴۱۸ تومان رسیده است. یعنی ۱۵۹ درصد رشد کرده است. دوره دوم در سال‌های ۷۶ تا ۷۷ و زمان دولت اصلاحات است که دلار ۴۸۳ تومان بوده و در یک سال ۸۹ درصد رشد می‌کند. تکانه سوم هم سال ۹۱ و در زمان شدت تحریم‌های هسته‌ای بوده که دلار از ۱۲۵۲ تومان به ۳۶۹۸ تومان می‌رسد؛ یعنی ۱۹۵ درصد و در سال ۹۷ که از ۳۹۸۳ تومان به حدود ۱۳۵۰۰ تومان می‌رسد، حدود ۲۳۵ درصد رشد می‌کند. تجربه‌ای هم داریم که قیمت کالاها بعد از دو سال خودشان را تخلیه می‌کنند و خودشان را با بازار ارز تطبیق می‌دهند و الان این بحث وجود دارد که اگر ارز ۴۲۰۰ تومانی را حذف کنیم، چه اتفاقی می‌افتد؟ تحلیل دکتر مؤمنی این است تورمی که ناشی از افزایش نرخ ترجیحی به نرخ آزاد باشد، اثر

تورمی آن خیلی کمتر از اثر رانت ۴۲۰۰ تومانی است. این عین جمله ایشان است. مثلاً چای را از ارز ترجیحی خارج کرده و به ارز آزاد انتقال می‌دهیم؛ ولی افزایش قیمت آن در بازار دوبرابر بود؛ درحالی که افزایش نرخ ارز آن حدود شش‌برابر شده بود. اثر تورمی خودش را تخلیه کرده و نشان داده بود. بنابراین اینکه برخی اقتصاددانان بین رانت ۴۲۰۰ تومانی و تورم ناشی از برداشتن ۴۲۰۰ تومانی تناظر قرار می‌دهند، کاملاً غلط است و جنس این‌ها با هم فرق می‌کند. شما می‌گویید که اشکالی ندارد و رانت باشد، اما تورم ایجاد نشود. اتفاقاً آن رانت، خودش موجب تورم می‌شود. شما الآن می‌گویید که این رانت وجود دارد. مگر قبلاً رانتی نبوده است؟

چرا این قدر دولت بر سامانه‌ها تأکید می‌کند؟ می‌گوید همه مبادلات تجارت خارج کشور، در بستر سامانه جامع تجارت انجام شود؛ برای اینکه آن رانت، خارج از این سامانه ایجاد می‌شود. خارج از آن سامانه، امضای طلایی ایجاد می‌شود و خود این کار موجب تورم می‌شود. مثلاً در زمینه صادرات چگونه گاهی تصمیم‌گیری می‌شود که برای برخی کالاها محدودیت صادراتی ایجاد شود؟ چه مینا و شاخصی برای این کار وجود دارد؟ دوره می‌نشینند و کار کارشناسانه هم انجام می‌دهند؛ اما تصمیم را یک نفر دیگر می‌گیرد که مثلاً جلوی صادرات فلان کالا گرفته شود. این کار اشکالی ندارد؛ اما باید مینا و ثباتی وجود داشته باشد تا صادرکننده بتواند برنامه‌ریزی کند. شما اعلام می‌کنید از فردا صادرات فلان کالا ممنوع است. بعد مجبورید کمیته‌ای تشکیل دهید برای آن کسی که قبل از این اعلام ممنوعیت، کالای خود را بارگیری کرده و نزدیک گمرک است و دارد اظهار می‌کند؛ یعنی کمیته در کمیته تشکیل می‌دهید. این‌ها همه موجب فساد می‌شود و باعث می‌شود که خود سیستم به این سمت حرکت کند و رانت ایجاد کند. بعد هم بعضی از دوستان می‌گویند که اشکالی ندارد این رانت باشد. وقتی شما می‌گویید تورم ناشی از افزایش نرخ ارز از ارز ترجیحی به نرخ آزاد بیشتر از این رانت است، پس رانت بماند و نرخ را تغییر ندهیم، صورت مسئله را پاک کرده‌اید. شما تا اول آبان، هشت میلیارد را پر کردید و دو میلیارد هم واکنش وارد شد. نه میلیارد ارز ۴۲۰۰ تومانی خرج شد. این‌ها برای چند کالا بود؟ چقدر تورم زیاد شده؟ گوشت چقدر گران

شده؟ آیا به اندازه افزایش نرخ ارز انجام شده؟ اتفاقاً بخشی از افزایش قیمت گوشت و مرغ به‌خاطر همان رانت است. بنابراین تقابل میان تورم و رانت، تقابل غلطی است. بعد شما یک‌درصد تورم را با یک‌درصد رانت مقایسه می‌کنید؟! کدام مدل اقتصادی چنین چیزی را نشان می‌دهد؟ اصلاً وزن آن‌ها یکی است؟ یک‌درصد تورم با یک‌درصد رانت، یکسان نیست. ما می‌گوییم چند کالا را حذف کردیم و چه نتیجه‌ای داشته و چه نتیجه‌ای خواهد داشت؟ وضع موجود این است که رانت همه ما را اذیت می‌کند و زندگی را مختل کرده است.

بنده تا اینجا داستان افزایش نرخ ارزها را مطرح کردم و در هر دوره‌ای به‌خاطر اینکه نرخ ارز بالا رفت، اتفاقاتی افتاد. در دوره‌ای گفتیم خوب است که نرخ بالا برود؛ چون صادرات افزایش می‌یابد؛ ولی این اتفاق نیفتاد. چرا؟ من معتقدم که هیچ‌وقت سعی نکرده‌ایم خودمان را با سیاست‌های اقتصاد مقاومتی تطبیق بدهیم. لب کلام، درون‌زایی و برون‌گرایی است. تلاش نکردیم که ارزی تولید داخلی خود را حداقل کنیم. فقط از محدودیت‌ها و ممنوعیت‌ها استفاده می‌کنیم که مثلاً جلوی این کالا را بگیریم و وارد شود و جلوی آن کالا را بگیریم و صادر شود. می‌خواهم به آن سامانه برگردم که چه کمک‌هایی به ما می‌کند. الآن صادرکننده ما می‌خواهد رفع تعهد کند. لذا برای او هزار سامانه درست کرده‌ایم. اگر می‌خواهید به نیما بروید، باید از این مسیر بروید. اگر می‌خواهید به سنا بروید، باید از این مسیر بروید. اصلاً این‌ها ربطی به صادرکننده ندارد. شما درگاهی درست کنید به نام درگاه رفع تعهدات ارزی تا صادرکننده داخل آن بیاید و دیگر برای او مهم نباشد که آن چیست. بقیه هم با خود بانک مرکزی باشد و هر کاری می‌خواهد انجام دهد. اما دیگر صادرکننده را دچار مشکل نکنید تا برای تأیید و تخصیص ارز، یک ماه در صف بایستد. مسئله این است که سیاست تجاری ما بر سیاست ارزی ما تفوق ندارد. وقتی آقای رئیس‌جمهور و وزیر می‌گویند ریل‌گذاری توسعه صادرات کشور از طرق وزارت صمت انجام شود، ریل‌گذاری به معنای این است که سیاست‌های تجاری بر سیاست‌های ارزی تفوق داشته باشد. قاعدتاً بانک مرکزی مسئول اجرای سیاست‌های پولی است و خودشان هم می‌گویند که هروقت تراز پرداخت‌های ما نامتعادل شد، بانک مرکزی

باید دخالت کند؛ اما آیا بانک مرکزی جایی است که صادرکننده‌ها مراجعه کنند؟ اصلاً از لحاظ ساختار نهادی این کار صحیح نیست؛ اما بانک مرکزی این کار را انجام می‌دهد و سامانه‌ها در اختیار اوست. البته می‌دانم که دیدگاه آقای صالح‌آبادی چنین نیست و مطمئناً این مسئله از طرف ایشان اصلاح می‌شود. اگر ما به استفاده از ارزهای صادراتی برای واردات روی آوریم، ضمن حل شدن آن مشکلات، دغدغه بانک مرکزی هم کم می‌شود. این کار در این اوضاع که به ارز نیاز داریم، اشکالی ندارد. از اروپا برای ما مهمانی آمد. می‌گفت من زندگی شما را می‌بینم و انگارانه‌انگار که کشورتان تحریم شده است. اگر یک‌درصد از این تحریم‌هایی را که به شما وارد می‌شود، به کشوری اروپایی که جزء اتحادیه اروپاست، وارد می‌کردند، آن کشور به مشکلات فراوانی دچار می‌شد. بعد گفت مثلاً یونان، کشوری ورشکسته است و تحریم هم نیست؛ اما ببینید چه وضعی دارد!

بنابراین وقتی ریل‌گذاری انجام شد؛ برای مرکزیت آن باید احترام قائل شد. به پیامبر صلی الله علیه و آله هم چنین امر شد که «فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ». هیچ‌گاه به ایشان گفته نشده که اگر می‌خواهی تصمیم بگیری، جمعی تصمیم بگیر! بلکه گفته شده مشورت انجام بده؛ اما خودت تصمیم بگیر!

مسئله ما این است که بانک مرکزی در سال ۱۳۹۷ چقدر مقرر بانک و دستورالعمل داده بود که اغلب هم با یکدیگر تضاد داشتند؟ درنهایت هم به این نتیجه رسید که کثرت دستورالعمل‌ها، مقررات و توجه نکردن به ساختارهای صادراتی مسئله‌ساز است. حق هم داشتند. مثل این است که فردا به بنده بگویند تو مدیر کارخانه هستی! من که بلد نیستم و معلوم است که نمی‌توانم آنجا را جمع کنم. در اینجا هم درست یا غلط، مسئولیتی را به بانک مرکزی دادند که ابتدا خودش تصمیم‌گیر واحد بود؛ اما خوشبختانه با تلاش‌های جامعه صادرکنندگان و مجموعه دولتی، مسیر درستی اتفاق افتاد.

بانک مرکزی در سال ۹۷ از تعهد ارزی سخن گفت. تعهد ارزی به این معناست که صادرکنندگان باید ارز خودشان را به چرخه اقتصادی کشور بازگردانند. از این لغت می‌توان استنباط‌های مختلفی کرد. چرخه اقتصادی می‌تواند مصداق‌های مختلفی داشته باشد؛ اما مهم این است که ارز را برگرداند. دیدگاه رئیس‌جمهور این است

که برخوردهای قهری آخر کار است. شما می‌گویید برای صادرکننده‌ای که ارز خود را برنگرداند، محدودیت ایجاد کنید. کارت بازرگانی آن‌ها را تعلیق کنید و به آن‌ها اجازه ثبت سفارش ندهید و برایشان ضمانت‌نامه بانکی صادر نکنید. به‌نظرم باید میان صادرکنندگان تفاوت قائل شد. صادرکننده‌ای را که تلاش می‌کند تا ارز خود را برگرداند و در این کار هم خوش‌سابقه است و الآن برایش مشکلی ایجاد شده، نباید با کسی مقایسه کرد که ارز خود را اصلاً برنگردانده است. خوشبختانه این کار با کمک بانک مرکزی، گمرک و سازمان امور مالیاتی در حال انجام است. بحث ما در حوزه تعهدات ارزی این است که همه این‌ها بر تورم اثر خود را خواهد گذاشت. اگر در بحث تعهدات ارزی تسهیل قائل شوید و ارز وارد کشور بشود، یعنی می‌توانیم تولید و صادرات کنیم. اگر تولید هم انجام شود، فراوانی کالا، قیمت را کم می‌کند. حرف این است که برخورد صفر و صدی با صادرکنندگان جواب نمی‌دهد. برخورد باید بر مبنای نوع صادرکننده، سابقه کالای صادراتی و کشور مقصد باشد. برخورد با هر کدام از این ویژگی‌ها فرق می‌کند. نمی‌توان به کسی که پنج سال صادرکننده نمونه کشور شده است، گفت اگر ارز را برنگردانید، کارت‌تان تعلیق می‌شود. البته به علت برخی سیاست‌گذاری‌های غلط، کارت‌های یک‌بارمصرف هم داشته‌ایم. چون تا قبل از این در کشور، دریافت کارت بازرگانی خیلی ساده بود. البته روند آن را عوض کردند. یکی از نکاتی که گفتم اگر سامانه‌ای شود، آن اتفاق‌ها نمی‌افتد، همین است. الآن صدور کارت بازرگانی کاملاً سامانه‌ای است. قبلاً چه اتفاقی می‌افتاد؟ دریافت کارت بازرگانی خیلی راحت بود؛ یعنی داشتن صرف دیپلم و مقداری تجربه برای گرفتن آن کفایت می‌کرد. وقتی این چنین ساده بود، هر کسی می‌توانست آن را بگیرد و مشکلات زیادی را ایجاد کند. اما اگر الآن این سیاست‌گذاری‌ها به‌درستی انجام شده و رویه تعهد ارزی کاملاً روشن شود، این مشکلات برطرف خواهد شد. یعنی ضمانت اجرایی داشته باشد و تصمیم‌گیری‌ها کارشناسانه و بر مبنای شاخص باشند.

روشن‌اندیشه درباره ارز ترجیحی هم بحث فرمودید. اگر نکته دیگری در این خصوص دارید، بفرمایید.

بنده با حذف ارز ترجیحی به دلایلی که گفتم، موافقم؛ اما تجربه نشان داده است که تا الآن به تدریج کالاهای

مشمول ارز ترجیحی حذف شده و سه چهارم کالا بیشتر نموده است. اثرات آن‌ها را هم می‌توان روی تورم مطالعه کرد و دید که این حذف، چه فضای رانتی را هم از بین برده است. الآن چه اتفاقی می‌افتد؟ متأسفانه برخی کالایی را وارد می‌کنند به امید اینکه تحت فشار قرار بگیرد و ارز ترجیحی بگیرند. در این زمینه باید مطالعه‌ای انجام شود و دید که در تخصیص و تأمین ارز ۴۲۰۰ تومانی، به چه کسانی ارز می‌دهیم و چه مبنایی دارد و اثر آن چیست. اگر قرار باشد به نهادهای دامی خودم ارز ۴۲۰۰ تومانی بدهم و این قیمتی که الآن داریم، اگر این نهاده را با این نرخ بردارم و ارز نیمایی بدهم و نرخ آن تغییر نمی‌کند، پس در اینجا رانتی در حال ردوبدل شدن است. معتمد اگر این فضای رانتی برداشته شود یا بهتر بگویم فضایی که شائبه رانتی شدن دارد، برطرف شود، این مسائل کمتر در آن پیش می‌آید. اینجا افزایش نرخ ارز بر تورم اثر می‌گذارد؛ اما ببینید که وزن آن چقدر است.

رویش‌ان‌لیشه بحث بعدی هم که مقداری با مباحث سیاسی گره می‌خورد، توافق با آمریکا است. به نظر شما این مسئله تا چه اندازه می‌تواند در حل مسائل ارزی به ما کمک کند؟

ما نباید مشکلات داخلی خود را به تحریم‌ها گره بزنیم. مگر زمانی که آمریکایی‌ها در برجام بودند، این مشکلات را نداشتیم؟ صادرات ما در آن زمان چقدر بود؟ کدامیک از صرافی‌ها و بانک‌های ما در زمان برجام روابط کارگزاری داشتند که الآن ندارند؟ واقعیت این است که نداشتیم و شاید در حوزه تجارت‌های خارجی، گشایش‌هایی در دیپلماسی اقتصادی با سایر کشورها ایجاد شد؛ اما فکر می‌کنم این‌ها همه در حد کاغذبازی بود. شاید بگویند در حوزه واردات اتفاقاتی افتاده است. من با دیگر حوزه‌ها کاری ندارم؛ اما در حوزه صادرات، اساس بحث تجارت خارجی ما، گشایش LC است و اینکه بتوانیم راحت صادر کنیم و ارز را از طریق سیستم بانکی برگردانیم. کدامیک از روابط بانکی ما در زمان برجام درست بوده که الآن که مثلاً آمریکا در برجام حضور ندارد، بگوییم چون آن‌ها بودند، این روابط بانکی درست بوده است؟ بانک مرکزی باید گزارش دهد که مثلاً در دوره برجام، این اندازه روابط کارگزاری برقرار کردم تا بتوان مقایسه‌ای انجام داد. به نظر من، در طول سه سال گذشته کار بزرگی در کشور

از طرف صادرکنندگان و مردم انجام شد. فکر می‌کنم آن بار اقتصادی تحریم‌ها تخلیه شد. کار بزرگ این بوده که با توجه به اینکه مهم‌ترین اثر تحریم‌ها در کشور اثر نفت بوده است، آیا الآن اقتصاد کشور با نفت می‌چرخد؟ نمی‌توان پاسخ مثبت یا منفی کاملی به این سؤال داد. اما بالأخره کارهایی انجام شد. اگر قرار است درباره برجام یا هر چیز دیگری مذاکره شود، باید به این دقت کرد که تحریم برای ما تهدیدی بود که به فرصت تبدیل شد. البته به همه فشار آمد؛ اما الآن می‌بینیم که روند فعلی، روند دو سال پیش نیست. همیشه این جمله در ذهنم است که حضرت آقا فرمودند: «آرزوی واقعی من این است که روزی در چاه‌های نفت را ببندیم و اقتصاد کشور، غیر نفتی باشد.» من معتقدم که آن روز، امروز است. به هر حال واردات را که به تأمین ارز نفت نیاز داشت، به صادرات گره زده‌ایم. در دوره‌هایی به محض اینکه قیمت نفت بالا می‌رفت، صادرات تمام می‌شد و به کالاهای لوکس تبدیل می‌شد.

کتابی به نام هنر تحریم‌ها نوشته شده است که امور بسیاری در کشور بررسی شده و روی آن‌ها دست گذاشته شده است. در این کتاب، کشور به دو طبقه تقسیم می‌شود. همچنین گفته شده که تحریم را بر حوزه‌هایی بگذارید که مردم به آن نیاز دارند. تحریم هیچ‌وقت بر کالاهای مصرفی بالاشهری‌ها وضع نمی‌شود. تحریم‌ها بر گوشت و مرغ و امثالهم وضع می‌شود. اما در نهایت نتوانستند آن فشار واقعی را با تحریم حاصل کنند. ما الآن باید امتیاز بگیریم. نگاهی که ما در دولت جدید به شرق داریم، مهم است. باید ظرفیت‌های شرق را ببینیم و همه تخم‌مرغ‌ها را در سبد اروپایی‌ها نچینیم. منظور از شرق هم فقط چین نیست؛ ۱۵ کشور همسایه ما هستند و اوراسیا را هم پیش چشم خود داریم؛ قزاقستان، قرقیزستان، بلاروس، روسیه و ارمنستان. همچنین چین و هند هم هستند. این ۱۵ کشور همسایه چقدر واردات می‌کنند؟ لذا باید از ظرفیت همسایه‌های خود استفاده کنیم. این ۱۵ کشور حدود ۱۶۰۰ میلیارد یورو واردات دارند. ما چقدر از این ظرفیت استفاده می‌کنیم؟ ما از آن ۱۶۰۰ میلیارد، ۱۰۰ میلیارد یورو ظرفیت داریم؛ اما فقط حدود ۲۴ میلیارد صادر می‌کنیم. باید این رقم را به ۱۰۰ میلیارد برسانیم.

ما در حوزه حمل‌ونقل هم ظرفیت‌های زیادی داریم. در این حوزه هم که فقط کالاهای خودمان نیست.

حوزه دریای خزر مربوط به پنج کشور ساحلی است مثل ایران، روسیه، آذربایجان، قزاقستان و ترکمنستان. سهم روس‌ها از این حوزه ۶۹ درصد است. ایران هم ۳۰ درصد دارد و آن سه کشور یک‌درصد دارند. خود این، ظرفیت است.

البته ظرفیت‌های دیگری هم داریم. ظرفیت زمینی حمل بار ما به روسیه، ارمنستان و آذربایجان، عراق و همچنین ظرفیت‌های دریایی ما چشمگیر است. ناوگان کشتیرانی ما ناوگان خوبی است. در مواردی در حال استفاده از پنجاه درصد توان و ظرفیت صادراتی خود هستیم؛ به این دلیل که از حیث مدیریتی ضعیفیم. حوزه دریای خزر، خلیج فارس و... که ظرفیت‌های ماست باید از آن استفاده کنیم.

بنابراین اگر همه مسائل را با برجام محاسبه کنیم، به نتیجه‌ای نمی‌رسیم. عمده مسائل ما به مدیریت برمی‌گردد و تصمیم‌گیری‌ها در حوزه‌های مختلف بسیار مهم است. ما باید مشخص کنیم که چه کسانی در مرزهای ما تصمیم می‌گیرند. گمرک، سازمان راهداری، وزارت کشور، استانداری و... هرکس ادعایی دارد و برای خودش کاری انجام می‌دهد. در این اوضاع نمی‌شود از آن ظرفیت‌ها به‌خوبی استفاده کرد. من اعتقاد دارم حوزه مدیریت بسیار مهم است و باید نگاه نویی به تجارت خارجی کشور انداخت و خوشبختانه این نگاه نو در حال ایجاد است. نکته بسیار مهم این است که باید کار کارشناسانه انجام بدهیم. ما خوب تصمیم‌گیری می‌کنیم؛ اما کار کارشناسانه را خوب انجام نمی‌دهیم. الآن در حوزه تجارت خارجی کشور، چه درون‌مرزی و چه برون‌مرزی می‌دانیم مشکلاتمان چیست. برخی از این مشکلات بسیار زیاد است؛ اما برخی از آن‌ها مشکلاتی است که حل‌شدنی است و بخشی از آن‌ها نیز به همگرایی و بودجه نیاز دارد.

رویش‌ان‌لیشه با این تفاسیر درخصوص اثرگذاری جهش‌های ارزی بر تورم، می‌توان دو دسته راهکار برای حل مشکل تورم ناشی از نوسانات ارزی مطرح کرد. یک دسته راهکارهای جلوگیری از رخ‌دادن نوسانات ارزی و به‌عبارتی جلوگیری از علت است و دسته دوم هم راهکارهای جلوگیری از اثرگذاری این جهش‌ها، با فرض وقوع بر تورم است.

من با دیدگاه شما موافقم که الآن راهکار جامع و مانعی پیدا کنیم که اگر چندوقت بعد هم این جهش

اتفاق افتاد، بتوانیم با آن مقابله کنیم. تلاش ما این است که این جهش اتفاق نیفتد؛ اما اگر اتفاق افتاد، باید کاری کنیم که شاخص‌ها اصلاح شود تا اثرگذاری نرخ ارز بر آن شاخص‌ها به حداقل برسد.

در حال حاضر می‌خواهیم برای سال ۱۴۰۱ طرحی را به نام طرح مشوق‌های صادراتی هوشمند اجرا کنیم که اثر توری نداشته باشد. در اوایل دهه ۸۰، صادرات ما حدود ۱۵-۲۰ میلیارد دلار بوده است. ما در آن زمان رویه‌ای به نام جایزه صادراتی داشتیم که هر صادرکننده‌ای، هرچقدر صادر کند، درصدی جایزه به او تعلق می‌گیرد و مبلغی در حدود ۳۲۰ میلیارد تومان به صادرکننده جایزه می‌دادند. الآن صادرات ما حدود ۴۰-۴۵ میلیارد دلار شده، اما دیگر اصلاً جایزه و حمایتی برای صادرکننده وجود ندارد. ما در این طرح خود، با توجه به برنامه‌ای که ریخته‌ایم، از حمایت‌های هوشمند و اثرگذار و تورمزدا صحبت کرده‌ایم. اول اینکه ما به صادرکننده پول نقد نمی‌دهیم. ۱۵۰۰ میلیارد تومان بودجه مشوق‌های سال ۱۴۰۱ است که ان‌شاءالله سازمان برنامه و بودجه بخش اعظم آن را به ما بدهد. ما در اینجا نقدینگی ایجاد نمی‌کنیم، مشوق‌های ما غیرمستقیم و در راستای کاهش هزینه‌های صادرکنندگان است که قیمت تمام‌شده آن، پایین بیاید و بتواند در بازار رقابت کند. این برنامه را در ۱۰ سرفصل نوشته‌ایم: هزینه‌های حمل، هزینه‌های بازاریابی، هزینه‌های ورود به بازار و... در این سرفصل‌ها اگر صادرکننده کاری را انجام دهد، هزینه‌ها را به او نمی‌دهیم؛ بلکه مثلاً به کشتیرانی می‌دهیم تا بار او را با قیمت پایین‌تر ببرد. ممکن است بپرسید این مدل چگونه چیده شده؟ مثلاً شما سال آینده پیش من می‌آیید، من سوال می‌کنم که شما ۳۰۰ میلیون دلار در سال ۱۴۰۰ صادرات داشتید، در سال ۱۴۰۱ پیش‌بینی‌تان برای صادرات چقدر است؟ و شما می‌گویید که ۳۰۰ میلیون را دوبرابر می‌کنم. من در اینجا سفره‌ای برای شما پهن کرده‌ام که ده جایزه در آن قرار دارد. مثلاً برای شما فلان درصد و فلان تومان جایزه می‌گذارم؛ اما نظارت هم می‌کنم که هرگاه صادرات خود را زیاد کردید، به همان نسبت به شما کمک کنم. ●

رابطه نوسانات ارزی و تورم

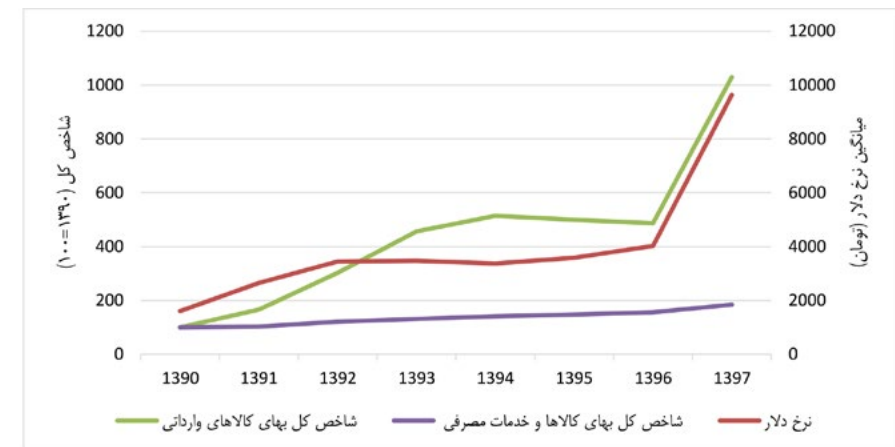


سید حسین حسینی
دانشجوی دکتری اقتصاد

یکی از مصائب اقتصاد ایران که همه افراد، آن را در زندگی روزمره خود لمس کرده‌اند، افزایش مستمر سطح عمومی قیمت‌هاست؛ از خوراک گرفته تا مسکن و در علم اقتصاد از آن به «تورم» یاد می‌شود. از طرف دیگر، یکی از متغیرهای کلیدی در اقتصاد ایران که از آن به «لنگر اسمی» یاد می‌شود، «نرخ ارز» است. در نوشتار پیش رو، تلاش شده ارتباط بین تورم و نرخ ارز به اجمال بررسی شود. اقتصاددانان وقتی می‌خواهند از تورم صحبت کنند، چون تورم از جنس قیمت است، از قیمت بحث می‌کنند. در این علم قیمت هر چیزی از تلاقی عرضه و تقاضای آن به دست می‌آید. اقتصاددانان همه عواملی را که عرف از علل افزایش قیمت می‌داند مثل افزایش دستمزد، افزایش قیمت حامل‌های انرژی، افزایش نقدینگی و ... یا در طرف عرضه قرار می‌دهند یا تقاضا و می‌گویند عوامل مذکور با بهم‌زدن تلاقی قبلی عرضه و تقاضا (قیمت قبلی)، تلاقی جدیدی می‌سازند (قیمت جدید). در این توضیح، اگر تغییر قیمت، صعودی، مستمر و به صورت عمومی در کالاها رخ دهد، به آن تورم می‌گویند.

در این نگاه، افزایش نرخ ارز به این دلایل موجب برهم‌زدن تلاقی عرضه و تقاضا شده و به تورم منجر می‌شود:

۱. افزایش قیمت کالاهای وارداتی مصرفی؛ همان‌طور که در نمودار پیش رو مشخص است، چون بخشی از واردات کشور شامل کالاهای مصرفی است، افزایش نرخ ارز موجب گران‌تر شدن قیمت داخلی کالاهای وارداتی می‌شود؛ مثل کالاهای مصرفی وارداتی برای مصرف‌کننده. این افزایش قیمت فقط در کالاهای مصرفی وارداتی منحصر نمانده و به دلیل نبود جایگزین کافی برای برخی از این کالاها، به سایر کالاها نیز سرایت می‌کند.



میانگین نرخ دلار، شاخص کل بهای کالاهای و خدمات مصرفی و کالاهای وارداتی در ایران (۱۳۹۰ تا ۱۳۹۷)
منبع: مرکز آمار ایران و یافته‌های تحقیق

۲. افزایش قیمت کالاهای وارداتی واسطه:

تولیدات مختلف در کشور از تولیدات صنعتی گرفته تا تولید روغن نباتی و دام و طیور، شدیداً به واردات کالاهای سرمایه‌ای، واسطه‌ای و مواد اولیه وابسته است. نمودار زیر به خوبی نمایانگر این وابستگی است.

| سال | درصد تغییر | | سهم (درصد) |
|-------------------------------|------------|-------|------------|
| | ۱۳۹۶ | ۱۳۹۷ | |
| ۱۳۹۵ | ۲۷۰۶۱ | ۳۵۲۷۹ | ۲۹۰۲۲ |
| ۱۳۹۶ | ۹۱۵۳ | ۹۶۴۰ | ۷۳۳۲ |
| ۱۳۹۷ | ۲۲۹۲ | ۹۳۶۲ | ۶۶۲۳ |
| مواد اولیه و کالاهای واسطه‌ای | -۱۷/۷ | ۳۰/۴ | ۶۷/۳ |
| کالاهای سرمایه‌ای | -۲۳/۹ | ۵/۳ | ۱۷/۰ |
| کالاهای مصرفی | -۲۹/۳ | ۲۸/۴ | ۱۵/۳ |
| کالاهای طبقه‌بندی نشده | -۲/۴ | -۰/۶ | ۰/۴ |
| جمع کل | -۲۰/۷ | ۲۴/۷ | ۱۰۰/۰ |

جدول ترکیب واردات گمرکی بر اساس نوع مصرف (میلیون دلار)
منبع: گزارش اقتصادی و ترازنامه سال ۱۳۹۹ بانک مرکزی

این وابستگی موجب شده است که در مواقع افزایش نرخ ارز مواد اولیه، سرمایه‌ای و واسطه‌ای که در تولید داخلی به کار گرفته می‌شوند، افزایش قیمت داشته و موجب گران‌تر شدن تولید داخلی و تورم گردد. به این نوع از تورم در اقتصاد، تورم فشار هزینه گفته می‌شود.

۳. افزایش قیمت کالاهای صادراتی غیرنفتی:

افزایش نرخ ارز با تأثیرگذاری بر قیمت کالاهای صادراتی موجب تورم می‌شود. افزایش نرخ ارز در کوتاه‌مدت موجب شده صادرات به صرفه‌تر شده و صادرکننده بتواند با اندکی کاهش در قیمت خارجی اقلام صادراتی، بازار بیشتری از مصرف خارجی را در اختیار گرفته، میزان صادرات را افزایش داده و سود بیشتری نسبت به قبل کسب کند. فرصت صادراتی جدید و افزایش میزان صادرات موجب می‌شود عرضه داخلی کاهش یابد و بالتبع محصولات مذکور در بازار داخلی گران‌تر شود. البته به دلیل وابستگی تولید کشور به واردات و تورمی بودن اقتصاد، این وضعیت در بلندمدت ادامه نیافته و افزایش نرخ ارز صادرات غیر نفتی را کاهش می‌دهد. در کنار این عامل، کالاهایی که امکان صادرات دارند نیز طبق منطق هزینه فرصت صادراتی عمل کرده و قیمت‌های خود را تعدیل می‌کنند.

۴. انتظارات تورمی:

در ضمیر ناخودآگاه کنش‌گران اقتصادی کشور این‌گونه نقش بسته شده است که افزایش نرخ ارز، تورم آتی را در پی خواهد داشت. این انتظار تورمی مزید بر علل مذکور در بندهای قبل شده و نااطمینانی ناشی از آن در ابعاد مختلف اقتصاد کشور رخنه می‌کند و موجب آن می‌شود که از یک طرف تولیدکنندگان بهانه‌ای برای افزایش قیمت پیدا کنند و از طرف دیگر مصرف‌کنندگان مقاومت چندانی در خصوص افزایش قیمت‌ها از خود نشان ندهند.

۵. افزایش نقدینگی:

ارز از چند جهت بر نقدینگی اثر گذاشته و موجب تورم می‌شود:

اول اینکه از عوامل اصلی تورم افزایش نقدینگی ناشی از خلق پول بانک مرکزی یا خلق پول بانک‌های تجاری است. وقتی از علت خلق پول بانک مرکزی سؤال می‌شود، عواملی را باید گفت که یکی از آن‌ها به ارز مربوط می‌شود. اما چگونه؟ در اقتصاد ایران دولت نقش پررنگی دارد. این پررنگی در عرصه تجارت خارجی نیز نمایان است؛ به طوری که بخش دولتی غالب صادرات کشور را انجام می‌دهد. منابع ارزی حاصل از صادرات جزء درآمدهای دولت محسوب شده و دولت در بودجه سالیانه آن را لحاظ می‌کند. در مواقع عادی دولت این منابع را در اختیار بانک مرکزی قرار می‌دهد و معادل ریالی آن را دریافت می‌کند؛ اما در مواقعی مثل زمان تحریم که دولت از دستیابی به منابع ارزی خود محروم است، به ناچار و بدون تسویه ارزی با بانک مرکزی اقدام به دریافت ریالی می‌کند. منابع ریالی مذکور به دلیل عدم وصول منابع ارزی معادل آن‌ها موجب افزایش نقدینگی و در نتیجه تورم می‌شود.

دوم اینکه با افزایش نرخ ارز، از یک سو نیاز واردکنندگان به نقدینگی برای تأمین منابع ریالی مورد نیاز برای

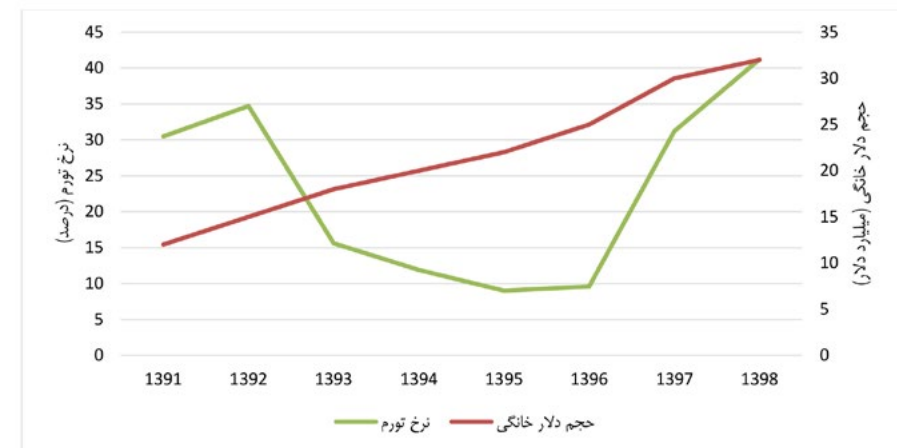
منابع

۱. اصغرپور، حسین؛ جودی، سکینه؛ مهین اصلانی‌نیا، نسیم، تحلیل تجربی میزان انتقال اثر نرخ ارز بر قیمت صادرات غیرنفتی ایران، فصلنامه پژوهش‌های اقتصادی، سال یازدهم، شماره سوم، پاییز ۱۳۹۰.
۲. بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران.
۳. پیرایی، خسرو؛ کوروش پسندیده، حسین، مطالعه تجربی رابطه بین نرخ ارز و تورم در ایران، پژوهشنامه علوم انسانی و اجتماعی، سال اول، شماره چهارم، سال ۱۳۸۱.
۴. شاکری، عباس، مقدمه‌ای بر اقتصاد ایران، تهران، رافع، ۱۳۹۵.
۵. صمصامی، حسین؛ توتونچی ملکی، سعید، بررسی اثرات مستقیم و غیرمستقیم تغییرات نرخ ارز بر صادرات غیرنفتی، فصلنامه اقتصاد و الگوسازی، دوره ۱، شماره ۱، بهار ۱۳۸۹.
۶. گزارش اقتصادی و ترازنامه سال ۱۳۹۹، بانک مرکزی.
۷. مرکز آمار ایران.

واردات افزایش می‌یابد و از سوی دیگر، چون غالب معاملات تجاری کشور با نرخ ارز غیررسمی صورت می‌گیرد، نیاز کنش‌گران معاملات تجاری به منابع ریالی شدت می‌گیرد. دو عامل مذکور موجب می‌شوند نقدینگی در جایگاه مهم‌ترین عامل تورم در کشور به‌صورت درون‌زا افزایش یابد.

آنچه توضیح داده شد، تأثیر افزایش نرخ ارز بر ایجاد تورم بود. تورم و ارز رابطه دیگری نیز دارند و آن اثری است که تورم بر نوسانات ارزی می‌گذارد.

روی دیگر تورم، کاهش ارزش پول ملی (ریال) است. در چنین مواقعی مردم تمایل دارند به‌جای نگهداری ریال، دارایی‌هایی هم چون طلا، مسکن، سکه و... نگهداری کنند. تمایل مردم به یک دارایی به قدرت خرید آن‌ها، وضعیت نگهداری دارایی، سرعت و وضعیت فروش (نقد کردن) آن و توان دارایی در حفظ ارزش پول بستگی دارد. ارز به دلایلی چون توانایی خرید آن با حجم پول کم، نگهداری آسان، سرعت نقدشوندگی زیاد، نداشتن کارمزد و مالیات خریدوفروش، دردسترس بودن آن، وجود سهمیه ارزی و... یکی از دارایی‌هایی است که مورد تقاضای علی‌الخصوص سفته‌بازان واقع می‌شود. این تقاضا به گونه‌ای است که طبق آمار غیررسمی بیش از ۳۰ میلیارد دلار ارز خارج از شبکه ارزی کشور احتکار شده است. همان‌طور که در نمودار پیش رو مشخص است، با افزایش تورم طی سال‌های ۱۳۹۱ تا ۱۳۹۸، حجم دلار خانگی به‌عنوان مهم‌ترین ارز مورد تقاضا در ایران نیز افزایش یافته است. البته در تحلیل این نمودار باید در کنار تورم، انتظارات تورمی مردم را نیز مدنظر قرار داد.



حجم دلار خانگی و نرخ تورم در ایران (۱۳۹۱ تا ۱۳۹۸)
منبع: داده‌های بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران و یافته‌های تحقیق

از آنجا که گفتیم قیمت در اقتصاد از تلاقی عرضه و تقاضا پیدا می‌شود، افزایش تقاضای ارز در اوضاع تورمی موجب افزایش قیمت ارز می‌شود. طبق تأثیر نرخ ارز بر تورم که در ابتدا گفته شد، این افزایش قیمت علی‌القاعده باید به تورم بیشتر منجر شود و تورم مذکور نیز باعث افزایش نرخ ارز شود و به همین ترتیب این دور ادامه پیدا کند؛ اما از آنجا که نظام ارزی ایران از نوع شناور مدیریت شده است، در این مواقع بانک مرکزی برای جلوگیری از دور گفته‌شده در بازار دخالت کرده و تا زمانی که منابع ارزی او اجازه می‌دهد، با افزایش عرضه ارز سعی می‌کند قیمت ارز را کنترل کند. ◻

| نوع ارز | | خرید | فروش |
|---------------|-------|-------|-------|
| دلار | 26500 | 27000 | 26500 |
| یورو | 33500 | 34000 | 33500 |
| پوند | 36500 | 38500 | 36500 |
| فرانک سوئیس | 29500 | 30500 | 29500 |
| دلار کانادا | 23450 | 24300 | 23450 |
| دلار استرالیا | 21000 | 21500 | 21000 |
| لیر ترکیه | 3950 | 4200 | 3950 |
| درهم امارات | 8150 | 8450 | 8150 |
| کرون سوئد | 3310 | 3400 | 3310 |
| کرون فنلاند | 3220 | 3300 | 3220 |
| کرون دانمارک | 4700 | 4950 | 4700 |



■ اگر ما توانستیم تولید داخلی را رونق ببخشیم، مسئله تورم حل خواهد شد؛ مسئله اشتغال حل خواهد شد؛ اقتصاد داخلی به معنای حقیقی کلمه استحکام پیدا خواهد کرد. اینجا است که دشمن با مشاهده این وضعیت، مایوس و ناامید خواهد شد. وقتی دشمن مایوس شد، تلاش دشمن، توطئه دشمن، کید دشمن هم تمام خواهد شد. سهم دولت در این کار، پشتیبانی از تولیدات داخلی صنعتی و کشاورزی است. سهم سرمایه داران و کارگران، تقویت چرخه تولید و اتقان در کار تولید است. و سهم مردم - که به نظر من از همه این‌ها مهم‌تر است - مصرف تولیدات داخلی است.

بیانات مقام معظم رهبری

پیام نوروزی

۱۳۹۱/۰۱/۰۱

پرونده نظام عرضه کالا و خدمات و تورم

نظام توزیع؛ قلب پمپاژکننده جریان اقتصادی

فهم زنجیره‌ای مشکلات نظام توزیع؛ بهترین راهکار در جهت بهبود آن

صدور فاکتور الکترونیک؛ اقدامی مؤثر در اصلاح زنجیره توزیع کالا

تأثیر نابسامانی نظام توزیع کالا و خدمات بر تورم



گفت‌وگوبا دکتر وحید شقاقی شهری

عضو هیئت علمی
دانشکده اقتصاد دانشگاه خوارزمی

نظام توزیع؛

قلب پمپاژکننده جریان اقتصادی



روشن‌ان‌بیشه آسیب‌های نظام توزیع کالا و خدمات و آثار آن بر اقتصاد کشور چیست؟

سه نظام محوری باید در اقتصاد با یکدیگر هماهنگ باشند تا کالا به‌موقع به‌دست مصرف‌کننده نهایی برسد و مسائل زشتی مثل احتکار یا کمبود تقاضا وجود نداشته باشد. این سه نظام عبارت‌اند از: نظام تولیدی، نظام وارداتی و نظام توزیعی. یکی از مشکلات کشور این است که این سه نظام، هم درون خود مشکل دارند و هم در ارتباط با یکدیگر دچار مشکل هستند.

نظام توزیع باید نظامی شفاف و قابل پایش باشد. اساساً مسئولیت نظام تولید، تولید کالا و خدمات است. نظام واردات نیز موظف است مواد اولیه، مواد واسطه یا کالای نهایی را وارد اقتصاد ایران کند. مسئولیت نظام توزیع هم این است که کالاها و خدمات را از نظام تولید یا نظام واردات بگیرد و این‌ها را در موی‌رگ‌های خود انبار کند تا در این موی‌رگ‌های نظام توزیع پخش شوند و به‌دست مصرف‌کننده نهایی برسند؛ یعنی از عمده‌فروشی به خرده‌فروشی رسیده و از خرده‌فروشی به مصرف‌کننده برسد. متأسفانه نظام توزیع ما نتوانسته است به این دو نظام به‌خوبی متصل شده و با آن‌ها هماهنگ شود؛ یعنی نظام تولید، کالا و خدمات را به‌موقع تولید نکرده یا نظام واردات، مواد اولیه، قطعات و تجهیزات را به‌موقع وارد نکرده و موجب شده است تا نظام توزیع ما دچار مشکل شود. ثانیاً حتی اگر آن دو نظام نیز به‌موقع کار کنند، درون نظام توزیع، آن شفافیت حاکم نیست؛ لذا شفاف‌بودن موجب شده است مسیر حرکت کالا و خدمات از عمده‌فروشی به خرده‌فروشی به‌آسانی طی نشود و مسائلی همچون احتکار، رانت، فساد و سهل‌انگاری ایجاد شود؛ یعنی کالا در عمده‌فروشی آمده، ولی یا احتکار شده یا اصلاً به‌موقع وارد موی‌رگ‌های توزیعی نشده است.

روشن‌ان‌بیشه دولت با استفاده از چه ابزارهایی می‌تواند نظام توزیع کالا و خدمات را سامان دهد؟

دولت باید اولاً بین نظام تولید و واردات و نظام توزیع هماهنگی برقرار کند. وظیفه دولت این است که هماهنگی‌ها را ایجاد کند و تا زمانی هم که این هماهنگی‌ها نباشد، نظام توزیع خوب کار نمی‌کند. دومین مورد این است که دولت باید نظارت سیستمی و هوشمندی را در نظام توزیع ایجاد کند. الآن نظام توزیع سنتی است و نظارت‌ها هم به‌تبع سنتی پیش می‌رود. حال وقتی نظارت‌های دولت، همچنان سنتی باشد و هنوز هم مأمور بفرستد تا انبارها را کنترل کرده یا فروشگاه‌ها را رصد کند، مشخص است که نظام توزیع کارآمدی ایجاد نمی‌شود. نظارت‌ها باید هوشمند و سیستمی باشد؛ یعنی وقتی کالا چه از کانال واردات و چه از کانال تولید وارد انبارها می‌شود، باید رصد شود تا مرحله‌ای که به‌دست خرده‌فروشی می‌رسد. این رصدها باید سیستمی، هوشمند و برخط (آنلاین) باشد تا امکان احتکار، تعطل و فساد وجود نداشته باشد. متأسفانه سازمان‌های نظارتی ما سیستمی عمل نمی‌کنند و درک درستی هم از مسائل نظارت هوشمند و سیستمی ایجاد نشده است. این موضوع موجب شده است که هماهنگی میان آن سه نظام وجود نداشته باشد و حتی خود نظام توزیع هم کنترل نشود.

شفاف‌بودن موجب شده است مسیر حرکت کالا و خدمات از عمده‌فروشی به خرده‌فروشی به‌آسانی طی نشود و مسائلی همچون احتکار، رانت، فساد و سهل‌انگاری ایجاد شود؛ یعنی کالا در عمده‌فروشی آمده، ولی یا احتکار شده یا اصلاً به‌موقع وارد موی‌رگ‌های توزیعی نشده است.

روشن‌ان‌بیشه عملیات تنظیم بازار در اوضاع فعلی تا چه میزان می‌تواند یا نتوانسته است در جهت کنترل افزایش قیمت‌ها مؤثر باشد؟

مهم‌ترین مسئله تنظیم بازار که ما همیشه از آن غافل شده‌ایم، این است که باید از میزان تقاضای بازار و تقاضای اقتصاد برآوردهای علمی و درستی داشته باشیم. اگر آن برآورد درست نباشد، آن هماهنگی نمی‌تواند بین

نظام تولید، واردات و توزیع درست انجام شود و ضعف ما هم در همین درست نبودن برآوردهاست که باعث می‌شود ابتدا حادثه رخ دهد و بعد به دنبال علت آن باشیم؛ مثلاً عرضه تخم مرغ به دلیل ناهماهنگی کمتر شده و بعد تازه به فکر حل این مشکل افتاده‌ایم؛ یعنی حادثه اتفاق افتاده و بعد به دنبال راه حل آن رفته‌ایم. به هر حال آن برآوردها و تحلیل‌ها درست نبوده و چون تنظیم بازار نتوانست برآوردهای درستی از آینده ارائه دهد، همیشه بعد از وقوع حادثه به فکر حل آن افتاده و ماحصل آن هم نابسامانی‌های بازار در مقاطع مختلف است.

روشن‌ان‌بیشه تجربه سایر کشورها در نظارت موفق و مؤثر بر فرایند توزیع کالا و خدمات و سالم‌سازی آن چیست؟

در دنیا اقتصاد بازار سالم حاکم است و عملکرد هم شفاف است. اما در اقتصاد ایران، اقتصاد بازار مشکل دارد و ما بازار سالم و شفاف نداریم. در بازار ایران انحصارکننده وجود دارد و رقابت سالمی رخ نمی‌دهد. به هر کالایی که نگاه می‌کنید، ردپای انحصار وجود دارد؛ مثلاً واردات موز، واردات سیب‌زمینی، واردات گندم، واردات خودرو و هر کالایی را که ردپایی کنید، ردپای انحصار و زدوبند وجود دارد. ما بازار نداریم و چون بازار نداریم، شفافیت هم نداریم و چون شفافیت نداریم، نمی‌توانیم موفق عمل کنیم. اما در دنیا انحصار وجود ندارد و اوضاع بازار اوضاع سالمی است و اقتصاد بازار عملکرد سالم خودش را دارد. لذا مشکلاتی مثل مشکلات ما در دنیا وجود ندارد.

فضای مجازی برای بعد از وقوع حادثه، ایجاد مطالبه می‌کند. وقتی که مسئله یا مشکلی در بازار اتفاق می‌افتد، این امر در فضای مجازی به دغدغه تبدیل می‌شود و اگر حساسیت برانگیز باشد، موجی را ایجاد می‌کند و موجب می‌شود مسئولان به پاسخگویی دعوت شوند.

روشن‌ان‌بیشه آیا استفاده از ظرفیت مردمی در تعاونی‌های روستایی ممکن است به بهبود فرایند توزیع کالا و خدمات کمک کند؟ چگونه؟
واقعیت این است که در تعاونی‌ها تجربه موفق نداشتیم؛

یعنی نتوانستیم تعاونی‌ها را به درستی ساماندهی کنیم و از ظرفیت تعاونی‌ها هم نتوانستیم استفاده کنیم و عملکرد تعاونی‌ها مطابق انتظار نبوده است. دلیل آن هم این بوده که نتوانستیم نظام برنامه‌ریزی، هماهنگ و کارآمدی را برای تعاونی‌های کشور ایجاد کنیم و تعاونی‌های روستایی هم همین وضعیت را دارند و با اینکه می‌شد ظرفیت خوبی برای کشور ایجاد شود، برنامه‌ریزی نشده و نتوانستیم ساماندهی خوبی انجام دهیم. لذا تعاونی‌های روستایی ما هم نتوانستند نقش خودشان را در اقتصاد بازار و تولید کالا و محصول به نحو احسن انجام دهند.

روشن‌ان‌بیشه آیا استفاده از ظرفیت فضای مجازی می‌تواند به بهبود فرایند توزیع کالا و خدمات کمک کند؟ چگونه؟

فضای مجازی، فضای رهاشده‌ای است و نمی‌توان با آن به‌طور کل بازار را کنترل کرد. شاید این فضا بتواند در علامت‌دهی و پیگیری برای پاسخگویی مدیران مناسب باشد؛ اما آن‌ها همه بعد از وقوع حادثه است؛ یعنی حادثه اتفاق افتاده و کالا وجود ندارد یا اینکه به‌صورت خیلی گران به مصرف‌کننده می‌رسد و مصرف‌کننده هم درددل خودش را در فضای مجازی طرح می‌کند. حُسن فضای مجازی هم این است که چون در آن، مطالب به‌سرعت پخش می‌شود و مسئولان هم در فضای مجازی حضور دارند، این مطالب را می‌بینند و این مطالبه‌گری در فضای مجازی ایجاد می‌شود و مدیران مجبور می‌شوند پاسخگو باشند. فضای مجازی برای بعد از وقوع حادثه، ایجاد مطالبه می‌کند. وقتی که مسئله یا مشکلی در بازار اتفاق می‌افتد، این امر در فضای مجازی به دغدغه تبدیل می‌شود و اگر حساسیت برانگیز باشد، موجی را ایجاد می‌کند و موجب می‌شود مسئولان به پاسخگویی دعوت شوند. اما مسئله این است که باید مسیر به‌گونه‌ای طی شود که قبل از وقوع حادثه، بازار را تنظیم کرده تا به این مرحله نرسیم. ❁

برای خودمان یک فریضه بدانیم که هر کالایی که مشابه داخلی آن وجود دارد و تولید داخلی متوجه به آن است، آن کالا را از تولید داخلی مصرف کنیم و از مصرف تولیدات خارجی به جد پرهیز کنیم.

بیانات مقام معظم رهبری
پیام نوروزی
۱۳۹۱/۰۱/۰۱



گفت‌وگو با دکتر مه‌ران برادران نصیری
عضو هیئت علمی مؤسسه پژوهش‌های
برنامه‌ریزی اقتصاد کشاورزی و توسعه روستایی

فهم زنجیره‌ای مشکلات نظام توزیع؛

بهترین راهکار در جهت بهبود آن

روشن‌ان‌بیشه: آسیب‌های نظام توزیع کالا و خدمات و آثار آن بر اقتصاد کشور چیست؟

شما دو قسمت مختلف را در سؤال خود مطرح کردید. اولین قسمت، مشکلات مربوط به شبکه توزیع است و دومین قسمت تأثیر آن بر اقتصاد کشور. شبکه توزیع از همه قسمت‌های دیگر کشور ضعیف‌تر است و در واقع می‌توان گفت کل اقتصاد بازار و خدمات ما که شبکه توزیع هم جزء آن است، بسیار سنتی است و این سبب می‌شود مقدار زیادی از منابع هدر رفته و هزینه‌های مصرف‌کننده افزایش یابد.

وقتی در شبکه توزیع، افراد همچنان به صورت سنتی بارهایی را از مناطق مختلف مثلاً در میدان تره‌بار می‌آورند و پخش می‌کنند و افراد دیگر هم از آن‌ها می‌خرند، کالایی که وارد تهران می‌شود، چند بار دست‌به‌دست می‌شود. در واقع تعداد زیادی آدم در شبکه توزیع کار می‌کنند که هزینه‌های زندگی آنان را همین مصرف‌کننده متقبل می‌شود؛ یعنی گفته می‌شود که حدود پنج‌برابر کشورهای توسعه‌یافته، نیروی کاری داریم که در شبکه توزیع، مشغول هستند. حال وقتی پنج‌برابر است، هزینه‌های آنان، روی هزینه نهایی مصرف‌کننده کشیده می‌شود؛ یعنی وقتی که تولیدکننده، کالایی را تولید می‌کند، اگر فلان تومان قیمت داشته باشد، قسمت تمام‌شده برای مصرف‌کننده، تا حدی منطقی است؛ به این خاطر که از سر مزرعه و محل تولید تا به دست مصرف‌کننده برسد، مکانیسم‌هایی دارد. ممکن است پست یا بسته‌بندی شود و همه این‌ها هزینه‌هایی دارد و لذا هزینه‌هایی در حاشیه بازار منطقی است و باید باشد؛ اما آن قدر شبکه توزیع ما گسترده و ناکارآمد و نارساست که نتیجه نهایی، این می‌شود که هزینه‌های فراوان و حاشیه بازار غیر مفیدی ایجاد می‌کند که آن‌ها هم به هزینه‌های قیمت تولیدکننده اضافه می‌شود و بنابراین گاهی اوقات قیمتی که مصرف‌کننده پرداخت می‌کند، چندین برابر قیمتی است که تولیدکننده دریافت می‌کند.

روشن‌ان‌بیشه: عوامل مؤثر بر ایجاد واسطه‌گری کاذب در فرایند توزیع کالا و خدمات چیست؟

مسئله این است که نمی‌توان گفت هر چیزی که در یک سیستمی وجود دارد، بد است و سوءاستفاده می‌شود. وقتی شبکه، مدرن و کارآمد نباشد، نیازهای آن از طریق مجموعه‌هایی انجام می‌شود که آن‌ها، واسطه نامیده می‌شوند. این واسطه به دلیل ضعف‌های آن شبکه، در آن حضور پیدا می‌کند. لذا نارسایی و کمبود و ضعف‌های خود شبکه است که باعث افزایش هزینه‌ها و بهره‌وری پایین می‌شود.

روشن‌ان‌بیشه: دولت با استفاده از چه ابزارهایی می‌تواند نظام توزیع کالا و خدمات را سامان دهد؟

این مسئله عوامل متعددی دارد. اول باید اشاره کرد که گاهی اوقات افرادی هستند که نفوذ مؤثری دارند و از وضع کنونی، سود می‌برند؛ آنان مانع از هرگونه اقدام و اصلاح می‌شوند. همین الان، این شبکه برای خیلی افراد سود دارد و اگر شبکه به صورت خرید و فروش در فضای مجازی یا به صورت فروشگاه‌های زنجیره‌ای بزرگ ایجاد می‌شود، در واقع دولت‌ها زیرساخت‌ها و زمینه‌های فرهنگی آن را فراهم کرده و آن‌ها نیز خودشان ایجاد می‌شوند. اما در ایران در این زمینه مقاومت وجود دارد؛ یعنی این‌گونه نیست که همه چیز با اراده دولت انجام شود. این مسئله به مطالعه دقیق نیاز دارد تا آثار آن بررسی شده و به اصلاحات لازم آن و کاهش نکات منفی و هزینه‌های آن توجه شود؛ اما در نهایت این‌گونه نیست که دولت از همین حالا اعلام کند هر کس را که واسطه است، می‌گیریم و با آن برخورد می‌کنیم؛ یعنی بیش از آنکه مباحث از نوع سلبی باشد، باید از نوع اثباتی باشد؛ به این معنا که باید زمینه‌ها و فرایندهای قانونی را ایجاد کنیم تا اصلاحات بتواند قابلیت اجرایی داشته و عملیاتی شود.

روشن‌ان‌بیشه: عملیات تنظیم بازار در اوضاع فعلی تا چه میزان می‌تواند یا توانسته است در جهت کنترل افزایش قیمت‌ها مؤثر باشد؟

در این زمینه به نظر موفقیتی صورت نگرفته است؛ یعنی یا موفقیتی نداشتیم یا اگر داشتیم، به صورت مقطعی بوده است؛ چون آن مشکل سر جای خود باقی است. ما اغلب قیمت‌گذاری دستوری انجام می‌دهیم و هر قدر هم که در این زمینه قوی باشیم و خوب عمل کنیم، این فرایند در مدت کوتاهی خوب عمل می‌کند و آن هم اغلب به ضرر تولیدکننده تمام می‌شود و در نهایت، آن نارسایی شبکه توزیع را حل نمی‌کند.

روشن‌ان‌بیشه: آیا استفاده از ظرفیت مردمی در تعاونی‌های روستایی، می‌تواند به بهبود فرایند توزیع کالا و خدمات کمک کند؟ چگونه؟

عده‌ای معتقدند مثلاً یکی از راه‌های کاهش واسطه‌گری‌ها و بهبود شبکه توزیع، مستقیم کردن آن ارتباط و کوتاه کردن



آن پرداخت؛ چون همه با هم هستند. گاهی اوقات در بازار ما، برخی کالاها حتی بسته‌بندی مناسب و زیبایی بصری ندارند؛ اما قیمتی که تولیدکننده می‌گیرد با آن قیمتی که مصرف‌کننده پرداخت می‌کند، فاصله زیادی دارد. باید دید چگونه می‌توان کل زنجیره را حل کرد. مشکل اصلی ما همین نگاه سنتی است. کل زنجیره تولید و انتقال و رسیدن به دست مصرف‌کننده، پر از حلقه و زنجیره است که مشکل ایجاد کرده و بهره‌وری پایین دارند و لذا هزینه‌های بالایی ایجاد می‌کنند. این مشکل را که نمی‌توان با صرف نظارت حل کرد. باید سیستم را از این حالت تغییر داد و مدرن کرد. مشکل این است که ما دقیقاً نمی‌دانیم چه می‌خواهیم و حتی گاهی از مباحث اولیه هم در این زمینه غافل هستیم. لذا چون همه زنجیره‌ها را نمی‌شناسیم و به همه آن‌ها اشراف نداریم، فقط می‌خواهیم که همه کارهای ما به ساده‌ترین وجه پیش برود.

ما باید همه‌چیز را با هم و داخل یک زنجیره ببینیم. ارتباط مسائل را با هم بفهمیم. مستندسازی مناسبی انجام دهیم. اشتباهات پیشین را تکرار نکنیم و از تجارب گذشته عبرت بگیریم و همه مشکلات را با هم ببینیم تا بتوانیم خوب فکر کنیم. مطالعات زیادی انجام دهیم تا به راهکارهای عملی برسیم. در غیر این صورت به دور باطلی دچار می‌شویم که مشکلات ما را همیشه سر جای خود نگه می‌دارد و علی‌رغم صرف هزینه‌های متعدد، معلوم نمی‌شود که مشکل دقیقاً از کجاست و همیشه سر جای خود هستیم. بیاییم یک بار عمیق‌تر فکر کنیم و بهتر و عاقلانه‌تر و علمی‌تر حرکت کنیم و راهکارهای مناسبی برگزینیم تا کشور از این وضعیت بیرون بیاید و این کار واقعاً شدنی است و من امیدوارم که اراده لازم در این زمینه به‌وجود بیاید. ●

شود. البته باید به این نکته هم اشاره شود که بسیاری از مشکلات ما، مشکلاتی است که به فضای اجتماعی و فرهنگی می‌خورد؛ اما اصولاً عمده مسائل ما، ماهیت اقتصادی دارد که بقیه دنیا هم روی آن فکر می‌کنند و آن‌ها هم حتماً همین مسائل را دارند؛ اما آن‌ها مثل ما با این مشکلات مواجه نمی‌شوند؛ چون بازار آن‌ها بازار مدرن است و مثل ما، نگاه سنتی ندارند. ما هم اگر بتوانیم نگاه خود را تغییر دهیم، خواهیم توانست مشکلات خود را حل کنیم. البته یک‌سری مشکلات مخصوص به خودمان را هم داریم که با بهینه‌سازی و تناسباتی می‌توان به مقابله با آن‌ها پرداخت؛ اما این‌گونه نیست که بخواهیم راهکار جدیدی خلق کنیم؛ بلکه می‌توانیم با دنبال کردن روش‌های رایج و منطقی که در بسیاری کشورهای دیگر وجود دارد، راهکاری برای حل مشکلات خود برگزینیم.

ما باید همه‌چیز را با هم و داخل یک زنجیره ببینیم. ارتباط مسائل را با هم بفهمیم. مستندسازی مناسبی انجام دهیم. اشتباهات پیشین را تکرار نکنیم و از تجارب گذشته عبرت بگیریم و همه مشکلات را با هم ببینیم تا بتوانیم خوب فکر کنیم. مطالعات زیادی انجام دهیم تا به راهکارهای عملی برسیم.

رویش‌ان‌بیشه تجربه سایر کشورها در نظارت موفق و مؤثر بر فرایند توزیع کالا و خدمات و سالم‌سازی آن چیست؟

اشاره کردم که باید همه موارد در فرایند توزیع را با هم دید؛ نه اینکه مثلاً با نظارت بر فلان قسمت بتوانیم مشکلات را حل کنیم. فرض کنید سیستم بازار در گرجستان در دوره‌ای به‌گونه‌ای بود که می‌شد در آن جنس خود را فروخت؛ اما امروز چون سیستم بازار در آنجا تغییر کرده، ما نمی‌توانیم در آن جنسی بفروشیم. اما ترکیه می‌تواند جنس خود را در آنجا بفروشد؛ چون نحوه تولید، نحوه عرضه و نحوه توزیع کالای آن با نگاه به بازار مدرن است و می‌تواند جنس خود را در آن بازارها هم بفروشد و کالایی تولید کند که مطابق نیاز مصرف‌کننده باشد. همچنین قابلیت نظارت و حتی شناسه هم داشته باشد؛ حتی کیفیت‌های مورد نظر مصرف‌کننده داخلی و خارجی را هم تأمین کند. لذا همه این موارد را باید در یک زنجیره دید و به همه قسمت‌های

باید حل شود.

رویش‌ان‌بیشه آیا قوانین و مقررات و نهادهای متولی کنونی، ظرفیت تنظیم‌گری و مدیریت فرایند توزیع کالا و خدمات را دارند؟ در این خصوص چه مشکلاتی وجود دارد؟

ابتدا باید بررسی کرد که آیا قوانین و مقررات کافی داریم؟ به‌نظر من اگر داشتیم، خیلی خوب بود. اشاره کردم که بسیاری از استانداردهای و شیوه‌نامه‌ها و آیین‌نامه‌ها و اموری که با آن، بتوانیم همه‌چیز را تثبیت کنیم و به آن شکل و قوام دهیم، خیلی ارزشمند است؛ اما همین حالا در سطح شهر، قیمت‌ها یکسان‌سازی نمی‌شود؛ چون مکانیزم آن، درست نیست؛ یعنی مثلاً مغازه‌ای در جنوب شهر با مغازه‌ای در شمال شهر، به دلیل نوع هزینه‌هایی که می‌کنند، در نوع محصول و کیفیتی که ارائه می‌کنند و قیمت آن، با هم متفاوت‌اند. همین حالا هم ما در فروشگاه‌های زنجیره‌ای نتوانستیم اعتماد کافی را جلب کنیم و گاهی اوقات مردم به قیمت‌ها و تخفیف‌هایی که آنجا زده شده، شک می‌کنند. این‌ها نشان‌دهنده این است که ما هنوز باور نکرده‌ایم که باید به سود بلندمدت در حجم‌های زیاد ارائه خدمات و کالا فکر کنیم و سود خود را در تیراژ بالا بجوییم. این مسئله باعث می‌شود مشکلاتی به‌وجود بیاید.

البته منظور ما از قانون، قانون دائمی مصوبه مجلس نیست. قانون دائمی در ذیل خود، موارد دیگری دارد که همه آن‌ها با یکدیگر، قوانین و مقررات را تشکیل می‌دهند و ارزش‌هایی پیدا می‌کنند و زمینه‌ساز اختیاراتی می‌شوند؛ حتی مجازات‌هایی هم در ذیل آن‌ها قرار می‌گیرد. ما قوانین کافی به این شکل نداریم. یک بخش از معضل شبکه توزیع و بازار ما این مشکل است. به هر حال همان طور که بیان شد، ما باید همه مشکلات و راه‌حل‌ها را با هم در نظر بگیریم تا بتوانیم به روشی مناسب و مجموعه مناسبی از راهکارها برسیم. اما هرگز روی مشکلات جامع‌نگری صورت نگرفته و هرکسی به یک مورد و قسمت‌هایی از آن به فراخور اوضاع پرداخته و مشکلی را دیده و بعد هم خواسته که برای آن به تنهایی راه‌حل ایجاد کند؛ اما چون این راه‌حل جامع نیست، نمی‌تواند همه مشکلات را جمع و حل کند؛ لذا شناخت ما از سیستم باید جامع باشد و همچنین شناخت مشکلات آن هم باید جامع باشد و بعد هم باید راهکارهای متناسب و مرتبط با هم انتخاب

مسیر ارتباطی تولیدکننده و مصرف‌کننده است و فکر می‌کنند که اگر تعاونی‌هایی ایجاد شود که بتواند این کار را انجام دهد، این مسئله امکان‌پذیر است؛ اما من این‌گونه فکر نمی‌کنم. این امر ممکن است جزئی از یک برنامه تنظیمی باشد؛ اما کامل نیست؛ یعنی همین حالا اگر بتوانیم تولیدکننده‌ها را به‌گونه‌ای سازماندهی کنیم که کالاهایی با کیفیت، ویژگی و خصوصیات اتکاپذیری تولید کنند که مورد نیاز مصرف‌کننده است، خیلی خوب و ارزشمند است؛ اما این امر کافی نیست و تمام مشکلات را حل نمی‌کند.

ما اغلب قیمت‌گذاری دستوری انجام می‌دهیم و هرقدر هم که در این زمینه قوی باشیم و خوب عمل کنیم، این فرایند در مدت کوتاهی خوب عمل می‌کند و آن هم اغلب به ضرر تولیدکننده تمام می‌شود و درنهایت، آن نارسایی شبکه توزیع را حل نمی‌کند.

رویش‌ان‌بیشه آیا استفاده از ظرفیت فضای مجازی می‌تواند به بهبود فرایند توزیع کالا و خدمات کمک کند؟ چگونه؟

حتماً می‌تواند کمک کند؛ اما برای این کار دستورالعمل‌ها و استانداردهای لازم را نداریم و مردم هم هیچ اعتمادی به این سیستم ندارند. گاهی اوقات می‌بینید که یک مغازه، یک فروشگاه و یک مجموعه برای خودش کاری انجام می‌دهد و می‌گوید به حضور مستقیم خریدار هم نیاز نیست و من همان کیفیت جنسی را که می‌خواهد، برای او می‌فرستم و پول آن را می‌گیرم. اما این امر کافی نیست و باید خیلی از الزامات در آن رعایت شود و فرهنگ‌سازی لازم مطابق با آن الزامات ایجاد شود و مردم مطمئن شوند که این کالایی که پول آن را می‌دهند و دریافت می‌کنند، با همان کیفیت‌هایی است که مطلوب آن‌هاست و در این زمینه دچار مشکل نمی‌شوند. البته این امر به‌صورت پراکنده در کشور ما وجود دارد؛ اما اگر گسترش نمی‌یابد، به این دلیل است که این اقدام به الزامات و بایدها و نبایدها و اصلاح روش‌هایی نیاز دارد تا مردم به آن اقبال کنند؛ اما هنوز در کشور ما به این شکل انجام نشده است. این راهکارها باید به‌صورت پکیج دیده شود و همه مشکلات ما هم



گفت‌وگو با محسن محمدزاده کارشناس اقتصادی و مستندساز

صدور فاکتور الکترونیک؛

اقدامی مؤثر در اصلاح زنجیره توزیع کالا

روشن‌ان‌بیشه آسیب‌های نظام توزیع کالا و خدمات و آثار آن بر اقتصاد کشور چیست؟

اولین بحث در این زمینه، زنجیره توزیع کالا در کشور است. زنجیره عرضه کالا و فرایندی که این زنجیره را تعریف کرده، غیرشفاف و ناکارآمد است. در صنایع و محصولات مختلف، یک زنجیره توزیعی در کشور وجود دارد که چون بخشی از آن سنتی است و سابقه ۷۰، ۸۰ ساله دارد، هیچ‌گاه خودش را با حال حاضر تطبیق نداده است. شاید برای اثبات این ادعا بد نباشد سری به میدان تره‌بار بزنید تا ببینید که در بعضی میادین تره‌بار، قوانین مختلفی برای عرضه و توزیع کالا حاکم است. دلیل این به‌روز نشدن هم مختلف است. یکی از آن‌ها مقاومت حلقه‌های این زنجیره برای اجرای قوانین و به‌روزشدن است و این خیلی مهم است. این حلقه‌ها را نمی‌توان راحت راضی کرد که خودشان را با قوانین فعلی به‌روز کنند.

بحث مهم دیگر، صادر نکردن فاکتور الکترونیکی است. درباره این مسئله می‌توان ساعت‌ها صحبت کرد. اگر قرار باشد برای اصلاح زنجیره توزیع کالا اقدام مؤثری در کشور انجام شود، همین فاکتور الکترونیک است. همه دستگاه‌های کشور باید برای جانداختن فاکتور الکترونیک تلاش کنند. تا این اتفاق نیفتد، نمی‌توان درباره تحول در چرخه توزیع و حلقه‌های توزیع کالا صحبت کرد. در هر مسئله‌ای که وارد می‌شویم، صادر نشدن فاکتور الکترونیک مشکل جدی ایجاد کرده است.

بحث سوم، یارانه‌هایی است که در بعضی از حلقه‌ها در نظام توزیع پرداخت می‌شود. در علم اقتصاد یارانه مستقیم و غیر مستقیم و یارانه کالایی و غیر کالایی وجود دارد؛ اما در یک‌سری از حلقه‌ها، یارانه‌هایی پرداخت می‌شود که در نظام توزیع فساد به بار می‌آورند؛ مثلاً یکی از این یارانه‌ها، سهمیه‌هایی است که در برخی حلقه‌های نظام تولید و توزیع کشور پرداخت می‌شود؛ مثل سهمیه آرد، شکر و مواد اولیه. سؤال این است که ما چرا باید در این کشور، برای مواد اولیه سهمیه داشته باشیم که بعد هم بر سر تصاحب سهمیه جنگ و دعوا پیش بیاید و دادن رشوه برای سهمیه بیشتر، رایج شود؟ چرا در نظام توزیع ما این اتفاق می‌افتد که بخواهیم به سمت ارز ترجیحی برویم؟ من خودم جزء افرادی هستم که به حذف ارز ترجیحی موافق نیستم؛ اما باید

شفاف شود که ارز ترجیحی از ابتدا تا انتهای تولید به کدام حلقه پرداخت می‌شود و تأثیر آن دقیقاً در کجاست. در این چند وقتی که خبر حذف ارز ترجیحی آمده، مواد اولیه برخی کارخانه‌ها دو، سه برابر شده است؛ یعنی هنوز ارز ترجیحی حذف نشده، مواد اولیه آن‌ها دوبرابر شده است. حال، در اینجا فساد ایجاد می‌شود. یکی از تولیدکنندگان برای من تعریف می‌کرد که برای گرفتن مواد اولیه با نرخ دولتی یا همان ارز ۴۲۰۰ تومانی، هم باید پول می‌داد هم زیرمیزی. تولیدکننده چون دوست ندارد مشخص شود از چه کسی مواد اولیه می‌خرد، باید زیرمیزی هم پرداخت کند!

چند نکته در اینجا مشخص است؛ اول اینکه نظام ارز ترجیحی حاکم است و تولیدکننده باید مواد اولیه خود را از فرد خاصی بخرد که سهمیه دارد. نکته دوم هم این است، برای اینکه شفاف اعلام نکند چه قدر و از چه کسی می‌خرد، دوست ندارد به طرف شماره اقتصادی بدهد، زیرمیزی هم باید بپردازد. بعد هم به این دلیل که در نظام ارزش ارزی از طریق انجمن‌ها یک‌سری سهمیه‌ها به تولیدکننده‌ها پرداخت می‌شود، اگر من تولیدکننده، سهمیه بیشتری بخواهم، باید زیرمیزی بدهم. در اینجا مشخص است چه فساد عجیبی شکل می‌گیرد. امیدوارم خیلی بدبینانه نباشد؛ اما فکر نمی‌کنم برای اصلاح این امور، اراده جدی ایجاد شده باشد. البته قوانینی تصویب شده و تلاش‌هایی صورت گرفته است؛ اما خیلی خوش‌بین نیستم که این امور اصلاح شود.

روشن‌ان‌بیشه نقش قاچاق در بروز اختلال در نظام عرضه کالا چیست؟

اول باید دید چرا قاچاق در کشور به وجود می‌آید و سپس به نقش آن پرداخت. اولین عامل ایجاد قاچاق، ممنوعیت‌هاست. یک‌سری از کالاها به دلایلی ممنوع می‌شود و تقاضای آن هم در بازار وجود دارد. آن ممنوعیت‌ها باعث می‌شود که این تقاضاها جواب داده نشود و توان تولید هم به دلایلی نمی‌تواند آن تقاضا را جواب دهد؛ لذا یکی از دلایل آن، ممنوعیت وضع شده در کشور است.

دلیل دیگر اختلاف قیمتی است؛ مثلاً کالایی در داخل کشور گران است؛ اما می‌توانید آن کالا را با قیمت پایین‌تری از چین وارد کنید و چون قیمت آن پایین‌تر است، قاچاق در اینجا به صرفه است و به همین دلیل آن را می‌آورید و توزیع می‌کنید.



فعالیت کنند.

فارغ از همه این‌ها سیستم ارتشا در کشور شکل می‌گیرد؛ یعنی مسئولان با افزایش قاچاق، ناخودآگاه سیستمی برای رشوه‌دادن تعریف کرده و کمک می‌کنند روش‌های رشوه به‌روز شود و به‌نوعی کار ناسالم و غیرشفاف رواج یابد. مثلاً در استان‌های مرزی، بسیاری ترغیب می‌شوند که بروند و در حلقه‌های قاچاق شرکت کنند. این به معنای ترویج شغل ناسالم و حضور در اقتصاد خیلی تاریک کشور است که واقعاً فاجعه می‌آفریند.

چهارمین تأثیر قاچاق هم اختلال در نظام توزیع و قیمت‌گذاری است. در کشور ما حاشیه سود خیلی از کالاهای قاچاق به بیش از ۵۰، ۶۰ درصد می‌رسد و باعث می‌شود در نظام قیمت‌گذاری اختلال ایجاد شود؛ مثلاً وقتی وارد خرده‌فروشی می‌شوید و قهوه قاچاق می‌خرید که نشان و برند معروف خارجی هم دارد و در حالی که سوپرمارکت، هم آن را عرضه می‌کند و هم برند ایرانی را و نیز قیمت‌ها متفاوت است، هرچقدر هم که تلاش شود تا قیمت نهایی ثابت باشد، قاچاق، آن را بر هم می‌زند؛ چراکه قاچاق نه مالیات می‌دهد و نه عوارضی پرداخت می‌کند، لذا نظام قیمت‌گذاری را در حلقه نهایی بر هم می‌زند.

روشن‌ان‌بیشه آیا قوانین و مقررات و نهادهای متولی کنونی، ظرفیت تنظیم‌گری و مدیریت فرایند توزیع کالا و خدمات و مبارزه با پدیده‌های قاچاق را دارند؟

برای پاسخ به این سؤال ابتدا باید منظور خود را از ظرفیت مشخص کنید. اگر منظور شما ظرفیت قانونی است، پاسخ من مثبت است. ما ظرفیت قانونی داریم؛ یعنی ما قانون خوبی به نام قانون مبارزه با قاچاق کالا و ارز داریم. در این قانون موارد خوبی هم وجود دارد. یکی از آن مواردی که می‌توان درباره‌اش صحبت کرد، بحث شناسه رهگیری است. اگر در همه کالاهای شناسه رهگیری و کد اصالت ایجاد شود، بخشی از مشکلات ما هم حل می‌شود. البته ناگفته نماند که وقتی هم صحبت از این موارد می‌کنیم، سامانه‌ای هم که آن‌ها روی آن سوار می‌شوند، مهم است. به هر حال قوانین کنونی، ظرفیت اصلاح این موضوع را دارد؛ لذا به نظر من ظرفیت قانونی وجود دارد؛ به شرطی که قوانین به‌طور کامل اجرا بشوند و نکته مهم آن، اراده و عزمی است که باید وجود داشته باشد؛ ولی این اراده و عزم به دلایلی در دستگاه‌ها وجود ندارد و مثلاً در نظام

به‌شدت رایج است و از قهوه و آدامس گرفته تا مواد دیگر که به‌وفور دیده می‌شود. خیلی از کارخانه‌ها به دلیل قاچاق با دوسوم ظرفیت در این زمینه کار می‌کنند و حتی در سطح آدامس، ما در حال حاضر برندهای خوبی تولید می‌کنیم و نزدیک ۲۰ هزارتن ظرفیت اسمی تولید آدامس در کشور وجود دارد. از این مقدار، نزدیک ۷، ۸ هزارتن خالی است و استفاده نمی‌شود؛ به این دلیل که قاچاق، این ۷، ۸ هزارتن را پوشش می‌دهد و کارخانه با ۶۰ درصد ظرفیت کار می‌کند. پس یکی از تأثیرات قاچاق، تضعیف تولید داخلی است.

دومین تأثیر بسیار مهم، عوارضی است که به دلیل استاندارد نبودن یک‌سری از کالاها به‌خصوص در حوزه سلامت بر مصرف‌کنندگان تحمیل می‌شود. کالاهای قاچاق به دلیل ارزان بودن، خیلی از استانداردها را ندارد و حتی یک‌سری از کالاهای قاچاق هم وجود دارد که در کشور تولیدکننده آن کالاها، استانداردها را تأمین نمی‌کند و چون استانداردهای آن کشورها را برآورده نمی‌کند، حق توزیع در کشور تولیدکننده در اروپا و آمریکای شمالی را ندارد. به‌خاطر همین به کشورهای خاورمیانه، جنوب غربی آسیا، شرق اروپا و کشورهای آفریقایی گسیل می‌شود؛ یعنی به‌دلیل استاندارد نبودن و کیفیت نازل، آن کالاها حق توزیع در کشور مربوطه را ندارد و با توجه به اینکه حتماً باید توزیع شود، در این کشورها توزیع شده و این طبعاً آثار بدی بر سلامت و بهداشت عمومی بر جای می‌گذارد.

تأثیر سوم، بحث مهم برهم‌خوردن امنیت عمومی است. وقتی کالای قاچاق به‌راحتی وارد کشور می‌شود، یعنی فرایند توزیع زیرزمینی و غیرشفاف کالاهای قاچاق در کشور ایجاد شده است. این فرایند به‌شدت تاریک و غیرشفاف است و نمی‌توان آن را رصد کرد. البته در این میان هم یک‌سری ندانم‌کاری‌ها مثل بی‌توجهی به فاکتور الکترونیک و... به این مسئله کمک می‌کند. به هر حال این فرایند غیرشفاف، تأثیرات مخربی روی اقتصاد می‌گذارد و بسیاری از افراد همین جا تخلف و قانون‌شکنی را یاد می‌گیرند. همیشه می‌گوییم که حتی اگر کالایی ممنوع نشد و واردات رسمی آن انجام شد، بهتر از این است که عده‌ای با ممنوعیت و قاچاق آن، به تخلف کردن سوق داده شوند. نکته بعد در این زمینه این است که در برخی حلقه‌ها، سود کلانی شکل می‌گیرد که باعث می‌شود عده‌ای بیشتر راغب شوند در این‌ها

یک دلیل هم به سلاقی مصرف‌کنندگان برمی‌گردد. متأسفانه ما کشوری هستیم که فرهنگ مصرفی بیگانه‌ای داریم و خارجی‌پرستیم. این‌ها باعث می‌شود به قاچاق رو آورده شود و بحث حاشیه سود هم وجود دارد؛ هرچه حاشیه سود برای قاچاق افزایش یابد، قاچاق بیشتر می‌شود. شاید مثال واضحی که با آن درگیر بودیم، در صنعت دخانیات باشد. شما در بازار به‌وفور می‌بینید که کالای قاچاق دخانیات پیدا می‌شود و پاکت سیگار با برندها و قیمت‌های مختلف حتی دو، سه هزار تومانی وجود دارد؛ اما روی سیگار داخلی، مالیات و عوارض وضع می‌شود و مالیات و عوارض بیشتر روی سیگار داخلی، طبعاً قیمت آن را به‌صورت میانگین حدود ۱۰ هزار تومان بیشتر می‌کند؛ در حالی که در بازار ایران، سیگار قاچاق سه هزار تومانی هم پیدا می‌شود. طبیعتاً این کار حاشیه سود را بالا می‌برد؛ یعنی تولید داخل با کمربندهای عوارض و مالیات، اذیت شده و باعث افزایش حاشیه سود قاچاق می‌شود. نکته بعد هم اینکه کشورهایی که اطراف ما هستند، مثل امارات اساساً به تولیدکننده و عرضه‌کننده کالای قاچاق در جهان شهرت دارند؛ یعنی تا چندسال پیش در دخانیات جزء دو، سه تولیدکننده و عرضه‌کننده مهم سیگار قاچاق در جهان بود. نکته مهم دیگر هم این است که ما در مسیر ترانزیت کالای قاچاق در دنیا قرار داریم. همه این‌ها دست‌به‌دست هم می‌دهند که قاچاق در کشور ما رایج باشد.

متأسفانه ما کشوری هستیم که فرهنگ مصرفی بیگانه‌ای داریم و خارجی‌پرستیم. این‌ها باعث می‌شود به قاچاق رو آورده شود و بحث حاشیه سود هم وجود دارد؛ هرچه حاشیه سود برای قاچاق افزایش یابد، قاچاق بیشتر می‌شود.

حال اگر بخواهیم درباره تأثیر قاچاق صحبت کنیم، یکی از مهم‌ترین تأثیرات آن تضعیف تولیدکننده داخلی است؛ مثلاً در حوزه صنعت مواد غذایی یا اسباب‌بازی که بنده از نزدیک درگیر بودم، مشاهده کرده‌ام که تولیدکننده به‌شدت از قاچاق آسیب می‌بیند و مثلاً در صنعتی مثل مواد غذایی، خیلی از محصولات قاچاق

حمل‌ونقل، چالش‌هایی مشاهده می‌شود که ۴۲ سال است حل نشده. مثلاً محموله ترانزیت از مرز وارد کشور می‌شود که هیچ دوربینی نمی‌تواند پلاک آن را بخواند و هنوز هم مسئله روشن نیست که چگونه پلاک‌ها خوانده شوند و کجا می‌توان هوشمند رصد کرد تا این مسئله حل شود. به‌هر حال حرف من این است که ظرفیت قانونی وجود دارد؛ اما آن عزم و اراده و اولویت‌بندی راه‌حل‌ها در دستگاه‌ها وجود ندارد و طرح مشخصی برای این اولویت‌بندی موجود نیست.

نکته بعدی نهادهایی هستند که متولی مبارزه با قاچاق در کشورند. این نهادها نسبت خود را با دستگاه‌های زیرمجموعه خود به‌درستی تعریف نکرده‌اند. زمانی گفته شد که در کشور، سازمانی ایجاد شود به اسم سازمان مبارزه با قاچاق که آن هم انجام نشد و الآن هم ستادی داریم که دستگاه‌های مختلفی زیرمجموعه آن است؛ اما چون نسبت دستگاه‌ها با ستاد به روشنی تعریف نشده، دستگاه‌ها خودشان را ملزم به اجرای مصوبات ستاد نمی‌دانند و مشخص هم نشده که اگر دستگاهی در انجام وظیفه خود کوتاهی کرد، چه مجازاتی برایش در نظر گرفته می‌شود. چند سال پیش هم گزارشی درباره عملکرد ستاد منتشر شد و در مجلس هم قرائت شد. با مطالعه این گزارش معلوم می‌شود دستگاه‌های بسیاری وجود دارند که مقصر شناخته شده‌اند؛ اما بعدش چه شد؟ کسی به دادگاه رفت؟ کسی مجازات شد؟ نه. به هر حال این اتفاقات در کشور می‌افتد و چون نسبت دستگاه‌ها با یکدیگر روشن نیست، بحث مقصر و مجازات آن‌ها هم در این زمینه نامشخص است.

روشن‌ان‌بیشه تجربه سایر کشورها در نظارت موفق و مؤثر بر فرایند توزیع کالا و خدمات و سالم‌سازی آن چیست؟

یکی از مهم‌ترین چیزهایی که من خودم به آن برخوردم، صدور فاکتور الکترونیک است. چیزی که شما در خیلی از کشورها می‌بینید و در ایران نمی‌بینید، مسئله فاکتور الکترونیک است. نکته دوم هم این است که خیلی از کشورها برای افراد و سنین مختلف یک‌سری کارتهایی تعریف می‌کنند؛ مثلاً اگر من در رده سنی ۱۰-۱۲ سال باشم، حق ندارم یک‌سری از کالاها را بخرم. در این کارتها مشخصات هویتی و سن مصرف‌کنندگان مشخص است و چون طبق این کارتها مشخصات جسمانی افراد مشخص شده است، آن‌ها نمی‌توانند یک‌سری از کالاها را بخرند و فروشنده هم حق ندارد این کالاها را به آن‌ها بفروشد. البته شرط این مسئله این است که فاکتور الکترونیک وجود داشته باشد؛ اما با همه این تفاسیر، این اقدامات می‌تواند در کشور رخ دهد.

برخی پخش‌کنندگان در نظام عرضه کشور، قدرت بیشتری از تولیدکنندگان دارند. جالب‌تر این است که نمی‌توان مشخص کرد پخش‌کننده چقدر باید از حلقه نظام توزیع سود ببرد و اصلاً چه جایگاهی در این حلقه توزیع دارد. این‌ها فضای تاریکی است که متأسفانه مسیر آن مشخص نیست.

باید اشاره کرد که در بسیاری از کشورهای مختلف، نظارت سختگیرانه‌ای روی توزیع در حلقه آخر وجود دارد. زمانی از طریق یکی از دوستانم پیگیری یکی از کالاها در هایپرمارکتی در آلمان بودم که چگونه عرضه می‌شود. متوجه شدم که این کالا به دلایلی پشت شیشه‌هایی عرضه می‌شود که فقط خود متولی هایپرمارکت می‌تواند به آن کالا دسترسی داشته باشد و مشتری حق ندارد آن را بردارد و تست کند. در آنجا هر کالایی را که قوانین سخت‌گیرانه روی آن وجود دارد، نمی‌توان به راحتی در هایپر مارکت برداشته و

تست کرد. حال درباره نظام توزیع، چیزی که خیلی در کشورهای مختلف شفاف است، سود حلقه‌های نظام توزیع است. هر کالایی از ابتدا که تولید می‌شود تا زمانی که به دست مصرف‌کننده می‌رسد، سود حلقه‌های آن مشخص است و بعضاً سودهای کلانی هم در این وسط جابه‌جا می‌شود؛ مثلاً در برخی محصولات، سود پخش‌کننده از تولیدکننده بیشتر است؛ مثلاً تولیدکننده، کالا را با ۲۰ درصد سود به پخش‌کننده می‌دهد؛ اما پخش‌کننده، بعضاً با ۴۰ درصد سود آن را به حلقه بعدی می‌رساند؛ یعنی تولیدکننده در یک‌سری حلقه‌ها در کشور ما کمتر از پخش‌کننده و حتی خریده‌فروش، سود می‌برد و این فاجعه است. دلیل آن هم این است که برخی پخش‌کنندگان در نظام عرضه کشور، قدرت بیشتری از تولیدکنندگان دارند. جالب‌تر این است که نمی‌توان مشخص کرد پخش‌کننده چقدر باید از حلقه نظام توزیع سود ببرد و اصلاً چه جایگاهی در این حلقه توزیع دارد. این‌ها فضای تاریکی است که متأسفانه مسیر آن مشخص نیست. در حالی که باید مشخص شود که حلقه‌های مختلف تا چه میزان سود دارند.

وضعیت چنان فاجعه است که گاهی پخش‌کننده‌ها در کنار کالاهای قانونی، کالاهای غیرقانونی را نیز پخش می‌کنند و درباره این مسئله می‌توان ساعت‌ها صحبت کرد که پخش‌کننده‌ها چه عناصر کلیدی در کشور هستند. مثلاً پخش‌کننده در کنار یک قهوه شناسنامه‌دار تولید داخلی که می‌خواهد آن را به بنکدار بدهد، چند نوع قهوه خارجی را هم که مصرف آن ممنوع و قاچاق است، به بنکدار مواد غذایی می‌دهد! وضعیت به گونه‌ای است که برخی از پخش‌کننده‌ها به توزیع کالای غیرقانونی و قاچاق هم کمک می‌کنند و ضربه عجیبی به نظام توزیع کشور می‌زنند. به هر حال تا این آسیب‌ها اصلاح نشود، صحبت کردن از اصلاح نظام توزیع نتیجه‌ای ندارد. ❁

اگر ما توانستیم تولید داخلی را رونق ببخشیم، مسئله تورم حل خواهد شد؛ مسئله اشتغال حل خواهد شد؛ اقتصاد داخلی به معنای حقیقی کلمه استحکام پیدا خواهد کرد.

بیانات مقام معظم رهبری
پیام نوروزی
۱۳۹۱/۰۱/۰۱



علیرضا تاجه‌بند
دانشجوی دکتری اقتصاد

تأثیر نابسامانی نظام توزیع کالا و خدمات بر تورم

به‌طور کلی اقتصاددانان بر چند مورد به‌عنوان اهداف سیاست کلان اقتصادی تأکید می‌کنند؛ از جمله: اشتغال کامل، ثبات قیمت‌ها (کنترل تورم)، توزیع عادلانه درآمد و رشد مداوم اقتصادی. کنترل تورم و جلوگیری از آثار مخرب آن نیز به‌عنوان یکی از اهداف سیاست کلان اقتصادی همیشه توجه اقتصاددانان را به خود جلب کرده است. از آثار مخرب تورم می‌توان به چند نمونه اشاره کرد: توزیع مجدد درآمد به نفع صاحبان دارایی و به ضرر حقوق‌بگیران، افزایش بی‌اطمینانی و در نتیجه کوتاه‌تر شدن افق زمانی تصمیم‌گیری و نیز کاهش سرمایه‌گذاری بلندمدت و...^۱

«ایران سال‌هاست که با پدیده تورم مزمن دو رقیمی روبه‌رو است. براساس محاسبه‌های انجام‌شده در دوره ده‌ساله (۱۳۵۲ تا ۱۳۶۱) به‌دنبال افزایش قیمت‌ها و درآمدهای نفتی، نرخ تورم دو رقیمی (برابر ۱۶٫۵ درصد) شده و سپس به یک پدیده مزمن در اقتصاد ایران تبدیل شده است. در دوره ده‌ساله ۱۳۶۲ تا ۱۳۷۱ با کاهش درآمدهای نفتی این نرخ به ۱۸٫۳ درصد، در دوره ۱۳۷۲ تا ۱۳۸۱ به ۲۲٫۵ درصد بالغ می‌گردد. در دوره ۱۳۸۲ تا ۱۳۹۱ حتی با افزایش قابل‌ملاحظه درآمدهای نفتی همچنان نرخ تورم به‌طور متوسط در حدود متوسط ۱۷٫۲ باقی مانده است.»^۲

روند تورم در دهه ۹۰ نشان می‌دهد با تخلیه‌شدن فشار ارزی بر قیمت‌ها در سال ۹۱، نرخ تورم رو به کاهش رفت تا جایی که با تثبیت نرخ ارز، تورم در سال ۹۵ تک‌رقمی شد؛ اما به‌مرور با افزایش سطح نقدینگی و نبود تقاضای مؤثر که بتواند این منابع را به‌سمت بخش‌های مولد و ثروت‌آفرین هدایت کند، با فشار دوباره تحریم، فتر فشرده سال‌های قبل پرسش کرد و با سیل نقدینگی مانده در بانک‌ها به سونامی تورم تبدیل شد. از سال ۹۳ روند نزولی نرخ تورم شروع شد و در سال ۹۵ به پایین‌ترین سطح رسید؛ اما عمر کوتاهی داشت و در نهایت در سال ۹۷ اوج گرفت. تورم نقطه‌ای خوراکی‌ها و آشامیدنی‌ها در اسفند سال ۹۷ به ۷۳٫۲ درصد رسید که در طول این سال‌ها کم‌نظیر است. مجدداً در سال ۹۸ به ۱۴٫۸ درصد کاهش یافت؛ اما سیاست‌های پولی و مالی باعث شد که این نرخ در سال ۹۹ به ۶۷ درصد افزایش یابد.^۳

براین‌اساس شناخت عوامل مؤثر بر تورم در سیاست‌گذاری‌های اقتصادی اهمیت به‌سزایی دارد.

نقص نظام توزیع کالا و خدمات؛ یکی از دلایل تورم

علل متعددی برای تورم بیان شده است. عده‌ای از صاحب‌نظران برای تورم تنها یک علت گفته‌اند و چه‌بسا از اظهارات و نوشته‌های آنان این‌گونه برداشت می‌شود که تورم را با مطلق‌انگاری تبیین کرده‌اند. اینکه برای تورم تنها یک علت دانسته‌اند، باید به‌عنوان تأکید قوی تلقی کرد؛ نه مطلق‌انگاری در تبیین علت آن. نکته بسیار مهم در این باره این است که عوامل تأثیرگذار بر تورم و نحوه تأثیرگذاری این عوامل در دوره‌های از تاریخ اقتصادی کشورها با توجه به موقعیت زمانی و مکانی آن‌ها متفاوت است. صاحب‌نظران اقتصادی در مقام تبیین علل بروز تورم، نظریات گوناگونی ارائه کرده‌اند که در ادامه بیان می‌شود.

عده‌ای از اندیشمندان، تورم را ناشی از طرف تقاضای اقتصاد می‌دانند. این افراد معتقدند «وقتی تقاضا برای کالاها و خدمات افزایش می‌یابد و به زبان تخصصی، منحنی تقاضا بالا می‌رود، مردم حاضرند برای هر مقدار کالا، پول

بیشتری بپردازند. لذا از ناحیه جاذبه و فشار تقاضا و نیز استمرار آن، تورم شکل می‌گیرد. جاذبه تقاضا در اینجا بدان معناست که افزایش تقاضای مصرف‌کنندگان و سرمایه‌گذاران موجب افزایش قیمت می‌شود. تورم مبتنی بر جاذبه تقاضا در اقتصاد ایران از عوامل مختلفی سرچشمه می‌گیرد و یکی از عوامل اصلی افزایش تورم بدون هیچ تردیدی رشد نقدینگی و بی‌ثباتی آن است.»^۴

عده‌ای دیگر تورم را ناشی از تحولات طرف عرضه اقتصاد می‌دانند. این افراد این‌طور معتقدند «در طرف عرضه اقتصاد، فشار هزینه‌ها موجب تورم می‌شود. تورم فشار هزینه به معنای این است که افزایش هزینه‌های تولید موجب افزایش قیمت محصولات شده و تداوم آن تورم را ایجاد می‌کند. عوامل عمده مؤثر بر افزایش هزینه‌های تولید از جمله این عوامل هستند: وابستگی تولید و عرضه داخلی به مواد اولیه، کالاهای واسطه‌ای و سرمایه‌ای و افزایش قیمت آن‌ها، افزایش مکرر نرخ ارز و پرش‌های آن»^۵ و همچنین افزایش نرخ‌های بهره، دستمزد و قیمت حامل‌های انرژی و...^۶

دسته دیگری از پژوهشگران تورم را ناشی از علل ساختاری بیان می‌کنند. علل ساختاری، به‌عوامل ایجادکننده تورم اشاره دارد که به ساختار نهادی، توسعه‌ای و سازوکار، پویایی‌های کلان اقتصادی و محیط کسب‌وکار و نیز اقتصاد رفتاری مربوط می‌شوند. برخی مصادیق مرتبط با این نوع تورم را می‌توان این‌گونه برشمرد: تضادهای توزیعی، وجود قدرت قیمت‌گذاری دلخواه و شبکه‌های دلالی زائد در نظام توزیع کالا و خدمات، مخصوصاً محصولات کشاورزی و...^۷ همچنین فرایند صنعتی‌شدن و توسعه زندگی شهری، تقاضا را برای محصولات کشاورزی و کالاهای تجاری افزایش می‌دهد؛ اما به دلیل تنگناهای موجود در این بخش‌ها، امکان افزایش متناسب با تولید وجود نداشته و لذا قیمت نسبی محصولات افزایش می‌یابد.^۸

بنابراین براساس نظر دسته سوم، مشخص می‌شود که نقص در نظام توزیع کالا و خدمات نیز یکی از دلایل اصلی بروز تورم در اقتصاد است. تورم موجود در اقتصاد ایران از این قاعده مستثنی نیست و علت بخشی از تورم موجود در بخش‌های مختلف اقتصاد ایران نیز ساختار نامناسب توزیع کالا و خدمات است. مشکلات این حوزه و تأثیر آن بر تورم به‌حدی است که دکتر فاطمی‌امین، وزیر صمت دولت سیزدهم در نشست بررسی پروژه‌های نظام توزیع کالا و خدمات این‌طور بیان کرد: «اگر نظام توزیع کالا و خدمات ارتقاء یابد، نقش بسیار حائز اهمیتی در مهار تورم و نقدینگی خواهد داشت که اثرات مثبت خود را بر سفره مردم و معیشت آن‌ها نشان خواهد داد.»^۹ در ادامه به بخشی از مهم‌ترین نواقص موجود در این فرایند اشاره می‌کنیم که باعث شده‌اند تورم در اقتصاد ایران ایجاد شود.

نظام توزیع در اقتصاد ایران

نظام توزیع کالا مجموعه فرایندهای موجود بین تولید تا مصرف را دربر می‌گیرد. این فرایندها عبارت‌اند از: نگهداری، حمل‌ونقل، پخش، عمده‌فروشی و خرده‌فروشی و در رأس همه آن‌ها نظام مدیریت فرایندهای بیان شده. بخش توزیع یکی از مهم‌ترین بخش‌های اقتصادی است که نه‌تنها به لحاظ کارکرد اقتصادی و تأثیر بر سایر بخش‌های اقتصادی، بلکه به‌واسطه سهم فراوان از تولید ناخالص داخلی نیز از جایگاه راهبردی برخوردار است. اهمیت این بخش طی دهه ۱۳۹۰ بیشتر شده است؛ چراکه در این دوره سهم خدمات توزیعی از تولید ناخالص داخلی در حالی از ۱۹٫۱ درصد به ۲۰٫۹ درصد افزایش یافته که متوسط رشد سالانه ارزش افزوده آن به‌شدت کم بوده است. معنای دیگر این امر، افزایش فشار هزینه خدمات توزیعی بر سایر بخش‌هاست.

بخش توزیع نه‌تنها به لحاظ «اقتصادی»، بلکه به‌لحاظ «اجتماعی» نیز بخشی مهم و راهبردی است. در حال حاضر حدود یک‌چهارم شاغلان کل کشور (۲۳٫۱ درصد در دهه ۱۳۹۰) را شاغلان بخش توزیعی تشکیل می‌دهند. این امر بدان معناست که بخش توزیع در تأمین اهداف اجتماعی (اشتغال‌زایی) از ظرفیت خوبی برخوردار است و در صورت مواجهه با مشکل، به‌سرعت نمود آن در نیروی انسانی شاغل ظاهر می‌شود.^{۱۰}

انواع آسیب‌های نظام توزیع کالا و خدمات

پس از بیان اهمیت نظام توزیع در اقتصاد و نیز با مطالعه فضای کلان اقتصاد کشور می‌توان دریافت که در اقتصاد

منابع و مآخذ

۱. تشکینی، احمد، آیا تورم یک پدیده پولی است؟ مجله تحقیقات اقتصادی دانشگاه تهران، ۱۳۸۲، شماره ۶۷، صص ۱۸۱-۲۱۲.
۲. مهرآرا، محسن و قبادزاده، رضا، بررسی عوامل مؤثر بر تورم در ایران مبتنی بر رویکرد میانگین‌گیری بیزینی (BMA) و میانگین‌گیری حداقل مربعات (WALS)، فصلنامه علمی پژوهشی برنامه‌ریزی و بودجه، بهار ۱۳۹۵، سال بیست‌ویک، شماره ۱.
۳. «رکوردشکنی تورم در دهه ۹۰ چگونه رقم خورد؟»، خبرگزاری تسنیم، ۲ خرداد ۱۴۰۰.
۴. شاکری، عباس، مقدمه‌ای بر اقتصاد ایران، تهران، انتشارات رافع، ۱۳۹۵، صص ۵۶۸-۵۷۵.
۵. همان، صص ۵۷۶-۵۸۳.
۶. طیب‌نیا، علی، تبیین پولی تورم: تجربه ایران، مجله تحقیقات اقتصادی دانشگاه تهران، ۱۳۷۳، شماره ۴۹، صص ۴۳-۷۴.
۷. شاکری، عباس، مقدمه‌ای بر اقتصاد ایران، تهران، انتشارات رافع، ۱۳۹۵، صص ۵۸۴-۵۸۹.
۸. سرآبادانی، غلامرضا، تورم، عوامل و راهکارهای مقابله با آن در ایران، نشریه اقتصاد اسلامی، سال ششم، بهار ۱۳۸۵، ص ۱۰۶.
۹. «رفع بخشی از تورم کشور با اجرای کامل برنامه‌های نظام توزیع کالا و خدمات/پایش مداوم و همفکری با ذینفعان»، خبرگزاری فارس، ۱۴۰۰/۷/۲.
۱۰. ر.ک. سند جامع تحول نظام توزیع کالا در ایران، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های بازرگانی.

ایران، نظام مدیریتی و حلقه‌های نظام فعلی توزیع به مشکلات و مسائل عدیده‌ای دچارند که بهره‌وری عوامل نظام توزیعی را کاهش داده و سطح هزینه‌های آن را افزایش می‌دهد و در نهایت به ایجاد تورم در جامعه منجر می‌شود. چند عارضه اصلی نظام توزیع کالا و خدمات در اقتصاد ایران در ادامه به‌صورت مختصر بیان خواهند شد که البته توضیح تفصیلی هر کدام مجال دیگری می‌طلبد:

- تعدد مراکز تصمیم‌گیر در حوزه نظام توزیع و در نتیجه مشخص نبودن متولی اصلی توزیع کالا
- سنتی بودن نظام توزیع در بخش تأمین منابع، حمل‌ونقل، لجستیک، انبارداری و نگهداری کالا به علل:
 - بهره‌نبردن از صرفه‌های مقیاس
 - رعایت نکردن استانداردهای فنی توزیعی
 - نبودن نظام اعتبارسنجی کسب‌وکارهای توزیعی
- نبودن آمار و اطلاعات شفاف و جامع مرتبط با عرضه (تأمین، نگهداری و توزیع) و تقاضای کالا
- حضور واسطه‌های غیرضرور و فراوان (دلال‌ها) و ایجاد انحصارات در کانال توزیع کالاها
- سیاست‌ها و قواعد ناکارآمد و غیربهبینه در تنظیم و درج قیمت کالاها و خدمات
- نظارت ضعیف و غیرقاطعانه نهادهای متولی دولتی بر فعالیت نظام توزیع

راهکار

هدف غایی از ارائه راهکار در راستای بهبود وضعیت نظام توزیع کشور، ارتقای بهره‌وری و نیز کاهش هزینه‌های کاذب توزیع است. در نتیجه این هدف، هزینه نهایی کالاها و خدمات کاهش یافته و توان خرید مصرف‌کننده‌ها و نیز تقاضا افزایش می‌یابد. مطابق با قانون عرضه و تقاضا نیز افزایش متناسب تقاضا از جانب مصرف‌کننده، به افزایش تولید منجر خواهد شد که در نهایت موجبات رشد اقتصادی کشور فراهم می‌شود. در ادامه راهکارهای پیشنهادی در راستای بهبود نظام توزیع کالا و خدمات، نکاتی به شرح ذیل ارائه شده است:

- تمرکز سیاست‌گذاری و مدیریت کل فرایند نظام توزیع در نهادی مشخص مثل بخش بازرگانی وزارت صمت
- حرکت به سمت ایجاد نظام مدرن توزیع کالا و خدمات در تمام سطوح تأمین منابع، حمل‌ونقل، لجستیک، انبارداری و نگهداری کالا با:
 - توسعه میزان و کیفیت خدمات مرتبط با توزیع عمده کالا و خدمات، مطابق با استانداردهای فنی توزیعی
 - توسعه نهادهای پشتیبان و لجستیکی توزیع کالا و خدمات
 - تکمیل سامانه‌های اطلاعاتی مرتبط با عرضه و تقاضای کالا و خدمات با هدف شناسایی و ساماندهی تمام حلقه‌های زنجیره توزیع از تولیدکننده تا مصرف‌کننده و همچنین کوتاه کردن مسیر تولید تا مصرف (حذف واسطه‌های غیرضروری) و اعتبارسنجی و رتبه‌بندی کسب‌وکارهای توزیعی کشور
 - گسترش مراکز فروشگاهی بزرگ و خرده‌فروشی آنلاین محصولات مصرفی پرگردش در کشور به صورت سازمان‌یافته، متوازن و البته عادلانه (با ملاحظه اوضاع خرده‌فروشی‌های سنتی در دوران گذار به شکل مدرن)
 - اصلاح سیاست‌ها و قواعد تنظیم قیمت کالاها و خدمات دولتی، صنفی و بازاری با هدف منطقی کردن حاشیه سود عوامل توزیع از طریق تکمیل سامانه‌های اطلاعاتی و ارائه به‌روز و مستمر اطلاعات عرضه و تقاضای کالا و خدمات و نیز استفاده از روش‌ها و بسترهای نوین و عادلانه قیمت‌گذاری در بخش‌های مختلف مانند درج قیمت تولیدکننده به جای قیمت مصرف‌کننده در پشت کالاها
 - نظارت قاطعانه و دقیق بر بازار و رسیدگی به شکایات با تقویت و بهره‌مندی از ظرفیت شرکت‌های بازرسی غیردولتی (تشکل‌های مردم‌نهاد) در شبکه توزیع از جمله انجمن‌های حمایت از حقوق مصرف‌کنندگان و از همه مهم‌تر توسعه اجرای طرح ملی ناظران افتخاری با تکیه بر مشارکت‌های مردمی.





پرونده درآمدهای نفتی و تورم

درآمدهای نفتی؛ فرصتی برای رشد یا تهدیدی برای توسعه؟

خام فروشی و خام اندیشی؛ دو چالش مهم حاصل از نظام رانتهی

اقتصاد متکی به نفت؛ مبدل اقتصاد رانتهی

نفت و تورم در اقتصاد ایران

■ تمرین جداسازی اقتصاد کشور از نفت. این خیلی کار سختی است، بنده هم سال‌ها بود این را مدام در دولت‌های مختلف تذکر می‌دادم... نفت ما را... کم‌تر می‌خرند یا خیلی کم می‌خرند؛ یعنی همه مشتری‌های قبلی ما به مقدار کافی نفت نمی‌برند. این موجب شده که ارتباط اقتصاد کشور با نفت که بسیار ارتباط مضر و زیان‌باری بود، کم بشود و ان شاء الله این یک تمرینی است که ما بتوانیم این [کار] را بعداً ادامه بدهیم. البته منظورم از نفت، نفت خام است و الا با نفتی که ارزش افزوده در داخل پیدا کند و محصولاتش صادر بشود، بنده هیچ مخالفتی ندارم. آنچه بنده روی آن تکیه می‌کنم، صادرات نفت خام است.

بیانات مقام معظم رهبری

در سخنرانی تلویزیونی

۱۳۹۹/۵/۱۰

بکند، طبیعی است که پایه پولی را افزایش می‌دهد و این پایه پولی آثار تورمی دارد. اما این را می‌توانیم به دولت بگوییم که الآن نفت را در بودجه خود دارید و این نفت هم به شما آسیب تورمی می‌زند؛ پس سعی کنید آن را به گونه‌ای صرف کنید که بتواند آثار تورمی آن را خنثی کند.

در دوره کوتاه‌مدتی که چاره‌ای نداریم جز استفاده از منابع نفتی، مهم است بدانیم مسیر برون‌رفت نفتی که به بودجه می‌آید، از کجا سر در می‌آورد. همچنین در دوره بلندمدت درباره اقتصاد بدون نفت برنامه‌ریزی کنیم و همان اتفاقی بیفتد که در سیاست‌های اقتصاد مقاومتی به آن توجه می‌شود؛ یعنی دولت مسائل بودجه خودش را از نفت جدا کرده و بر سایر درآمدها یا نظام مالیاتی تمرکز کند. طبیعی است چنین اقدامی در یک دوره کوتاه‌مدت امکان‌پذیر نیست؛ اما اگر در دوره بلندمدتی بتوان به نظام اقتصادی و دولت کمک کرد، قدم به قدم وابستگی خود را از نفت کم می‌کند و درآمدهای نفتی وارد یک صندوق می‌شود؛ مثلاً در کشوری همچون نروژ، صندوق نفت درست شده است. می‌گویند ما نباید نفت را وارد بودجه کنیم؛ بلکه باید درآمد آن را در صندوقی بگذاریم و از عواید آن صندوق، برای تمامی افراد جامعه استفاده کنیم.

اگر بتوانیم این حالت را به‌مرور رقم بزنیم که باز هم کار سختی است، به‌نظر من وابستگی دولت را در بلندمدت از نفت کم می‌کنیم و به او تذکر می‌دهیم که بار هزینه‌ای خود را کم کند و اجازه ندارد برای خودش بار هزینه‌ای ایجاد کند و بسیاری از هزینه‌ها را نمی‌تواند در آینده تقبل کند. همچنین اگر نیازمند این است که از بخش نفت کمک بگیرد، این کمک را از جایی مثل صندوق نفت بگیرد. امروزه از صندوق نفت با عنوان صندوق توسعه ملی یاد می‌کنند که البته نقش صندوق نفت نروژ را ایفا نمی‌کند. حال اگر بتوانیم در بلندمدت به سمت ایجاد صندوقی مثل صندوق نفت نروژ برویم، به‌نظر می‌رسد در آینده عایدی خوبی برای ملت ما جمع می‌شود و بعد از مدتی می‌بینیم که دارایی چشمگیری فراهم شده و بازدهی آن دارایی به دولت کمک می‌کند که این کار هم آنچنان ملاحظه‌ای ندارد و بالأخره دولت درآمد نفتی را وارد صندوق کرده و آن صندوق دارایی هم بازدهی خودش را ایجاد کرده و ما هم آن بازدهی را صرف مواردی مثل یارانه، کمک به

روشن‌اندیشیه کانال‌های ایجاد تورم در اقتصاد ایران از طریق منابع نفت و گاز و درآمدهای حاصل از آن کدام است؟ این موضوع چگونه با استفاده از ترانزنامه بانک مرکزی و صندوق توسعه ملی توضیح داده می‌شود؟ در ابتدا به‌طور خاص درباره نفت صحبت می‌کنیم؛ چون ما درباره گاز درآمد کمتری به‌دست می‌آوریم و آن هم سهمی را به خود اختصاص داده و در جای خودش مهم است. وقتی که نفت وارد اقتصاد می‌شود، طبیعی است که این منبع می‌تواند جریان نقدینگی را تقویت کند و این نقدینگی با نقدینگی‌هایی که با روش‌های دیگر ایجاد می‌شود، متفاوت است. این نقدینگی مطابق هر نظریه‌ای در فضاهای پولی می‌آید و آثار تورمی خودش را ایجاد می‌کند؛ اما باید توجه کرد که وقتی از این نکته صحبت می‌کنیم که پول نفت می‌آید و جریان نقدینگی را تقویت می‌کند، نگاه کوتاه‌مدتی به این مسئله وجود دارد و مطابق آن باید توجه کرد که این نقدینگی‌ها آثار مخربی دارند؛ ولی از طرف دیگر می‌تواند آثار مثبتی هم داشته باشد. این آثار مثبت بسته به این است که پول نفتی که می‌آید، کجا می‌رود. پس در اینکه وقتی پول نفت می‌آید، نقدینگی افزایش می‌یابد، تردیدی نیست؛ اما گاهی این پول نفت وارد توسعه سرمایه‌گذاری و زیربناها شده یا توان لازم را برای تولید ایجاد می‌کند.

حال از یک طرف نقدینگی ایجاد شده و فشار تقاضایی ایجاد می‌کند و از طرف دیگر همین، وارد فضاهایی شده که توسعه ظرفیت تولید و سرمایه‌گذاری را به دنبال دارد. آنجاست که این امر خودبه‌خود می‌تواند مشکل اول را جبران کند. بنابراین اگر بخواهیم به قضیه درست نگاه کنیم، نباید اقتصادمان را به نفت وابسته کنیم؛ چون این نفت، حالت ریسکی دارد و ممکن است امروز و فردا باشد و پس‌فردا نباشد. حال چیزی که در آن ناپایداری وجود دارد و ریسک‌پذیر است، می‌تواند به اقتصاد کشور آسیب بزند. نفت را باید برای مواردی گذاشت که اگر هم یک‌دفعه قطع شد، اقتصاد کشور را به‌صورت ساختاری دچار مشکل نکند. حال تا زمانی که کلا نفت را کنار بگذاریم، فاصله زیادی وجود دارد و این‌طور نیست که بگوییم تصمیم می‌گیریم دیگر از فردا نفت وارد بودجه ما نشود. بعد هم سؤال پیش بیاید که پس دولت چگونه خودش را اداره کند؟ بخشی از اداره دولت مربوط به نفت و فراورده‌های نفتی است که آن‌ها را می‌فروشد و وقتی هم که می‌خواهد این کار را



گفت‌وگو با دکتر مهدی صادقی شاهدانی

رئیس دانشکده اقتصاد
دانشگاه امام صادق (ع)

درآمدهای نفتی؛

فرصتی برای رشد یا تهدیدی برای توسعه؟

فقرا و حمایت‌هایی از اقشار مردم می‌کنیم.

روشن‌ان‌دیده به‌نظر شما چه موانعی وجود دارد که صندوق توسعه ملی نتواند همچون صندوق نفت نروژ عملکرد خود را به‌درستی انجام دهد؟

بنابر این بود که مواردی از درآمدهای نفتی را در صندوق توسعه ملی بگذاریم؛ اما یکی از موانع این بوده که درصد این درآمد همیشه در نوسان بوده است؛ یعنی معلوم نبود که آیا بالأخره صندوق توسعه ملی در سالیان مختلف، آنچه را که در بخش نفت اتفاق می‌افتد، در خودش جای می‌دهد یا نه. هر زمان که کم می‌آوردند، می‌رفتند و مجوزی می‌گرفتند و از صندوق توسعه ملی خرج می‌کردند و همین بزرگ‌ترین مشکل و آسیب ماست.

ما باید صندوق توسعه ملی ایجاد کنیم که اگر هم می‌خواهیم به بخش‌های زیربنایی کمک کنیم، واقعاً به این بخش‌ها کمک کنیم؛ نه اینکه بعضی را صرف مواردی کنیم که اساساً نباید برای آن‌ها صرف شود. این کار مستلزم این است که این صندوق، صندوق سرمایه‌گذاری بشود. من صندوق توسعه ملی را به این شکل قبول ندارم؛ بلکه قائم صندوق توسعه ملی باید مثل صندوق نفتی شده و منابع این صندوق باید سرمایه‌گذاری شود. بعد که سرمایه‌گذاری اتفاق افتاد، می‌توان از بازدهی این منابع برداشت کرد و بعد هم بخشی از آن را در صندوق گذاشت و بخشی از آن هم در جایی صرف شود که باید از آن حمایت شود.

اما برای این کار اراده‌ی آنچنانی نداریم. مشکلات اقتصادی هم که به‌واسطه تحریم به‌وجود آمد، به‌جای آنکه ما را مصمم‌تر کند، تا اندازه‌ای سست کرد و پیش خود گفتیم حالا که درآمد نفتی ما کم شده، می‌رویم و مجوز می‌گیریم و از صندوق توسعه ملی برداشت می‌کنیم. در صورتی که باید این نفتی که فراهم می‌شود و همچنین سایر منابعی را که به انفال مربوط است، وارد صندوق توسعه ملی کنیم تا این صندوق به صندوق سرمایه‌گذاری تبدیل شود. حال این صندوق سرمایه‌گذاری وارد بازارهای مختلف می‌شود و در آنجا سرمایه‌گذاری می‌کند؛ مثلاً اگر کسی بخواهد پتروشیمی را توسعه دهد، می‌تواند از صندوق توسعه ملی برداشت کند و پتروشیمی را توسعه دهد. بازدهی پتروشیمی هم بعضی اوقات ظرف سه تا پنج سال است.

بنابراین ما نعمت خدادادی بسیار عظیمی به نام نفت داریم و برای این نعمت باید ارزش افزوده‌ای ایجاد کنیم

و این کار از طریق مواردی همچون ورود به پتروشیمی انجام می‌شود. تأمین منابع آن هم به این صورت است که به این صندوق بگوییم وارد بازار شو و سهام پتروشیمی را بخر. این سهام هم برود و صرف توسعه پتروشیمی شود و از آن طریق هم بازدهی چشمگیری به‌دست می‌آید و بعد هم می‌توان این بازدهی را صرف موارد حمایتی کرد. این کار نیازمند اراده‌ای قوی است. در اینجا نه آمریکا مانع است و نه هیچ کشور دیگر، بلکه بزرگ‌ترین مانع، خود ما هستیم که قلکی در خانه خود درست کرده و هر زمان هم که لازم شد، به سراغ آن می‌رویم و از آن استفاده می‌کنیم. در حالی که این قلک برای خرج کردن نیست؛ بلکه اساساً برای سرمایه‌گذاری است و واقعاً هم مثل قلک می‌تواند آینده را تضمین کند و نسل‌های بعدی می‌توانند از این قلک استفاده کنند.

من بارها گفته‌ام که اگر شما قصد دارید هزینه‌ای بدهید تا حمایت صورت بگیرد، بهتر است از بازدهی آن برای حمایت استفاده کنید؛ مثلاً فرض کنید که می‌خواهید مواسات انجام گیرد. مواسات یک عدد چشمگیر دارد. مثلاً همین دوران کرونا شاید معادل ۱۰ هزار میلیارد تومان مواسات صورت گرفته است. راه‌حل مناسب این است که مثلاً با این ۱۰ هزار میلیارد تومان وارد صنعت پتروشیمی شویم و این صنعت را که ایجاد کردیم، از بازدهی آن برای مواسات خرج کنیم؛ حتی مثلاً به‌جای کارهایی همچون یارانه‌دادن که به‌نظر من آنچنان دردی را دوا نمی‌کند، هزینه آن را در صنعتی مثل پتروشیمی سرمایه‌گذاری کنیم و به افراد بگوییم برای شما سرمایه‌گذاری کرده‌ایم و به‌جای آنکه به آن‌ها پول بدهیم، امید پول‌دادن را به مردم بدهیم.

اگر بتوانیم در بلندمدت به‌سمت ایجاد صندوقی مثل صندوق نفت نروژ برویم، به‌نظر می‌رسد در آینده عایدی خوبی برای ملت ما جمع می‌شود و بعد از مدتی می‌بینیم که دارایی چشمگیری فراهم شده و بازدهی آن دارایی به دولت کمک می‌کند.

ما امروزه باید به مردم امید بدهیم؛ امید داشتن مسکن، امید داشتن درآمد. اینکه فلان مبلغ را به آن‌ها

بدهید، دردی از آن‌ها دوا نمی‌شود. اما اگر به آن‌ها امید داشتن درآمدی پایدار را بدهید، خودشان را صاحب سهم می‌بینند. به‌نظر من علی‌رغم همه صحبت‌هایی که علیه سهام عدالت می‌شود، از این جهت خوب است که اگر این سهام عدالت بماند و رشد بکند و جایگاه خودش را پیدا کند و بازدهی آن به نقطه خوبی برسد، می‌تواند به مردم امید دهد. البته به این شرط که بازار سرمایه در اوضاعی قرار نگیرد که امید مردم ناامید شود.

روشن‌ان‌دیده به‌طور کلی چه میزان از تورم‌های قبل و پس از انقلاب اسلامی ایران مربوط به نحوه استفاده از نفت و درآمدهای حاصل از آن بوده است؟

اگر بخواهیم منصفانه قضاوت کنیم، باید از هر موردی به اندازه سهم خود تعریف کنیم. تورم ما عوامل متعددی داشته است؛ اما همیشه با یک‌جانبه‌نگری می‌خواهیم این پول را چماقی کنیم و بر سر تورم بکوبیم و دائماً بگوییم تورم ما ریشه پولی دارد؛ حتی آنجایی هم که تورم ناشی از فشار هزینه است، به ریشه پولی برمی‌گردانیم. واقعیت این است که اقتصاد ما وابسته به دلار است و به‌تبع آن، جریان تولید هم به دلار وابسته است. وقتی دلار گران می‌شود، تولیدکننده مجبور است مواد اولیه گران‌تری بخرد. در این صورت هزینه تولید بالا می‌رود. ما اسم این را تورم با فشار هزینه می‌گذاریم. اگر می‌توانستیم این دلار را کنترل کنیم، بخشی از این فشار هزینه بسیار کاهش پیدا می‌کرد که البته این کار انجام نشد. وابستگی بنگاه‌های اقتصادی ما به نهاده‌های وارداتی چشمگیر است. این مسئله آسیب‌زاست و وقتی دلار گران می‌شود، تولیدکننده باید نهاده مبتنی بر این دلار را در بازار آزاد بخرد و در بنگاه اقتصادی بیاورد یا اینکه چانه‌زنی کند و از فلان وزارتخانه، آن نهاده را بخرد. البته همه آن نهاده هم به قیمت یارانه‌ای فراهم نمی‌شود.

بنابراین فشار هزینه ناشی از نهاده‌های تولید، اثر خود را گذاشت. این مسئله جدای از این است که وقتی قیمت دلار بالا می‌رود، قیمت خیلی چیزهای دیگر هم بالا می‌رود. به‌عنوان مثال قیمت ساختمانی هم که شما از آن استفاده می‌کنید، بالا می‌رود. آن بنا و مهندسی هم که برای شما کار می‌کنند، دستمزد خود را بالا می‌برند. بنابراین ما در جریان تولید، یک فشار هزینه مستقیم داریم و یک فشار هزینه غیرمستقیم. این‌ها همه جمع شده و به تورم ناشی از فشار هزینه تبدیل می‌شود. این

دلایزه کردن اقتصاد همیشه برای ما تهدید بوده است. باید کاری کنیم که جریان تولید به دلار وابسته نباشد؛ بلکه به جریان داخل وابسته باشد. اگر این کار را کردیم، حتی اگر دلار هم تغییر پیدا کرد، مشکل زیادی برای ما ایجاد نمی‌شود. حتی اگر نفت را هم فروختیم و پایه پولی ما را افزایش داد و نقدینگی افزایش پیدا کرد، آنچنان فشار تورمی ایجاد نمی‌کند.

فشار تورمی که طی این سال‌ها آمده و مسکن ما را گران کرده، ساختمان را گران کرده. در نتیجه ساختمانی هم که در بخش تولید استفاده می‌کنیم را گران می‌کند. اسکله و پل و ساختن اتوبان و فرودگاه را هم گران می‌کند و همه این‌ها باعث می‌شود که فشار هزینه‌ای ایجاد شود و این امر در سالیان متمادی اقتصاد ما را دچار مشکل کرده و باعث شده که تورم ناشی از فشار هزینه‌ای ما چشمگیر باشد. البته تورم ناشی از فشار تقاضا هم وجود دارد؛ اما این نوع تورم جبران‌شدنی است به این شرط که بتوان جریان تولید را تقویت کرد. ما نتوانستیم جریان تولید را تقویت کنیم و لذا در کنار تورم ناشی از فشار هزینه، تورم ناشی از فشار تقاضا نیز ایجاد شد؛ یعنی مثلاً مردم تقاضای مرغ داشتند؛ اما مرغی در بازار نبود. در این حالت به تورم ناشی از فشار تقاضا و کمبود عرضه دچار می‌شویم. ما باید در اینجا کمبود عرضه را جبران کنیم. در کنار آن باید تقاضا را مدیریت کنیم و مثلاً آن چیزهایی را که مردم می‌توانند مصرف نکنند، جایگزین چیز دیگری کنیم. مثلاً برنج را با سیب‌زمینی جایگزین کنیم. از آن طرف هم سعی کنیم که وابستگی اقتصاد را به دلار کم کنیم که تحت‌تأثیر این ناملایمات، وقتی که دلار افزایش پیدا می‌کند، فشار تورمی بر ما کمتر شود.

صندوق توسعه ملی باید مثل صندوق نفتی شده و منابع این صندوق باید سرمایه‌گذاری شود. بعد که سرمایه‌گذاری اتفاق افتاد، می‌توان از بازدهی این منابع برداشت کرد.

روشن‌ان‌دیده کیفیت عملکرد نهادهای حاکمیتی مربوط به حوزه نفت و گاز در ایجاد آثار تورمی ناشی از این منابع و درآمدهای حاصل از آن چه نقشی داشته است؟



روشن اندیشه تجربه کشورهای دیگر در خصوص

استفاده صحیح و بدون ایجاد آثار تورمی از منابع نفت و گاز چیست و چه دلالت‌هایی برای اقتصاد ایران دارد؟ در همین راستا راهکارهای استفاده بهینه و غیر تورم‌زا از منابع نفت و گاز کشور به‌عنوان یک ثروت ملی چیست؟ بهترین و موفق‌ترین کشور در استفاده از منابع مالی نفت نروژ است که خودش هم صاحب نفت است. باقی کشورها مثل ایران و عربستان هیچ‌وقت احساس نیاز نکرده و فقط نفت فروخته‌اند و بعضی اوقات کشوری مثل عربستان بخشی از درآمد نفتی خود را خرج داعش و وهابیت کرد یا تسلیحات نظامی خرید. نروژ سیستمی اقتصادی دارد که می‌توان گفت در آن عقلانیت بیشتری وجود دارد. از این الگو می‌توان استفاده کرد. بسیاری از کشورها این‌گونه فکر نمی‌کنند و می‌گویند که نفت داریم و الان باید آن را وارد بودجه کرده و صرف کنیم. این کشورها هم گرفتاری‌های ما را پیدا کرده یا در آینده پیدا خواهند کرد. اما حیث است که کشورهای نفتی از این ذخیره خود، در جهت توسعه بلندمدت استفاده نکنند. نروژ این کار را کرده و می‌توان به‌عنوان الگوی مطلوبی از آن درس گرفت.

بنابراین به‌صورت کلی نفت برای ما تهدید بوده؛ اما می‌توانیم این تهدید را به فرصت تبدیل کنیم. اینکه بگوییم نفت بلای جان ماست، حرف درستی نیست. ما خودمان کاری کرده‌ایم که بلای جان شده است. ما باید بعد از این سعی کنیم از نفت به‌عنوان فرصت استفاده کنیم. ما تحت تحریم هستیم و دنیا و قدرت‌های بزرگ هم می‌خواهند ما را در فشار قرار دهند؛ اما باید به این نکته توجه کنیم که این فرصت را در جهت توسعه اقتصادی کشور، ایجاد زیربناها، رفع چالش‌های موجود، مقابله با تحریمی که تحمیل می‌شود، ایجاد تکنولوژی‌های جدید و توسعه آن‌ها و ظرفیت‌سازی‌ها به‌کار ببریم؛ ولو اینکه نظام پولی بین‌المللی به ما اجازه ندهد.

ما باید نفت را با کالاهای مورد نیاز خود تهاتر کنیم. لازمه چنین کاری این است که چند وزارتخانه با یکدیگر هم‌پیمان شوند. به‌نظر من اگر وزارت صمت و وزارت نفت کنار یکدیگر قرار نگیرند، از فرصت داشتن نفت استفاده لازم را نخواهیم کرد. وزارت صمت باید بگوید من در فلان کشور، نهاده دامی شناسایی کرده‌ام. وزارت جهاد کشاورزی هم باید بگوید که ما در فلان کشور که

مذاکره می‌کنیم و بعد هم نفت آزاد می‌شود و نفت را می‌بریم و می‌فروشیم. مسئله این است که اصلاً مشخص نیست این جریان چه زمانی به شکل جدی نتیجه دهد. ممکن است به شکل مقطعی به نتیجه برسد؛ اما آیا به شکل دائم به نتیجه می‌رسد؟ پس پیشنهاد ما به آقایان مسئول و سیاست‌گذار این است که فرض کنید نفت تا ۵۰ سال دیگر مشمول تحریم است و شما هم این منبع خدادادی را دارید. می‌توانید خارج از بازارهایی که عده‌ای فکر می‌کنند، بروید و نفت را بفروشید. یک جاهایی هم می‌توان مردم را وارد فروش نفت کرد. شما ضمانت بگیرید و به افراد نفت بدهید و بگویید که ما این نفت را به شما می‌دهیم. شما آن را بفروشید و اگر پول آن را برنگردانید، ضمانت شما را به اجرا می‌گذاریم. این کار در سیستم بانکی جاری است و هرکسی که می‌خواهد کاری بکند، از او ضمانت‌نامه می‌گیرند و هر آن می‌توان آن را به اجرا گذاشت. در بین مردم کسانی هستند که این ضمانت‌نامه را دارند و می‌توانند نفت را به فروش برسانند و حتی این کار را در سطح خرد انجام می‌دهند.

بنابراین اگر توانستیم برای فضای نفت و فروش آن، برنامه‌ریزی مجددی انجام دهیم، آن وقت نفت در اوضاعی که تحت فشار هستیم، فرصت است. بسیاری از کشورها این فرصت را ندارند؛ ولی ما این فرصت را داریم و می‌توانیم نفت را بدهیم و مثلاً راه‌آهن بگیریم. می‌توانیم ریل آن را از جایی بگیریم و لوکوموتیو آن را هم از جای دیگر بگیریم و در مقابل، به آنان نفت بدهیم. درواقع با دادن نفت می‌توانیم سیستم حمل‌ونقل خود را درست کنیم. پس تبادل نفت با امور مختلف، فرصت محسوب می‌شود. باید از این فرصت برای ایجاد زیربناها استفاده کرد.

ما تحت تحریم هستیم و دنیا و قدرت‌های بزرگ هم می‌خواهند ما را در فشار قرار دهند؛ اما باید به این نکته توجه کنیم که این فرصت را در جهت توسعه اقتصادی کشور، ایجاد زیربناها، رفع چالش‌های موجود، مقابله با تحریمی که تحمیل می‌شود، ایجاد تکنولوژی‌های جدید و توسعه آن‌ها و ظرفیت‌سازی‌ها به‌کار ببریم.

بخش نفت و گاز برای ما، هم تهدید است و هم فرصت. از آن جهت تهدید به‌حساب می‌آید که اگر آن را نداشتیم، فکر اساسی‌تری می‌کردیم. مثل این است که پدری داشته باشیم که همیشه پول توجیبی نمی‌دهد؛ پس مجبور می‌شویم خودمان هم کار کنیم. اینکه ما نفت داریم، خودش تهدید است. در سالیان متمادی هر زمان کم می‌آوردیم، به سراغ نفت می‌رفتیم. اصلاً علت اینکه اقتصاد ما رشد نکرد، این بود که خودش را متکی به نفت بار آورد و فکر نکرد که پول این نفت باید به جای دیگری مثل صندوق ویژه‌ای برود؛ یعنی پیش خودش فکر می‌کرد که مثلاً الان بیکاری به‌وجود آمده، از پول نفت برمی‌دارد و وام بیکاری می‌دهد. پس نفت طی سال‌های متمادی جریانی تهدیدی است. این مسئله هم قبل از انقلاب و هم بعد از انقلاب جریان تهدیدی بوده است. تورمی که در دهه ۵۰ ایجاد شد نیز ریشه در نفت داشت.

با همه این احوال، نفت می‌تواند برای ما فرصت هم باشد. از این جهت که می‌توانیم از آن در مواقعی استفاده کنیم که فشار اقتصادی وجود دارد. متأسفانه طی سالیان اخیر، استفاده مناسب از بخش نفت صورت نگرفت. به‌عنوان مثال درباره چند کشور در جنوب شرقی آسیا مطالعه کردیم. این کشورها پنج میلیون نفت نیاز دارند. ما می‌توانستیم از این پنج میلیون نفت، ۵۰۰ هزار تن آن را تأمین کنیم؛ اما چرا این کار را نکردیم و اجازه دادیم که اقتصاد در چنین حصری قرار بگیرد؟ پس می‌توانستیم این نفت را بفروشیم. عده‌ای معتقدند که می‌توانستیم در دوره‌ای نفت خود را به پالایشگاه‌های مختلف ببریم و به فرآورده تبدیل کرده و مشکلات سال‌های اخیر خود را برطرف کنیم. اما این کار را نکرده‌ایم. دائماً در این فکر بوده‌ایم که باید نفت بفروشیم. کسی در این میان فکر نکرد که نفت، کالایی شناسنامه‌دار است و هر جا آن را حرکت بدهیم، می‌فهمند؛ اما فرآورده این‌گونه نیست. امروزه حتی نفت را به مواد شیمیایی و پتروشیمیایی تبدیل می‌کنند و ما باید از همین الان، این امر را در دستور کار قرار دهیم. چه تضمینی وجود دارد که در ۱۰ سال آینده، دوباره تحریم جدی اتفاق نیفتد؟ اما اگر همین نفت به مواد پتروشیمی تبدیل شد و اسم آن crude oil to chemical شد، امنیت اقتصادی پیدا می‌شود.

این اتفاق نمی‌افتد؛ چون دائماً می‌گوییم می‌رویم



گفت‌وگو با دکتر محمد نعمتی
عضو هیئت علمی دانشکده اقتصاد
دانشگاه امام صادق (ع)

خام‌فروشی و خام‌اندیشی؛

دو چالش مهم حاصل از نظام رانتی

روشن‌اندیشی کانال‌های ایجاد تورم در اقتصاد ایران از طریق منابع نفت و گاز و درآمدهای حاصل از آن کدام است؟ این موضوع چگونه با استفاده از ترانزنامه بانک مرکزی و صندوق توسعه ملی توضیح داده می‌شود؟

در کشورهایی نظیر ایران که خام‌فروشی و وابستگی به درآمدهای حاصل از فروش نفت و گاز وجود دارد، تبدیل درآمدهای ارزی حاصل از فروش نفت و گاز به ریال، موجب می‌شود پایه پولی افزایش یافته و به تبع آن، نقدینگی افزایش یابد. در این صورت سطح عمومی قیمت‌ها نیز بیشتر می‌شود. در اینجا باید کالاهای مبادله‌شدنی برای مقابله با افزایش قیمت‌ها از طریق واردات تأمین شوند و کالاهای مبادله‌نشده مثل زمین و ویلا و چیزهایی که نمی‌توان وارد کرد، موجب می‌شود بیماری هلندی و بالاتر از آن، نابرابری ایجاد شود. همچنین این فرایند به تولید داخل نیز لطمه وارد می‌کند. البته بیماری هلندی خیلی تکنیک خاصی دارد. در نگاه من در واقع دهک‌های برخوردار جامعه، قیمت‌گذار هستند و کسی که رانت این منابع طبیعی، بیشتر در اختیارش قرار گرفته، برای این دارایی تعیین قیمت می‌کند؛ مثلاً الان هزار میلیارد به شما داده می‌شود و شما هم در بیابان، مال بزرگی درست می‌کنید. شما برای این مال، قیمت تعیین می‌کنید. کسی که این رانت را دارد، قدرت تعیین قیمت را دارد و لذا فقط گروهی خاص هستند که تعیین‌کننده سبک زندگی و قیمت‌ها هستند؛ لذا ما اصلاً کلمه تورم را به کار نمی‌بریم. مثلاً در چهارچوب سنتی از تعادل مزاج‌ها صحبت شده و در سیستم مدرن هم از باکتری و ویروس صحبت می‌شود. در سیستم سرمایه‌داری نیز از تورم صحبت می‌شود. تورم به بحث سیاست پولی و سیستم تحلیل خاص خودش مربوط است؛ نه در فضایی که در جامعه ما وجود دارد؛ مثلاً آمریکایی که نقدینگی آن ده برابر شده؛ اما تورم اندکی داشته است.

روشن‌اندیشی به‌طور کلی چه میزان از تورم‌های قبل و پس از انقلاب اسلامی ایران به نحوه استفاده از نفت و درآمدهای حاصل از نفت و گاز مربوط بوده است؟ کیفیت عملکرد نهادهای حاکمیتی مربوط به حوزه نفت و گاز در ایجاد آثار تورمی ناشی از این منابع و درآمدهای حاصل از آن، چه نقشی داشته است؟

در ۵۰ سال گذشته، تولید ناخالص داخلی ما به قیمت ثابت سال ۹۲، تقریباً دوبرابر شده است. وقتی هم که باز سرانه آن را به قیمت ثابت در نظر بگیریم، ۱۱ میلیون سال ۵۵ را به هشت میلیون تبدیل کرده‌ایم؛ یعنی ۳۰ درصد سرانه ۵۰ سال کار و تلاش و ظرفیت تولیدی کم شده است. آن چیزی هم که دوبرابر شده است، به این صورت بوده که در این ۵۰ سال، به‌صورت متوسط روزانه معادل ۱۰ میلیون بشکه نفت و گاز از میادین استخراج شده است. پس آن تولید واقعی کشاورزی، صنعت و... همگی نزولی بوده است. اینکه می‌گوییم GDP دوبرابر شده، صحیح نیست؛ چون بخش عمده آنچه ما به اسم GDP در کشور به آن اشاره کردیم، خام‌فروشی بوده که اسم آن را تولید گذاشته‌ایم؛ درحالی که تولید نبوده است. در معادن هم به همین ترتیب برداشت کرده و محیط‌زیست را خراب می‌کنیم و اسم آن را تولید می‌گذاریم؛ یعنی ظرفیت تولید به معنای واقعی آن، هرسال کمتر شده است.

همچنین در این ۵۰ سال، متوسط هزینه فرصت منابعی که از طبیعت برداشت شده، برای هر ایرانی ماهی سه میلیون است؛ البته این با دلار ۲۰ هزار تومان و نفت ۴۰ دلاری حساب شده است. اگر نفت ۸۰ دلار الان را در نظر بگیریم که تقریباً ماهی شش میلیون برای هر خانواده تقریباً چهارنفره حساب می‌شود، یعنی به‌طور کل انبوهی از منابع طبیعی و منابع حاصل از آن را به این اقتصاد تزریق کرده‌ایم.

هزینه‌های مصرفی پنج دهک فقیر جامعه نیز در این پنجاه سال در همان حدود ۲۰ درصد مانده و تغییری نکرده است؛ البته قدری فرازونشیب داشته؛ اما تقریباً در همین حدود بوده است. قطعاً دو دهک بالا بیش از ۵۰ درصد، هزینه‌های مصرفی داشته‌اند و این فقط شکاف هزینه‌های مصرفی است و در حوزه درآمد و ثروت، آمار مشخصی وجود ندارد؛ اما قطعاً میزان آن‌ها زیاد است؛ چون هزینه‌های مصرفی برای کمترین سطح معیشت است و این مسئله تقریباً برای همه ثابت بوده و تغییری نکرده؛ به‌طور مثال کپرنشین فعلی، ۲۰ سال پیش هم کپرنشین بوده و الان هم به همین صورت است؛ بنابراین شکاف هزینه‌ای و به تبع آن درآمدی و ثروتی در این کشور ایجاد شده است.

نکته بعد آن است که نقدینگی در کشور ما در این ۵۰ سال، ۸۰ هزار برابر شده است. نقدینگی آمریکا در این مدت کمی از ۱۷ برابر کمتر است. ظرفیت تولید آمریکا در این ۵۰ سال، چهار برابر شده؛ اما ظرفیت ما کمتر از این مقدار است. پس نظام پولی ما هیچ ربطی به بخش حقیقی و تولید ندارد. وقتی هم که با این امور ارتباطی نداشته باشد، نتیجه این وضعیت، آن می‌شود که ۵۰، ۶۰ درصد مردم به ثروت دسترسی ندارند، ۲۰، ۳۰ درصد هم با تسهیلات قرض‌الحسنه



تقاضا بهره‌مند شود که پول دارد و می‌تواند هر چیزی را برای خود فراهم کند. به هر حال گفتیم که ۹۸ درصد منابع ما از طریق رانت است و هزینه‌های مصرفی آن دودرصد است. در ۲۰ سال اخیر هم به کمک این نظام رانتی، یعنی رانت منابع طبیعی و رانت خلق پول، به ۱۷ بانک و ۲۰ مجموعه، اجازه داده شد اعتبار خلق کنند؛ بدون اینکه به تولید ارتباطی داشته باشد. نتیجه هم این شد که این‌ها فقط عمل انتقال ثروت را انجام می‌دهند و به‌نوعی منابع را غارت می‌کنند. پس ما یک نظام اقتصاد سیاسی داریم که مبتنی بر رانت منابع طبیعی است و در این ۲۰ سال اخیر هم که مبتنی بر رانت خلق اعتبار شده است و نظام بودجه‌ریزی و مالیاتی نیز در کشور نداریم. در واقع چون پول نفت وجود داشته، نهادها، استخدام افراد و... شکل گرفته و به‌اصطلاح خرج‌تراشی شده است. گاهی هم که این درآمد نبوده، از خلق پول استفاده شده که در واقع دست در جیب مردم کرده‌اند.

در خصوص منابع طبیعی و نفت و گاز در واقع باید توزیع علی‌السویه میان مردم صورت بگیرد. البته توزیع علی‌السویه ریالی به‌تنهایی کافی نیست؛ بلکه منابع طبیعی، به متولی کارآمد نیاز دارد، از طرفی حرمت خام‌فروشی نیز باید مدنظر قرار گیرد. منافع منابع طبیعی متعلق به مردم است و نباید دستاویز اهداف سست شود.

روشن‌ان‌لبیشه در همین راستا راهکارهای استفاده بهینه و غیر تورم‌زا از منابع نفت و گاز کشور به‌عنوان ثروت ملی چیست؟

در خصوص منابع طبیعی و نفت و گاز در واقع باید توزیع علی‌السویه میان مردم صورت بگیرد. البته توزیع علی‌السویه ریالی به‌تنهایی کافی نیست؛ بلکه منابع طبیعی، به متولی کارآمد نیاز دارد، از طرفی حرمت خام‌فروشی نیز باید مدنظر قرار گیرد. منافع منابع طبیعی متعلق به مردم است و نباید دستاویز اهداف سست شود. نفت و گاز ابزار قدرت هستند و ذره‌ذره آن ارزشمند است که باید به بالاترین ارزش افزوده تبدیل شود. ما سیستمی قجری داشتیم که به اقتصاد سیاسی بین‌الملل

درست کردیم که می‌توان بدون زحمت، با آن کارهایی را انجام داد. چه کار کرده‌ایم؟ پول که واسطه مبادله بود، به‌خصوص از اواسط دهه ۸۰ که بانک‌های خصوصی مجوز فعالیت گرفتند، بدون ارتباط با بخش حقیقی و تولید خلق شد و آن هم از هیچ و بدون پشتوانه بود. پس خزانه‌ای داریم که درآمدهای آن، حاصل از منابع طبیعی است. خزانه دیگری هم به نام خزانه پول درست کرده‌ایم که برخلاف قبلی است. در خزانه اولی، نفت را به‌طرف غربی می‌فروشیم و پول به آن واریز می‌شود؛ اما اینجا از هیچ، پول خلق می‌کنیم.

درگیر نظامی رانتی هستیم که خام‌فروشی را در نظام سیاسی بین‌الملل که از قرن هجدهم برای کشورهای آفریقایی و آسیایی تعریف شده، پذیرفته و از دوره پهلوی نیز نوعی خام‌اندیشی ایجاد شد که با پول نفت برای کشور توسعه می‌آوریم؛ درحالی که برای ما بدبختی بسیاری به همراه آورد.

روشن‌ان‌لبیشه تجربه کشورهای دیگر در خصوص استفاده صحیح و بدون ایجاد آثار تورمی از منابع نفت و گاز چیست و چه دلالت‌هایی برای اقتصاد ایران دارد؟
کشورهایی نظیر عربستان هم فلاکت‌های خاص خود را دارند؛ اما کشور ما نه مثل امارات است، نه قطر، نه بحرین، نه غنا و نه آلاسکا و نه حتی نروژ. اصلاً دنیا و آدم‌های آن با ما فرق می‌کنند. جغرافیا و تاریخ ما با نروژ فرق می‌کند و به‌تبع آن، مسائل هم با یکدیگر متفاوت است. هر کشوری تاریخ و نظام‌های سیاسی و اقتصادی خاص خودش را دارد. باید ببینیم مسئله خود ما چیست. آمده‌اند و خزانه رانتی درست کرده‌اند و هرکسی که به آن دسترسی دارد، زندگی می‌کند و آن کسی هم که دسترسی ندارد، هیچ. وقتی حق افراد داده نمی‌شود و از آن طرف مابه‌ازای آن، تقاضایی ایجاد شده که ربطی به تولید ندارد، آن یک‌درصدی‌ها هم برای خودشان مطالبه سفر خارجی و خرید ماشین مدل بالا و اموری از این قبیل دارند. شما این نفت را به غربی‌ها داده‌اید و پول آن را گرفته‌اید و باعث افزایش تقاضا شده‌اید. قبلاً این تقاضا وجود نداشت؛ اما با این کار شما، افزایش تقاضا در میان عموم ایجاد شد. اما فقط کسی می‌تواند از این

می‌تواند فقط یخچال و خودرو و اموری از این دست را تهیه کنند؛ لذا تنها درصد اندکی هستند که دسترسی زیادی به ثروت دارند. نتیجه اینکه اقتصاد ایران، به‌شدت رانتی است؛ به معنای اینکه زندگی در ایران به منابع طبیعی نفت و گاز و معدن بند است و روزی تقریباً معادل ۱۰ میلیون بشکه نفت و گاز برمی‌داریم. در واقع شیوه حکمرانی منابع طبیعی ما به‌گونه‌ای بوده که منبع رانت خدادادی بزرگی را که سالی ۱۰۰، ۱۵۰ هزار میلیارد تومان است، به قیمت ثابت داریم و هرچه سطح معیشتی فرد بالاتر باشد، از رانت آن بیشتر بهره می‌برد. این فضای اداره کشور در این ۱۰۰ سال اخیر است؛ یعنی از دوران قراردادهای قجری که با شروع خام‌فروشی همراه است، این نقش را در نظام سیاسی بین‌الملل قبول کردیم که ارائه‌کننده مواد خام بوده و همچنین برای کالاهای کشورهای غربی؛ بازار مصرفی هستیم. این مسئله را هم خودمان قبول کردیم و البته قبول هم نمی‌کردیم، نیروی وابسته به نظام، این بازار را باز می‌کرد و این منابع را با خود می‌برد و کالاها را می‌آورد. گاهی نیز به دلیل تحریم، نفت را می‌برند؛ اما پول آن را بلوکه کرده و به ایران تحویل نمی‌دهند.

عملکرد ما در حوزه اقتصاد، مثل کسانی است که ادای افراد پول‌دار را در می‌آورند و هیچ‌کدام از ویژگی آن‌ها به این افراد نمی‌خورد. ما هم ادای این کشورهای غربی را درمی‌آوریم. نظام مالیاتی، نظام پولی، نظام آموزش عالی داریم؛ اما واقعاً نمی‌دانیم که مالیات و خزانه و بانک و گمرک چیست و در حد کلیات، چیزهایی از آن‌ها می‌دانیم.

بنابراین درگیر نظامی رانتی هستیم که خام‌فروشی را در نظام سیاسی بین‌الملل که از قرن هجدهم برای کشورهای آفریقایی و آسیایی تعریف شده، پذیرفته و از دوره پهلوی نیز نوعی خام‌اندیشی ایجاد شد که با پول نفت برای کشور توسعه می‌آوریم؛ درحالی که برای ما بدبختی بسیاری به همراه آورد؛ به عبارت دیگر خام‌فروشی، این خام‌اندیشی را با خود به همراه آورد. خام‌فروشی و خام‌اندیشی زندگی ما ایرانیان را در این ۱۰۰ سال گذشته شکل می‌دهد. مطلب دیگری هم که در این ۲۰ سال اخیر اضافه شد، رانت خلق اعتبار بود. این از منابع خدادادی بود و خداوند در اختیار ما قرار داده بود؛ اما پول را خودمان خلق کردیم؛ یعنی چیزی را

مربوط است. شما ثروتمندان را که درحقیقت قدرت شماسست و به شما حق حیات می‌دهد، به دشمن خود بدهید که منظور کشورهای غربی یا هر کشور دیگری است و بعد هم هروقت آن‌ها خواستند و اراده کردند، مقداری از آن را به شما بدهند، حال شما می‌خواهید از این پارادایم بیرون بیایید و سبک زندگی و نظام اقتصاد سیاسی خاص خود را داشته باشید. وقتی که می‌خواهید خودتان باشید، باید یک نظام هماهنگ و به‌هم‌پیوسته را تنظیم کنید که با پارادایم جدیدی طرح کرده‌اید. این شیوه تقسیم علی‌السویه البته موجب ایجاد تورم هم نمی‌شود؛ زیرا در این طرح، اولاً درآمدهایی که قرار است بین مردم تقسیم شود، مابه‌ازای تولید در سطح زنجیره ارزش گسترده نفت و گاز است و همچنین برای نظام تولید نیز راهکارهای مناسبی ارائه می‌شود تا بتواند با قدرت خرید مردم همگام و همراه شود.

وقتی منابع به‌صورت ریالی فروخته شود، درآمدهای حاصله به صندوق انقال واریز می‌شود. پس شما باید در سازوکاری باشید که قیمت منابع طبیعی را در ابتدای شروع تولید مشخص کنید تا در آن چرخ اقتصاد به‌خوبی بچرخد. شما در اینجا می‌خواهید در کنار کشورهای شرق و غرب مستقل باشید. در اینجا باید به دنبال سازوکار مناسبی باشید تا در پرتوی آن منافعتان اقتضا کند نفت و گاز و چوب جنگل و معدن به قیمتی خاص فروخته شود و به‌صورتی مشخص، استفاده و بهره‌برداری شود و در این خصوص نباید گرفتار دوگانه دولت و بازار شد. سیستم مالیات هم باید به‌صورت مالیات اسلامی باشد. این‌ها هرکدام مثل قطعات یک پازل هستند و کل دین را شامل می‌شود که ابواب مختلفی دارد و من فقط درباره یک بخش از بحث باب انقال صحبت کردم. ❶



گفت‌وگو با دکتر موسی شهبازی غیائی

مدیرکل دفتر مطالعات اقتصادی مرکز پژوهش‌های
مجلس شورای اسلامی

اقتصاد متکی به نفت؛ مبدل اقتصاد رانتی

روشن‌انگیزی کانال‌های ایجاد تورم در اقتصاد ایران از طریق منابع نفت و گاز و درآمدهای حاصل از آن کدام

است؟ این موضوع چگونه با استفاده از ترانزنامه بانک مرکزی و صندوق توسعه ملی توضیح داده می‌شود؟ اثرات ورود درآمدهای نفتی به بودجه و تأثیر آن بر تورم در اقتصاد ایران، از چند منظر بررسی می‌شود. نکته اول اینکه وقتی منابع اقتصادی دولت در سال‌های متمادی به درآمدهای نفتی متکی باشد، دولت به دولتی رانتی و اقتصاد نیز به اقتصادی رانتی تبدیل می‌شود و تبعات و آثار میان‌مدت و بلندمدت بسیار زیادی به دنبال دارد که بر اقتصاد ایران، کاملاً منطبق است.

این ساختار اقتصاد رانتی و نفتی تبعات و آثار فراوانی بر اقتصاد ایران داشته و به‌طور مشخص ما را با دولتی به‌شدت گسترده از جهت تشکیلات و بوروکراسی و نظام دیوان‌سالاری و همچنین با کارایی و اثربخشی و پایین بودن خدمات بهینه دولتی به مردم مواجه کرده است؛ یعنی این ساختار اداری و دولتی به‌واسطه بهره‌مندی از درآمدهای نفتی، ساختاری بسیار عریض و طویل را در طول این سال‌ها برای خودش ایجاد کرده و موجب شده که فضای دیوان‌سالاری خاصی بر اقتصاد ایران حاکم باشد که خودش را در چند واقعیت نشان داده است:

۱. بهره‌وری در این سیستم و ساختار به‌شدت پایین آمده است.
۲. پاسخگویی ارکان دولتی و ساختارهای دولتی به مردم و به فعالان اقتصادی کاهش یافته است. به این دلیل که آن ساختار دولتی خودش را وامدار مردم و بخش خصوصی نمی‌داند و به بخش مالیات متکی نیست که بخواهد پاسخگو باشد؛ بلکه در طول دهه‌های مختلف، از درآمد نفتی ارتزاق کرده و به وضعیت اقتصادی وابسته نبوده است؛ یعنی حتی وقتی اقتصاد هم در حال رکود بوده، این ساختار دولتی به گسترش خود ادامه داده است.

پس بحث پاسخگونی و شفافیت‌نداشتن در این ساختارها، به کاهش بهره‌وری و کارآمدی در ساختار اداری و تشکیلاتی دولت منجر شده است. از آن طرف بسیاری از حوزه‌های اقتصادی از جمله نظام مالیاتی کشور سامان و اصلاح پیدا نمی‌کند. امروز اقتصاد ایران، یکی از بدترین نظام‌های مالیاتی را در دنیا دارد و سهم درآمدهای پایدار مالیاتی در بودجه و هزینه‌های دولت در آن به‌شدت پایین است. از آن طرف ساختار نظام مالیاتی صرفاً بر بخش‌های شفاف و آن‌هایی متکی است که درآمد قابل احصایی دارد و این نظام مالیاتی نتوانسته به‌گونه‌ای طراحی شود که بخش‌های نامولد و بخش‌هایی که به‌خاطر تورم‌های ساختاری منفعت کسب می‌کنند، دین خود را به اقتصاد ایران ادا کنند. سوداگری، سفته‌بازی، واسطه‌گری، بازرگانی، تجارت و خدمات همواره بر بخش تولیدی و شفاف و مولد ما در طول دهه‌های گذشته تفوق داشته است. این مورد هم یکی دیگر از تبعات نظام درآمدهای نفتی است.

مطلب دیگر و تبعات دیگر این ساختار که مهم‌تر از مطالب یادشده است، اینکه نظام تولیدی و تولید صنعتی در اقتصاد ایران اساساً بر پایه نظام مناسب و ساختار مندی تشکیل نشده است؛ چراکه دولتی که به درآمدهای نفتی متکی است، منابع ارزی خود را با درآمدهای نفتی تحصیل می‌کند و همواره درصد این است که با تزریق منابع نفتی به اقتصاد، تورم را کنترل کند، بازار را به‌دست بگیرد، نرخ ارز را همواره به لحاظ اقتصاد سیاسی پایین نگه دارد و از این طریق ارزش پول ملی را حفظ کند. همه این‌ها کنار هم که به‌عنوان انگیزه‌های دولت برای پایین نگه‌داشتن نرخ ارز و استفاده از منابع ارزی در اقتصاد ایران است، موجب شده که تولید صنعتی در کشور به‌صورت تاریخی و به‌نحو مناسبی شکل نگیرد. در اوضاعی که دولت می‌تواند با واردات ارزان، بازار را کنترل کند و به مردم کالا دهد، اساساً وقتی که دیده می‌شود دولت همواره درصد است با تزریق منابع نفتی، کالای وارداتی را در اقتصاد به‌صورت مصنوعی و مداوم ارزان نگه دارد، من تولیدکننده صنعتی، دیگر انگیزه‌ای پیدا نمی‌کنم که تولید صادراتی انجام دهم که برود و در بازارهای جهانی رقابت کند. پس این انگیزه سرمایه‌گذاری مولد و تولیدی در اقتصاد ایران که جهت صادراتی و رقابت‌پذیری داشته باشد، در طول دهه‌های گذشته که نفت گریبان‌گیر اقتصاد ایران بوده، به‌شدت پایین آمده است؛ لذا جمع‌بندی بخش تبعات و آثار اقتصاد نفتی، این است که این نحوه ورود درآمدهای نفتی به اقتصاد ایران که دولت‌ها مستقیماً به‌عنوان منابع بودجه‌ای و منابعی که در دست خودشان است، برای تزریق به بخش‌های مختلف و واردات گوناگون در کشور در اوضاع مختلف اختصاص می‌دادند، در مجموع اکوسیستمی اقتصادی ایجاد کرده که نه دولت بهره‌وری مناسبی دارد، نه خدمات مناسبی ارائه می‌دهد، نه دیوان‌سالاری کارآمدی دارد و نه حتی بخش تولید مولد و بخش تولید صنعتی انگیزه‌ای دارد که بخواهد رقابت‌پذیر و صادرات‌محور و بهره‌ور باشد. بنابراین ما با آثار

و تبعات درآمدهای نفتی بر کل اقتصاد مواجه هستیم. حال به طور خاص و مشخص اگر بخواهیم با توجه به موضوع گفت‌وگو بر بحث تورم تمرکز کنیم، در اینکه این نحوه ورود به درآمدهای نفتی و این بهره‌برداری از درآمدهای نفتی چگونه و به چه میزان بر تورم در اقتصاد ایران اثر گذاشته، چند نکته وجود دارد. نکته اول این است که کانال ایجاد تورم در اقتصاد ایران از طریق منابع نفت و گاز، همان کانال ورود درآمدهای حاصل از نفت و گاز برای مخارج جاری و عمرانی کشور است؛ یعنی مستقیماً به عنوان منابع درآمدهای دولت در طول این سال‌ها دریافت شده و مستقیماً با تحصیل درآمدهای ارزی، بانک مرکزی به موجب قانون باید ریال خود را به دولت داده تا در بودجه خرج کند. از برنامه سوم، بحث حساب ذخیره ارزی که در اقتصاد ایران تشکیل شد، بحث بر این بود آن بخشی را که در بودجه می‌خواهیم از درآمدهای ارزی استفاده کنیم و باید آرام‌آرام به سمت کاهش درآمدهای نفتی و اتکای بودجه به نفت برویم، بیاوریم منابع مازاد را در حسابی به نام حساب ذخیره ارزی بریزیم؛ به این عنوان که مستقیماً وارد اقتصاد نشود. اما متأسفانه نوع تعامل و برخورد با آن حساب ذخیره ارزی هم تجربه شکست‌خورده‌ای در اقتصاد ایران شد.

اساساً وقتی که دیده می‌شود دولت همواره درصدد است با تزریق منابع نفتی، کالای وارداتی را در اقتصاد به صورت مصنوعی و مداوم ارزان نگه دارد، من تولیدکننده صنعتی، دیگر انگیزه‌ای پیدا نمی‌کنم که تولید صادراتی انجام دهم که برود و در بازارهای جهانی رقابت کند.

امروزه حساب ذخیره ارزی که منابع ارزی حاکمیت و اقتصاد ایران و مردم در آن حساب ذخیره می‌شدند و بنابر این بود که به هرکسی هم که تسهیلات ارزی داده می‌شود، آن تسهیلات به حساب ذخیره ارزی برگردد و منابع ارزی حفظ شود، متأسفانه نوع برخورد با این منابع به گونه‌ای بود که امروز حتی حساب ذخیره ارزی کسری دارد؛ یعنی تعهدات آن بیش از منابع آن است.

دلیل آن هم این بود که در منابع ارزی که از این طریق به بخش خصوصی وام داده می‌شد، در چند دهه گذشته چندبار شوک ارزی و جهش نرخ ارز در آن‌ها ایجاد شد. این نکته را هم توضیح خواهیم داد که چرا جهش ارزی اتفاق می‌افتد. در مواقعی که جهش ارزی داریم؛ مثلاً آخرین بار که به این حساب و تعیین تکلیف منابع درآمدی آن مربوط بود، برای سال ۹۰-۹۱ بود که با شروع تحریم‌ها در دور جدید، موجب شد در نرخ ارز، جهشی اتفاق بیفتد و کسانی که ارز گرفته بودند و به موجب قرارداد فی‌مابین باید ارز پس می‌دادند، آمدند و اعتراض کردند که ارز بالا رفته و ما نمی‌توانیم ارز را پس بدهیم.

در سال ۹۴ به موجب ارائه لایحه‌ای از سوی دولت، قانونی در مجلس تصویب شد که آن افرادی که از حساب ذخیره ارزی وام گرفته‌اند، دولت بیاورد و نرخ بازگشت ارز را متناسب با شرایط تعیین کند و متأسفانه آیین‌نامه‌ای که براساس ماده ۲۰ قانون رفع موانع تولید نگارش شد، به گونه‌ای اتفاق افتاد که عملاً منابع ارزی حساب ذخیره ارزی سوخت شد؛ همان‌طور که قبلاً هم سوخت شده بود و در سال ۹۱ تبدیل به ریال شد که ۱۲۲۶ تومان بود و از آن به بعد هرکسی که سررسید وامش هرچند سال بود، با نرخ سود تسهیلات ریالی محاسبه شد و این کار عملاً منابع ارزی حساب ذخیره ارزی را با مشکل مواجه کرد و چیزی هم به حساب ذخیره ارزی برنگشت. در اوضاعی که اگر کسی هم متضرر شده بود، باید می‌رفتیم و با او به طور موردی برخورد می‌کردیم؛ یعنی پرونده را به صورت موردی بررسی می‌کردیم که آیا اثبات شده که این شخص واقعاً متضرر شده یا نه. اما در این مصوبه عملاً با همه تسهیلات‌گیرنده‌ها با یک چهارچوب برخورد شد و آن اتفاق هم بر سر حساب ذخیره ارزی افتاد.

بعد از تشکیل حساب ذخیره ارزی و چند سالی که کار کرد، با توجه به تجربه نه‌چندان موفق که در این حوزه داشتیم، باز هم آن حساب ذخیره ارزی به نوعی به مصارف جاری و نیازهای جاری بنگاه‌ها مصرف می‌شد. بحث بر این شد که ما صندوقی در کشور به نام صندوق توسعه ملی تشکیل بدهیم. صندوق توسعه ملی از ابتدا که شکل گرفت، قرار بود که سالانه سهم صندوق توسعه ملی از درآمدهای ارزی افزایش پیدا کند تا زمانی که اتکای بودجه دولت به نفت، صفر

شود. امروز براساس قانون باید سهم صندوق توسعه ملی به ۴۰ درصد می‌رسید؛ یعنی درآمدهای ارزی کشور به موجب صادرات نفت و محصولات نفتی باید به ۴۰ درصد می‌رسید که با توجه به اوضاع اقتصادی و تحریم‌ها، دولت‌ها همواره استقراض می‌کردند و از رهبری اجازه می‌گرفتند برای اینکه سهم را پایین نگه دارند که الان حدود ۲۰ درصد است و ۱۴/۵ درصد هم سهم شرکت ملی نفت است و بقیه آن هم به عنوان منابع درآمدی دولت در بودجه صرف مخارج جاری و عمرانی می‌شود.

صندوق توسعه ملی هم متأسفانه تجربه چندانی موفق در کشور نبود و براساس اساسنامه صندوق قرار بود سرمایه‌گذاری‌های بین‌نسلی اتفاق بیفتد و چون درآمدهای نفتی از انفال است و به همه نسل‌ها تعلق دارد، نباید به ریال تبدیل بشود و به عنوان بودجه جاری دولت به کارمندان دولت داده شود. پس این صندوق توسعه ملی باید سرمایه‌گذاری‌های بین‌نسلی را انجام می‌داد که آنجا هم متأسفانه تجربه موفق نداشتیم و الگوی سرمایه‌گذاری و وام‌دهی صندوق هم سامان مناسبی پیدا نکرد. این فضا موجب شد که مواجهه ما با درآمدهای نفتی در اقتصاد ایران که بنا بود اتکای ما به نفت، سال‌به‌سال، کاهش یابد، به خاطر اوضاع مختلف از جمله تحریم، مشکل سیل و رکود در کشور، دولت‌ها با روش‌های مختلف، سهم خودشان را از منابع نفتی در بودجه افزایش می‌دادند.

در خصوص این سؤال که صندوق توسعه ملی چگونه با استفاده از تراژنامه بانک مرکزی قابل توضیح است، باید گفت وقتی درآمد نفتی حاصل می‌شود، بانک مرکزی به موجب قانون، ارز را تحویل می‌گیرد و ریال آن را براساس نرخ تسهیل به دولت می‌دهد. ما در طول سال‌هایی که با تحریم مواجه بودیم، در واقع دولت بخشی از درآمدهای ارزی خود را وصول نکرده و به بانک مرکزی فشار می‌آورد که آن ارزهای وصول‌نشده را هم که هنوز به حساب بانک مرکزی نیامده‌اند، به ریال تبدیل کند. این یکی از تبعات اصلی از آثار منفی نوع مواجهه ما با تبدیل ارز نفتی به ریال است و اتفاقی که می‌افتد، به این صورت است که آن ارز وصول پیدا نکرده و در دسترس نیست؛ ولی ما ریال آن را به دولت می‌دهیم و با این کار، چون ارزی نیست که در بازار به فروش برود و نقدینگی را جمع کند، خالص دارایی‌های

خارجی بانک مرکزی از این طریق افزایش یافته و پایه پولی هم بیشتر شده و از آن طرف اثر آن هم بر تورم دیده می‌شود؛ لذا در بحث اثر درآمدهای نفتی بر تورم، یک مورد، بحث کلان موضوع است که از طریق بیماری هلندی موجب می‌شود به صورت مصنوعی قیمت کالاهای مبادله‌شدنی را پایین نگه داریم؛ ولی قیمت کالاهای مبادله‌نشده از جمله مسکن را در اقتصاد بالا ببریم و این کار، موج تورمی ایجاد می‌کند؛ چنانکه در طول این چند دهه اخیر هم با آن مواجه بوده‌ایم.

روشن‌بین‌ان‌لیشه

به طور کلی چه میزان از تورم‌های قبل و پس از انقلاب اسلامی ایران به نحوه استفاده از نفت و درآمدهای حاصل از نفت و گاز مربوط بوده است؟ اینکه چقدر از تورم را می‌توان به نحوه استفاده از درآمدهای حاصل از نفت و گاز تسری داد، نمی‌توان به طور دقیقی درباره میزان آن صحبت کرد؛ اما نباید غافل شد که تورم در اقتصاد ایران، صرفاً از طریق سازوکار تبدیل ارز نفتی به ریال نبوده؛ بلکه در طول سالیان گذشته و به‌ویژه بعد از تأسیس بانک‌های خصوصی در کشور، نظام پولی و بانکی هم یکی از موتورهای اصلی تولید تورم در اقتصاد ایران بوده است. آثار تورمی درآمدهای نفتی و نحوه مواجهه با آن نباید به بودجه بیاید و مستقیماً به ریال تبدیل شود؛ بلکه باید با آن کارهای بین‌نسلی و سرمایه‌گذاری‌های بین‌نسلی انجام شود. در عین حال خلق نقدینگی غیر متناسب با وضعیت اقتصادی کشور، در اوضاعی که مثلاً رکود اقتصادی داریم، ولی همچنان نقدینگی اقتصادی هم در حال رشد است، به واسطه ساختار معیوب نظام بانکی ماست. البته این مسئله متأسفانه در دهه اخیر به موجب ناترازی شبکه بانکی موجب شده که خلق نقدینگی با سرعت بیشتری اتفاق بیفتد و خود این کار عامل اصلی تورم در اقتصاد ایران شود؛ لذا وقتی درباره اثر تورمی صحبت می‌کنیم، درباره این دو کانال اصلی یعنی ناترازی شبکه بانکی و ناترازی بودجه دولت صحبت می‌کنیم و اهمیت سهم هر کدام در اقتصاد ایران زیاد است و گاهی سهم ناترازی شبکه بانکی در ایجاد تورم بیشتر از ناترازی بودجه بوده است؛ از جمله سال‌های ۹۴ تا ۹۸ و البته در طول سالیان قبل هم همین‌طور؛ ولی در برخی دوره‌ها اثر ناترازی بودجه به خاطر کاهش درآمدهای نفتی بر تورم نسبت به نظام بانکی تفوق داشته است. ●

نفت و تورم در اقتصاد ایران



عبدالعظیم قربانی
دانشجوی دکتری اقتصاد نفت و گاز

منابع نفت و گاز از ثروت‌های طبیعی و خدادادی کشورها محسوب می‌شود. معمولاً کشورهای دارنده این منابع، درآمدهای حاصل از آن را برای رشد و توسعه اقتصادی خود فرصتی کم‌نظیر تلقی می‌کنند و در پی استفاده مناسب از این درآمدهای سرشار و دستیابی به شکوفایی اقتصاد هستند. نکته حائز اهمیت آن است که در طول تاریخ، بسیاری از این کشورها در صورت مدیریت ناصحیح با مسائل متعددی به صورت مقطعی یا دائمی مواجه خواهند بود؛ مسائلی مانند تورم و بیماری هلندی، فساد، ناپایداری درآمدها، استقرار بیش از اندازه، گسیل نیروی انسانی به سمت این صنایع، خالی شدن سایر صنایع از نیروهای متخصص و... این تجربه موجب شده است که مفهوم «نفرین منابع» شکل بگیرد و به کشورهای دارنده منابع طبیعی به خصوص منابع نفت و گاز نسبت داده شود. توضیح بیشتر آنکه کشورهای دارای منابع طبیعی که قاعدتاً باید بتوانند با استفاده از آن‌ها در مسیر پیشرفت اقتصادی قرار گیرند، گویی با همان منابع، نفرین شده و نه تنها به فواید این منابع نمی‌رسند، بلکه به عوارضی منفی گرفتار می‌شوند که ناشی از بهره‌برداری از آن منابع است. رهبر معظم انقلاب اسلامی ^{مدظله‌العالی} در این خصوص می‌فرمایند: «یکی از سخت‌ترین آسیب‌های اقتصادی ما همین وابستگی به نفت است. این نعمت بزرگ خدادادی برای کشور ما در طول ده‌ها سال، مایه فروریختگی‌های اقتصادی و فروریختگی‌های سیاسی و اجتماعی شد. باید ما یک فکر اساسی بکنیم». (بیانات در جلسه تبیین سیاست‌های کلی اقتصاد مقاومتی، ۱۳۹۲/۱۲/۲۰)

در این یادداشت راه‌های ایجاد تورم از طریق منابع نفت و گاز بررسی می‌شود که در واقع از آثار منفی بهره‌برداری نامناسب از این منابع و از مصادیق نفرین منابع به‌شمار می‌آید.

کانال‌های ایجاد تورم از طریق درآمدهای حاصل از نفت و گاز

در اقتصاد ایران معمولاً پس از اینکه درآمدهای حاصل از فروش نفت و گاز به صورت ارزی در اختیار دولت قرار می‌گیرد، دولت به دو صورت سعی می‌کند از آن برای پیشبرد اهداف خود استفاده کند. در واقع دولت از طریق تکالیف بودجه سالانه می‌کوشد با مراجعه به منابع بانک مرکزی یا بازار آزاد ارز، درآمدهای ارزی حاصل از فروش نفت و گاز را به ریال تبدیل کند.

۱. در اوضاعی که دولت به بانک مرکزی مراجعه می‌کند، دو حالت ممکن است وجود داشته باشد:

الف) کشور در تحریم اقتصادی نباشد و دولت، «درآمدهای ارزی در دسترس» خود را به بانک مرکزی تحویل دهد. بانک مرکزی در این حالت با افزایش میزان درآمدهای ارزی در سمت دارایی‌های ترازنامه خود، معادل ریالی آن و در واقع به همان میزان پایه پولی را در سمت بدهی‌های خود افزایش داده و خلق پول پر قدرت انجام می‌دهد. افزایش پایه پولی از طریق خلق پول پر قدرت در اقتصاد ایران به ایجاد ظرفیت خلق پول بانکی چندبرابر نسبت به حجم پایه پولی اضافه شده (حدود ۷ برابر) منجر می‌شود و طبعاً این میزان افزایش پایه پولی و خلق پول بانکی ممکن است تورم ایجاد کند.

ب) کشور در تحریم اقتصادی باشد و دولت همین فرایند را درباره «درآمدهای ارزی بلوکه شده» انجام دهد که به دلیل تحریم‌ها امکان ورود آن به کشور وجود ندارد. در نتیجه سمت دارایی‌های ترازنامه بانک مرکزی عملاً درآمد ارزی وجود ندارد و صرفاً سمت بدهی‌های ترازنامه بانک مرکزی، معادل ریالی درآمدهای ارزی بلوکه شده را به عنوان پایه پولی افزایش داده و پول پر قدرت خلق می‌کند. در این حالت بانک مرکزی خلق پول را انجام داده است؛ اما عملاً معادل ارزی آن را در سمت دارایی‌های خود حاضر نمی‌بیند. در نتیجه فرصت و ظرفیت خلق پول بانکی چندبرابر نسبت به حجم پایه پولی اضافه شده (حدود ۷ برابر) مهیا می‌شود. تفاوت این دو حالت در آن است که وقتی دولت درآمدهای ارزی در دسترس خود را برای تبدیل به ریال به بانک مرکزی تحویل می‌دهد، بانک مرکزی با تزریق ذخایر ارزی، بازار ارز را کنترل می‌کند و به نحوی می‌تواند در کنترل تورم نیز مؤثر باشد؛ اما در حالتی که دولت منابع بلوکه شده خود را به ریال‌های خلق شده تبدیل می‌کند، بانک مرکزی به دلیل اینکه حداقل در آن دوره و تا زمان آزادسازی منابع ارزی بلوکه شده در اثر تحریم‌ها این ابزار کنترلی را ندارد، ممکن است نتواند به درستی تورم را کنترل کند.

۲. اگر دولت، بخشی از درآمدهای ارزی را به بانک مرکزی تحویل دهد، اما معادل ریالی آن را طلب نکند، این درآمدها به عنوان ذخایر ارزی کشور نزد بانک مرکزی می‌تواند ابزاری باشد برای مدیریت بازار ارز و تأمین عرضه ارز در بازار. در صورتی که تزریق این ذخایر به بازار با ایجاد مازاد عرضه ارز، نرخ آن را غیرطبیعی کاهش دهد، با در نظر گرفتن اینکه با تزریق درآمدهای ارزی دولت به بازار ارز و نیز دریافت تبدیل شده آن به ریال توسط مردم در نقدینگی افزایشی به وجود آمده و در واقع امکان تقاضای آن‌ها در بازار کالا و خدمات افزایش یافته است، اولاً سطح عمومی قیمت‌ها و تورم افزایش می‌یابد و ثانیاً به دلیل کاهش نرخ ارز، واردات کالا و خدمات نسبت به معادل داخلی آن به صرفه می‌شود؛ لذا دولت برای سرکوب تورم و افزایش سطح عمومی قیمت‌های کالا و خدمات، اقدام به واردات کالاهای تجارت‌پذیر می‌کند. در این حالت کالاهای وارداتی با قیمت کمتری در دسترس مردم قرار می‌گیرد و صنایع داخلی به دلیل ناتوانی رقابت با کالاهای وارداتی ارزان‌تر، به مشکل جدی برخورد و حتی به ورشکستگی دچار می‌شوند. علاوه بر این سرکوبی در قیمت کالاها و خدمات از طریق واردات موجب می‌شود که تقاضای ایجاد شده در اثر افزایش نقدینگی، به بازار کالاهای تجارت‌ناپذیر نظیر مسکن و زمین منتقل شده و در آن بازارها تورم ایجاد شود. این پدیده که از یک سو موجب آسیب به صنعت داخلی شده و از سوی دیگر تورم را در کالاهای تجارت‌ناپذیر ایجاد می‌کند، بیماری هلندی نامیده می‌شود.

خلاصه آنکه الزام بانک مرکزی به تبدیل ارز دریافتی به ریال بر اساس تکالیف قوانین بودجه سالانه، بدون توجه به اینکه آیا این مبالغ ارزی در بازار به فروش رسیده است یا خیر، به نوسانات حجم ذخایر ارزی بانک مرکزی و به تبع آن، نوسانات پایه پولی و حجم پول منجر می‌شود. در صورتی که بانک مرکزی تمایلی به افزایش پایه پولی نداشته باشد، باید کل درآمدهای ارزی دولت (سهم بودجه دولت) را در بازار بفروشد که این امر ممکن است به کاهش نرخ ارز حقیقی منجر شود. از سوی دیگر اگر بانک مرکزی برای حفظ رقابت‌پذیری تولیدات داخلی، بازار ارز را به گونه‌ای مدیریت کند که نرخ ارز با شیب ملایمی متناسب با تورم افزایش یابد، این خطر وجود خواهد داشت که کل درآمدهای ارزی دولت در بازار به فروش نرسد و پایه پولی و به تبع آن تورم افزایش یابد. [۱]

تجربیات موفق در استفاده از درآمدهای حاصل از نفت و گاز

متأسفانه اقتصاد ایران در طی سالیان متمادی با سیاست‌های ناصحیح، به تمام عوارض منفی استفاده از درآمدهای نفتی دچار شده و از جمله اقتصادهایی محسوب می‌شود که پدیده نفرین منابع را در خود می‌بیند. صرف نظر از مطالبی که گفته شد، به طور کلی کشورهای دارنده منابع نفت و گاز با روش‌های مختلفی از درآمدهای حاصل از آن استفاده می‌کنند. برخی از این روش‌ها عوارض منفی داشته که قبل از این بیان شد. اما برخی روش‌ها یا عوارض کمتری دارند یا عارضه منفی برای اقتصاد ایجاد نکرده و به اصطلاح، کشور را دچار نفرین منابع نمی‌کنند. در ادامه به این روش‌ها اشاره می‌شود [۲]:

۱. مصرف کردن

- تبدیل ارز خارجی به پول ملی و اختصاص آن به برنامه‌های جاری دولت



۴. وابستگی بودجه به درآمدهای نفتی: در اوضاع فعلی که دولت به دلیل تحریم‌های بین‌المللی نمی‌تواند به بازارهای مالی بین‌المللی در حالت اضطرار و نیاز به استقراض، دسترسی یابد، باید برای ثبات بخشیدن به بودجه و استقلال آن از درآمدهای نفتی، سازوکارهایی اندیشیده شود که مصونیت صندوق توسعه ملی را تضمین کند.

۵. بی‌توجهی به کیفیت سرمایه‌گذاری با استفاده از منابع صندوق: آنچه پس از کسب اطمینان از استقلال و مصونیت صندوق، اهمیت به‌سزایی دارد، اولویت‌بندی سرمایه‌گذاری‌های هدف است. محدودیت منابع صندوق و اهمیت تبدیل آن به سرمایه‌گذاری‌های مولد که به‌نحوی تأمین‌کننده منافع نسل‌های آتی است، لزوم توجه به این مسئله را دوچندان می‌سازد.

نتیجه‌گیری

کشور ایران بزرگ‌ترین دارنده مجموع منابع نفت و گاز جهان محسوب می‌شود. وابستگی بودجه و اقتصاد کشور به درآمدهای حاصل از فروش منابع نفت و گاز در طی دهه‌های اخیر همواره اقتصاد کشور را با تورمی مزمن و دائمی مواجه ساخته است؛ تورمی که در فرایند تبدیل ارز حاصل از فروش منابع نفت و گاز و بیماری هلندی به وجود می‌آید. ایجاد صندوق‌های ثروت ملی و تجمیع درآمدهای حاصل از منابع نفت و گاز ایده‌ای است که در صورت وجود بسترهای لازم، می‌تواند کشورهای دارنده این منابع را هم از منافع این نعمت خدادادی بهره‌مند سازد و هم اقتصاد آن کشور را در مقابل عوارض منفی نظیر تورم و آسیب‌دیدن صنایع داخلی مصون نماید. ایجاد صندوق توسعه ملی در ایران برای دستیابی به شیوه‌ای بهینه و کارآمد جهت استفاده از درآمدهای حاصل از منابع نفت و گاز شرطی لازم محسوب می‌شود؛ اما کافی نیست و بدین منظور لازم است با تأکید بر رعایت کامل قواعد مالی تعیین‌شده در اساس‌نامه صندوق توسعه ملی، حفظ استقلال این صندوق، ایجاد شفافیت در منابع و مصارف آن، کاهش وابستگی بودجه سالانه کشور به درآمدهای حاصل از منابع نفت و گاز و اولویت‌بندی صحیح و توجه به کیفیت سرمایه‌گذاری‌های هدفمند با استفاده از منابع صندوق توسعه ملی می‌تواند بسترهای تحقق این اهداف فراهم گردد.

منابع و مأخذ

[۱] عزیزنژاد، صمد؛ شهبازی غیائی، موسی؛ روحانی، سیدعلی و همکاران (۱۳۹۸)، *آسیب‌شناسی نظام بانکی ایران*، تهران، مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی

[۲] پیله‌فروش، میثم (۱۳۹۳)، «منابع نفتی، بلا یا موهبت؟»، پایگاه اطلاع‌رسانی دفتر حفظ و نشر آثار حضرت آیت‌الله‌العظمی سیدعلی خامنه‌ای ^{مدظله‌العالی}، مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی، قابل دستیابی در: khl.ink/f/28520

[۳] دنیای اقتصاد (۱۳۹۸)، ۵ «نارسایی صندوق ثروت ایران»، روزنامه دنیای اقتصاد، شماره ۴۷۶۵، شماره خبر: ۳۵۹۹۶۳۲، قابل دستیابی در: donya-e-qtasad.com/fa/tiny/news-3599632

[۴] همان

- تبدیل ارز خارجی به پول ملی و اختصاص آن به برنامه‌های عمرانی دولت
- توزیع ارز خارجی بین شهروندان
- تبدیل ارز خارجی به پول ملی و توزیع آن بین شهروندان
- ۲. پس‌انداز کردن و سرمایه‌گذاری
- سرمایه‌گذاری مستقیم ارز خارجی در کشورهای دیگر
- سرمایه‌گذاری ارز خارجی در بازارهای مالی بین‌المللی
- تبدیل ارز خارجی به پول ملی و سرمایه‌گذاری آن در صندوق‌های ویژه
- سرمایه‌گذاری ارز خارجی در صندوق‌های ویژه

تجربه کشورهای نفتی موفق از جمله نروژ نشان می‌دهد که این کشورها، هم می‌توانند از منابع نفت و گاز و درآمدهای حاصل از آن بهره‌مند شوند و هم از عوارض منفی اقتصادی این درآمدها در امان بمانند. «دولت نروژ برای مدیریت درآمدهای نفتی، جلوگیری از انتقال شوک‌های نفتی به اقتصاد و تأمین رفاه نسل‌های آتی، در سال ۱۹۹۰ صندوق نفتی را تأسیس کرده است. بررسی‌های تأسیس این صندوق از سال ۱۹۷۴ آغاز شده و در سال ۱۹۸۳ با تصویب قانون صندوق، پایان یافت. طبق این قانون، دولت موظف بود درآمدهای حاصل از بهره‌برداری از منابع نفتی خود را در صندوق یادشده ذخیره کرده و تنها از سود این ذخیره و نه خود درآمد نفت، در مواقع لزوم استفاده کند. سیاست این صندوق برای سرمایه‌گذاری منابع خود تا سال ۱۹۹۷ مشابه سیاست بانک مرکزی نروژ درباره ذخایر ارزی بود؛ به این معنی که دولت، منابع صندوق را تنها در اوراق قرضه با درآمد ثابت سرمایه‌گذاری می‌کرد. اما پس از آن وزارت اقتصاد تصمیم گرفت مقداری از منابع صندوق را در سهام سرمایه‌گذاری کند. در سال ۲۰۰۶ نام این صندوق به صندوق بازنشستگی دولت نروژ (GPF) تغییر یافت. این صندوق یکی از بزرگ‌ترین مؤسسات سرمایه‌گذاری در بازارهای مالی جهان محسوب می‌شود که از دو صندوق مجزا با عناوین GPF-Global یا GPF-Norway و GPF تشکیل شده است. منابع GPF فقط شامل درآمدهای نفتی دولت نروژ است و به‌عنوان صندوق ثبات‌ساز و پس‌انداز فعالیت می‌کند. از نکات شایان توجه درباره صندوق بازنشستگی دولت نروژ یکی مدیریت موفق آن است که توانسته از نظر دارایی و میزان شفافیت طی سال‌های فعالیت این صندوق، جایگاه آن را به تراز اول دنیا ارتقا دهد و دیگر اینکه صندوق نروژ از نظر دارایی و مناطق جغرافیایی سرمایه‌گذاری، بسیار متنوع‌سازی شده و تنها در خارج از کشور سرمایه‌گذاری می‌کند. در واقع گستره سرمایه‌گذاری آن تمام مناطق جهان را دربر گرفته و درآمدهای نفتی به‌صورت سود سرمایه‌گذاری‌های خارجی به اقتصاد این کشور وارد می‌شود» [۳]

عوامل ناکامی صندوق توسعه ملی در ایران

در ایران نیز سعی شد در ابتدا با استفاده از سازوکار «حساب ذخیره ارزی» و در ادامه با ایجاد تحول در آن و بهره‌گیری از «صندوق توسعه ملی» بهره‌برداری از درآمدهای ارزی حاصل از فروش نفت و گاز بهبود یابد و به‌مرور از عوارض منفی آن در اقتصاد کشور کاسته شود. البته به دلیل برخی اشکالات، این هدف تاکنون محقق نشده است. اشکالاتی مانند [۴]:

۱. «نقض قواعد مالی: براساس آماری که صندوق توسعه ملی اعلام کرده است، از ابتدای تأسیس تا پایان سال ۱۳۹۷، بالغ بر ۴۱ درصد از تسهیلات ارزی مسدودشده، ۹۳ درصد از سپرده‌گذاری‌های ارزی مسدودشده و ۴۵ درصد از تسهیلات و سپرده‌گذاری‌های ریالی مسدودشده صندوق توسعه ملی، در راستای برنامه‌هایی خارج از روال اساس‌نامه صندوق توسعه ملی هزینه شده است. این فرایند، بیانگر نقض قواعد مالی حاکم بر مدیریت درآمدهای نفتی است.
۲. استقلال‌نداشتن صندوق توسعه ملی: مجوز برداشت ریالی از منابع صندوق که در قوانین بودجه سنواتی داده می‌شود، مسبب اصلی کاهش منابع صندوق بدون دستیابی به بازده مناسب است؛ بنابراین تعیین رابطه مناسب دولت با صندوق و استقلال صندوق توسعه ملی مسئله مهمی است که برای خروج از این اوضاع و حرکت به‌سمت صندوقی مستقل، شفاف و مصون گامی اساسی است.
۳. فقدان شفافیت: صندوق‌های نفتی به‌واسطه ماهیت خود به بودجه گره خورده‌اند؛ بنابراین در صورت نبودن قاعده مالی مشخص، شفافیت درآمدهای نفتی نیز تأثیر می‌گیرد.



حسن آقانظری

اصول و مبانی اقتصاد اسلامی

● انتشارات سمت و پژوهشگاه حوزه و دانشگاه

روشن‌ان‌لبیشه

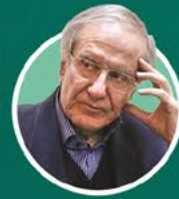
کتاب اصول و مبانی اقتصاد اسلامی، نوشته حسن آقانظری و به همت انتشارات سمت و پژوهشگاه حوزه و دانشگاه منتشر شده است. این کتاب حدود ۲۱۰ صفحه دارد و در واقع متن اصلی درسی با عنوان اصول و مبانی اقتصاد اسلامی است.

کتاب حاضر سه بخش دارد:

۱. کلیات و مفاهیم؛ عناوین این بخش شامل مفهوم علم اقتصاد، مفهوم مکتب اقتصادی، مفهوم نظام اقتصاد اسلامی، فرق بین سه مفهوم علم، مکتب و نظام اقتصادی، تعریف احکام شریعت و اقسام آن‌ها (اقسام ثابت و متغیر) و روش استنباط اصول مکتبی-حقوقی اقتصاد اسلامی از احکام فقهی است.
۲. مبانی حقوقی اقتصاد اسلامی؛ این بخش شش موضوع را بررسی می‌کند: اصل مالکیت مختلط، اصل مبنای حقوقی توزیع درآمد، اصل آزادی محدود اقتصادی (اصل هدایت، نظارت، سیاست‌گذاری در حوزه اقتصاد)، اصل جریان پول و سرمایه نقدی براساس نرخ سود و عدالت و توازن اقتصادی.
۳. مبانی علمی اقتصاد اسلامی؛ در این بخش نیز سه فصل تبیین شده است: تبعیت بخش اعتباری اقتصاد از بخش واقعی آن، سازوکار بازار از نظر آموزه‌های اسلامی (چگونگی شکل‌گیری بازار) و تخصیص بهینه منابع.

نویسنده در مقدمه کتاب، مفهوم اقتصاد اسلامی را چنین تعریف کرده است: «اقتصاد اسلامی همانند عنوان دانش اقتصاد متعارف، مشتمل بر سه بخش مکتب اقتصادی، نظام اقتصادی و علم اقتصاد است. این سه بخش مانند حلقه‌های زنجیر به هم پیوسته است. از این رو آنگاه می‌توان هویت و چیستی اقتصاد اسلامی را به طور جامع تصویر کرد که هر سه بخش یادشده مورد پژوهش قرار گیرد.»

نویسنده در بخش دیگری از کتاب بیان می‌کند: «در روش کشف مکتب اقتصادی، نخست باید حقوق و مفاهیمی وجود داشته باشد تا اینکه بتوان از آن‌ها کشف مکتب کرد؛ به خلاف تکوین و ایجاد مکتب که برعکس کشف آن، ابتدا خطوط بنیادین و زیرین که هماهنگ با جهان بینی از قبل پذیرفته شده است، به عنوان مکتب تدوین می‌شود؛ آنگاه براساس این مکتب و خطوط کلی، قوانین مدنی و حقوق وضع می‌شوند؛ بنابراین بنیان‌گذاران دو مکتب اقتصادی سرمایه‌داری و سوسیالیسم، ابتدا آن دو مکتب را تأسیس کردند، آنگاه حقوق‌دانان به تدوین حقوق و قوانین مالی مناسب با هر یک از دو مکتب اقتصادی پرداختند. به این ترتیب، روش بحث و بررسی مکتب اقتصادی اسلام با آنچه در مکتب‌های اقتصادی دیگر مطرح می‌شود، متفاوت است؛ زیرا در مکتب‌های دیگر بررسی‌کننده و پژوهشگر آن‌ها از همان ابتدای کار پژوهش، می‌تواند بنیان‌های مکتب اقتصادی مورد نظر خود را مطالعه و کاوش کند. در صورتی که یک محقق و متفکر اسلامی باید مکتب اقتصاد اسلامی را از مفاد احکام فقهی و مفاهیم اسلامی، کشف و استنباط کند. بدیهی است که این نوع تحقیق و بررسی به طور ماهوی با بررسی نوع اول تفاوت دارد که در بحث کشف مکتب اقتصاد اسلامی با توضیح بیشتر خواهد آمد.»



مسعود درخشان

اقتصادسنجی؛ تک معادلات بافروض کلاسیک

● انتشارات سمت

روشن‌ان‌لبیشه

کتاب اقتصادسنجی؛ تک معادلات بافروض کلاسیک، خلاصه‌ای از کتابی با همین عنوان نوشته مسعود درخشان، استاد دانشگاه علامه طباطبایی است که اولین بار انتشارات سمت در سال ۱۳۷۴ آن را در دو جلد هزارصفحه‌ای چاپ کرد و همچنین جایزه پانزدهمین کتاب سال جمهوری اسلامی ایران را گرفت. این کتاب بعدها تجدید چاپ شد. تلخیص این کتاب به همت عاطفه تکلیف انجام گرفته که در آن سعی شده خلاصه‌ای از هر دو جلد کتاب و مباحث مهم آن ارائه شود.

در پشت جلد کتاب آمده است: «این کتاب، خلاصه‌شده دومجلد کتاب اقتصادسنجی تحت همین عنوان و منطبق بر سرفصل‌های مصوب شورای تحول علوم انسانی برای درس اقتصادسنجی دوره کارشناسی است. تخمین تک معادلات بافروض کلاسیک به روش‌های حداقل مربعات معمولی و حداکثر راست‌نمایی و آزمون فرضیه‌ها، محورهای اصلی این کتاب است. با اینکه از جبر ماتریس نیز در تبیین مفاهیم و روش‌های تخمین و آزمون استفاده شده، سادگی و روانی مطالب به همراه مثال‌های متعدد، از ویژگی این کتاب است.»

با توجه به این محورهای اصلی، کتاب حاضر ده فصل دارد که فصل‌های اول تا نهم به بحث تخمین پارامترهای مدل رگرسیون خطی ساده یا چند متغیره با روش حداقل مربعات معمولی پرداخته می‌شود و در فصل دهم روش حداکثر راست‌نمایی تبیین شده است. در نهایت آزمون فرضیه در تخمین حداکثر راست‌نمایی، آخرین بخش فصل دهم را تشکیل می‌دهد.

نویسنده کتاب در پیشگفتار آن چنین بیان می‌کند: «مطالب این کتاب، منطبق با سرفصل‌های درس اقتصادسنجی (۱) مصوب شورای تحول علوم انسانی برای دوره کارشناسی اقتصاد است. در این کتاب سعی شده است تا مفاهیم کلیدی اقتصادسنجی به زبانی دقیق اما ساده و روان به همراه مثال‌های متعدد بیان شود؛ ضمن آنکه بر اثبات بسیاری از قضایا و استخراج فرمول‌ها تأکید شده است. پیش‌فرض ما این است که دانشجویان عزیز، استفاده از نرم‌افزارهای اقتصادسنجی را در کارگاه‌های آموزشی فراخواهند گرفت و لذا به طرح این مباحث پرداخته‌ایم. امیدواریم با توفیقات الهی بتوانیم کتاب دوم را تحت عنوان نقض فروض کلاسیک و سیستم معادلات که منطبق با سرفصل‌های اقتصادسنجی (۲) مصوب شورای تحول علوم انسانی برای دوره کارشناسی اقتصاد است، به زودی نهایی و منتشر نماییم.»

نویسنده همچنین در مقدمه، گزارشی از تاریخچه بحث اقتصادسنجی ارائه می‌کند و در آن به این مطلب اشاره کرده که با تأسیس انجمن اقتصادسنجی در سال ۱۹۳۱ در آمریکا و انتشار مجله اکونومتریکا در سال ۱۹۳۳، مطالعات اقتصادسنجی بسیار مورد توجه اقتصاددانان و متخصصان این امر قرار گرفته و پژوهش‌های متعددی در این زمینه ارائه شده است. در این میان رشد تکنولوژی و تولید نرم‌افزارهای پیشرفته به گسترش این علم کمک زیادی کرد تا آنجا که در اواخر قرن بیستم حوزه‌های جدیدی در علم اقتصاد پدید آمد که مهم‌ترین آن‌ها اقتصادسنجی کلان، اقتصادسنجی خرد و اقتصادسنجی مالی بود.





امید چناری

وظایف نهادهای حاکمیتی در قبال مفاسد اقتصادی

بر مبنای سیره حکومتی حضرت امیر(ع)
● مؤسسه فرهنگی هنری قدر ولایت

روشن‌ان‌لبیشه

بررسی حکومت چهارساله امیرالمؤمنین علیه السلام و چالش‌ها و مشکلات پیش روی ایشان در مسیر حکمرانی نشان می‌دهد که ایشان از همان آغاز با عقبه‌ای پر از فساد مالی، رانت‌خواری و انباشت بیش از اندازه ثروت روبه‌رو بوده و از بی‌توجهی حکومت‌های قبل از خود سرچشمه گرفته و باعث شده بود ثروت عمومی و بیت‌المال آن گونه که شایسته است، در دست عموم مردم گردش نکند و فاصله طبقاتی رو به افزایشی سرتاسر بلاد اسلامی را دربرگیرد.

در این اوضاع بود که امام علی علیه السلام از همان آغاز حکومت خود، دست به برنامه‌ها و اقدامات متعددی برای رفع فساد اقتصادی و نابرابری طبقاتی زد.

کتاب حاضر با عنوان وظایف نهادهای حاکمیتی در قبال مفاسد اقتصادی؛ بر مبنای سیره حکومتی حضرت امیر علیه السلام و با محوریت سیره امیرالمؤمنین علیه السلام در برخورد با این مسئله، کوشیده است تا راهکاری مناسب برای برخورد با فساد اقتصادی و حل چالش‌های پیش روی آن ارائه دهد.

این کتاب نوشته امید چناری است که به همت مؤسسه فرهنگی هنری قدر ولایت در ۳۳۰ صفحه و با قیمت ۴۰ هزار تومان به چاپ رسیده و چهار فصل دارد. فصل اول آشنایی با سیره و روش امام علی علیه السلام در مبارزه با چالش‌ها و مشکلات اقتصادی و فسادهای حاصل از آن است و در آن اشاره می‌شود که این موارد برای اجرای عدالت اجتماعی و اقتصادی و همچنین برقراری نظام نظارت چه موانعی را در مقابل حضرت قرار داده بود و ایشان چه تدابیر و راهکارهایی را برای حل این موارد در پیش گرفته بود.

در فصل دوم وظایف نهادهای اجرایی و مدیریتی در برابر فسادهای اقتصادی بررسی شده که این خود شامل دو گفتار است: گفتار اول گفتار برقراری نظام شایسته‌سالاری در انتخاب‌ها و انتصاب‌ها و شاخص‌های شایسته‌سالاری و گفتار دوم گفتاری در پرهیز از ویژه‌خواری و انواع و اقسام انحصارطلبی و رانت‌خواری است.

فصل سوم وظایف دستگاه قضایی در برابر فسادهای اقتصادی را تبیین می‌کند که این فصل نیز مانند فصل پیشین مبتنی بر دو گفتار است: مبارزه قاطع و سریع با مدیران فاسد و اصلاح نظام ساختاری دستگاه قضا.

فصل چهارم وظایف مجلس قانون‌گذار در برخورد با فسادهای اقتصادی را بیان کرده و ضمن این بحث، وضع قوانین شفاف ضد فساد و در جهت اصلاح مدیران اداری و اقتصادی بررسی شده است.

نویسنده کتاب، خود در مقدمه آن چنین بیان می‌کند: «رسالت این تحقیق این است که ابعاد و زوایای مفاسد اقتصادی که در جمهوری اسلامی در چهل‌سال گذشته اتفاق افتاده را بررسی کند و براساس سیره عملی حضرت علی علیه السلام راهکارهایی برای برون‌رفت از این وضعیت ارائه دهد. به همین دلیل ما به حوزه‌های مختلف تقنینی، قضایی و اجرایی پرداختیم تا نشان دهیم که مفاسد فقط در حوزه اجرا اتفاق نمی‌افتد؛ بلکه در بخش قضا و تقنین نیز فساد اتفاق می‌افتد.»



رضا امیدی

تحلیل تعارض‌های بین‌سازمانی صندوق بازنشستگی کشور

● انتشارات طرح نقد

روشن‌ان‌لبیشه

کتاب تحلیل تعارض‌های بین‌سازمانی صندوق بازنشستگی کشور به همت انتشارات طرح نقد در ۱۷۴ صفحه انتشار یافت. این کتاب که مجری طرح آن رضا امیدی، عضو هیئت علمی دانشگاه تهران است، با همکاری بنیامین نعیمائی، علی فهیمی، فروغ‌السادات مبلغ و سیدعلی فاطمی‌نویس و به سفارش مؤسسه راهبردهای بازنشستگی صبا «نهاد پژوهشی صندوق بازنشستگی کشور» نوشته شده است. در مقدمه این کتاب اشاره شده که صندوق‌های بازنشستگی، نهادهایی کلیدی در حوزه اجتماعی و کانونی برای گردهم آمدن نسل‌های متفاوت هستند و به سازوکاری مشخص نیاز دارند.

کتاب حاضر از پنج فصل تشکیل شده است که هرکدام مقدمه و عناوینی دارند و این عناوین و فصول و بخش‌های مربوط به آن‌ها از این قرارند:

۱. فصل اول: مباحث نظری و روش‌شناسی؛ در این فصل به بحث‌های نظری درباره موضوع مورد نظر پرداخته شده و ضمن ترسیم نقشه تعارض به جمع‌بندی و روش پیشبرد پژوهش نیز پرداخته خواهد شد.
 ۲. فصل دوم: تحلیل تعارض درون‌سازمانی؛ اداره کل فرهنگی و اجتماعی؛ در این فصل صحبت از منابع گردآوری داده‌ها شده و ضمن این بحث درباره خدمات اصلی امور فرهنگی و اجتماعی به صورت مختصر بحثی به میان آمده و پس از آن نوبت به تحلیل تعارض می‌شود.
 ۳. فصل سوم: تحلیل تعارض با وزارت علوم، تحقیقات و فناوری؛ در این فصل بنا به موضوع مورد نظر به ترسیم نقشه تعارض پرداخته شده و این موضوع تحلیل و واکاوی می‌شود.
 ۴. فصل چهارم: تحلیل تعارض با مجلس شورای اسلامی؛ این فصل تبیینی درباره تحلیل تعارض با مجلس شورای اسلامی ارائه می‌دهد و نقشه تعارض را ترسیم می‌کند.
 ۵. فصل پنجم: تحلیل تعارض با دیوان عدالت اداری؛ در این فصل بحث تعارض در مقابل دیوان عدالت اداری مطرح است و نیز مانند فصل‌های پیشین به ترسیم نقشه تعارض دست زده می‌شود.
- در نهایت پس از این پنج فصل، نوبت به بحث‌های پایانی می‌رسد. نویسنده در این قسمت چنین بیان می‌کند: «به‌طور کلی نظام بازنشستگی کشور، از جمله صندوق بازنشستگی کشوری با چالش‌ها و تعارض‌هایی جدی مواجه است. همچنین وضعیت اقتصادی و اجتماعی گروه‌های ذی‌نفع صندوق و ضعف نظام رفاه اجتماعی کشور، موجب شده است بسیاری از مسائل مبتلابه بازنشستگان به صندوق وارد شود؛ از این رو صندوق باید تصویر روشنی از تعارض‌های موجود و پیش‌رو، حول مسائل مختلف داشته باشد و نظام دقیقی را برای رصد کردن کامل طرح‌ها و لوايح حوزه استخدامی در نظر بگیرد؛ بدین منظور نخستین گام در صندوق، فراهم کردن بستر گفت‌وگوهای کارشناسی میان بخش‌های مختلف خود صندوق است. پیش‌تر نمونه‌هایی از چنین اقداماتی در صندوق وجود داشته (مانند کمیته فنی-حقوقی) که طی سال‌های اخیر غیرفعال شده است. مستندسازی و بایگانی دقیق دعوی مطرح‌شده در دیوان عدالت اداری و ارائه گزارش‌های تحلیل سالانه با رویکرد شناسایی خلأهای حقوقی و قانونی و تلاش برای اصلاح آن‌ها نیز بسیار مهم است.»



وحید مهربانی

دانشگاه؛ پیشران توسعه اقتصادی

● انتشارات سازمان جهاد دانشگاهی تهران

رویشین ان لیبیشه

کتاب حاضر با عنوان دانشگاه؛ پیشران توسعه اقتصادی نوشته جیسون لین و بروس جانستون و با ترجمه دکتر وحید مهربانی عضو هیئت علمی دانشگاه تهران در ۴۱۱ صفحه و با قیمتی در حدود ۱۱۰ هزار تومان در انتشارات سازمان جهاد دانشگاهی تهران منتشر شده است.

این کتاب شامل چندین فصل با موارد مختلف در این زمینه است:

۱. آموزش عالی و رقابت پذیری اقتصادی که شامل مواردی از قبیل رقابت پذیری جهانی و آموزش عالی، رقابت پذیری ملی، نقش آموزش عالی و... است.
۲. تنوع فعالیت های توسعه اقتصادی دانشگاه و مسائل سنجش تأثیر که مواردی را از جمله گونه شناسی فعالیت اقتصادی مدارس عالی و دانشگاه ها و... شامل می شود.
۳. اشکالات سنجه های سنتی نقش آموزش عالی در توسعه اقتصادی مانند مطالعات تأثیر اقتصادی و...
۴. سنجش کمک پژوهشی دانشگاه به رشد اقتصادی و نوآوری که موضوعاتی در باب حماقت پاداش پیامدهای اقتصادی با امید به منفعت عمومی و... را در برمی گیرد.
۵. همکاری دانشگاه، صنعت و دولت برای رشد اقتصادی از جمله نقش دانشگاه در رشد فناوری و توسعه اقتصادی و...
۶. همگرایی آموزش عالی و بازار کار مثل شغل مهم است، رشته های تحصیلی مهم هستند و...
۷. نقش اساسی مدارس عالی منطقه ای در بازسازی جوامع محلی و اقتصاد کشور مثل ماهیت متغیر راهبردهای توسعه اقتصادی و...
۸. ابعاد بین المللی کمک آموزش عالی به توسعه اقتصادی که موضوعاتی مثل ایجاد نیروی کار رقابتی در عرصه جهانی و... را شامل می شود.
۹. پیامدهای پیش بینی نشده سیاست های دارایی فکری دانشگاه با موضوعاتی مثل پژوهش میدانی در گذار سازمانی و...
۱۰. تأثیر رکود بزرگ ۲۰۰۸ بر نقش مدارس عالی و دانشگاه ها در رشد اقتصادی ایالتی و منطقه ای که شامل مواردی است همچون مضیقه آموزش عالی به دنبال رکود بزرگ و...

در مقدمه کتاب چنین آمده است: «من به این باور اعتقاد راسخ دارم که نشاط و پایداری اقتصادی ما در پشت سر ما قرار ندارد، بلکه مقابل ماست؛ در آن طرف مرز و من به همین اندازه متقاعد شده ام که مؤسسات و نظام های آموزش عالی، دانشگاه ها، مدارس عالی و مدارس عالی منطقه ای آمریکا، پلی را برای رساندن ما به آنجا خواهند ساخت. آن ها همانند خالقان دانش و ادراک جدید، همانند مؤسسات پشتیبان پرطراوت و معتبر در مجامع ما و همانند هردوی فراهم آورندگان و خالقان طیف وسیعی از مشاغل، در موضع ناموزونی برای خدمت رسانی به عنوان قدرتمندترین موتورها برای جان تازه بخشیدن به اقتصادمان قرار دارند.»

همچنین در فصل اول کتاب این نکته اشاره شده است: «آموزش عالی نقش سرنوشت ساز رو به فزونی در رقابت پذیری اقتصادهای محلی، ایالتی و ملی بازی می کند. عوامل تعیین کننده شاخص رقابت پذیری جهانی مربوط به مجمع جهانی اقتصاد بررسی می شوند تا مشخص شود چگونه آموزش عالی به مثابه محرکی برای رشد اقتصادی در نظر گرفته می شود.»



محمد حسین کریم

سیاست های توسعه کشاورزی

● انتشارات سمت



رویشین ان لیبیشه

کتاب سیاست های توسعه کشاورزی نوشته محمد حسین کریم و با همت انتشارات سمت منتشر شد. این کتاب در هشت فصل صورت بندی شده است:

۱. کلیات؛ در فصل اول ضمن بیان مقدمه، درباره توسعه پایدار بحث شده و برنامه ریزی و راهبردهای آن تبیین می شوند. سپس درباره موضوعاتی همچون تعاریف توسعه، توسعه پایدار کشاورزی، مشکلات بخش کشاورزی در هزاره سوم، جهانی شدن اقتصاد و نظام های تولید، فرسایش منابع طبیعی و بحران های زیست محیطی، فقر و امنیت غذایی، توسعه یافتگی و توسعه نیافتگی، روستا و توسعه روستایی، سخن به میان می آید.
۲. توسعه کشاورزی؛ در این فصل ضمن بیان مقدمه مباحثی همچون مراحل رشد اقتصادی و توسعه کشاورزی، نقش کشاورزی در توسعه اقتصادی، مسائل و موانع توسعه کشاورزی و الگوهای توسعه کشاورزی بررسی می شوند.
۳. راهبردها و سیاست های توسعه کشاورزی؛ این فصل موضوعاتی با عناوین شاخص های پایداری، سیاست های کشاورزی، توسعه کشاورزی با زیربنای روستاها، مدیریت سیاسی توسعه روستایی بررسی می شود.
۴. عوامل توسعه کشاورزی؛ فصل چهارم موضوعاتی همچون دولت و سیاست های کشاورزی، رشد جمعیت و توسعه و نظریه های جمعیت و توسعه اقتصادی بحث و بررسی می شوند.
۵. سیاست های بخش کشاورزی؛ عناوین مهم در فصل پنجم از این قرارند: سیاست قیمت گذاری محصولات کشاورزی، سیاست بازاریابی کشاورزی، سیاست نهادهای کشاورزی، سیاست مکانیزاسیون کشاورزی، سیاست تحقیقات در کشاورزی، ابزارهای سیاست نهادهای، ابزارهای سیاست بازاریابی و سیاست غذایی.
۶. سیاست گذاری و ریسک در توسعه کشاورزی؛ فصل ششم موضوعاتی همچون سرمایه و سرمایه گذاری، ریسک و عدم حتمیت در کشاورزی، مدیریت ریسک و تعاونی های کشاورزی و توسعه روستایی پژوهش می شوند.
۷. رویکردهای سیاست توسعه کشاورزی در ایران؛ عناوین مهم این فصل از این قرار است: عدالت اجتماعی، پیشرفت-اقتصاد، حفاظت-محیط زیست و شاخص های پیشرفت در حوزه های عدالت اجتماعی، پیشرفت اقتصادی و حفاظت از محیط زیست.

۸. کشاورزی در برنامه های توسعه ایران؛ در فصل هشتم از این موضوعات سخن به میان می آید: برنامه های عمرانی، بررسی سیاست های توسعه کشاورزی پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، سیاست های توسعه کشاورزی در ایران امروز و برنامه های پنج ساله توسعه و جایگاه بخش کشاورزی.

در آغاز کتاب چنین آمده است: «سیاست های توسعه کشاورزی، شاخه تخصصی و تکمیلی از اقتصاد کشاورزی و علم اقتصاد است که حوزه کار بردی وسیعی در همه جای دنیا، به ویژه در کشورهای توسعه یافته و در حال توسعه دارد. می دانیم که ایران یک کشور در حال توسعه است؛ بنابراین ایجاد می کند که دولت و مسئولان مستقیماً در امور اقتصادی و برنامه ریزی دخالت یا حداقل بر آن نظارت داشته باشند و از همین دیدگاه، مطالعه کتاب حاضر با هدف آشنایی هرچه بیشتر دانشجویان کارشناسی، کارشناسی ارشد، دانش پژوهان، محققان علم اقتصاد، برنامه ریزان اقتصادی، سیاست گذاران اجرایی و قانونی و همچنین کارشناسان مربوط مفید خواهد بود. بدون شک به منظور دستیابی به امنیت غذایی علاوه بر اتخاذ سیاست های مطلوب و برخورداری بهینه از منابع کافی باید سیاست توسعه کشاورزی به گونه ای باشد که تمام نیازهای جامعه برآورده شود.»



علی آقاپیروز

رهبری کریمانه در مدیریت اسلامی

● پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی



روشن‌ان‌لبیشه

کتاب رهبری کریمانه در مدیریت اسلامی نوشته علی آقاپیروز و به همت پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی در ۲۹۶ صفحه به انتشار رسید. این کتاب پنج فصل دارد که در آن بناست به تبیین نظریه رهبری کریمانه و ویژگی‌ها و مؤلفه‌های مهم آن پرداخته شود.

فصل‌های این کتاب عبارت‌اند از:

۱. مفاهیم و کلیات؛ در فصل اول تبیینی از مهم‌ترین مفاهیم و موضوعات ارائه می‌شود و عناوینی همچون مدیریت، وظایف مدیریت، مدیریت اسلامی، رهبری، رهبری کریمانه، تفاوت رهبر با مدیر و اهمیت و جایگاه رهبری بررسی می‌شوند.
 ۲. نظریه‌هایی درباره رهبری؛ در فصل دوم، مهم‌ترین نظریه‌های مطرح‌شده درباره رهبری ارائه می‌شود که این نظریه‌ها به دو دسته کلی نظریه‌های سنتی و نظریه‌های جدید تقسیم می‌شوند. نظریه‌های سنتی موضوعاتی همچون نظریه‌های خصوصیات فردی، رفتاری و اقتضایی را دربرمی‌گیرد. اما نظریه‌های جدید انواع متنوعی دارند: اسناد رهبری، رهبری فرهمند (کاریزما)، مراوده رهبری-عضو، رهبری تبادل، رهبری خدمتگذار، رهبری تحول‌گرا، رهبری معنوی، رهبری اخلاقی و رهبری بصیر.
 ۳. مبانی و اصول رهبری در مدیریت اسلامی؛ در این فصل از دو عنصر مهم مبانی و اصول رهبری از حیث مدیریت آن صحبت به میان می‌آید و اقسام هریک بررسی می‌شود. مبانی مهم رهبری شامل نگرش نفی فضیلت از ریاست، نگرش نفی تحکم از ریاست، نگرش ایزاری به ریاست، نگرش آزمون، نگرش امانی، نگرش کریمانه به زیردستان و نگرش کارمندمدارانه می‌شود و همچنین اصول مهم در رهبری مانند تقوا و خودساختگی، عدالت و انصاف، هم‌سطحی و ساده‌زیستی، خیرخواهی و امانت‌داری، سعه صدر، پیشگامی، برخاسته از درون، علم و تخصص، بصیرت، استقامت و پایداری، بیان شیوا و رسا و آراستگی را شامل می‌شود.
 ۴. شیوه رهبری در مدیریت اسلامی؛ مهم‌ترین عناوین این فصل از این قرارند: آموزه‌های قرآنی و شیوه رهبری، آموزه‌های روایی و شیوه رهبری، مقتضای جمع بین آموزه‌ها، رهبری کریمانه و عناصر آن، شاخص‌های نرمش رهبری کریمانه، شدت عمل در رهبری کریمانه، اهداف رهبری کریمانه، تجلی رهبری کریمانه در مدیریت و رهبری کریمانه فراسازمانی.
 ۵. منابع قدرت در رهبری؛ در فصل پایانی کتاب نیز قدرت و رهبری و انواع قدرت مثل قدرت قانونی، قدرت پاداش، قدرت اجبار، قدرت تخصص و اطلاعات و قدرت مرجعیت بررسی می‌شوند.
- نویسنده در مقدمه کتاب چنین بیان می‌کند: «علت اصلی توجه محققان به رهبری، نقش حیاتی آن در پویایی و بالندگی سازمان و تأثیر چشمگیر رهبران قوی بر موفقیت بسیاری از سازمان‌هاست. افزون بر این شاید بتوان ادعا کرد که رهبری جوهره مدیریت است و به‌کارگیری منابع انسانی در تعریف مدیریت از طریق نحوه تعامل میان رهبر و پیرو یا مدیر و کارکنان شکل می‌گیرد. در موضوع رهبری نظریه‌های فراوانی از سوی صاحب‌نظران ارائه شده است و هریک خواسته‌اند شیوه رهبری رهبران موفق را تبیین کنند. آنچه در این میان دارای اهمیت و مطلوب است، دیدگاه اسلامی درباره رهبری است.»



بهزاد حمیدیه

آزادراه فرهنگ؛ درآمدی بر لیبرالیسم فرهنگی و نقد آن

● انتشارات کانون اندیشه جوان



روشن‌ان‌لبیشه

کتاب آزادراه فرهنگ؛ درآمدی بر لیبرالیسم فرهنگی و نقد آن نوشته بهزاد حمیدیه از انتشارات کانون اندیشه جوان در ۱۳۲ صفحه با قیمت ۲۵ هزار تومان انتشار یافت.

محتوای کلی این کتاب بیان‌کننده این مسئله است که لیبرالیسم فرهنگی به مثابه یک ایدئولوژی در جهان معاصر عمل می‌کند و به‌نوعی پایه و اساس کنش و فعالیت سیاسی اجتماعی قرار می‌گیرد. در عین حال نقدهای بسیاری هم به آن وارد است.

فصل‌های کتاب حاضر را این‌گونه می‌توان برشمرد:

۱. تعریف و ماهیت لیبرالیسم فرهنگی؛ در این فصل بناست تا به این پرسش اساسی پاسخ داده شود که لیبرالیسم فرهنگی در یک جمع‌بندی چیست و در ضمن این مسئله به موضوعاتی همچون مفهوم‌شناسی اولیه لیبرالیسم فرهنگی، لیبرالیسم فرهنگی میان‌گون‌شناسی لیبرالیسم، تبیین لیبرالیسم فرهنگی براساس مفهوم جامعه اباحی، مؤلفه‌های مفهومی لیبرالیسم فرهنگی، آزادی فرهنگی، آزادی‌های مدنی، آزادی لیبرال و پیامد سکولاریسم، تساهل فرهنگی، تساهل لیبرال و پیامد پلورالیسم فرهنگی، تمایز لیبرالیسم فرهنگی از آنارشیسم فرهنگی پرداخته می‌شود.
 ۲. مبانی نظری لیبرالیسم فرهنگی؛ در این فصل بناست تا روشن شود که لیبرالیسم فرهنگی چه درس‌ها و هشدارهای مثبتی برای ما دارد و در ضمن به موضوعاتی همچون لیبرالیسم فرهنگی و مؤلفه‌های مدرنیته، نظریه پردازان لیبرالیسم و استدلال‌های شان و لیبرالیسم فرهنگی و فردگرایی پرداخته می‌شود.
 ۳. لیبرالیسم فرهنگی در ایران؛ در فصل سوم کوشیده است تا بیان کند لیبرالیسم فرهنگی چه آسیب‌هایی بر جامعه ما وارد کرده و در کنار آن، موضوعاتی همچون نظریه تاریخی لیبرالیسم فرهنگی در ایران، لیبرالیسم فرهنگی در ایران امروز و فشارهای جهانی و آسیب‌شناسی جامعه دینی به لحاظ لیبرالیسم فرهنگی بحث می‌شوند.
 ۴. نقد لیبرالیسم فرهنگی؛ در فصل چهارم بیان می‌کند چه نقدهایی بر نظریه لیبرالیسم فرهنگی وارد است و در کنار آن نقد لیبرالی بر لیبرالیسم فرهنگی، نقد غایت‌شناختی، نقد اومانستی و... بررسی می‌شوند.
- در نهایت هم به اینکه نشانه‌های گفتمانی لیبرالیسم فرهنگی چیست، پاسخ داده می‌شود و سؤال آخری که در کتاب پاسخ داده می‌شود، این است که موضع نهایی این تحقیق در قبال لیبرالیسم فرهنگی چیست.
- نویسنده کتاب در مقدمه آن این‌طور بیان می‌کند: «لیبرالیسم فرهنگی یک مفهوم جدا و متمایز از لیبرالیسم سیاسی و اقتصادی نیست مگر به اعتبار. تفکر لیبرالیسم آبخور واحد دارد و وقتی سامان گرفت، خود را در همه ساحت‌های اجتماعی اعم از فرهنگ و اقتصاد و سیاست بروز می‌دهد. (البته چنانکه بعدها خواهید دید، برخی گروه‌های نادر خواسته‌اند با جداسازی آن‌ها به طرفداری از یکی و نفی دیگری برخیزند.) بنابراین نگارش درباره لیبرالیسم فرهنگی ایجاباً نقاط مشترک بسیاری با نگاه‌های دیگر در خصوص سایر اقسام لیبرالیسم خواهد داشت. نگارنده میان این دو محذور حرکت کرده است. یکی این محذور که هندسه بحث برای خواننده تکمیل نشود و دیگر اینکه نگاهش حاضر تکرار مکررات نباشد.»



مجید رضایی دوانی
مرتضی رضایی

اصول بیمه اسلامی

● انتشارات سمت

روشن‌ان‌لبیشه

کتاب اصول بیمه اسلامی نوشته مجید رضایی دوانی و مرتضی رضایی است و انتشارات سمت و با همکاری دانشگاه مفید و شورای تخصصی تحول و ارتقای علوم انسانی شورای عالی انقلاب فرهنگی آن را با ۱۷۰ صفحه منتشر کرده است. این کتاب برای دانشجویان رشته اقتصاد اسلامی به‌عنوان منبع اصلی در اصول بیمه اسلامی در مقطع کارشناسی نگارش شده است.

موضوعات کتاب حاضر از این قرارند: مفهوم، اهمیت و جایگاه بیمه در اقتصاد امروز؛ تحولات تاریخی بیمه؛ ماهیت بیمه و انواع آن؛ ارکان، ویژگی‌ها و اصول بیمه؛ مدیریت ریسک و بیمه؛ اصول و مبانی فقهی حاکم بر قراردادهای تطبیق بیمه تجاری با عقود شرعی؛ بیمه و قواعد حاکم بر معاملات؛ شرایط بیمه؛ بیمه تکافل.

در مقدمه کتاب از زبان نویسندگان آن، چنین بیان شده است: «از آن زمان که انسان از بهشت نعمت‌ها به زمین هبوط کرد (بقره/۳۵ و ۳۶، اعراف/۱۹-۲۵ و طه/۱۱۷-۱۲۳) زمین سختی‌های خود را به او نشان داد؛ خوف و ناامنی و اضطراب زندگی، او را فراگرفت و او در پی امنیت و رفع ناامنی ظاهری و باطنی عمر را سپری کرد. در این میان پیامبران برای تأمین امنیت باطنی انسان مأمور شدند، به او خانه امن و سلامت را وعده دادند و او را به روشی که امنیت و اطمینان برای او به ارمغان می‌آورد، هدایت کردند تا آنکه با دلی مطمئن (فجر/۲۷-۳۰) وارد سرای سلامت شود (ق/۳۴، حجر/۴۶) و برای همیشه در آن مقام بماند. (زمر/۷۳) معرفت و ایمان به خدا و انجام عمل صالح راه نجات انسان است (انعام/۸۱ و سبأ/۳۷) و آنان که راه هدایت پیامبران را رها کنند و از صراط مستقیم بلغزند، بی‌تردید ناامنی وجود آنان را تا لحظه ورود به سرای عذاب فراخواهد گرفت. (سبأ/۵۱-۵۴ و فاطر/۳۶) بُعد مادی زندگی انسان نیز تحولات و خطر و ناامنی را در دل خود جای داده و او را به سوی ایجاد آرامش در زندگی دنیوی رهنمون است. او راه‌های کسب امنیت را طی می‌کند و با انجام دادن فعالیت‌های مختلف درصد آگاهی از آینده و کاهش خطرهای آن.»

در ادامه این مطلب هم درباره مفهوم بیمه چنین بیان می‌کنند: «مباحث بیمه بسیار گسترده است و در این نوشته، مختصری از مباحث اولیه مطرح می‌شود. از آنجا که بیمه به‌عنوان یک قرارداد باید متناسب با فقه و حقوق اسلامی باشد، در دهه‌های اخیر برخی از اندیشمندان نوعی از بیمه را با عنوان تکافل یا بیمه اسلامی طراحی کرده‌اند که نیازهای بیمه‌ای را در میان مسلمانان پوشش می‌دهد. این شیوه عمدتاً در جهان اهل سنت با استقبال مواجه شده است؛ ولی فقهای شیعه بیمه متعارف را پذیرفته، آن را با فقه اسلامی تطبیق داده و در چهارچوب اصول اسلامی، آن را بازتعریف کرده‌اند. در این کتاب بیمه با تعریف پذیرفته‌شده در فقه شیعی مطرح و دیدگاه اهل سنت و تلاش‌های آنان در تأسیس بیمه تکافل نیز بررسی می‌شود.»



محمد رضا قائمی نیک

چهارچوبی برای سیاست‌گذاری علم تعامل علوم انسانی و علوم طبیعی

● انتشارات دانشگاه امام صادق (ع)



روشن‌ان‌لبیشه

پیش از دورانی که امروزه به عصر مدرن معروف است، چه در حوزه یونان و چه در تمدن اسلامی، مرز خاصی میان علوم انسانی و طبیعی وجود نداشت و هر دو وجه در کنار یکدیگر در نظر گرفته شده و مورد مطالعه و بررسی قرار می‌گرفت و لذا سیاست‌گذاری علم و تقسیم‌بندی علوم با توجه به این همراهی میان حوزه انسان و قلمروی طبیعت در نظر گرفته می‌شد.

اگرچه از دوران روشنگری به بعد، به‌طور خاص حوزه علوم انسانی از جهت محتوا و روش در تمایز با حوزه علوم تجربی و طبیعی قرار گرفت، از همان ابتدا متفکرانی بودند که چنین انفکاک را به‌طور کامل نپذیرفته و روش‌های هر دو علم را در فضای علم مقابل به‌کار می‌بردند. با این حال پس از گذشت دو قرن بر کسی پوشیده نیست که این دو حوزه نه تنها بی‌ارتباط با یکدیگر نیستند؛ بلکه در این زمان برای سیاست‌گذاری در حوزه علم باید به تعامل و ارتباطی توجه کرد که علوم انسانی و علوم طبیعی با یکدیگر دارند.

با توجه به این دغدغه و محتوا، کتاب چهارچوبی برای سیاست‌گذاری علم: تعامل علوم انسانی و علوم طبیعی نوشته محمد رضا قائمی نیک و به همت انتشارات دانشگاه امام صادق (ع) در پاییز ۱۴۰۰ منتشر شد.

مسئله اساسی در این کتاب، بحث جهان اسلام در دوران معاصر است؛ به‌خصوص جامعه ایران که به‌طور خاص پس از جنگ‌های ایران و روس مواجهه جدی و مستقیمی با علوم و تکنولوژی مدرن داشت و همین مسئله باعث شد تا پس از چندی، نهادهایی در جهت تعلیم علوم و فنون مدرن همچون دارالفنون تأسیس شود؛ اما از همان زمان جامعه ایرانی دائماً با مسائل جدید و ناشناخته‌ای در حوزه علم و تکنولوژی روبه‌رو شده است.

این مواجهه و ناآشنایی شاید به گسستی اساسی برمی‌گردد که از قرن هفتم در جهان اسلام از حیث توجه به قلمروی طبیعت و ارتباط انسان با جهان تجربی پدید آمد و همین باعث شد که از ارتباط و تعامل علوم انسانی و علوم طبیعی در جهان اسلام درک درستی پدید نیاید.

به هرحال این کتاب ضمن گردآوری مستندات در بحث تاریخ علم مدرن در مغرب زمین، تاریخ علم در جهان اسلام را هم بررسی کرده و کوشیده تا از وضعیت فعلی جهان اسلام و نسبت آن با علم تبیینی ارائه دهد.

کتاب حاضر شامل دو بخش و یک نتیجه‌گیری است:

۱. تعامل علوم طبیعی و علوم انسانی در جهان غرب

۲. تأملاتی درباره تعامل علوم انسانی و علوم طبیعی در جهان اسلام

در بخش نتیجه‌گیری هم سعی شده تا به ضرورت احیای علوم اسلامی و همچنین توجه به تعامل علوم طبیعی و علوم انسانی تأکید شود تا این بحث در نهایت مقدمه‌ای برای شکل‌گیری سیاست‌گذاری علم در جهان معاصر اسلامی باشد.



امین جعفری

حقوق بانکی (جلد اول، دوم و سوم)

● شرکت سهامی انتشار

رویشین ان لیبیشسه

کتاب حقوق بانکی نوشته دکتر امین جعفری، دانشیار دانشگاه علامه طباطبایی را انتشارات شرکت سهامی انتشار در سه جلد منتشر کرده است. جلد اول کتاب به موضوع بایسته‌های حقوق بانکی می‌پردازد و جلد دوم بحث کارکرد بانکی را تبیین می‌کند و در جلد سوم از مدیریت بانکی صحبت به میان می‌آید. ویژگی‌های مهم این مجموعه سه جلدی این است که نگارنده سعی کرده تا در آن با دیدگاهی تطبیقی، نظم حقوق بانکی را بررسی و پژوهش کرده و همچنین جریان رویه قضایی در حقوق موضوعه ایران را مطالعه کند. این کتاب را می‌توان به‌نوعی ترکیبی از بحث‌های تئوریک و عملی قضایی دانست. از سوی دیگر در این کتاب به فراخور مطالب، بارها از طرح قانون بانکداری جمهوری اسلامی صحبت شده و مواد مختلف آن بحث و تبیین شده‌اند و در نهایت ویژگی مهم دیگر این کتاب، این است که نویسنده آن کوشیده تا به اختلاف دیدگاهی حقوق بانکی و حقوق مدنی و حقوق تجارت بین‌الملل اشاره کند.

نویسنده در قسمتی از کتاب چنین بیان کرده است: «امروزه روابط بانکی، بخشی جدانشدنی از زندگی روزمره است و امروزه در یک جامعه مدرن مدنی هیچ فعالیتی را بدون آنکه بانک در آن مداخله‌ای نداشته باشد، نمی‌توان یافت. رشد چشمگیر بانک‌های مختلف در ایران در دهه‌های اخیر و حضور آن‌ها به‌صورت نرم‌افزارهای (اپلیکشین) تلفن‌های هوشمند برای پرداخت آسان در امور روزمره، خود بیانگر این مسئله است. به همین طریق نظام حقوقی «به حساب و برای خدمات بانکی پایه‌ای» وارد می‌شود تا تنظیم‌گری کند. این نظام هرچند در ایران قدمت دارد؛ اما همچنان ابعاد حقوقی آن ناشناخته باقی مانده است. در ایران، حقوق بانکی نظام پیچیده‌ای شده است که به ماهیت و ویژگی‌های آن برمی‌گردد که باید دقیق مطالعه شود. علاوه بر آن، کارکرد و مدیریت بانک در نظام بانکی نیز قابلیت دیگری است که باید مورد توجه قرار گیرد. همه این موارد، موضوعات سه جلد کتاب حقوق بانکی را در برمی‌گیرد.»

«تنظیم یا تنظیم‌گری نقطه تلاقی علم حقوق و علم مدیریت (و بعضاً اقتصاد) است. فلسفه وجودی سازوکار تنظیم شکل‌گیری، قوام‌دادن و مدیریت روابط میان کنشگران، با ابزارهای حقوقی است. بعضی از نویسندگان برای تنظیم، دو مفهوم عام و خاص قائل شده‌اند و تنظیم در معنای عام را همان کارکرد و نقش حقوق موضوعه دانسته‌اند که دولت از طریق آن، وظایف و صلاحیت‌های خود را در مدیریت و اداره امور عمومی اعمال می‌کند.»

این کتاب به‌نوعی مرجعی برای بحث حقوق بانکی است که در آن سعی شده تا بحث‌های نظری و عملی در کنار یکدیگر در این حوزه قرار داده شود و همچنین می‌تواند برای وکلای بانکی و قضاتی که در این حوزه فعالیت می‌کنند و همچنین کارمندان و مدیران شبکه بانکی و افراد متخصص و علاقه‌مند به این حوزه مفید باشد.



میثم مهرپور

تاریخ بانکداری اسلامی در ایران

● نشر صاد



رویشین ان لیبیشسه

کتاب تاریخ بانکداری اسلامی در ایران نوشته میثم مهرپور در ۱۷۶ صفحه و همچنین در دو نسخه الکترونیکی و کاغذی به همت نشر صاد روانه بازار شد. نسخه چاپ‌شده این کتاب را به بهای ۴۵ هزار تومان و نسخه الکترونیکی آن را نیز با قیمت ۲۲،۵۰۰ تومان از پلتفرم طاقچه می‌توان تهیه کرد. نویسنده کتاب، میثم مهرپور دانش‌آموخته مقطع کارشناسی ارشد در رشته اقتصاد از دانشگاه علامه طباطبایی است و از او مقالات بسیاری در زمینه مسائل اقتصادی در روزنامه‌ها و خبرگزاری‌ها و دیگر رسانه‌ها منتشر شده است. این کتاب به‌نوعی چهل سال تلاش در جهت اسلامی کردن بانکداری در ایران را روایت می‌کند و در این راستا نگارنده آن با ارائه گزارشی تاریخی درباره نظام بانکداری در ایران از آغاز انقلاب تا زمان حاضر را بررسی می‌کند. البته در کنار این کار، از پیدایش و رشد بانک‌ها در فضای ایران پیش از انقلاب نیز صحبت شده و به اندیشه و ایده‌های متخصصان و پژوهشگران در حوزه اقتصاد اسلامی هم اشاره می‌کند. کتاب حاضر از شش فصل تشکیل شده است:

۱. فصل اول تحولات بانکی در سال‌های ۶۲ تا ۵۸ بررسی می‌شود؛ به عبارت دیگر از آغاز مسئله اسلامی کردن نظام بانکداری از سال ۵۸ صحبت می‌شود تا اینکه به سال تصویب قانون عملیات بانکی بدون ربا برسد که در این میانه حوادث و اتفاقاتی مثل ملی شدن بانک‌ها، ادغام بانک‌ها و تعیین سود تضمین شده رخ می‌دهد.

۲. فصل دوم به‌طور خاص درباره دلایل توفیق نیافتن قانون عملیات بانکی بدون ربا مطالبی بیان می‌شود.

۳. فصل سوم اتفاقات و تغییر و تحولات رخ داده بین سال‌های ۶۳ تا ۵۸ بررسی می‌شود؛ واقعیت این است که در این دوران، هیچ تصمیمی در جهت اسلامی کردن نظام بانکداری مشاهده نمی‌شود و بالعکس در دهه ۷۰ و اوایل دهه ۸۰ برخی تصمیمات گرفته شده همچون تعیین نرخ سود علی‌الحساب برای سپرده‌ها و اجازه تأسیس مؤسسات اعتباری و بانک‌های خصوصی، شروعی برای منحرف شدن از بانکداری بدون رباست.

۴. فصل چهارم صحبت از تدوین پیش‌نویس قانون بانکداری در دولت نهم و با حمایت و مدیریت بانک مرکزی است.

۵. فصل پنجم فعالیت‌های شورای هماهنگی بانک‌ها را در تدوین قانون بانکداری طی سال‌های ۸۷ تا ۹۴ بیان کرده است.

۶. فصل ششم موضوع طرح بانکداری در مجالس نهم تا یازدهم بررسی می‌شود.

نویسنده در بخشی از مقدمه کتاب چنین بیان می‌کند: «در کتاب پیش رو سعی شده تا نظام بانکداری ایران از ابتدای انقلاب تا امروز با روایتی تاریخی مورد بررسی قرار گیرد. برای آشنایی مخاطبان با شرایط نظام بانکی در سال‌های قبل از انقلاب در پیشگفتار این کتاب علاوه بر بیان تاریخچه‌ای مختصر از بانکداری در سطح جهان، به بررسی پیدایش و گسترش بانک‌ها در ایران قبل از انقلاب پرداخته شده است.»



امیرحسین مزینی

ارزیابی اجتماعی- فرهنگی طرح‌های اقتصادی

● انتشارات سمت

روشن‌ان‌لبیشه کتاب ارزیابی اجتماعی- فرهنگی طرح‌های اقتصادی نوشته دکتر امیرحسین مزینی به همت انتشارات سمت و همچنین با همکاری شورای تخصصی تحول و ارتقای علوم انسانی با ۱۹۲ صفحه و قیمت ۳۰ هزار تومان انتشار یافت.

در این کتاب تلاش شده تا از ماهیت، ابعاد و مفاهیم مورد نیاز در ارزیابی تبعات اجتماعی و فرهنگی طرح‌های اقتصادی و روش‌شناسی شناسایی، پایش و نحوه ارزیابی آن، تبعات تصویری ارائه و تبیین شود. گفتنی است که این کتاب در ادامه دو کتاب دیگر همین نویسنده با عناوین ارزیابی اقتصادی طرح‌ها (اقتصاد مهندسی) و ارزیابی اقتصادی طرح‌ها (موضوعات پیشرفته) است. دانشجویان گرایش‌های مختلف رشته‌های اقتصاد و مدیریت، مهندسی صنایع، علوم اجتماعی و همچنین سیاست‌گذاری علم و فناوری می‌توانند از مطالب این کتاب استفاده کنند و ضمن خواندن این کتاب، با روش‌های موجود ارزش‌گذاری تبعات آشنایی پیدا کرده و می‌توانند در اوضاع مناسب از آن‌ها بهره ببرند. فصل‌های کتاب حاضر و عناوین آن عبارت‌اند از:

فصل اول: کلیات (هدف و مفهوم ارزیابی تبعات اجتماعی)؛ فصل دوم: تاریخچه ارزیابی تبعات اجتماعی در جهان و ایران؛ فصل سوم: اقدامات و ابعاد بین‌المللی ارزیابی تبعات اجتماعی؛ فصل چهارم: محدوده و حوزه‌های مورد بررسی در ارزیابی تبعات اجتماعی؛ فصل پنجم: روش‌شناسی مطالعات ارزیابی تبعات اجتماعی؛ فصل ششم: برخی ملاحظات در مطالعات ارزیابی تبعات اجتماعی؛ فصل هفتم: ارزش‌گذاری اقتصادی تبعات اجتماعی.

نویسنده در بخشی از مقدمه کتاب چنین بیان می‌کند: «توسعه، فرایندی پیچیده و پویاست. بدون شک بخشی از این پیچیدگی ریشه در ابعاد مختلف این پدیده (همچون توسعه اقتصادی، اجتماعی و سیاسی) دارد. این همان چیزی است که در بسیاری از متون به‌عنوان یکی از تفاوت‌های ماهیتی توسعه و رشد بدان اشاره شده است. در واقع زمانی که از رشد صحبت می‌شود، یک مفهوم کمی مدنظر است؛ اما هنگامی که از توسعه سخن به میان می‌آید، در کنار معیارهای کمی به مفهوم کیفی نیز توجه می‌شود.

چنانچه بحث را محدود و بر حوزه اقتصاد متمرکز کنیم، مشاهده می‌شود که این تمایز میان مفهوم رشد و توسعه (در حوزه اقتصاد)، به‌ویژه در نیمه دوم قرن بیستم، منشأ بسیاری از اتفاقات شده است. بشر فراگرفت هم‌زمان با استفاده از منافع رشد اقتصادی، تبعات نامطلوب این رشد در حوزه‌های اجتماعی، زیست‌محیطی و غیره را نیز باید مدنظر قرار دهد و به حداقل رساند؛ به‌گونه‌ای که ارزیابی تبعات فعالیت‌های اقتصادی به‌عنوان یک جنبش فکری، عملی-تحقیقاتی و اجرایی در سطوح ملی و بین‌المللی ظهور یافت. این بحث با مطرح‌شدن مقوله توسعه پایدار و قرار گرفتن آن در کانون توجه جامعه جهانی هرچه بیشتر اهمیت یافت و به تدریج به‌عنوان یک الزام به آن توجه شد.»

در پایان باید اشاره کرد که این کتاب برای دانشجویان رشته اقتصاد در مقطع کارشناسی به‌عنوان منبع اصلی درس ارزیابی اجتماعی- فرهنگی طرح‌های اقتصادی به ارزش دو واحد نوشته شده است؛ اما می‌تواند برای عموم هم مفید باشد.



عبدالحسین شیروی

حقوق اقتصادی

● انتشارات سمت



روشن‌ان‌لبیشه دولت‌ها در جهت توسعه اقتصادی، خودکفایی ایجاد فرصت‌های شغلی، حمایت از اقشار آسیب‌پذیر، برقراری عدالت اجتماعی، رفع محرومیت از مناطق کم‌برخوردار و حتی حفظ امنیت داخلی و خارجی از ظرفیت‌های حقوقی استفاده کرده و قوانین و مقررات وسیع و مختلفی را در حوزه فعالیت‌های اقتصادی ایجاد کرده‌اند. این مسائل باعث شد تا برای کنترل و مهندسی رفتارهای اقتصادی اشخاص و بنگاه‌ها، شاخه‌ای از حقوق به نام حقوق اقتصادی ایجاد شود.

کتاب حاضر با عنوان حقوق اقتصادی در پی تبیین این شاخه از حقوق است. این کتاب نوشته دکتر عبدالحسین شیروی است و انتشارات سمت، آن را در ۳۲۰ صفحه با قیمت ۵۰ هزار تومان منتشر کرده است. در این کتاب به بررسی مؤلفه‌ها و روش‌ها و همچنین اهداف مداخله دولت در امور اقتصادی از طریق سیاست‌گذاری، قانون‌گذاری، مقرره‌گذاری و تنظیم‌گری پرداخته شده و درباره موضوعاتی همچون قانون‌گذاری و تنظیم‌گری برای مقابله با شکست بازار، تحقق عدالت توزیعی، ایجاد رفاه، آزادی اقتصادی، خصوصی‌سازی، مقررات‌زدایی و... صحبت شده است. فهرست کتاب را از نظر می‌گذرانیم:

فصل اول: مفهوم و جایگاه حقوق اقتصادی؛ فصل دوم: حقوق اقتصادی بین‌المللی؛ فصل سوم: تحلیل اقتصادی حقوق (حقوق و اقتصاد)؛ فصل چهارم: تأثیر مکاتب اقتصادی بر قلمروی حقوق اقتصادی؛ فصل پنجم: دلایل مداخله دولت در اقتصاد و ظهور حقوق اقتصادی؛ فصل ششم: نظام اقتصادی اسلام؛ فصل هفتم: نظام اقتصادی قانون اساسی جمهوری اسلامی؛ فصل هشتم: خصوصی‌سازی و مقررات‌زدایی؛ فصل نهم: حقوق شرکت‌های دولتی؛ فصل دهم: حقوق قراردادهای دولتی؛ فصل یازدهم: حقوق رقابت؛ فصل دوازدهم: مقرره‌گذاری و تنظیم‌گری.

در بخشی از مقدمه کتاب چنین آمده است: «مباحث مربوط به ارتباط حقوق و اقتصاد و تأثیر آن دو بر هم، در جوامع حقوقی و اقتصادی اهمیت روزافزونی یافته است. حقوق از طریق وضع و اجرای قوانین و مقررات، رفتارهای اجتماعی را نظم می‌دهد و آن را مهار می‌کند. پس حقوق، توانایی این را دارد که رفتارهای اقتصادی افراد را در جامعه تنظیم و مدیریت کند و ضمن نظم‌دهی به فعالیت‌های اقتصادی، آن را تسهیل و کنترل نماید.

از طرف دیگر رفتارهای اقتصادی مردم تابع قانون عرضه و تقاضاست. زمانی که در بازار برای کالا یا خدمتی تقاضا وجود داشته باشد، تولیدکنندگان برای تولید آن اقدام می‌کنند تا عرضه و تقاضا به نقطه تعادل برسد. بر همین منوال، زمانی که تقاضا برای کالا یا خدمتی افزایش می‌یابد، قیمت آن نیز بالا می‌رود تا جایی که بین تقاضا و قیمت تعادل ایجاد شود.

حقوقدانان به قدرت قوانین و مقررات باور دارد و اینکه می‌تواند رفتارها را کنترل کند و چه‌بسا در میزان ارزیابی تأثیر آن دچار افراط و زیاده‌روی شود. در مقابل، اقتصاددانان، بر قدرت قانون داخلی و غیرموضوع عرضه و تقاضا متمرکز دارد و اینکه می‌تواند مستقلاً و بدون نیاز به دخالت حقوق، رفتارهای اقتصادی را تنظیم و مهار کند و چه‌بسا در این امر دچار مغالعه می‌شود.»

افشاریه و زندیه؛ توقفی کوتاه در مسئله دین و دولت

محمد رزمگه



طی سال‌های ۱۱۱۴ تا ۱۱۷۴ شمسی (۱۷۳۶ تا ۱۷۹۶ م) و همچنین ۱۱۲۹ تا ۱۱۷۴ شمسی (۱۷۵۱ تا ۱۷۹۶ م) دو حکومت به نام‌های افشاریه و زندیه پدید آمدند که گرچه حیات و دوام سلسله آنان چندان بلند نبود، بنیان‌گذاران آن‌ها در همین مدت کم تأثیرات سیاسی، نظامی و اقتصادی چشمگیری را از خود در ایران به‌جای گذاشتند؛ تأثیراتی که ثمرات آن در حکومت بعد از خود نیز به‌وضوح دیده می‌شد. در این بخش به دوران این دو سلسله و اندیشه‌های دینی حاکم بر زمان آن‌ها اشاره کوتاهی خواهد شد.

ایران؛ عرصه رقابت سرداران نظامی

سقوط حکومت صفویه و تسلط افغان‌ها بر ایران بیش از همه‌کس برای سرداران نظامی سخت و پررنج بود؛ افرادی باهوش و دارای درایت جنگی فوق‌العاده که آمیخته با حس وطن‌دوستی بودند و سیاست‌ورزی نیز چاشنی این احساسات و توانایی آن‌ها می‌شد. مجموع این خصائل در شخصی به نام نادرقلی از قبیله افشار باعث شد که برای بیرون‌راندن افغان‌ها و کنترل آشوب در مناطق متعدد ایران تلاش کرده و به دلیل آگاهی زیادی که از محبوبیت خاندان صفوی داشت، در آغاز کار، خود را در پس چهره بازماندگان این سلسله همچون شاه‌تهماسب دوم پنهان کرد تا به آنجا که این پادشاه، او را به تهماسب‌قلی خان ملقب کرد؛ اما رفته‌رفته در پس این نقاب، هویتی مستقل برای خود تشکیل داد؛ هویتی که با آن نظر دیگر سرداران و بزرگان را به دلایل مختلف به خود جلب کرد و سرانجام در شورایی که در دشت مغان تشکیل شد، او را با عنوان نادرشاه، مؤسس سلسله افشاریه بر تخت سلطنت نشانید.

نادر سودای جهانگشایی داشت و بیشتر نبوغ و سیاست خود را وقف چنین مسئله‌ای کرد. او می‌کوشید تا با یکپارچه‌کردن دوباره ایران و مجهز کردن آن به سلاح قدرت در مقابل قدرت‌های همسایه عرض اندامی کرده و با حمله به سرزمین‌های پرنعمتی چون هند و استفاده از غنایم آن، اهداف خود را تثبیت و تحکیم کند. این اقدامات شاید در ابتدای کار همسو با خواسته‌ها و اهداف او پیش می‌رفت، به‌مرور ماهیت خود را از دست داد و عامل مهمی برای ضعف حکومت او شد؛ عاملی که بر روحیه تندخوی او اثر گذاشت و او را تا سر حد جنون برد و درنهایت به قتل او توسط سرداران سپاه خود منجر شد.

با کشته‌شدن نادر اگرچه بازماندگان او درصدد ادامه‌دادن جلوس سلسله افشاریه بر تخت طاووس بودند، هیچ‌کدام درایت اولیه نادر را نداشتند و چنین بود که ایران بار دیگر عرصه رقابت و زورآزمایی سرداران مختلف شد و این‌بار کریم‌خان، سرداری از قبیله زند بود که در این کارزار بر حریفان خود غالب شد و پس از مسلط‌شدن بر بیشتر مناطق تحت نفوذ سلسله افشار با نام وکیل‌الرعا، سلسله زند را ایجاد کرد.

کریم‌خان طبعی آرام‌تر از نادر داشت و علی‌رغم برخورداری از روحیه جنگاوری، بر کشورگشایی و تاخت‌وتاز حریص نبود؛ بلکه می‌کوشید تا با برقراری عدالت در مناطق تحت کنترل خود پس از این‌همه جنگ و درگیری ثباتی نسبی پدید آورد؛ ثباتی که تنها در حکومت سی‌ساله او برقرار بود و پس از مرگش، بار دیگر جانشینان او با شورش دوباره



سرداران روبه‌رو شدند و این ناآرامی داخلی تا زمان تشکیل سلسله قاجاریه ادامه یافت.

افشاریه و زندیه؛ درک ناصحیح از استعمار

نادرشاه علی‌رغم تدبیرهای نظامی خود، در امور سیاست خارجی و ارتباط با دولت‌های اروپایی طرح و برنامه‌ای نداشت. این مسئله نیز باعث شد چند اتفاق بیفتد: الف) استفاده نکردن از دستاوردهای فنی و تخصصی آنان به شکل کارشناسی‌شده؛ ب) متوجه نشدن زمینه‌های نفوذ آنان در کشورهای منطقه؛ ج) احساس نکردن خطر استعمار.

درک نکردن این پدیده نوظهور در حملات نادر به هند نیز جریان داشت تا آنجا که حمله به این سرزمین بیش از هر چیز راه را برای گسترش نفوذ استعمار انگلیس در این سرزمین باز کرد و برای این کشور با همسایگان هند و از جمله ایران دریچه‌های ارتباطی جدیدی گشود. از نوشته‌های حاکی از عهد نادر چنین برمی‌آید که حکومت او خواستار ارتباط دوستانه با کشورهای چوچ روس و انگلیس بوده و به آن‌ها نگاهی ایجابی و مثبت داشته است. نویسندگان آن زمان در عباراتی اغراق‌آمیز، امپراتور روسیه را «خاقان خورشیدکلاه»، «پادشاه زرین کلاه»، «زمره آفاق» و «ملکه نرواق فرنگ» می‌نامیدند یا در عباراتی بدین مضمون، فرهنگ و قوانین غربی را می‌ستودند: «از مقتضیات فلکیه در این ازمنه رئیس که صلاحیت ریاست داشته باشد، در همه روی زمین در میان نیست و در حال هر یک از سلاطین و رؤسا و فرماندهان آفاق، چندان که اندیشه رفت، ایشان را از همه رعیت یا از اکثر ایشان فرومایه‌تر و ناهنجارتر یافتم؛ مگر بعض فرماندهان ممالک فرنگ که ایشان در قوانین و طرق معاش و ضبط اوضاع خویش استوارند و از آن به سبب مبیانت تامه به حال خلق سایر اقالیم و اصقاع فایده چنان نیست». (حزین لاهیجی، ۱۳۷۵، ص ۲۵۱)

باین حال، سهم نادر در بهره‌هایی که می‌توانست از کشورهای غربی ببرد، تنها اندک ارتباط تجاری با بازرگانان انگلیسی و کمک گرفتن از این کشور برای تشکیل نیروی دریایی جدید در بندر بوشهر بود. همچنین روسیه نیز دوستی خود با ایران را فقط در فراهم کردن بستری برای حمله به عثمانی و سرزمین‌های تحت تصرف آن می‌دید که البته این حملات برای نادر موفقیت چندانی نداشت.

دوران کریم‌خان زمانه‌ای بود که استعمار غرب در آغاز دوران اوج خود، با تشکیل شعبه‌های مختلفی از کمپانی‌هایی همچون هند شرقی یا تهدیدات نظامی می‌کوشیدند کشورهای حوزه خلیج فارس را بیشتر تصرف کنند و در این مسیر کشورهای استعمارگر به رقابت با یکدیگر می‌پرداختند. حکومت زند نیز نیاز داشت تا از برخی فرآورده‌های اروپایی بهره ببرد و همچنین به دلیل درگیری با دزدان دریایی در مناطق تحت نفوذ خود در خلیج فارس به نیروی دریایی کشورهایی مثل فرانسه و انگلستان احتیاج زیادی داشت.

بخشی از فرمان کریم‌خان در باب تشکیل کمپانی هند شرقی چنین است: «مقرر می‌داریم این کمپانی انگلیسی آنچه زمین در هر نقطه بوشهر برای ساختن کارخانه و یا در هر بندر دیگر خلیج لازم داشته باشد، تهیه کنند و می‌توانند هر مقدار توپ که لازم باشد، در آنجا نصب کنند؛ به شرط اینکه قطر لوله آن‌ها بیشتر از شش پوند نباشد و می‌توانند در هر قسمت از قلمرو ما که بخواهند، کارخانه تأسیس نمایند». (حائری، ۱۳۹۴، ص ۲۰۸)

اما در میان این همه خوش‌بینی به غرب و دراز کردن دست دوستی به آنان در هر دو حکومت افشاریه و زندیه، افراد منتقدی هم بودند که به این ارتباط خوش‌بین نبوده و به دوستی با دولت‌های غربی به دیده تردید نگاه می‌کردند. این توصیف نویسنده کتاب رستم‌التواریخ که البته از زبان کریم‌خان بیان می‌کند، خود گویای چنین انتقاد و تردیدی به این رابطه است: «گویا حمّالان و تون‌تابان این مطلب را نیک فهم نموده‌اند که فرنگیان همچنان که هندوستان را به مکر و حيله و خدعه و تزویر و دستان و رنگ و نیرنگ مسخر نمودند و مالک و متصرف شدند، آن‌ها می‌خواهند ایران را نیز مالک و متصرف شوند و آن را به مکر و حيله مسخر نمایند. اگر چنانچه با خود فکر می‌نمایید که فرنگی، صاحب حُسن سلوک است و شما در همه‌جا از برای خود نانی پخته باشید و اگر فرنگی بر ایران غالب و مستولی گردند، العیاذبالله همه شما را خائن می‌شمارند و می‌کشند و احدی از شما را زنده نخواهند گذاشت و دلیل این قول، آن است که فرنگی از ترس ایرانی با هندوستانی مدارا و خوش‌سلوکی می‌کند. اگر العیاذبالله فرنگی ایران را مالک شود، به خاطر جمعی و اطمینان قلب اسلام را برمی‌اندازد و اکابر و اشراف و اعزه و اعیان ایران را خوار و زار می‌سازد و چنین بدانید که فرنگی به

عقل و تدبیر و زیرکی، هندوستان را به چنگ آوردند؛ نه به زور و مردانگی». (أصف، ۱۳۵۲، صص ۳۸۷-۳۸۲)

غلبه سیاست بر دین؛ ره‌آورد حاکمیت سرداران

برخلاف صفویه که از دل صوفیه و تصوف بیرون آمد و با انگیزه‌های دینی سیاست خود را بنا نهاد، افشاریه و زندیه انگیزه‌های نظامی و سیاسی داشتند و با تقدم این امور بر همه چیز حتی دین و متولیان، آن را نیز در خدمت خود قرار دادند. همچنین برخلاف حکومت قبل از خود که روحانیون در رأس بوده و حتی در مواردی شاه را نیز تحت نظارت خود قرار می‌دادند، این دوران زمانه‌ای بود که روحانیون تحت استیلای حاکم قرار داشتند و تمام امور تحت کنترل آن‌ها، در نظارت دولت قرار می‌گرفت. این اقدام در دوران نادرشاه جدی‌تر از دوران کریم‌خان انجام شد. نادرشاه در پی محو آثار صوفیه و نتایجی که از خود به جا گذاشتند، از همان تشکیل شورای دشت مغان در پی تغییر و تحول در نهاد قدرت بود و از نمونه تغییر و تحول‌ها، مهار کردن عالمان دین و به خدمت گرفتن آن‌ها در قدرت و سیاست بود؛ اقدامی که از همان اول با صدور حکم اعدام یکی از روحانیون از جانب نادر صورت گرفت.

نادر در اندیشه صلح با سلطان عثمانی و ترک جنگ‌های مذهبی، شرط پذیرش سلطنت را روی گردانی مردم از مذهب تشیع قرار داد و این مذهب و امور آن را از جمله دستاوردهای شاه اسماعیل دانست که حاصلی جز جنگ و خون‌ریزی و مفسده و ایجاد خصومت با اهل تسنن نداشته و به جای این مذهب، به مردم پیشنهاد داد که چون امام‌جعفر صادق علیه السلام، امام به حق ناطق است، در فروعات مقلد طریقه و اجتهاد آن حضرت باشند. به این ترتیب، نادر عنوان مذهب جعفری را برای مذهب پیشنهادی خود برگزید و در اندیشه قرار دادن آن در کنار مذاهب چهارگانه حنبلی، مالکی، حنفی و شافعی بود؛ مذهبی که در آن، بحث سب و لعن خلفای سه‌گانه جایی ندارد و دوشادوش مذاهب اسلامی به پیش برود. این پیشنهاد نادر اگرچه مخالف با نظر اکثریت حاضران در این شورا و در رأس آن‌ها، روحانیون دینی بود، به دلیل سیطره و قدرت نادر، با پذیرش بیشتر حاضران همراه شد و تنها شخصی که مقابل نادر ایستاد، میرزا عبدالحسین ملاباشی بود. او در مقابل این شروط نادر و در حالی که تعلق خاطر به حکومت صفویان داشت،

چنین گفت: «پادشاهان حق ندارند بگویند خدای عالم را چگونه باید پرستید. قوانین ما از طرف خدا به پیغمبر نازل شده است و راهنمای ماست و از آنجایی که هر تغییری در مسائل مذهبی عواقب خطرناکی در بردارد، امیدوارم اقدامی نکنید که مخالف مصالح مؤمنین باشد و از فتوحات شما بکاهد». (جونس، ۱۳۸۸، ص ۳۴۹)

پس از این مسئله بود که نادر دستور قتل این روحانی را صادر کرد و این، اولین اقدام مهم او در راستای کنترل عالمان دین بود. اقدام بعدی او اجازه ندادن به روحانیون در ورود به مسائل سیاسی بود و در کنار آن حتی اداره اوقاف را هم از دست آنان خارج کرد و به هیچ‌شکل اجازه دخالت در امور اجرایی را به آنان نداد. در این میان تنها دو روحانی به نام‌های ملاعلی‌اکبر خراسانی و میرزا ابوالقاسم کاشانی در دربار او حضور داشتند؛ اما بقیه یا گوشه‌نشین شدند یا به دلیل رفتارهای مذهبی نادر با او همکاری نکردند.

شدت عملکرد نادر در مقابله با مسائل مذهبی از جمله ممنوعیت برگزاری مراسم عید غدیر و تعزیه بر شهادت امام حسین علیه السلام به حدی بود که بسیاری در توصیف نادرشاه، او را زندیق و بی‌دین خواندند و از جمله میرزا محمدخلیل مرعشی در وصف رفتارهای مذهبی او به شکل اغراق‌آمیزی می‌گوید: «بعد از کشته شدن آن هر دو پادشاه [شاه‌تیماسب دوم و شاه‌عباس سوم] و مراجعت از سفر هندوستان، نظر به کفران نعمتی که با ولی‌نعمت خود ورزیده بود، سودای مفروطی بر مزاج او غلبه نمود؛ به نوعی که از دین مبین بیگانه گشته. در اوایل حال به بهانه تألیف قلوب اهل روم و غیره بعضی از افعال را که شیوه و شعار شیعه می‌باشد، مثل تعزیه داشتن خامس‌آل‌عبا حضرت اباعبدالله‌الحسین علیه السلام، شهید دشت کربلا در عشر محرم‌الحرام، برپاداشتن رسم عید غدیرخم و عید نوروز و غیره از تمام بلاد قلمرو خود موقوف نموده، چادر به یک شاخ افکنده، علاینه قدغن نمود که کسی قرآن نخواند، بلکه نداشته باشد العیاذ بالله منه. چه اگر قرآن راست می‌بود، این همه اختلاف در میان امت جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم واقع نمی‌شد و شروع به کلمات کفر و زندقه نموده و احداث ظلم و بیداد بی‌نهایت کرده. به این نیز اکتفا ننموده و بنا گذاشت که تمام فرقه شیعه را باید به قتل برساند». (مرعشی صفوی، ۱۳۶۲، ص ۸۲)

نادرشاه همچنین در جهت خاتمه‌دادن به جنگ‌های

مذهبی با حکومت عثمانی و صلح با آنان عبدالباقی خان زنگنه و ملاعلی اکبر خراسانی و میرزا ابوالقاسم کاشانی را به نزد پادشاه عثمانی فرستاد و شرایط خود را برای صلح به نزد او عرضه کرد:

۱. به رسمیت شناخته شدن مذهب جعفری به عنوان پنجمین مذهب اهل سنت در اسلام
 ۲. تعیین کردن رکنی برای یک پیشوای مذهب جعفری در کعبه
 ۳. تعیین یک امیرالحاج ایرانی
 ۴. تعیین سفیر دائمی بین نادرشاه و سلطان عثمانی
 ۵. مبادله اسرا میان هر دو حکومت
- البته نادرشاه در این جریان ناکام ماند و عثمانی‌ها این شروط را نپذیرفتند و این خود بهانه‌ای بود به لشکرکشی نادر به عراق و زیارت حرم ائمه معصومین (علیهم السلام) و صحبت با علمای نجف و کربلا؛ اما در نهایت نتوانست ایده‌های خود را پیاده کند. به‌طور کل این گزارش‌ها همه نشان‌دهنده این است که نادرشاه تا چه حد به سیاست اهمیت داده و همه چیز حتی دین را در پرتو آن قرار می‌داد.

کریم‌خان زند هم گرچه در مواجهه با دین و مذهب، رفتارهای افراطی نادرشاه را نداشت، می‌کوشید تا متولیان دین را دور از عرصه سیاست قرار دهد و حتی چنین گفته بود که بهتر است روحانیون در کنار این کسوت خود چون مردمان دیگر، شغل و پیشه‌ای در نظر گرفته و منبع درآمدی از این راه داشته باشند. باین‌حال گزارش‌های مانده از زمان او، حاکی از توجه و احترام کریم‌خان زند به دین و مسائل و مراسم مذهبی است و این نامه تند او به سلیمان‌پاشا، حاکم بصره در اعتراض به دستور قتل شخصی به نام میرمهنا گویای احوال مذهبی او است: «ای مرد خام و بی‌تجربه و ناهوشیار! اگر چنین دانسته‌اید که در این وقت، ایران بی‌پادشاه است و شاه‌اسماعیل والایه خلیفه سلطانی را که ما مطاع خود قرار داده‌ایم و ما اهل ایران مطیع آن والایه می‌باشیم، وارث ملک صفویه نمی‌دانید، اشتباه عظیمی کرده‌اید. فی‌الحقیقه ما شهنشاه واجب‌الاطاعة اعظم، معظم‌العالم و صاحب‌الزمان همه طوایف و قبایل و شعوب و اولی‌الامر جمیع فرق و امم، حضرت ابوالقاسم محمد مهدی (علیه السلام) را می‌دانیم و ملوک اسلام را قانددین عساکر نصرت مظاهر آن سلطان بزرگوار و آن خاقان کامگار می‌دانیم. والایه شاه‌اسماعیل خلیفه سلطانی در این

دولت خداداد ایران صاحب‌منصب ولیعهدی است و این مخلص آل پیغمبر (علیهم السلام) و این کمترین غلام خواجه قنبر، وکیل‌الدوله، صاحب‌اختیار دولت ایران». (اصف، ۱۳۵۲، ص ۳۹۹)

به این ترتیب، آنچه از این نوشته‌ها برمی‌آید، آن است که سرداران نظامی حاکم بر ایران در عمر کوتاه سلطه خود، برخلاف پادشاهان صفوی در اندیشه همراهی دین و دولت با یکدیگر نبودند؛ بلکه در مقابل با تفوق حکومت و سیاست بر مذهب، می‌کوشیدند متولیان دین را کنترل کرده، آنان را از عرصه اداری و اجرایی دور نگه دارند و امور دینی را به دست خود بگیرند و به تبع این کار، عالمان بزرگی که در دوران صفویه در حوزه نظریه‌پردازی و اقدامات عملی در فعال‌ترین شکل ممکن خود بودند، در بیگانگی کامل با حکومت قرار گرفته و به دو حاکم افشار و زند اعتنایی نمی‌کردند؛ اما پرسش اینجاست که عالمان و روحانیون بزرگ شیعه در این دوره در پی چه اندیشه و اقدامی بوده و چه فعالیت‌های فکری و اجتماعی انجام می‌دادند؟ ادامه بحث به پاسخ این پرسش خواهد پرداخت.

وحید بهبهانی؛ احیاکننده مکتب اصولی سیاسی در نجف

وحید بهبهانی بازمانده علمای طراز اول اصفهان در عصر صفوی بود که با عمر بلندمدتی که داشت، میراث این دوره را حفظ کرده و با تثبیت مکتب فقهی منسجم و تربیت شاگردان مطرحی چون بحرالعلوم، کاشف‌الغطاء و نراقی مسیر فقاقت را در حوزه عراق و شهر نجف به اوج خود رساند. حیات او به‌حدی بود که سقوط صفویه، افغان‌ها و افشاریه و زندیه را درک کرده و در آغاز حکومت قاجار با به‌جا گذاشتن بازماندگان علمی از این دنیا رخت بر بست.

بهبهانی اگرچه از طرف مادری از نسل عالمان اخباری چون خاندان مجلسی بود، اندیشه و فکر فقهی او در تقابل با آنان قرار داشت و گرایش او به مکتب اصولی بود؛ گرایشی به‌شدت قوی که در نهایت پس از غالب شدن بر جریان اخباری به دست او بر فضای علمی حوزه‌های دینی حاکم شد و به تبع مباحث سیاسی و اجتماعی برخاسته از نهاد دین نیز در شکل عقلی و اصولی خود رنگ‌وبوی تازه‌ای گرفت.

به‌طور کلی منشأ مکتب اصولی به بحث‌های عقلی و اجتهادی عالمان اولیه تشیع برمی‌گردد. این مکتب

جریانی است متکی بر اجتهاد که منابع احکام شرعی را به غیر از قرآن و سنت، در اجماع و عقل نیز می‌بیند و لذا احکام و تعالیم دین را از قرآن، احادیث و سیره معصومین (علیهم السلام) با محوریت عقل استنباط می‌کند و در نهایت اجتهاد را امری واجب دانسته و مردم را به دو گروه مجتهد و مقلد تقسیم می‌کند. در مقابل این جریان، مکتب اخباری‌گری است؛ مکتبی که به‌طور خاص در قرن یازدهم هجری متأثر از افکار عالمی چون محمدامین استرآبادی پدید آمد و در دوران حکومت صفویه مکتب فکری غالب در حوزه علمی اصفهان شد و عالمانی میان‌رو چون فیض کاشانی، علامه مجلسی و سید نعمت‌الله جزایری به گسترش و تثبیت آن کمک کردند.

علمای اخباری، اجتهاد به شکل اصولی آن را نپسندیده و به حرام بودن تقلید از غیر معصوم معتقد هستند. در نگاه آنان منابع احکام دین در قرآن و سنت و احادیث منحصر است و تمامی تکالیف شرعی و دینی در آن‌ها آمده و مشخص شده و به اجتهاد و استفاده از عقل در استنباط احکام شرع هیچ نیازی نیست و شیعیان همگی مقلد امام معصوم هستند.

وحید بهبهانی زمانی به مکتب اصولی گرایش پیدا کرد که در فضای علمی حوزه‌های ایران و عراق، نگاه اخباری حاکم بود و عالمی چون شیخ‌یوسف بحرانی در کربلا به‌عنوان یگانه‌رئیس اخباریون، جایگاه خاص و ویژه‌ای داشت؛ اما بهبهانی متأثر از روحیه فقهی و همچنین مسائل و آشفتگی‌های سیاسی و اجتماعی خود سرسختانه راه مبارزه با این جریان را پیش گرفت و خواستار تفوق مکتب اصولی و حکمرانی آن بر جریان تشیع بود؛ جریانی که به عقیده او با گشودن باب عقل و وارد کردن آن در حوزه استنباط احکام دین، دریچه تازه‌ای را بر مسائل سیاسی و اجتماعی باز می‌کرد؛ دریچه‌ای که مفهومی چون ولایت‌فقیه را چندین مرحله جلوتر از آنچه هست، به پیش می‌برد.

آشفتگی اوضاع سیاسی و رفتارهای تند و افراطی نادرشاه افشار، بهبهانی را به حکومت و سیاست بی‌اعتنا کرده و در نهایت زمینه‌ساز مهاجرت او از خوزستان به عراق شد. این عالم اصولی، شهر کربلا را برای اقامت برگزید تا در ارتباط مستقیم با سرحلقه اخباریون یعنی شیخ‌یوسف بحرانی، با مبانی فکری و روشی آنان مقابله کند. او تلاش‌های زیادی در این زمینه انجام داد تا

در نهایت مکتب اصولی را در حوزه علمیه نجف و کربلا غالب و جایگزین اخباری‌گری کرد.

«پیش از آمدن آقا به کربلا، علامه بحرالعلوم و آقا سیدمحمد مهدی شهرستانی و دیگران که بعدها از افاضل شاگردان آقا به‌شمار آمدند، جزء بزرگان تلامذه شیخ‌یوسف بودند؛ ولی به محض اینکه آقا شروع به تدریس کرد و بنای مخالفت با مسلک اخباری را گذاشت، اینان با شیخ ترک مراد شده نمودند و صرفاً به استفاده از محضر آقا پرداختند. آقا علناً و با اصرار هرچه تمام‌تر شاگردان خود را چه آن‌ها که سابقاً از شاگردان صاحب حدائق بودند و چه آن‌ها که منحصرأ از وی استفاده می‌کردند، از رفتن به درس شیخ‌یوسف منع می‌کرد و به‌حدی در این باره پافشاری نمود که صاحب ریاض که داماد و خواهرزاده‌اش بود و می‌خواست از درس شیخ و مشرب وی نیز سر درآورد، از ترس شبانه و با کمال احتیاط به درس وی می‌رفت». (دوانی، ۱۳۶۲، ص ۶۴)

بهبهانی گرچه از سیاست کناره گرفت و در هیاهوی قیل‌وقال‌های سیاسی و نظامی حکومت‌های افشار و زند هیچ موضعی نداشت و به مهاجرت از ایران اقدام کرد، قصد داشت با بازسازی ساختار فکری و مبنایی تشیع، الگویی تازه با محوریت عقل در جریان تفقه ایجاد کند تا نسل‌های بعد از خود با استناد به آن، مسئولیت‌های اجتماعی و سیاسی خود را ایفا کرده و به تطور و پیشرفت نظریه‌های حکومتی و حاکمیتی در فقه شیعه بپردازند. باین‌حال او از اندیشه سیاسی دور نبود و به بحث‌های مختلفی درباره آن در آثار خود پرداخت.

بهبهانی شریعت اسلام و مذهب تشیع را با توجه به ویژگی‌ها و امتیازات خاص آن، دارای بهترین قانونی می‌دانست که می‌تواند نظم را در جامعه سیاسی برپا کند و بهترین شکل سیاست را در اجتماع تحقق بخشد. همچنین مسائل اجتماعی و سیاسی اسلام فقط به زمان حضور معصوم در اجتماع مختص نیست؛ بلکه در زمان غیبت نیز احکام تعطیل نشده و مجتهدین جامع‌الشرایط به‌عنوان نمایان عام امام معصوم (علیه السلام) تبیین‌کننده و مجری این احکام هستند.

در این نگاه هیچ نقشی برای انتخاب مردم قرار داده نشده و اساساً آنان نمی‌توانند تأثیری بر حکومت و مشروعیت آن بگذارند؛ چراکه بهبهانی نیز چون دیگر علمای اسلامی منشأ مشروعیت حکومت را نصب الهی

می‌داند و مقبولیت مردمی فقط می‌تواند کمک‌کننده و تسریع‌دهنده آن در امور اجرایی باشد. با این نگاه از مباحث و استدلال‌های دیگری که بهیبهانی در باب حکومت بیان می‌کند، می‌توان به بیان امروزی، اندیشه ولایت مطلقه فقیه را از آراء او برداشت کرد؛ چراکه او به‌صراحت درباره فقیه بیان می‌کند: «و مقتضاه إنه أولى بأنفس المؤمنین و اموالهم و امثال ذلک». به این معنا که فقیه بر جان و مال مؤمنین و همچنین بر امور مرتبط با شئون اجتماعی آنان اولویت دارد و چنین مجتهدی با منصوبیت عام از طرف شارع بر مردم ولایت داشته و لازم است که امور آنان را به دست بگیرد. این عالم اصولی مسئولیت‌های اجتماعی فقها را چنین برمی‌شمرد:

۱. تنظیم مناسبات و امور روزمره مردم
 ۲. اداره امور حسبیه (تدبیر نظم اجتماعی و حقوقی مردم)
 ۳. ولایت بر اموال محجوران، ورشکستگان اقتصادی، اموال غایب و دخالت در مناسبات مالی افراد و اجبار معامله‌کننده‌ها
 ۴. اقامه نماز جمعه (که بهیبهانی به وجوب تخیری آن در عصر غیبت قائل است).
- همچنین بهیبهانی این سه‌صفت را برای فقیه‌ی برمی‌شمرد که قرار است حاکم اسلامی شود:
۱. اعلیت حاکم
 ۲. عدالت
 ۳. ایمان
- اما درباره تعامل با حاکم جائز، علی‌رغم اینکه این عالم اصولی‌مسلك، خود به‌هیچ‌وجه در عرصه عمل به همکاری با سلاطین زمان خود حاضر نشد، در مقام نظر قائل است که این مسئله در موقعیت خاص از مصادیق تقیه قرار گرفته و به حکم ضرورت تقیه در وضعیت‌های ویژه، این عمل نیز در موقعیت مخصوص خود ضروری و لازم می‌شود.

به این ترتیب، وحید بهیبهانی از جمله عالمان اسلامی بود که با احیای روش عقل‌گرایی اصولی در زمانه پراشویی که رابطه دین و دولت به کم‌رنگ‌ترین شکل ممکن شده بود، آن را حفظ کرده و در قالب احکام فقه سیاسی و همراهی و همبستگی با امام معصوم (علیه السلام) به جامعه عرضه کرد و زمینه و موقعیتی را مهیا کرد تا شاگردان و نسل بعدی او با بهره‌گیری از این روش و

میانی در راستای تحقق دین و فقه در عرصه حکومت و حاکمیت گام‌هایی جدی بردارند. ●

منابع

- آصف، محمدهاشم، رستم/التواریخ، تهران: دنیای کتاب، ۱۳۸۲.
- استرآبادی، میرزاهمدی، تاریخ جهانگشای نادری، تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۸.
- ایزدی، حسین؛ پهلوان‌پور، فاطمه، وضعیت سیاسی تشیع از اضمحلال صفویه تا کریم‌خان زند، فصلنامه تاریخ اسلام، شماره اول و دوم، ۱۳۹۰.
- حائری، عبدالهادی، نخستین رویارویی‌های اندیشه‌گران ایران با دو رویه تمدن بورژوازی غرب، تهران: امیرکبیر، ۱۳۹۴.
- حزین لاهیجی، محمدعلی بن ابی‌طالب، تاریخ و سفرنامه حزین، تصحیح علی دوانی، تهران: انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۵.
- دوانی، علی، وحید بهیبهانی، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۲.
- سلطان‌محمدی، ابوالفضل، اندیشه سیاسی وحید بهیبهانی، نشریه علوم سیاسی دانشگاه باقرالعلوم، شماره ۲۱، ۱۳۸۲.
- شعبانی، رضا، تاریخ اجتماعی ایران در عصر افشاریه، تهران: قومس، ۱۳۷۷.
- فتح‌الله‌پور، پرویز، تشیع در دوره نادرشاه افشار، فصلنامه شیعه‌شناسی، شماره ۱۶، ۱۳۸۵.
- مرعشی صفوی، میرزاحمدخلیل، مجمع التواریخ در تاریخ انقراض صفوی و وقایع بعد تا سال ۱۲۰۷ هجری قمری، تصحیح عباس اقبال، تهران: کتابخانه سنایی و کتابخانه طهوری، ۱۳۶۲.
- هنوی، جونس، زندگی نادرشاه افشار، ترجمه اسماعیل دولتشاهی، چ ۳، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۸۸.

نظرات و پیشنهادات خود را با ما در میان بگذارید

rouyeshandisheh@gmail.com





اگر ما توانستیم تولید داخلی را رونق ببخشیم، مسئله تورم حل خواهد شد؛ مسئله اشتغال حل خواهد شد؛ اقتصاد داخلی به معنای حقیقی کلمه استحکام پیدا خواهد کرد. اینجاست که دشمن با مشاهده این وضعیت، مایوس و ناامید خواهد شد. وقتی دشمن مایوس شد، تلاش دشمن، توطئه دشمن، کید دشمن هم تمام خواهد شد. سهم دولت در این کار، پشتیبانی از تولیدات داخلی صنعتی و کشاورزی است. سهم سرمایه‌داران و کارگران، تقویت چرخه تولید و اتقان در کار تولید است. و سهم مردم - که به نظر من از همه این‌ها مهم‌تر است - مصرف تولیدات داخلی است.